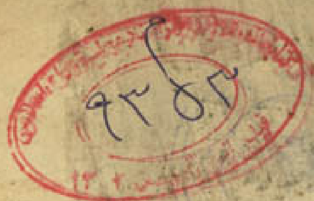



اثبات امامت







بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد الحمد والصلوة میگوید مولف این مسودات عبدالله بن عبدالله
که اگرچه فضلاء نامدار وعلماء عالیمقدار که این ذره بی مقدار را نسبة
بعشر عشیر بلکه کمتر از ایشان نیست در باب نصرة وتقویت جانب اهل بیت
وذریه مقدسه مصطفویه ودر باب تزییف جانب مخالف ایشان سخنان
برنیه گفته اند ورسالها وکتب درین وادی تصنیف کرده اما چون کثرت
تفسیر وحدیث عامه آیات مع تفسیر که علماء ایشان کرده اند واحادیث بنظر
حقیر در می آمد که غایتی که جهت الزام بر خصم داشت ودلالت بر مقصود
طایفه حقه قوی بود دکمان این می شد که بسیاری از آنها در کتب امامیه در مقام
احتجاج ایراد نیافته وپاره اگر ایراد یافته باشد متفرقست واستقصاء در بیان
آن نشده وبسط سخنی در کیفیت احتجاج بآن بکار نرفته از جهت خاطر فاتر
آرزوی این میکرد که بقدر مقدور سعی در جمع وتالیف آیات واحادیث مذکوره
وبیان مقصود نموده صورت احتجاج از هر کدام را بر صفحه خاطر محبین اهل بیت
وذریه مقدسه گرداند وچون وباوجود قلت اسباب وادوات این کار وتوزع
خاطر وکثرت موانع پاره از آیات با آنچه بر وگفته اند جمع کرده شد هرچند که
بسیاری از آیات باقیست وهنوز در جمع احادیث شروع نشده انجاز تفسیر

آیات جمع شده از خدعه مسوح آفات بر وقبل از تنقیح خواستم که بعضی
از عزیزان محبین اهل بیت نبوی برساند تا از آفت تلف ومحو محفوظ بماند
وهرکه توفیق تنقیح واضافه یابد بآنچه مانعی نیست والسلام علی من اتبع الهدی
بر ضمایر اولی البصایر که از روی انصاف تفحص حقیقت عقاید بینه را مطلب
لایق بجد وکد دانند بلکه واجب الجهد والسعی شناسند بعد از اندک تاملی
واضح میگردد که بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
وآله وسلم بمقتضی خواهش ووصیت آن حضرت وبر طبق فرموده وامر الهی با اهل
بیت مطهر وذریه مقدسه حضرت نبوی عمل نشده وحقوقی که بجهت
ایشان من جانب الله مقرر شده بود معطل شده واز ایشان مغصوب کردید
ومرتبه که از برای ایشان از ریاست دینی ودنیاوی بتعیین حضرت رسالت
پناهی بموجب وحی معین شده بود جمعی ایشانرا از آن مرتبه دور انداخته همچو
سایر الناس ساختند وآزرده کردند تا آنکه رفته رفته معامله بقتل و
غارت ونهب وسبی ذریه مقدسه اهل البیت انجامید که بشنیدن بد
پلید بنام بردند واینکه جمعی تغافل از این تحقیق را اولی دانسته چشم
از دریافت حقیقت واقعی می پوشند وآنرا احوط دانسته اند بسیار از
احتیاط دور است آری اگر گویند که بمجرد مظنه اینکه جمعی از صحابه
با اهل البیت ناخوشی کرده اند طعن بر آنها کردن از احتیاط دور است
چه ممکن است که در واقع چنین نباشد واینکه بمجرد سوء ظن جمعی از ابرار را
دشمن داشته وبد گفته باشند ودر صورت مشخص نبودن تحقق این
ناخوشی احتیاط در سکوت از طعن است این سخن حسن است اما اینکه گویند

که احتیاط در این است که تحقیق این حقیقت کرده نشود و تأمل نموده نشود
در این بحث میان اهل البیت و اصحاب گذشته این سخن اشارت باجماعتی
عینی است از دریافت حقیقت واقعی و بغایت مذموم چراکه جمعی که مظنه
عداوت اهل البیت و اسائت ادب و ترک تعظیم ذریه مقدسه با ایشان است
اگر بعد از تأمل و تحقیق حال آنها از این خطیئه بری ظاهر شوند چه بهتر از اینکه
دفع مظنه بدی از مردم نیک شود و حوصله ایشان مشخص و مقرر گردد و اگر بدی
ثابت گردد از روی تقلید بجهت رسوخ در مودت واجبه که حق سبحانه
و تعالی اجر رسالت مقرر کرده و بجو بر مسالت از امت با فضل الانبیاء و سید
مرسلین خود کرده یا نهی خواهش اجر رسالت که نسبت بانبیاء دیگر واقع شده
عارف متفحص را با آن جماعه بدل ناخوش باید بود چراکه محبت کامله جامعی
مستلزم است مکروه داشتن جمعی را که بعداوت و ایذاء و هتک حرمت
و ترک تعظیم آن جماعت معروف شده باشند و بعد از تحقیق متصف
باین صفت ذمیمه ظاهر گردند باستلزام عقلی و شرعی و عرفی آری اگر شخصی
بعضی از معصومین درست داشته حق سبحانه و تعالی ناخوشیها کرده باشد
بلکه فرضا نبی یا مرسلی را کشته باشد و ما او را مطلق نشناسیم و معرفتی بحال
او بخصوص اصلا نداشته باشیم و از محبت و مبغضت او خالی باشیم بسبب ناخوش
نمودن او ما مأخوذ نخواهیم بود اما حال این جماعه که معروف بعداوت و ترک
تعظیم اهل البیت و اخذ حق ایشان شده اند از این باب نیست بلکه دوست
داشتن ایشان از این بابست که شخصی گوید که من زید را دوست میدارم
بفرموده خدا و رسول خدا و عمرو را که میگوید که باز زید بد بوده هم دوست

تحقیق نه از روی

میدارم

میدارم و تحقیق نمیکنم که اسناد بدی بزید که عمرو میکند واقعی است یا نه
و از برای این تحقیق نمیکنم که مبادا بعد از تحقیق ظاهر شود که در واقع عمرو
با زید که بفرموده خدا و رسول خدا واجب المودة است بد بوده و آن هنگام
مرا از برای خدا و باخبار رسول با عمرو بد باید شدن جواب این سخن این است
که جمعی که در واقع بمقتضی فرموده خدا و رسول خدا مکروه داشتنی اند چه
قصور دارد که تو بتأمل جهد کرده و سعی در فهمیدن حقیقت نموده بلکه بقدر
مقدور سعی در اصلاح ناخوشیها اهتمام نموده بالآخره بمقتضی نفس الامر
آنها را باین صفت واقعی شناخته باشی و کراهت پیدا کنی از جانب ایشان
بلکه بر کریمی رسول از ایشان و بآن در مودت واجبه که بآن مامور کامل گردی
و این حال در واقع بهتر است از آنکه تو از روی نفهمیدگی و غفلت و تغافل
جمعی را که مکروه داشتنی اند دوست داشته باشی و آنها در واقع مکروه
و مسخوط درگاه الهی باشند و اینجا مقام شبهه است که بر لبیب منصف
لازم است صورت شبهه را با فوق آنکه دارد ذکر کردن و اشارت بدفع
آن نمودن و اگر کسی گوید که میتواند بود که دو شخص از ابرار باشند
یا دو جماعت از مقبولان درگاه الهی باشند و در میان ایشان بسبب شبهه و شکی
و خطائی که ضرر را در واقع شده باشد نزاعی و رنجشی بهم رسد و درین صورت
ما را نیز رسد که هیچ یک طرفین را طعن کنیم و تعرض به بد گفتن نمائیم
جواب او اینست که این صورت مفروضه اگر در سایر الناس از رجال امت که
جائز الخطا اند واقع شود محتملست اما درین مقام که ما سخن در او داریم
از جانب حضرات ائمه معصومین خود جائز نیست که ایشان غلط در فهمیدن حقیقت

حال کرده بجمعی که ابرار و مقبولان درگاه الهی اند بد شوند و از انها بیزار کردند
وانها را اعدا خود دانند در بحث و شکایت ایشانرا درین نشاء عفو نا کرده
با حزن پیش خدا و رسول خدا برند و خشنودی از ان ابرار حاصل نکنند و بولیان
امر تجهیز و تکفین و تدفین خود وصیة کنند که مخفی از انها امر صلوة جنازه
و دفن ما را بعمل آورید که ما مکروه میداریم حاضر شدن انها را بر جنازه خود
و این نهایة شدت در عداوت و رنجش است و چه امکان دارد که از معصومین
نسبت بآحاد مسلمین واقع شود چه جای ابرار مانند این احتمال که این جماعه که مقابل
معصومین واقع شده اند از ابرار باشند و خطا در فهمیدن کرده بسببی باطل
عداوت معصومین اختیار کرده باشند یا بنا بر شبهه معصومین را بلحوق
بد فکر کرده یا بنا بر شده باشد درین صورت انجماعه که صاحب شبهه
احتمال ابرار بودن ایشان داده باین ملوم خواهند بود که هر گاه مجرد
و معنی آنست که انجماعه بنا بعینه خود را مسلمان میدانند و از آتش دوزخ خلاص
میشوند خبر داده باشد که ایذا و رنجانیدن اینها ایذا و رنجانیدن منست
و هر که مرا ایذا کرد و رنجانید خدای از وی بیزار است و آتش دوزخ جزای وی
و نیز حق سبحانه و تعالی مودت ایشانرا اجر رسالت قرار داده و بر امت واجب
ساخته بایست ایشانرا بفرموده خدا و رسول خدا دوست انجماعه معصومین
را لازم میکرفتند و سبب باطل را موثر در عداوت ایشان نمیساختند که
بسببی باطل بعداوت دوست داشته خدا جایز باشد شیطان هم بشبهه
آنکه مرا از آتش خلق کرده ای و آدم را از خاک و آتش اقوی و اعلی است بحسب
مکان طبیعی باجرام علوی اقرب و مایل بمحیط است بر خلاف خاک که مایل است

بسفل

بسفل و نهایت دوری از اجرام علویه دارد و کسافت و تیرگی لازم اوست
و لطافت و نورانیت لازم آتش خود را بهتر از آدم دانسته بسبب اجتبا و اصطفا
الهی که نسبت بحضرت آدم واقع شده حقد و حسد در زمین با آدم و بنی
آدم بد شده بلکه شبه و است که از شیطان خالی از صورت نفی ظاهری نیست
و الحمد و المنة و لرسوله که از برای انقسام شبهات و شکوک حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم معیاری وضع کرده و فرموده که الحق مع علی یدور حیث
دار و بروایتی اللهم ادر الحق مع علی حیث دار پس در جای که یکطرف معامله و مخاصمه
امیر المومنین علیه السلام بوده باشد باین خلاف رای آنحضرت عمل شده باشد
شک و شبهه را مجال نمیماند چه جای آنچه از و آنحضرت آزرده باشد و آزرده کردی
و نیز آیه تطهیر اقتضای این میکند که در جای که شبهه با اهل البیت معصومین
بد شده باشد و جزم و تعیین بطلان طرف معصومین حاصل نکرده باشد
بآیه تطهیر استدلال کنند و از ان نفع برند باینکه این جماعه که حق سبحانه و تعالی
در شان ایشان فرموده باشد که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا حمی نپسندند که دیده و دانسته ظلم کنند و طالب غیر
حق خود شوند و بر غیر حق خود منازعت با ابرار نمایند یا باجتهاد خطا منازعت
بغیر حق کنند بس آنچه در نظر ما باطل نماست و ایشان برانند حق خواهد بود
باینکه نظر بر عظیم مدح و ثنا حق سبحانه تعالی که نسبت بایشان واقع شده
و نظر بوجوب مودت ایشان که بآن مامور بیم و نظر بشدت دوستی و محبت
حضرت رسالت پناهی که باین جماعه داشته کرده از خصومت و نزاع بگذاریم
و کار را برضای ایشان وا گذاریم اینجا تمام شد جواب شبهه که در صدد دفع آن

بودیم و درین مقام میگنجد شبهه ضعیف دیگر باین طریق که کسی گوید شاید
که جماعتی از ابرار امری حقی را یا اصلح بحال مسلمین را خواسته باشند که
قرار دهند و آن امر چون نسبة بجماعت اهل البیت نه صرفه بوده ایشان
بمقتضی نفسانیه و انکه آدمی مجبولست باینکه صرفه و غبطه خود را خواهد
از انجماعه ابرار آزرده شده باشند و اظهار آزردگی کرده باشند و در کلام
اهل البیت سخنان مشعر بعدم رضا از یشان واقع شده باشد و از اطراف
مطلقا رنجش و عداوت نبوده باشد جواب این شبهه ضعیف اینست که
اکلاس و رئیس اهل البیت که امیر المومنین علی علیه السلام بوده باشد باعتقاد
مخالف و موالف اعلم بحقایق شرعیه بوده چون تواند بود که آن امر حق را ان حضرت
نداند و بعد از آنکه خود نداند باعلام و تفهیم اینده جماعتی از ابرار هم نفهمد
و بر خلاف حق اصرار نموده و بمقتضی نفسانیه از ابرار رنجیده و مدتی از تابعیة
و بیعة امام بحق و خلیفه باستحقاق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ابا نماید اینچنین شخصی از درجه صلاح آحاد الناس مومنین دور میکند
چه جای اتقیا و ابرار و چه گنجایش دارد که در وادی این طور کسی و عشره
و رفقا او حضرت حق سبحانه تعالی فرماید که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و واجب کند مودت اینقسم جماعتی را برای
جز که ابرار هر گاه خواهند که احقاق حق کنند نفرموده رسول خدا و اصلح بحال
امت بعمل در آورند و اهل البیت از حق کاره باشند و بمقتضای نفسانیه خلاف
حق را خواهند ابرار محق خواهند بود در اینکه برنجند از اهل البیت و دوست
ندارند ایشان را بسبب خواهش خلاف حق که بموجب نفسانیه از ایشان

سر زده پس امر بوجوب مودت اهل البیت و قرار دادن آن مودت را
اجر رسالة از حق سبحانه در شان اینقسم مردم بی موقع بوده باشد
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و چون این باطلست پس لا بد باید که جمعی که
حضرت حق سبحانه تعالی خبر از تطهیر ایشان داده باشد و مودت ایشان بر
امة واجب ساخته اجر رسالت قرار داده باشد ممتنع باشد از ایشان
خواهش خلاف حق بحفظ الهی و همین است معنی عصمت یا اینمعنی عصمة از
لوازم عصمة است و آیة تطهیر و آیة وجوب مودت و نظایر آن ادلت دلالة
کننده است بر همین معنی هر متامل منصف موفق را نه متعنت متعصب
متغافل را و هرگاه ممتنع باشد از ایشان خواهش خلاف حق و چیزی را حق خود
دانسته طلب آن نموده باشند صادق خواهند بود و آن چند چیز بوده یکی
از انها فدک است و آن قریه است از خیبر و بعضی گفته اند زمینیست
مشتمل بر قراء دوم خمس غنایم که باعتقاد امامیه بر بنی هاشم تعلق دارد
تا قیام قیامت از نقد غنیمت و جنسی چند معین و از ارباح تجارات
که زاید بر قوت سنه صاحب تجارة باشد سوم ریاست و حکومت عامه
در امور دینی و دنیوی بعد از حضرت رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که خلافة و امامة عبارة از انست و از احادیث و اخبار ماثوره اهل
السنه معلوم میشود که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم
ریاست عامه دینی و دنیوی را که خلافة و امامة عبارة از انست در زمان
خود و اهل بیت خود مخصوص ساخته و اولا بجهت امیر المومنین علیه السلام
که راس و رئیس اهل البیت است و پس از وی بجهت اولاد طیبه طاهره او از

مردم کراهة اینمعنی را احساس میفرموده و در تکرار تصریح این امر هم آزرده
ساختن جمعی که بعضی خدمات در اوائل اسلام بیش از قوة گرفتن اسلام
بتقدیم رسانیده بودند و هم اهیها کرده و نسبتها و صلتی داشتند
اند شرم میکرده و هم از دخش آنها تا بحدی که در حیات حضرت پیغمبر
در مقام عداوت اهل البیت شوند و حقد و حسد و بغض بکار برند
دغدغه می فرموده و نیز خشیه بسیار داشتند آنحضرت از آنکه بعد ارتحال
آنحضرت دین جدید الابقا از برای مضایقه در ریاست و امور دنیوی مر
عداوة شدة انقدر ورزند که معامله بقتال و جدال انجامد پیش از انتشار
اسلام باطراف واکناف عالم و این قتال و جدال مانع و مخل باشد از جهاد با کفار
فارس و روم و شام و امثال آن که در پیش بود و سعی در آن لازم بود بر جمیع
اهل اسلام و بخوف ارتداد جمعی ضعفاء العقیدة و قریب العهد بالجاهلیة نیز بود
و نیز معلوم آنحضرت بود که چون امر ریاست دنیوی و شوکت دولت
از خاندان نبوت بدر رود و ایشان رعیت و در تحت حکومت غیری باشند
باعداوتی که مردم را با ایشان هست بر خطر خواهند بود از جهت مال و عرض
و حیات و اگر ریاست و حکومت با ایشان بوده باشد این وضع بحفظ دماء
و اموال و عرض و عزت ایشان اقرب است و از برای این مصلحت نفرموده
حضرت حق سبحانه تعالی بقدری که برای اتمام حجة کافی باشد حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بامت اعلام فرموده و مساعدت نکرد با این تدبیر
قضا و قدر و به تدبیر دفع تقدیر ایزدی میسر نمیشود و نیز مقرر و مسلم مخالف
و موالف است که حضرت رسالت پناهی بر بعضی مردم بخصوص فرموده

اندکه بعد

اند که بعد از من با امیر المومنین علیه السلام نزاع خواهید کرد و او بحق
خواهد بود و شما ها بر باطل چنانچه در باب زبیر و عایشه واقع شده
و در کتب اهل سنه مسطور و مشهور است مثل شواهد النبوة ملا جامی
و غیر آن **فصل** در اثبات وجوب مودة اهل البیت و اینکه
محبت ایشان مسئول عنه است اما دلیل وجوب مودت اهل البیت
پس اعظم ان آیه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی است قال
القاضی البیضاوی والمعنی لا اسألکم اجرا قط ولکن اسألکم المودة و فی القربی
حال منهما ای الا المودة ثابتة فی ذوی القربی متمکنة فی اهلها او فی حق القربی
و من اجلها کما جاء فی الحدیث الحب فی الله والبغض فی الله روی انها
لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتک من هؤلاء قال علی و فاطمة و ابناهما
و من یقترف حسنة و من یکتسب طاعة سیما حب آل الرسول و قیل نزلت
فی ابی بکر و مودته لهم و قال النیشابوری فی تفسیر الآیة المذکورة عن سعید بن
جبیر لما نزلت هذه الآیة قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذین وجبت علینا
مودتهم بقرابتک فقال علی و فاطمة و ابناهما ولا ریب ان هذا فخر عظیم و شرف
تام و یؤیده ما روی ان علیا کرم الله وجهه شکا الی رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم حسد الناس فیه فقال اما ترضی ان یکون رابع اربعة اول من یدخل
الجنة انا و انت والحسن والحسین و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریتنا
خلف ازواجنا و عنه صلی الله علیه و آله و سلم حرمت الجنة علی من ظلم اهل
بیتی و آذانی فی عترتی و من اصطنع صنیعة الی احد من ولد عبد المطلب
و لم یجازه علیها فانا اجازیه علیها غدا اذا لقینی یوم القیمة و کان یقول

فاطمة بضعة مني يؤذيني ما يؤذيها وثبت بالنقل المتواتر انه كان يحب
عليا والحسن والحسين واذا كان كذلك وجب محبتهم علينا لقوله
فاتبعوه وكفى شرفا لآل رسول الله وفخرا ختم التشهد بذكرهم والصلوة
عليهم في كل صلوة وقال في الكشاف وروي انها لما نزلت قيل يا رسول الله من
قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم قال علي وفاطمة وابناهما
ويدل عليه ما روي عن علي رضي الله عنه شكوت الى رسول الله حسد الناس
لي فقال اما ترضى ان تكون رابع اربعة اول من يدخل الجنة انا وانت والحسن
والحسين وازواجنا عن ايماننا وعن شمائلنا وذريتنا خلف ازواجنا وعن
النبي صلى الله عليه وآله وسلم حرمت الجنة على من ظلم اهل بيتي واذاني
في عترتي ومن اصطنع صنيعة الى احد من ولد عبد المطلب ولم يجازه عليها
فانا اجازيه عليها غدا اذا لقيني يوم القيمة وروي ان الانصار قالوا فعلنا
وفعلنا كانهم افتخروا فقال عباس او ابن عباس لنا الفضل عليكم فبلغ ذلك
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاتاهم في مجالسهم فقال يا معشر الانصار الم
تكونوا اذلة فاعزكم الله بي قالوا بلى يا رسول الله قال الم تكونوا ضلالا فهداكم
الله بي قالوا بلى يا رسول الله قال افلا تجيبوني قالوا ما نقول يا رسول الله قال
الا تقولون الم يخرجك قومك فآويناك او لم يكذبوك فصدقناك او لم
يخذلوك فنصرناك قال فما زال يقول حتى جثوا على الركب وقالوا اموالنا وما في
ايدينا لله ولرسوله فنزلت الآية وقال رسول الله من مات على حب آل محمد مات
شهيدا الا ومن مات على حب آل محمد مات مغفورا له الا ومن مات على حب آل
محمد مات تائبا الا ومن مات على حب آل محمد مات مؤمنا مستكمل الايمان

الا ومن مات

الا ومن مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير
الا ومن مات على حب آل محمد يزف الى الجنة كما تزف العروس الى بيت
زوجها الا ومن مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان الى الجنة
الا ومن مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة الا
ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة الا ومن مات
على بغض آل محمد جاء يوم القيمة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله
الا ومن مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة وآيات ديگر مثل انما
وليكم الله الى آخره وديگر آيات كه درين مقصود بسيار است هر
كدام در جاى خود انشاء الله خواهد آمد واحاديث مثل من كنت مولاه
فعلي مولاه ونظائر آن بي شمار است وذكر آن در محل خود انشاء الله خواهد
شد

فصل دربيان آنكه بغض وعداوت اهل البيت كفر است

وبايد دانست كه همچنانكه محبت اهل البيت واجبست بغض ايشان
كفر است از دو جهت يكي آنكه هرگاه محبت ايشانرا حق سبحانه تعالى فرض
ساخت لازم اوست آنكه ترك آن حرام باشد وكسيكه ترك محبت ايشان
كرد اگر از عداوت هم خالى باشد ترك واجبي كرده باشد وبآن آثم وعاصي
خواهد بود ومستحق عقوبتي كه براي اصحاب كباير از تاركين واجبات
مقرر است واگر ازين مرتبه تجاوز كرده اختيار عداوت كه ضد محبت است
كرده باشد نعوذ بالله من ذلك اين مرتبه عصيان متجاوز ميشود از حد
فسق مثل آنكه مسلمي اگر ترك نماز كند فاسق خواهد بود وچون باوجود ترك
نماز اتيان بضد آن نمايد يعني همچنانكه نماز عملي چند است قلبي وجوارحي

مشعر بتعظیم ربوبیت و اقرار عبودیت و انقیاد او امر الهی و تذلل و تخشع
است شخص تارک نماز عمل چندان بجا مشعر باستهزا و سخریه و جحود بر توق
بقصد اهانت کند یقین که کافر خواهد شد جنانچه العیاذ بالله سجده بوضع
عمدا بشت بقبله بر خلاف نحوی مقرر شرع بایستد و یا و چند کوید
بالجزم عقل حکم میکند باینکه این شخص حسب الشرع مرتد شده و همچنین
است حکم ان شخص که ترک محبت جمعی که حب ایشان را حق تعالی
واجب کرد اینده اجر رسالت قرار داده است نموده بجای ان عداوت
ایشان اختیار نماید و جز دوم مقتضی احادیث نبویست که بسند متصل
و ما لف مسلم است و مفاد هر یک از احادیث و مجموع بطریق اولی اینست
که عداوت حضرت امیر المؤمنین علی و حضرت فاطمه و حسنین علیهم
السلام و رنجانیدن ایشان و سب و اهانت ایشان کفر است و احادیث
اینست که نقل کرده میشود از کتب معتبره اهل سنت اولا از مشکاة که کتاب
حدیث مشهور ایشانست کفته که عن زر بن حبیش قال قال علی رضی الله عنه
والذی فلق الحبة و برأ النسمة انه لعهد النبی الامی صلی الله علیه و آله و سلم الی
انه لا یحبنی الا مؤمن و لا یبغضنی الا منافق رواه مسلم و عن المسور بن مخرمة
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی
و فی روایة یریبنی ما ارابها و یؤذینی ما اذاها متفق علیه و عن ام سلمة قالت
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یحب علیا منافق و لا یبغضه مؤمن
رواه احمد و الترمذی و عن زید بن ارقم ان رسول الله علیه الصلوة و السلام
قال لعلی و فاطمة و الحسن و الحسین انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم رواه

الترمذی

الترمذی و از کتاب فصول مهمه فی معرفة الائمة تصنیف ابن صباغ که با لعقل
در بین عصر یعنی در سنه تسع و ثلثین و ثمانمائة دریار هند بسیار آ
و در تسنن صاحب تصنیف شک نیست بدلیل اینکه معاویه را جانی
که معاصرین حضرت علی را شمرده کفته ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه
رضی الله عنهم و طلحه و زبیر را با وجود نکث از بیعت و قتال و کشته شدند
در جنگ جمل از اهل فلاح میداند و میکوید که تائب شده اند و خاتمه
ایشان بر توبه بوده عبارتی چند نقل کرده میشود مشتمل بر احادیث
و عبارات فصول مهمه اینست فی کتاب المناقب لابی المؤید عن ابی
بردة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نحن جلوس
ذات یوم والذی نفسی بیده لا یزول قدم عبد عن قدم یوم القیمة حتی
یسأل الله تبارک و تعالی عن اربع عن عمره فیما افناه و عن جسده فیما
ابلاه و عن ماله مما اکتسبه و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت فقال له
عمر رضی الله عنه ما ایة حبکم فوضع یده علی راس علی کرم الله وجهه و
هو جالس الی جنبه و قال ایة حبی حب هذا من بعدی و روی الحافظ
عبد العزیز [illegible] نابذی فی کتاب معالم العترة النبویة مرفوعا
الی فاطمة رضی الله عنها قالت خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
عشیة عرفة فقال ان الله عز و جل باهی بکم و غفر لکم عامة و لعلی خاصة
و انی رسول الله الیکم غیر محاب بقرابتی ان السعید کل السعید
من احب علیا فی حیاته و بعد موته رضی الله عنه رواه الطبرانی ایضا
فی معجمه عن فاطمة الزهراء رضی الله عنها و زاد فیه ان الشقی کل الشقی من

و این احادیث اگر مفصل کند
مناسبت ندارد [illegible] [illegible]
و فصل [illegible] ارتباط تمام دارد و [illegible]
بهمین اکتفا نموده شد

ابغض عليا في حياته وبعد موته وروى الترمذي والنسائي عن زر بن
حبيش رضي الله عنه قال سمعت عليا كرم الله وجهه يقول والذي فلق
الحب او قال الحبة وبرء النسمة انه لعهد النبي الامي انه لا يحبني الا مؤمن
ولا يبغضني الا منافق وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال انا كنا
لنعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الا ببغضهم
عليا كرم الله وجهه وعن الحرث الهمداني قال جاء علي كرم الله وجهه
حتى صعد المنبر فحمد الله واثنى ثم قال قضاء قضاه الله تعالى على لسان
نبيكم صلى الله عليه وآله وسلم لا يحبني الا المؤمن ولا يبغضني الا منافق
وقد خاب من افترى ومن كتاب الخصايص عن العباس بن عبد المطلب
رضي الله عنه قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه وهو يقول كفوا عن ذكر
علي بن ابي طالب الا بخير فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
في علي ثلث خصال وددت ان يكون لي واحدة منهن كل واحدة منهن
احب الي مما طلعت عليه الشمس وذلك اني كنت انا وابو بكر وابو عبيدة بن
الجراح رضي الله عنهما ونفر من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
اذ ضرب النبي صلى الله عليه وآله وسلم على كتف علي بن ابي طالب رضي الله عنه
وقال يا علي انت اول المسلمين اسلاما وانت اول المؤمنين ايمانا وانت
اول المؤمنين مني بمنزلة هارون من موسى كذب من زعم انه يحبني
وهو يبغضك يا علي من احبك فقد احبني ومن احبني احبه الله تعالى
ادخله الجنة ومن ابغضك فقد ابغضني ومن ابغضني فقد ابغضه الله تعالى
وادخله النار ومن كتاب كفاية الطالب في مناقب آل ابي طالب تاليف الامام

الحافظ ابي عبد الله

الحافظ ابي عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي رحمه الله تعالى
عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ان سعيد بن جبير كان يقوده بعد
ان كف بصره فمر على صفة زمزم فاذا بقوم من اهل الشام يسبون عليا
كرم الله وجهه فسمعهم عبد الله بن عباس فقال لسعيد ردني
اليهم فرده ثم وقف عليهم فقال ايكم الساب لله عز وجل فقالوا سبحان الله
ما فينا احد سب الله فقال ايكم الساب لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فقالوا ما فينا احد سب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال ايكم الساب
لعلي ابن ابي طالب فقالوا اما هذا فقد كان منه شيء فقال اشهد على رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم بما سمعته اذناي ووعاه قلبي سمعته يقول لعلي بن ابي
طالب يا علي من سبك فقد سبني ومن سبني فقد سب الله تعالى ومن
من سب الله اكبه الله تعالى على منخريه في النار وولى عنهم ومن كتاب ابن
خالويه عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لعلي حبك ايمان وبغضك نفاق واول من يدخل الجنة محبك واول
من يدخل النار مبغضك وعن عمار بن ياسر رضي الله عنه ان النبي صلى الله
عليه وآله وسلم قال لعلي طوبى لمن احبك وصدق فيك وويل لمن ابغضك
وكذب فيك وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وآله
وسلم نظر الى علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقال انت سيد في الدنيا
وسيد في الآخرة من احبك فقد احبني ومن ابغضك فقد ابغضني ومبغضك
ابغضه الله فالويل كل الويل لمن ابغضك وفي الكتاب المذكور في باب
المواخاة قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة

هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی الا من احبک فقد حق بالامن والایمان
ومن ابغضک اماته الله میتة جاهلیة وفی موضع آخر قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم لعلی وفاطمة والحسن والحسین انا حرب لمن حاربهم وسلم
لمن سالمهم **فصل** در بیان آنکه اهل البیت واجب الاتباع اند
ومفترض الطاعة ونیز باید دانستن که همچنانکه از فرموده خدا و رسول
خدا وجوب مودة اهل البیت مفهوم شده ومعلوم گردیده که عداوت
وبغض ایشان وسب واهانة ایشان کفر ونفاق است وباعث هلاک
دین وخذلان مبین این معنی نیز از فرموده خدا و رسول خدا واضح گردیده
که بعد از حضرت پیغمبر اهل البیت سیما امیر المؤمنین وحسنین
مقتدایان دین اند ولازم است بر امة اخذ مسائل دینیه از ایشان
واتباع ایشان وشواهدی که دال است برین مدعا از احادیث نبوی
منقول از کتب اهل سنة اینها است قال فی المشکاة فی الفصل الاول من
مناقب اهل البیت عن زید بن ارقم قال قام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یوما فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی علیه
ووعظ وذکر ثم قال اما بعد الا ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول
ربی فاجیب وانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور
فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال و
اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی وفی روایة کتاب الله
هو حبل الله من اتبعه کان علی الهدی ومن ترکه کان علی الضلالة وفی
الفصل الثانی منه عن جابر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی

بحجته یوم عرفة

بحجته یوم عرفة وهو علی ناقته القصواء یخطب فسمعته یقول یا ایها
الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی
اهل بیتی وعن زید بن ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم
من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی
ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما هرکه
شعوری دارد واز روی انصاف تامل در فهم معنی این احادیث میکند
می یابد که اهل البیت را ثانی قرآن ساختن وگفتن آنکه ما ان اخذتم
به لن تضلوا بعدی اشارة باقتداء با اهل البیت است وکلام معجز نظام
ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما صریح است
درینکه متابعة هر دو می باید کردن وقرآن یعنی معرفت حقیقة احکام
وعلم مضامین او با اهل بیت نیست وایشان می باید فرا گرفتن قرآن را و
ایشان خزنه قرآن ومستحفظین اند ووارثین وخلفاء راشدین
وفی الکتاب المذکور فی ذکر شیء مما جاء فی فضل محبیهم عن نافع مولی
ابی ذر رضی الله عنه قال صعد ابو ذر علی عتبة باب الکعبة واخذ بحلقة
الباب واسند ظهره الیه وقال ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی
ومن انکرنی فانا ابو ذر سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول
اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها زج فی النار
وسمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول اجعلوا اهل بیتی منکم
مکان الراس من الجسد ومکان العینین من الراس ولا یهتدی الراس الا

بالمعینین وصریح‌تر ازین حدیث غدیر خم است که دران تصریح بنصب
بخلافت وامامت شده ووقوع آن مشهور بحد تواتر است وشرح
وبسط اسانید آن وعبارات مختلفه طرق نقل آن وبیان مقصود ازان
الفاظ آن بابی علیحده میخواهد ان شاء الله بجای خود خواهد آمد ولکن
باب در حقیقت رساله ایست درین رساله درج شده اما مقالی که
الآن درشروع آن ایم دربیان این مقاصد است که حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله وسلم خلافت وامامت را ازبرای امیر المؤمنین
میخواسته ومردم را با امیر المؤمنین حسد وحقد بوده در تعیین کردن
خلیفه وامیر بعد از خود ومبهم گذاشتن بسبب بعضی عذرها که
اهل سنه از زبان مبارک آنحضرت مذکور میسازند اشعار باین است
که مستحق این امیر المؤمنین است ومردم ساخط امارت او ونیند که تصریح
بتعیین کنم وامت بان عمل نکنند مبادا سبب نزول عذاب شوند
در بعضی از احادیث که نام چند نفر صحابی از زبان حضرت رسالت
پناهی نقل میکنند ... استحقاق خلافت وتامیر از آن حدیث نیز
رجحان امیر المؤمنین علیه السلام نسبت بدیگران مفهوم میگردد
واشعار باین حاصل میگردد که ذکر اسماء دیگران بجهت تسلیه نمادیس
افواه نه باکان عرب بوده که اسناد شیفتگی محبه ابن عم و داماد خود
بآنحضرت نکنند وباوجود این میکرده انه قال فی المشکوة فی فضائل
العشرة عن علی رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
من نؤمر بعدک قال ان تؤمروا ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا

فی الآخرة

فی الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم
وان تؤمروا علیا ولا اریکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم
الطریق المستقیم رواه احمد وبر منصف صاحب شعور از لفظ
ولا اریکم فاعلین ظاهر میگردد اینمعنی که حضرت رسالت پناهی
مخاطبین را واهل حل وعقد ورؤساء اصحاب خود را کاره وساخط
امارة امیر المؤمنین میدانسته واز اینکه وصف کرده آنحضرت امیر
المؤمنین را بسید الانسة واز اینکه وصف کرده بهادیا ومهدیا یاخذ
بکم الطریق المستقیم رجحان ازبرای امامت وامارة مفهوم میگردد چه
فایده عمده ومدار کار خلافت پیغمبر بعد از پیغمبر علیه الصلوة والسلام
براهنمای خلق است بعد از پیغمبر وقال فی المشکوة فی باب جامع المناقب
وعن حذیفة قال قالوا یا رسول الله لو استخلفت قال ان استخلفت
علیکم فعصیتموه عذبتم ولکن ما حدثکم حذیفة فصدقوه وما
اقرأکم عبد الله فاقرأوه رواه الترمذی ودر حدیث سابق فرموده
که وان تؤمروا علیا ولا اریکم فاعلین تجدوه هادیا ومهدیا یاخذ بکم
الطریق المستقیم پس لفظ ولا اریکم فاعلین که دران حدیث است
کاشف اینمعنی میشود که دغدغه عصیان واطاعت نکردن امت در واکذ
امارة وخلافت امیر المؤمنین بوده والا در باب خلیفه اول وثانی
خود بنقل مقربین الفریقین آنحضرت فرموده که انهما عملکان
بعدی وکسی هم اباء بجهت درخلافت انها نورزیده که مخل گردد
در انعقاد بیعت برخلاف امارت وخلافت امیر المؤمنین علیه السلام

که بامارة وخلافة او از اول راضی نبودند الا قلیلی که تا بتری نداشت
خواهش ایشان وکاره وساخط شدند جمی غفیر واصرار نمودند
در سلب این معنی از امیر المومنین تا آنکه در مرتبه چهارم هم بعد از انعقاد
بیعت جمعی از اعیان اصحاب نکث کردند وساخط امارة امیر گردیده
باغی بودند وعن ابن مسعود قال کنت عند النبی صلی الله علیه وآله وسلم
وقد تنفس فقلت مالک یا رسول الله قال نعیت الی نفسی یا ابن مسعود قلت
استخلف قال من قلت ابابکر فسکت ثم مضی ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک
یا رسول الله قال نعیت الی نفسی قلت فاستخلف قال من قلت عمر فسکت
ثم مضی ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک یا رسول الله قال نعیت
الی نفسی قلت فاستخلف قال من قلت علی بن ابی طالب فسکت ثم قال
اما والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اجمعین اکتعین واز
جمله احادیثی که دال است بر آنکه حضرت رسالت پناه امیر المومنین
را احق وانسب باستخلاف میدانست حدیث ایست که صاحب تفسیر
ثعلبی در تفسیر اذا جاء نصر الله نقل کرده ووجه اول حدیث دال است
بر بطلان رای وقیاس در امور دینیه چنانچه مذهب امامیه است آن طایفه
حدیث را بتمام نقل کرده میشود اخبرنا ابن فنجویه ثنا عبد الله بن
یوسف ثنا محمد بن عمران ثنا ابو الدرداء عبد العزیز بن منیب ثنا
اسحق بن عبد الله بن کیسان حدثنی ابی عن عکرمة عن ابن عباس قال اقبل
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من غزوة حنین فنزل علیه اذا جاء نصر الله
والفتح السورة فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا علی یا فاطمة

بنت محمد

بنت محمد قد جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله
افواجا سبحان ربی وبحمده واستغفره انه کان توابا ویا علی بن ابی
طالب انه یکون من بعدی فی المومنین الجهاد فقال علی علیه السلام
علی ما نجاهد المومنین الذین یقولون آمنا قال علی الاحداث فی
الدین اذا عملوا بالرای ولا رای فی الدین انما الدین من الرب امره ونهیه
فقال علی یا رسول الله ارایت ان عرض لنا امر لم ینزل الله فیه قرآنا
ولا تقضونه ولم تمض فیه سنة منک قال تجعلونه شوری بین العابدین برای خاصة
ولو کنت مستخلفا احدا لم یکن احد احق منک لقدمک فی الاسلام
وقرابتک من رسول الله وصهرک وعندک فاطمة سیدة نساء العالمین
وقبل ذلک ما کان من بلاء ابی طالب ایای حین نزل القرآن فانا حریص
علی ان ارعی ذلک فی ولده ودلیل بر اقرار صاحب تفسیر ثعلبی باعتقاد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از جمیع خلایق بامر خلافة احق امیر المومنین
علیه السلام بوده بچند وجه که مشتملست بر آن الفاظ حدیث وبا
وجود احق بودن شخصی خلیفه نساختن آن شخص یعنی بر علانیه
ممکن نبوده چنانچه اعتقاد اهل سنت است بسبب مانعی خواهد
بود از جهة مردم وبد بودن ایشان وراضی نبودن ایشان بخلافة وامارة
آن شخص وخوف حدوث فتنه مقارن رحلت آنحضرت که حادثه
عظمی وطامه کبری بوده وخشونة غریزة وغلظه وفظاظة بعضی مردم
آنحضرت بود چنانچه در مانع آمدن وصیت واحضار دوات وقرطاس
در حین احتضار آنحضرت مشاهده نموده وآزرده گشته از مردم را

از پیش خود بدر کرد بوجهی که در شرح مواقف مذکور است نعوذ بالله
از جائی مردی که پیغمبر ایشان از پیشان باین عنوان آزرده شده متوجه
درگاه احدیت شود مخفی نماند که صاحب تفسیر ثعلبی در بیان تفسیر اذا جاء
نصر الله و بعد از ان عبارة که در باب احقیت حضرت علی بامامت و خلافت
نقل کرده شد عبارتی آورده مشعر باخبار از خلافت خلیفه اول که
بخواست الهی است قال الحارث لما جاء نصر الله والفتح جاء العباس الی علی
رضی الله عنهما فقال له ادخل علی رسول الله علیه السلام فان کان هذا الامر لنا
من بعده لم تشاحنا علیه قریش وان کان لغیرنا سالناه الوصاة بنا فقال
ما افعل قال فدخل العباس علی رسول الله علیه السلام مسرا فذکر ذلک له فقال
له النبی صلی الله علیه وآله وسلم یا عباس یا عم رسول الله ان الله جعل ابا بکر
خلیفتی فی دین الله و وحیه فاسمعوا له تفلحوا واطیعوه ترشدوا قال
ابن عباس ففعلوا والله فرشدوا و با اینکه گمان برده نشود این حدیث
نبوی بر تقدیر صحت نقل و از احادیث موضوعه نبودن که این حدیث
دال بر حقیت خلافت خلیفه اول است چه ممکن است که این از باب اخبار
بغیب بوده باشد و اینکه تقدیر الهی چنین شده نه اینکه حقیت
و برضای حق سبحانه تعالی چنانچه قضیه کربلا بوجهی که واقع شد موافق
تقدیر الهی است اما موافق رضای الهی نیست و اگر جمعی که با اهل البیت کم
عنایت اند احتمال این را دهند که قضیه کربلا شاید برضای الهی هم شده
مثال قتل انبیا را خواهم آورد که از امم ماضیه واقع شده و در قرآن مجید
وعید با نها برین عمل واقع شده و همچنین کفر کافر و شرک مشرک باتفاق

واجماع امة

واجماع امة اسلام بتقدیر و قضاء الهی هست نه برضاء الهی بموجب آیة
ان الله لا یرضی لعباده الکفر آمدیم بر سر لفظ فاسمعوا له تفلحوا واطیعوه
ترشدوا معنی آن می تواند بودن که این باشد که چون شما ها اهل البیت
را اعوان و انصار نخواهد بود که با اجماع مجادله و منازعه از روی
قدرت توانید کردن بر اطاعت کنید که رشد امر دنیا شما بجهت
حفظ دما و اموال و عرض در این اطاعة خواهد بود و همچنین فلاح
اخروی در این خواهد بود چه هر گاه حق را دانسته در این متابعة
تقیة مماشاة کرده باشید بر شما وزری و وبالی نخواهد بود و رشد دین
اسلام نیز در این اطاعة و ترک منازعة خواهد بود و رشد دین
اسلام نیز در این اطاعة و ترک منازعة خواهد بود چرا که با قرب عهد
جاهلیة و شدة تعصب جاهلان مقارن رحلت حضرت رسالت
پناهی اگر قتال و جدال برای امر خلافة و امامة میشد جهاد با کفار فارس
و روم و شام و مصر بتعویق می افتاد بلکه با اهل ارتداد و مانعین
زکوة که در عین جزیرة عرب و حوالی و نواحی حرمین بودند نیز مقاتله
میسر نمیشد و ممکن قریب الوقوع بود که بعضی از این مردم که بظاهر اسلام
معتقد بودند با اهل ارتداد و اهل دعوی کاذب نبوة بپیوندند و جهت
نزاع خلافة و امامة را اهل البیت بمقتضی وصیت حضرت رسالت
پناهی بمیان نیاوردند و خود را از ان کنار کشیدند و تقیة و تابعیت نمودند
اهل اسلام بتمام نیز شغلی مخل سعی در دفع اهل ارتداد و مشرکین و تربیت
امر اسلام و دفع مدعیان کاذب نبوة نموده در خلافة خلیفه اول از این

امور فارغ شده بود و در خلافت خلیفه دوم فتوحات عظیم فارس و
روم و شام بموجب وعده خدا و رسول خدا بوقوع آمد والحمد لله علی ذلک
حمدا کثیرا و عقیده امامیه اینست که مثل این وصیه با امیر المومنین
نیز واقع شده و از بیعت امیر المومنین علیه السلام بعد از اتمام
حجة و ذکر حجج خود ترک جدال و قتال بر سر حق خود نموده تقیه تابعیه
نموده و یقین که رشد و فلاح درین بوده و ناچار است از حمل عبارت
ان الله جعل ابا بکر خلیفتی برین معنی چراکه هرگاه بیشتر همین شخص
صاحب تفسیر این عبارت را از حضرت رسالت پناهی نقل کرده باشد
لم یکن احد احق منک معنی این کلام از دو احتمال بیرون نیست یکی آنکه
مراد احقیه نفس امری واقع بوده باشد دوم اینکه من بمقتضی رابطه
طبیعی و الفتی خواهش و هوا و میل این دارم که والی این امر تو باشی
هرچند احق باین امر در نفس الامر دیگری بوده باشد و حاشا که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین قسم وقتی قریب رحلت خود بعد
از اخبار رحلت که از جانب حق سبحانه تعالی واقع شده بمقتضی هوا و
خواهش نفسانی که موافق نفس الامر نباشد سخن کند و حال آنکه در شان
آنحضرت واقع شده باشد وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و چه گنجایش دارد که آحاد مسلمین این گمان بد با آنحضرت برند چه جای
اهل دانش و بینش پس ناچار مراد از کلام و لم یکن احد احق منک اینست
که تو در نفس الامر احقی باستخلاف و هرگاه اینجا احقیه نفس امری مراد باشد
ناگزیر است که معنی ان الله جعل ابا بکر خلیفتی این باشد که حق تعالی

چون چنین

چون چنین تقدیر فرموده و درین مقام احتمال ضعیف دیگر
میگنجد که با دفع آن ذکر کردن اولیست اگر کسی گوید که میتواند
بود مراد از حدیث که با امیر المومنین فرموده شده این باشد که بمقتضی
خویشی و نسبتهای و سبق اسلام و سایر وجوه مذکوره تو در نظر
من الیق مینمودی و بخاطر خطور میکرد استخلاف تو و مراد از حدیثی
که بعباس علیه الرحمه فرموده این باشد که استحقاق نفس امری بکسیست
که حق تعالی او را اختیار نموده جواب اینست که برین تقدیر لفظ لم
یکن احد احق منک لایق نبود بجای احق لفظی می بایست که مشعر
برغبت و هوا و خواهش باشد و نیز در تتمه کلام با امیر المومنین می
بایست این میبود که لیکن چون این رغبت من موافق رضای الهی
نبوده و رضای حق درینست که فلانی خلیفه باشد تو توقف و بر کل امه
من نزاع مکن بتابعیة او تا آنکه امیر المومنین نیز کراهت اتباعا
لامر الله و امر رسوله و تحصیلا لمرضاتهما و بلا توقف در روز اول
بلکه آن اول رحلت حضرت پیغمبر پیش از همه کس بیعت مینمودند
و اگر نه بشخصی که احقیه نفس امری با او نباشد گفتن که هیچ یک احق
از تو نیست و تو بوجوه کذا و کذا احقی باستخلاف و باین اکتفا نمودن
ان شخص را بطمع انداختن است در امر خلافت و ریاست و تحریک
او دادن از برای نزاع و جدال بناحق و حاشا که حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و سلم که مشفق تر از پدر و مادر مهربان بوده اند با
وجود کمال جهد و سعی در رفع اسباب فتنه و فساد داشته اند چنین کلامی

باینمعنی بگویند وازجمله آنچه دال است برینکه مردم را حسد امیرالمؤمنین
علیه السلام بسیار بود آن چیزیست که صاحب تفسیر نیشابوری در
تفسیر آیۀ مودت آورده گفته که عن سعید بن جبیر لما نزلت هذه الآیة
قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم بقرابتک فقال
علی وفاطمة وابناهما ولا ریب ان هذا فخر عظیم وشرف تام ویؤیده ماروی
ان علیا کرم الله وجهه شکا الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم حسد الناس فقال
اما ترضی ان تکون رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن والحسین
وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا خلف ازواجنا وعنه صلی الله علیه وآله
وسلم حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی واذانی فی عترتی ومن اصطنع صنیعة
الی احد من ولد عبد المطلب ولم یجازه علیها فانا اجازیه علیها غدا اذا
لقینی یوم القیمة وکان یقول فاطمة بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها و
ثبت بالنقل المتواتر انه کان یحب علیا والحسن والحسین واذا کان کذلک
وجب محبتهم علینا لقوله فاتبعوه وکفی شرفا لآل رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ونحن اختم التشهد بذکرهم والصلوة علیهم فی کل صلوة
وازجمله نقلهای که دال است برینکه بعض روساء قبایل عرب غیر مصاحبه
که اختصاص بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم داشته اند
نیز ساخط وکاره امارت وخلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند نقلیست
که صاحب فصول المهمه در فصول المهمه از امام ابو اسحق ثعلبی صاحب
تفسیر الکشف والبیان فی تفسیر القرآن نقل کرده وفقیر مسوده حروف
این سطور در نسخه که مجلد ثانی این تفسیر بود بخط کهنه از خطهای

عربستان این نقل را دیده وبعد از مقابله آنچه در فصول المهمه بود با تفسیر
که تفاوت سهلی در لفظ داشت چون اصل تفسیر بود ملخص التفسیر
را نقل میکند وسئل سفیان بن عیینه عن قول الله عز وجل سأل سائل
فیمن نزلت فقال لقد سألتنی عن مسئلة ما سألنی احد قبلک حدثنی
ابی عن جعفر بن محمد عن ابائه علیهم السلام قال لما کان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی رضی الله عنه وقال
من کنت مولاه فعلی مولاه فشاع ذلک وطار فی البلاد فبلغ ذلک الحرث
بن النعمان الفهری فاتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی ناقة حتی
اتی الابطح فنزل عن ناقته فاناخها وعقلها ثم اتی النبی صلی الله علیه وآله
وهو فی ملاء من اصحابه فقال یا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله
وانک رسول الله فقبلناه منک وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلناه منک
وامرتنا بالزکوة فقبلناه وامرتنا ان نصوم شهرا فقبلناه وامرتنا
بالحج فقبلناه ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک ففضلته
علینا وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک ام من الله تعالی
فقال والذی لا اله الا هو ان هذا من الله فولی الحرث بن النعمان یرید راحلته
وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء
او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الیها حتی رماه الله بحجر فسقط علی هامته
وخرج من دبره فقتله وانزل الله عز وجل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین
لیس له دافع باینجا منتهی شد عبارت تفسیر ثعلبی وازین کلام آن زده که دوم
ازحدیث غدیر خم معلوم میشود ساخط وکاره بودن بخبر دو نیز مشخص

عیینه

میشود که مراد از مولی اولی بتصرف ودالی الامر وحاکم بوده واگر نه در بمعنی
که کسی که من دوست او بودم علی دوست او خواهد بود چه معنایه
باشد کسی را دیگر از بین کی تفضیل بر مردم لازم می آید که آن بدبخت
حارث بن نعمان الفهری گفته که ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی
ابن عمك ففضلته علینا وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه وقال فی
المشکوة وعن جابر قال دعا رسول الله علیه السلام یوم الطایف فانتجاه
فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم ما انتجیته ولکن الله انتجاه رواه الترمذی مخفی نماند که تا اینجا
در چهار مطلب سخن کرده شد اول آنکه اهل البیت واجب المودة اند
دوم آنکه عداوت ایشان کفر است ونقص در دین سیوم آنکه واجب
الاتباع اند ومفترض الطاعه واخذ دین بعد از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم از ایشان می باید کرد چهارم آنکه مردم از امارت وخلافت
ایشان کاره بودند وبیان هر یك از این چهار مطلب بقدری که خاطر
صاحب شعور منصف را بس باشد از برای راه یافتن بحق کرده شد

فصل اما تعیین مراد از اهل البیت وآنکه ایشان معصومند
از معاصی تا باینجا کرده نشده ومدار بر مقرر گذاشته شده وبطریق
اصول موضوعه ذکر کرده شده بیان نکرده نیست واستدلال بر آن عود نه
وهمچنین بیان فضل ایشان وافضلیت اهل البیت نسبت بغیر اهل البیت
کرده نشده والحال شروع در آن کرده میشود با سانیدی که از کتب مشهوره
مقرره اهل سنت بر آورده شده والتزام کرده شده که اکثر مخصوص کتب

شیعه

شیعه باشد البته آورده نشود چرا که در معرض ظنه عدم صحت است
واگرچه در واقع صحیح باشد چون خصم می تواند در صحت آن سخن کردن
ذکر آن عبث بود در مقام احتجاج واسکات خصم واز این رهگذر ترك
آن کرده شده واولا در بیان مراد از اهل البیت سخن کرده میشود بدانکه
اگرچه بی انصافان ومتعصبان اهل سنت بروایات ضعیفه کاهی گفته اند که
مراد از لفظ اهل البیت در آیه تطهیر ازواج حضرت پیغمبر اند وکاهی
ازواج را داخل کرده وکاهی مراد ذات حضرت پیغمبر داشته اند هرچند
که بغایت بعید بوده اما بروایات قویه بمذهب منصور جمهور ایشان
که مدار بر آن نهاده شود مراد چنین ظاهر میشود که ذکر کرده می آید بر منصف
صاحب شعور ظاهر است که در هر مطلب مدار بر روایات قویه بود
جمهور منصور می باشد نه بر روایات ضعیفه مرجوحه وهمچنین در مطلب
وسایر مطالبی که حقیر در صدد ذکر آنست قال فی الفصل الخامسه اهل البیت
علی ما ذکره المفسرون فی تفسیر آیة المباهلة علی ما روی عن ام سلمة رضی الله
عنها هم النبی صلی الله علیه وآله وسلم وفاطمة وعلی والحسن والحسین علیهم
السلام قال النیشابوری فی تفسیر آیة المباهلة فاتی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم وقد خرج وعلیه مرط من شعر اسود وکان قد احتضن الحسین
واخذ بید الحسن وفاطمة تمشی خلفه وعلی خلفها وهو یقول اذا دعوت فامنوا
فقال اسقف نجران یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو شاء الله ان یزیل
جبلا من مکانه لازاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا ولا یبقی علی وجه الارض نصرانی
الی یوم القیمة ثم قال فی هذا المقام بعد سطور وروی عن عایشة انه صلی الله علیه

شود
کاهی گفته اند

عليه وآله وسلم لما خرج في المرط الاسود جاء الحسن فادخله ثم جاء الحسين فادخله
ثم فاطمة ثم علي عليهم السلام فادخلهما ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا وهذه الرواية كالمتفق على صحتها
بين اهل التفسير والحديث وقال بعيد المذكور واما فضل اصحاب الكسا
فلا شك في دلالة الاية على ذلك ولهذا ضمهم الى نفسه بل قدمهم في الذكر
فيها ابهم دلالة على صحة نبوة محمد صلى الله عليه وآله وسلم فانه لو لم يكن واثقا
بصدقه لم يجترء على تعريض اعزته وخويصته وافلاذ كبده في معرض الابتهال
ومظنة الاستيصال ولولا ان القوم عرفوا من التورية والانجيل ما يدل على
نبوته لما احجموا عن مباهلته ثم قال في تفسير آية التطهير اهل البيت نصب على النداء
او على المدح وتقدم في آية المباهلة انهم اهل العباء النبي صلى الله عليه وآله وسلم
لانه اصل وفاطمة لانها عليها السلام فرعه والحسن والحسين بالاتفاق
والصحيح ان عليا منهم لمعاشرته بيت النبي وملازمته اياه قال في
المشكوة في باب مناقب اهل البيت الفصل الاول عن سعد بن ابي وقاص
قال لما نزلت هذه الاية ندع ابناءنا وابناءكم دعا رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي رواه مسلم
وعن عائشة قالت خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم غداة وعليه مرط مرحل
من شعر اسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت
فاطمة فادخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل
البيت ويطهركم تطهيرا رواه مسلم قال صاحب الفصول المهمة قال جابر انفسنا
وانفسكم محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلي وابناءنا الحسن والحسين

رضي الله

رضي الله عنهما ونساءنا فاطمة رضوان الله عليهم اجمعين وهكذا رواه
الحاكم في مستدركه عن علي بن عيسى وقال صحيح على شرط مسلم ورواه ابو داود
الطيالسي عن شعبة عن الشعبي مرسلا وروي عن ابن عباس والبراء بن
عازب رضي الله عنهما نحو ذلك واما ما روي عن ام سلمة زوج النبي صلى الله
عليه وآله وسلم فروى الامام احمد بن حنبل رضي الله عنه في مسنده يرفعه الى ام
سلمة رضي الله عنها قالت بينما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيتي
يوما اذ قال الخادم ان عليا وفاطمة بالسدة قالت فقال لي رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم قومي فتنحي لي عن اهل بيتي فقالت فقمت فتنحيت في جانب
من البيت قريبا منهم فدخل علي وفاطمة والحسن والحسين وهما صبيان
صغيران فاخذ الحسن والحسين فوضعهما في حجره وقبلهما واعتنق عليا
باحدى يديه وفاطمة باليد الاخرى وجللهم بخميصة سوداء وقال اللهم اليك
لا الى النار انا واهل بيتي قالت ام سلمة فقلت وانا يا رسول الله قال وانت
على خير وروى الواحدي في كتابه المسمى باسباب النزول يرفعه بسنده
الى ام سلمة رضي الله عنها انها قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم في
بيتها يوما فاتته فاطمة ببرمة فيها عصيدة فدخلت بها عليه فقال ادعي
لي زوجك وابنيك فجاء علي والحسن والحسين فدخلوا وجلسوا ياكلون
والنبي صلى الله عليه وآله وسلم جالس على دكة وعليه كساء خيبري قالت وانا
في الحجرة قريبا منهم فاخذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم الكساء فغشاهم به فقال
اللهم هؤلاء اهل بيتي وخاصتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قال
قالت فادخلت راسي البيت قلت وانا معكم يا رسول الله قال انك الى خير

الامر فانزل الله تبارك وتعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم تطهيرا وذكر الترمذي في جامعه ان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم كان من وقت نزول هذه الاية الى قريب ستة اشهر اذا
خرج الى الصلوة يمر بباب فاطمة رضوان الله تعالى عليها ثم يقول صلى الله
عليه وآله وسلم انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا

شعر ان النبي محمدا ووصيه ۞ وابنيه وابنة البتول الطاهرة
اهل العبا فانني بولائهم ۞ ارجو السلامة والنجاة في الاخرة

اينجا تمام شد کلام صاحب فصول مهمه بن الصباغ نقل کرده شد از تفسیر
نیشابوری در تفسیر آیه مباهله ودر تفسیر آیه تطهیر واز مشکوة واز
فصول مهمه نقل کرده شد از تفسیر آیات واز احادیث مفهوم شد که
مراد از اهل البیت خمسه آل عبا اند یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم وامیر المؤمنین وسیدة نساء العالمین وحسنین سلام الله علیهم
اجمعین

فصل در اثبات عصمت اهل البیت ودر دلالت بر
عصمت صریحا از آیاتی که بروایات فریقین اهل سنت دال باشد آیه تطهیر
وبروایات شیعه اهل البیت آیات بسیار است غالبا چون التزام
ترك بسبب تکثر که مذکور شد کرده شد اعراض از ذکر آن مینماید
نیز از آیاتی که بروایات اهل سنت هم لازم می آید از آن عصمت این پنج تن
بسیار است چنانچه مذکور خواهد شد اما آنچه بصراحت دلالت بر عصمت
دارد بالفعل آیه تطهیر است وشاید که دیگری موفق شود بیافتن آیتی
دیگر مثل این در دلالت صریحه اما بیان دلالت این آیه بر عصمت آنست

که مقام

که مقام ابتهال وتضرع وخصوص با احضار اولاد واهل البیت مقام استجابت
دعاست وبتخصیص سید المرسلین وخاتم النبیین باجابت دعا
احق است پس مستجاب کردید دعای آنحضرت که در این مقام کرده
وغیر این را گمان نمیکنند وراه نبرند واحتمال غیر این کسی که با او ذره از
اسلام بوده باشد وهرگاه بعد از دعای آنحضرت باین عبارت که اللهم
هولاء اهل بیتی وطهرهم تطهیرا حضرت حق سبحانه وتعالی اعلام
واخبار وبشارت فرموده باشد باین عبارت که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا البته می باید که رجس معاصی
از ایشان بعصمت الهی دور باشد وتطهیر الهی شامل حال ایشان هو
المطلوب واز آیاتی که دلالت دارد التزاما بر عصمت اهل البیت آیه وجوب
مودة است واما معنی آیه وجوب مودت یعنی آیه قل لا اسالکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی پس در فصل اثبات وجوب مودة گذشت وجوه
معنی اهل البیت یعنی ذوی القربی مراد اند از لفظ اهل البیت معلوم شد
که خمسه آل عبا اند ووجوب مودة ایشان ثابت شد معنی مودتی
که واجب است لابد است که مذکور ساخته شود ومقرر کرده چراکه
مردم معنی مودة دوستی فی الجمله فرا گرفته در مودای ذوی القربی یعنی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وحضرت فاطمه وحسنین علیهم السلام
با دعای دوستی فی الجمله بسبب خویشی حضرت رسالت پناهی اکتفا
می نمایند واین را با دوستی اعدای ایشان وبا اعتقاد مفضولیت ایشان
از بعضی اصحاب که از اهل عصمت نیستند جمع میکنند وحاشا وکلا

که چنین باشد بلکه حقیقة مراد انا بخد و تفصیل این کلام مذکور می شود
واضح خواهد شد بدانکه محبت و مبغضت و عداوت از مفهومات
حدسیه وجدانیه اند و از بدیهیات اند و احتیاج بتعریف حقیقی
ندارند و انچه در مقام تعریف از میل و رغبت و خواهش بهتا و خیر رسانیدن
برای محبوب گفته شود در جانب محبت و اضداد ان در طرف عداوت
همه تعریفات لفظی اند و آوردن لفظی که معروف تر باشد نزد شخصی
که تعریف برای او کرده میشود و ان معنی وجدانی محبت موارد مختلفه
دارد و در هر جای حقیقة ان غیر حقیقة جای دیگر است مثل دوستی
آب سرد در حین تشنگی و نان گرم در وقت گرسنگی و خواهش کردن
از شخصی که سرما خورده از باب خواهش چیزی است از برای دفع آزاد
که باو رسیده از کیفیات ملموسه با برادشدن آن و همچنین خواهش منظر
خوب و منظر نظیف از باب التذاذ حس بصر بیست و ظاهر است
که دوستی خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول خدا از ان ابواب نیست
و نیز دوستی که از صاحب شعور و علم بوده باشد نسبت بذات صاحب شعور
و علم از نیست و این جنس دوستی که از ذی شعور و علم واقع شود نسبت
بذی علم و شعور دیگر نیز بر اقسامست گاهی باد نی از خود واقع میشود
مثل دوست داشتن شخصی بعضی موالی و غلمان خود را و گاهی محبت
فرا رفته طبیعی می باشد چنانچه نسبت باولاد و ادب مقتضی این است
که محبت اهل بیت بنوع را این جنس قرار داده شود و وجدان حاکمست
بر انکه این غلط نیست و نیز صداقتی که از امیزش و اختلاط و صحبت بهم رسد

و خوش کردن

وخوش کردن م

بعضی از اطوار و شمائل مراد نیست چرا که ان موقوف بحضور و مشاهدت
و از امت افرادی که در غیبت بوده اند از زمان حضرت رسالت پناهی و تا
قیامت خواهند آمد همه مامورند بمحبت اهل البیت بر می باید که مراد
اعتقادی بوده باشد که بهمرسد مر مکلف را از باب تعظیم و اجلال ایشان
از راه اصطفا و اجتبای الهی یا اعتقاد بودن ایشان مقتدا و راهنمای
بحق و مفترض الطاعه بامر الهی و منقذ از هلاک اخروی که خسران مبین
است یا از راه جزئیت حضرت پیغمبر چنانچه در باب حضرت فاطمه
واقع شده و یا از جهة وصایت و امامت چنانچه در باب ائمه معصومین
متحقق گشته تا لازم این اعتقاد گردد میل و دوستی طبیعی که ادمی را
منعم خود می باشد و بشخصی که باعث نجات از عذاب الابدی و سبب
وصول بنعم سرمدی شده و محبت باین معنی شبیه است بمحبتی که امت
را نسبت بحضرت پیغمبر باید داشت با تفاوت اینکه در مرتبه نبوت
اصطفا و اجتبا کاملترست و راهنمای و انقاد انبیا اصالة است من جانب
الله و در مادة اهل البیت و اوصیا نیابة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم
و شبیه بمحبت الهی نیز است با تفاوت اینکه منعم حقیقی و موجد وکل
آنکس و بنی نوع این کس و جمیع مخلوقات ذات اقدس الهی است
و سببیة نجات و انقاذ از مهالک و وصول بمعارج ترقی بهر وسیله
که باشد منتهی بجناب احدیت میگردد اذ لا موثر فی الوجود الا الله
وهم و تنبیه وگاه باشد که از بعضی احادیث و اخبار ماثوره که
در باب احسان به بنی عبد المطلب یا بنی فاطمه واقع شده و کثرة ثواب

ان کسی را اینمعنی بخاطر خطور کند که مراد از مودت احسان بایشان
و نفع رسانیدن بایشان باشد و سعی در حوایج ایشان و دفع مضار
از ایشان بوده باشد جواب اینست که شك نیست در آنکه احسان
و تبرع به بنی هاشم و از آن میان به بنی عبد المطلب و علی الخصوص به علویین
و فاطمیین و تعظیم ایشان بجهت قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
اجر عظیم دارد ولیکن مراد آنچه ما دانیم که مراد الله در آیه قل لا اسألکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در جواب
مردمی که سوال کرده اند که من قرابتك الذین وجبت مودتهم علینا فرموده
که علی و فاطمه و الحسن و الحسین ایشانند مخصوص اند و ممتاز از همه بصفتی
که آن صفت در دیگران نیست و آن اینست که مودة ایشان بخصوصه
بآیه واجب شده و چنانچه بیشتر مذکور خواهد شد وجوب مودة ابتداء
بخصوصه بآیه واجب شده و چنانچه بیشتر مذکور خواهد شد وجوب
مودة ایشان دلالت کرده بر عصمت ایشان و نمی تواند بود که مراد از مودة
ایشان نفع مالی رسانیدن بایشان باشد و احسان و سعی در حوایج و دفع
مضار و امثال اینها چرا که از اخذ اجر رسالت حضرت رسالت پناه و
سایر انبیا همه منهی و ممنوع شده اند و از زبان انبیا در قرآن مجید مکرر
عبارت ان اجری الا علی الله و امثال آن واقع شده و هیچ تفرقه نیست
در آنکه کسی نفع در عاید مالی بغیر از منافع دنیاوی از برای خود خواهد
یا از برای اهل بیت و فرزندان خود و حاشا که انبیا حسنه عظمی تبلیغ
رسالت را که اجر آن بر خدا باشد عوض آن را مشوب و ملوث سازند

بخواهش منافع دنیویه بقاء دنیوی که از برای اهل بیت و فرزندان خود
و لهذا مفسرین گفته اند که قیل الاستثناء منقطع والمعنی لا اسألکم
اجرا قط ولیکن اسألکم المودة فی القربی حال کونها ای المودة ثابتة
فی ذوی القربی متمکنة فی اهلها پس معلوم شد که مراد از مودة واجبه
آن اعتقاد است که مذکور شد و وجوب مودة ایشان نه بمجرد قرابت
حضرت رسالت پناهی است و الا بحسب نسبت عقیل برادر امیر المؤمنین
را بحضرت پیغمبر همان نسبت امیر المؤمنین است و همچنین دو دختر
حضرت خدیجه که در خانه خلیفه ثالث بودند خواهران حضرت فاطمه
بودند و عباس عم حضرت رسالت پناهی و امیر المؤمنین علیهما السلام
بود و مودة اینها پیش هیچ فرقه از فرق اسلامی واجب نیست و اگر موقوف
بامعرفت بحال اجماع اصلا نبوده باشد قادح در ایمان نخواهد بود بر
خلاف انجماعه از قرابت پیغمبر که آنحضرت ایشان را جمع کرده و در زیر کسا اند
آورده و دعا بدرگاه احدیت در شان ایشان کرده اللهم هؤلاء اهل بیتی و
خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و حق تعالی استجابت دعا فرموده
در شان این جماعت نازل ساخته آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا و این سخن از نقل واحدی که از علماء اهل سنت
از روایت ام سلمه بیشتر مذکور شده و نیز چون آیه قل لا اسألکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی نازل شده مردم از ذوی القربی که مراد اند از این آیه سوال
کردند حضرت رسالت پناهی همان چهار تن را مخصوص بذکر ساختند فرموده
که علی و فاطمة و الحسن و الحسین پس معلوم که از جمله ذوی القربی وجوب مودة

مخصوص این جار تن است بمقتضی آیتین و باید دانستن که خواستن
حضرت رسالت پناهی از امة خود مودة اینجماعه بمعنی اعتقاد مذکور
نه از باب خیرخواهی اهل قرابة خود است والا باز نفعی بود عاید بذات
مقدس خود نه که از خواستن آن نهی واقع شده بلکه از باب خیرخواهی
وهدایت امت بوده مثل دعوة آنحضرت که خلایق را میخواند بتصدیق نبوت
خودش نه از باب جاه طلبی و حب ریاست نبوة بوده بلکه از باب
انقاذ امت از ضلالت جراکه جون علم الهی باین تعلق گرفته بود و علم باین
واقع شده که مجرد اعتقاد توحید از برای خلاصی از دوزخ و وصول ببهشت
کافی نیست تا ضم نشود با این اعتقاد تصدیق بنبوة رسول صلوات الله
سلامه علیه ناجار بود از اینکه مردم را تکلیف کند بتصدیق به نبوة
خود و همچنین خبر داد باینکه کامل نمیشود ایمان شما تا ضم نشود باعتقاد
توحید و نبوة اعتقادی که مذکور شد در باب خواص ذوی القربی
و در این صورت از اعتقاد نفعی میشود عاید بامت نه بذوی القربی و
موید این معنی است اینکه آنحضرت اهل بیت خود را قرین قرآن مجید ساختند
و ثقل اکبر و اصغر خوانده و خبر داده که این دو از هم جدا نمیشوند تا بر حوض
کوثر بمن رسند والله اعلم بالصواب و آنرا بانی که دلالت دارد التزاما بر
عصمت اهل البیت آیه وجوب مودت است اما معنی آیه وجوب مودة
بعجالة آیه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس در فصل اثبات وجوب
مودة کرده شده باسناد معتبره اهل سنه و اما بیان دلالت التزامی وجوب
مودة بر عصمت پس باین وجه است که ظاهر مدلول عبارت قل لا اسألکم

علیه اجرا

علیه اجرا الا المودة فی القربی و اصل بحسب اطلاق عبارة آنست که محبت
اهل البیت واجب باشد مطلقا بلا تقیید بوقتی دون وقتی و بوجهی دون
وجهی و جهتی و حیثیتی نه از جهت و حیثیت دیگر و جمعی که ایشان
همه وقت و بهمه جهت واجب المودة باشند باید که معصیت الهی بر ایشان
روا نباشد جراکه عاصی در وقت عصیان و از جهت عصیان دوست
داشتن او روا نیست جه جای آنکه واجب باشد بلکه بحسب الشرع صاحب
عصیان انکار کردنی و نهی از منکر کردنی و مکروه داشتنی است اولا
بلند و این با محبت واجبه جمع نمیشود و نیز اگر جمعی که واجب المودة اند
معصوم و نگاهداشته از خطا باشند ممکن خواهد بود از ایشان
صدور ظلم نسبت بعباد و هرگاه ظالم شوند محبت ایشان جایز نخواهد
بود بمقتضی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا و اگر گفته شود که میتواند بود
که شخصی از جهت قرابة حضرت پیغمبر واجب المودة باشد و از جهت
عصیان جایز الکراهة و مراد از وجوب مودة اهل قرابت وجوب محبت
ایشانست من جهة القرابة جواب اینست که این خلاف اصل است
که مقتضی اطلاق عبارتست و تخصیص میخواهد و در عبارت قرینه بر آن
نیست **فصل در بیان فضل** اهل البیت عموما در این فصل
ذکر کرده میشود آنچه که اعم و اشمل باشد و عامتر از فضایل اهل البیت
مثل فضل بنو عبد المطلب و اشمل و اوسع از آن مثل فضل بنی هاشم و هاشمیین
بو غیر هاشمیین و اوسع و اشمل از آن قریش است و ما فوق آن از ولد
اسمعیل علی نبینا و علیه السلام و لنبدأ بفضل القریش کان فی المشکوة فی

فتمسکم النار الآیه

باب مناقب القریش عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم یقول لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و
فی روایة لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا کلهم من قریش
وفی روایة لا یزال الدین قایما حتی یقوم الساعة او یکون علیهم اثنا
عشر خلیفة کلهم من قریش متفق علیه و این روایة اخیره نظام هر اینه
تاویل وارتکاب خلاف دلالت بر این میکند که بعد از رحلت حضرت
رسالت پناهی تا بقیام دوازده نفر از خلفا بحق که قایم مقام رسم دین
نمایند بوده باشند و هیچ وقتی خالی یکی از اینها نبوده باشد و زیاده
و کم از این عدد نبوده باشند و عهده واز همین متصل شود بقیامت
و این سخن راست نمی شود مگر بطریق امامیه اثنا عشریه چه اگر قریش
اهل سنت خلفاء راشدین اربعه را اخذ کرده شود با جمعی که متصل ایشان
امارت و سلطنت باینها منتقل شده معاویه و یزید داخل میشوند
و در باب معویه اگر احتمال حقیت از بعضی بی انصافی راه دهند که بعد از
صلح امام حسن علیه السلام خلیفه بود و در باب یزید منصفان
و قباحت فهمان ایشان تحسین و استحسان عمل نتوانند کردن و نفی نکنند
بلکه عرفاء ایشان معاویه را هم بلقب سلطان و ملک مذکور میکنند
نه خلیفه و امیر المومنین و اگر انتخاب کرده شود چنانکه میگویند که از بنی
امیه عمر بن عبد العزیز که در میان جماعت خود بهتر ایشان بود خوش کرده اند
و از بنی العباس هارون الرشید را باز طرف لازم می آید و خلو بعضی از زمان
از وجود خلیفه بحق و اگر عدد ما هر که پادشاه شد گرفته شود از مسلمانان

عهد بسیار

عهد بسیار از عدد معهود زیاده میشود با تعدد ایشان در هر عصری
و این حدیث اهل سنت با حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه فقد
مات میتة جاهلیة دلالتی واضح دارد بر اینکه معامله خلافت و امامت
بر نهجی باشد که امامیه اثنا عشریه اعتقاد کرده اند لیکن بالفعل
چون مقام مقام استدلال بران نیست بر سر آن رفته نمی شود و با فضلیه
قریش که نص حدیث بران دلالت کرده اکتفا نموده میشود فصل
بدانکه از جمله قریش بنو هاشم را بر غیر ایشان فضل و بزرگی بسیار است واز
جهت عزت ایشان زکوة که چرک و وسخ اموال مردم است بر ایشان
حرام است باتفاق جمیع فرق اسلامی از اهل سنت و غیر ایشان واز جمله
بنو هاشم بنو عبد المطلب ممتاز اند بسیادت در ریاست بمقتضی حدیثی
که صاحب فصول مهمه در فصلی که در باب صاحب الزمان است از
ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی نقل کرده که ومن ذلک ما رواه ابو اسحق
احمد بن محمد ثعلبی یرفعه بسنده الی انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم نحن ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة انا وحمزة وجعفر وعلی والحسن
والحسین والمهدی اخرجه ابن ماجه فی صحیحه باب در بیان
فضایل امیر المومنین علیه السلام و بیان افضلیت و تفضیل آنحضرت بر کل
امت بعد از حضرت رسالت پناهی اما دلالت افضلیت از آیات اول آیه تطهیر
که دلالت کرده بر اینکه حق تعالی تطهیر اینجماعه که اهل البیت اند کرده از جمیع
معصیت و از این جمیع اهل بیت نبوت بعد از حضرت رسالت پناهی امیر
المومنین است و غیر اینجماعه از اصحاب بر تقدیری که از اهل فلاح و صلاح

باشند عصمت ایشان معلوم نیست بلکه عدم عصمت ایشان معلوم است و معصوم
افضل است از غیر معصوم دلیل دوم آیهٔ وجوب مودة است چرا که
سابق گرده شد که وجوب مودة لازم دارد عصمت را و معصوم افضل
از غیر معصوم است و اما آیهٔ مباهله پس وجه استدلال از آن بر افضلیة
امیر المومنین بر سایر صحابه و کل امة بنهجی که صاحب تفسیر نیشابوری
نقل کرده اینست وقد یتمسک الشیعة قدیما وحدیثا بها فی ان علیا
افضل من سایر الصحابة لانها دلت علی ان نفس علی مثل نفس محمد الا فیما
خصه الدلیل وکان فی الری رجل یقال له محمود بن الحسن الحمصی وکان متکلم
الاثنا عشریة یزعم ان علیا افضل من سایر الانبیاء سوی محمد قال وذلک
انه لیس المراد بقوله وانفسنا نفس محمد لان الانسان لا یدعو نفسه فالمراد
غیره واجمعوا ان ذلک الغیر کان علی ابن ابی طالب فاذن نفس علی
هی نفس محمد لکن الاجماع دل علی ان محمدا افضل من سایر الانبیاء فکذا علی
قال ویؤکده ما یرویه المخالف والموافق انه صلی الله علیه واله وسلم قال
من اراد ان یری آدم فی علمه ونوحا فی طاعته وابرهیم فی خلته وموسی
فی قربته وعیسی فی صفوته فلینظر الی علی بن ابی طالب فالحدیث دل علی
انه اجتمع فیه ما کان متفرقا فیهم واجیب بانه کما انعقد الاجماع بین المسلمین
علی ان محمدا صلی الله علیه واله وسلم افضل من سایر الانبیاء فکذا انعقد
الاجماع بینهم قبل ظهور هذا الانسان علی ان النبی افضل ممن لیس بنبی واجمعوا
علی ان علیا ما کان نبیا فعلم ان ظاهر الآیة کما انه مخصوص فی حق محمد صلی
الله علیه واله وسلم فکذا فی حق سایر الانبیاء واما افضل اصحاب الکساء فلانه

بیان ه

في دلالة

في دلالة الآية وهنا ضمهم الى نفسه بل قدمهم في الذكر وفيها ايضا دلالة
علی صحة نبوة محمد صلی الله علیه واله وسلم فانه لو لم یکن واثقا
بصدقه لم یتجرء علی تعریض اعزته وخویصته وافلاذ کبده فی معرض
الابتهال ومظنة الاستیصال ولولا ان القوم عرفوا من التوریة و
الانجیل ما یدل علی نبوته لما احجموا عن مباهلته انتهی کلام المعترض و فقیر
حقیر میگوید که لا نسلم که اجماع مسلمین بر این واقع شده باشد که هر نبی
هرچند که از غیر مرسلین بوده باشد افضل است از هر غیر نبی حتی
از خاصان و صدیقین این امة که افضل امم است و اینها باجماع امة
از مقربان درگاه الهی اند و حق تعالی مباهات کرده بوجود اینها بر ملایکه
مقربین و ملایکه را بحفظ و حراست ایشان کماشته و در بعضی مواضع
معتبر را اشتباه واقع شده از اینجا اجماع بر آن واقع شده اینست که
هر نبی افضل است از جمیع امة خودش که مبعوث است بر اینها و کرنه
جه مانع است از آنکه صدیقین و معصومین این امة فاضله که خیر الامم
است افضل باشند از بعضی انبیا غیر مرسل یا برابر و مماثل باشند با
بعض انبیاء و مؤید این معنی است این حدیث نبوی که علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل بوده باشد و بر تقدیر تسلیم آنکه هر نبی افضل باشد از هر
غیر نبی هرگاه بوهم زده شود و سبطل افضلیة امیر المومنین از انبیاء معین
مقدمه شد بر افضلیة آنحضرت بر اصحاب بحال خود باقی خواهد چرا که
اینها خود انبیا نبوده اند تا از جهة نبوة افضل از امیر المومنین باشند
و نفس امیر المومنین چون نفس حضرت پیغمبر یا مثل نفس حضرت پیغمبر

علی ذلک ه

مقرر شد و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام خود باتفاق واجماع
امة واقرار مفسرین از افضل از اصحاب خود بوده ند پس امیر المؤمنین
نیز افضل از اصحاب بوده باشد وهو المطلوب واین استدلال
که مذکور شد از لفظ انفسنا ومماثلة نفس حضرت پیغمبر بود چنانکه
مذکور شد ومسود وجامع این مسطورات را مسلکی دیگر از برای
استدلال ازین آیة مباهله بخاطر فاتر رسیده وآن اینست که امر الهی
بعبارت فقل تعالوا ندع ابنائنا باحضار ابنا ونساء وانفس در مقام مباهله
وملاعنه چنانچه مفسرین گفته اند از برای دو چیز است یکی آنکه خصم
بدانند که حضرت پیغمبر را در صدق دعوی نبوة ودر انچه خبر داده از
حقیقت خلقه حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام جزم که
هیچ عاقلی تا جازم نباشد در صدق دعوی خود اعزه خود را وخود را در
معرض هلاک واستیصال نمی اندازد دوم سرعت استجابة دعا که از
انضمام برکت حضور این جماعة با برکت ذات مقدس نبوی حاصل گردد
ولهذا حضرت رسالت پناهی باین جماعه فرموده که اذا انا دعوت فامنوا
پس معلوم شد که جمعی را که حاضر ساختن شود در مقام مباهله وملاعنه
می باید که اعز بغایت عزیز آن شخص مدعی بوده باشد ومعروف باعزیت
نزد قوم خود شد ونیز ایشان متصف بکثرت تقوی وپرهیزگاری وممتاز
بودن باین صفت از کل قوم ومظنه استجابة دعا وسرعة اجابة اقرب از کل
قوم واگر نه مجرد خویشی ونزدیکی نسبی ووصلتی کافی نیست مثلا اگر
کسی را پسری بوده باشد که نزد او عزیز نباشد وپسر او سوکند خود

عقلا استهزاء باو خواهند کرد یا حمل بر کذب وتصنع او خواهند کرد یا حمل
بر کذب وتصنع او خواهند کرد وهمچنین جایی که جمعی را بر گمان
تیمن استجابة دعا وسرعة اجابة باید بردن هیچ عاقلی جز جایی
پسر غیر صالح خود را نخواهد بردن وصلحا وابرار را هر چند که اجانب
باشند خواهد بردن چنانچه مقتضی این بیت است که بیت
هزار خویش که بیگانه از خدا باشد ** فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد
وچون این ممهد شد پس بعد از امر الهی بمباهله وملاعنه ودعوت
اتیان ابنا ونساء وانفس بان کیفیة بر آمدن حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه که امام حسین را در کنار داشته اند ودست امام حسن گرفته و
حضرت فاطمه از پس آنحضرت بوده وحضرت علی عقب او وحضرت رسالت
پناهی فرموده که چون من دعا کنم شما آمین بگویید دلالت واضح دارد
بر اینکه از اولاد حسنین علیهما السلام اعز بوده اند عند رسول الله واکرم
علی الله واقرب باستجابة واجابة دعا واز جنس عورات حضرت فاطمه
عزیزتر بوده نزد رسول خدا واکرم علی الله از کل نساء امة ولفظ سیدة نساء
العالمین دال بر آنست واقرب باستجابة وسرعة اجابة دعا از جمیع
زنان پیغمبر ودیگر عورات از اقارب وعشیرة وچه لفظ نسائنا که در
آیة مباهله واقع شده جمع است ودلالة بر تعدد دارد وبحسب لغت ومعنی
هیچ خصوصیة بدختر ندارد اگر در آن ازواج زنی بفضل حضرت فاطمه عند الله
می بود یا افضل می بود هر اینه حضرت رسالت پناهی را معلوم می بود و
درین مباهله آنحضرت او را بر حضرت فاطمه ترجیح داده اختیار میکرد

یا با حضرت فاطمه جمع میکرد در آوردن ذیل کسی که تعدد را معنی بود
افضل و اکرم عند الله احق است باعزیة حضرت پیغمبر و با احضار در
مقام مباهله از برای استجابة و سرعة اجابة و سرعة اجابة دعا و بر
تقدیری که معلوم نمی بود حضرت پیغمبر سوال استعلام از درگاه الهی میکرد
که کدام یکی از نساء عالمین اکرم عند الله است تا من او را همراه بیرم و چون
حضرت رسالت پناهی در این مقام از ازواج مطهره خود و از خویشان خود
از عمها و از دختران اعمام و غیر ایشان از نساء عشیره خود هیچ کدام را طلب نکرده اند
و از جنس نساء اهل بیت منحصر در حضرت فاطمه ساختند و همراه بردند
معلوم شد که حضرت فاطمه اکرم بوده عند الله از جمیع نساء امة و اهل العزم
بوده نزد رسول خدا قرب با اعتقاد استجابة و سرعة اجابة دعا از جمیع
نساء عالمین و این دلیل واضح است بر افضلیة حضرت فاطمه از جمیع ازواج
مطهره بر خلاف آنچه اعتقاد کرده اند اهل سنت از افضلیة بعض ازواج
را از حضرت فاطمه رضوان الله علیها آمدیم بر سر لفظ انفسنا بر قیاس
ابنائنا و نسائنا می باید که معنی این باشد که و بطلبیم از هر یک از ما
و شما از رجال کسانی را که در عزیزی و کرامت امثال و اقران ما باشد
و ما را اعتقاد قرب درگاه الهی و استجابة و سرعة اجابة دعا با ایشان
همچنان باشد که بخود و اینچنین مردم چون حکم نفس آن شخص دارند که
خوانده اند ایشان است که نفس او خواهند بود و از شدة مشابهة و مماثلة
نی حرف تشبیه بلفظ انفس خوانده شده اند و تعبیر از ایشان با نفس واقع
شده و لفظ انفس با این معنی در قرآن مجید در سوره روم نیز واقع شده

قوله تعالی

قوله تعالی ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم مما ملکت ایمانکم من
شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم انفسکم کذلک
نفصل الآیات لقوم یعقلون و لفظ انفسکم اول را مفسرین بمعنی ذوات
گرفته اند و انفسکم ثانی را نیز خلاف بمعنی احرار یعنی امثال شما در
حریة داشته اند و مشخص است که ثانی بمعنی ذات نیست چرا که
کسی از خود ممیز نشود و از امثال و اقران می ترسد و این معنی که مذکور
شد بحسب مفهوم ابا نمی از تعدد ندارد و لفظ نفس هم چون جمع است
اقتضا تعدد میکند بر اگر بحسب تحقق این معنی در چندی از رجال
امة نبویة موجود می بود احضار همه الیق بود چرا که کثرت ذوات
مقدسه و اجتماع ایشان باعث زیادتی برکت است و سبب سرعت
نیل مقصود و اگر تفاوت موجود بوده باشد فرد اعلی که در این معنی
کامل است احق است با احضار و حضرت پیغمبر بعد از خواستن حسنین
بلفظ ابنائنا و خواستن حضرت فاطمه بلفظ نسائنا حضرت علی
را خواسته بلفظ انفسنا و حضرت علی را آورده تنها پس معلوم شد
که امیر المومنین اکرم بوده عند الله بعد از حضرت پیغمبر از جمیع امة
و بالجمله جمعی که احضار کرده شوند در حین مباهله و ملاعنه در این صفة
اعزیة می باید نسبة بحضرت رسالت پناهی تا خصم داند چه آنحضرت را
در صدق دعوی و اکرمیة عند الله تا استجابة دعا و سرعة اجابة متفرع
بر آن گردد و اعزیة نسبة بحضرت پیغمبر هم مستلزم اکرمیة عند الله
هست چرا که الحب لله والبغض لله صفة ابرار و مقربین درگاه الهی

است و حضرت پیغمبر افضل ابرار و مقربین است پس معنی الحب لله و
البغض لله در این حضرت بوجه اکمل می بایدکه باشد پس هر کس که اکرم
عند الله باشد اگر چه بحسب نسبتی و وصلتی دورتر باشد اعز نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود پس اگر خلیفه اول اکرم و اتقا
عند الله می بود اعز می بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از امیر
المومنین و چون اعز می بود می بایست احضار او کرده می شد و اگر بعد
انصاف کرده و مساهله نموده تجویز این کنند که بسبب قرب قرابت
شاید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را محبت طبیعی با امیر المومنین
بیشتر باشد و اعزیت را بالطبع با امیر المومنین قرار دهند با وجود
مفضولیت و عدم اکرمیت عند الله و عدم اکثریت ثواب با آنکه افضل رسل و انبیا
بایدکه از خواهشهای طبع مبرا و منزه باشد و خواهش او تابع خواهش
الهی باشد با وجود مماشات و گذشتن از سر این مقدمه از جهت
استجابت دعا خود بلا شبهه اکثر ثوابا عند الله احق بوده باحضار اگر چه
اقرب نباشد از روی خویشی و هیچ صارفی مانع نبود از جمع کردن خلیفه
اول با حسنین و سیدة نساء العالمین و امیر المومنین از جهت اکرمیت
او عند الله و بودن او اکثر ثوابا عند الله و حال آنکه آنحضرت دیگری را
غیر از این چهار تن نیاورده پس معلوم شد که اکرمیت عند الله در این
چهار تن جمع بوده با اعزیت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و احتیاج
باحضار دیگری نبود پس امیر المومنین هم اعز بوده نزد رسول الله و هم
اکثر ثوابا بوده و اکرم عند الله و هو المطلوب چهارم از آیات داله

بر افضلیت

بر افضلیت داله امیر المومنین علیه السلام آیه یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک
من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین است بدانکه جمهور
فرق امامیه بر تعیین وصایت حضرت امیر المومنین علیه السلام بادله
حجج قویه حدیث غدیر خم است و عرفا و مصنفین اهل سنت در
وقوع و تحقق آن قدح نکرده اند بلکه در تاویل لفظ مولی و تعیین معنی
او ارتکاب خلاف ظاهر میکنند و در کتب امامیه مکرر بنظر در آمده بود
که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما
بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس در باب تبلیغ فضل حضرت
امیر و تعیین وصایت نازل شده و قبل از آن نیز بطریق وحی امر الهی
شده بود چنانچه بعد ازین مستفاد از آیه استعداد بآن دار چون حکم
بتاکید واقع شد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر
خم که مابین مکه معظمه و مدینه مشرفه واقع شده منهجی که معروفست
تبلیغ آنچه بآن تاکید مامور گردیده بودند نمودند و بخاطر فاتر خطور
میکرد که پیش اهل سنت این مقدمه مسلم نخواهد بود که این آیه نازل شده
بموجب آنحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم تبلیغ نموده اند
که اگر این را مسلم میداشتند بتاکید واضح میگردید که از اهل اعلی حضرت
تا آنکه در تفسیر نیشابوری که صاحب آن از علماء شافعیه است و متعصب
در تسنن آنچه درین باب بنظر در آمد بلفظه نقل کرده میشود در تفسیر
آیه سابق بعد ازین که ذکر کرده میگوید که ثم امر رسوله بان لا ینظر الی قلة المقصرین

درین باب

وكثرة المعاندين ولا يتخوف مكرهم فقال يا ايها الرسول بلغ ما انزل
اليك عن ابي سعيد الخدري ان هذه الآية نزلت في فضل علي بن ابي
طالب كرم الله وجهه يوم غدير خم فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
بيده وقال من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه فلقيه عمر رض فقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت مولاي ومولى
كل مؤمن ومؤمنة وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي
فروي انه صلى الله عليه وآله وسلم نام في بعض اسفاره تحت شجرة وعلق سيفه
عليها فاتاه اعرابي وهو نائم فاخذ سيفه واخترطه وقال يا محمد من يمنعك
مني فقال الله فرعدت يد الاعرابي وسقط من يده السيف وضرب
براسه الشجرة حتى انتثر دماغه فنزلت والله يعصمك من الناس وقيل لما
نزلت آية التخيير يا ايها النبي قل لازواجك فلم يعرضها عليهن خوفا
من اختيارهن الدنيا نزلت يا ايها الرسول بلغ وقيل نزلت في امر زيد
وزينب بنت جحش وقيل لما نزلت ولا تسبوا الذين يدعون من دون
الله سكت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن عيب آلهتهم فنزلت اي
بلغ معايب آلهتهم ولا تخفها وقيل انه صلى الله عليه وآله وسلم لما بين
الشرايع والمناسك في حجة الوداع قال هل بلغت قالوا نعم فقال صلى الله
عليه وآله وسلم اللهم اشهد فنزلت وقيل نزلت في قضية الرجم والقصاص
المذكورين وقال الحسن ان نبي الله قال لما بعثني الله برسالته ضقت
بها ذرعا وعرفت ان من الناس من يكذبني واليهود والنصارى يخوفونني
فنزلت الآية فزال الخوف وقالت عائشة سهر رسول الله صلى الله عليه وآله

وسلم ذات ليلة فقلت يا رسول الله ما شانك قال الا رجل يحرسني
الليلة قالت فبينما نحن في ذلك سمعت صوت السلاح فقال من هذا
قال سعيد وحذيفة جئنا نحرسك فنام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
حتى سمعت غطيطه فنزلت هذه الآية فاخرج رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم راسه من قبة ادم فقال انصرفوا ايها الناس فقد عصمني الله
وعن ابن عباس كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحرس فكان يرسل
معه ابو طالب كل يوم رجالا من بني هاشم يحرسونه حتى نزلت هذه
الآية فاراد عمه ان يرسل معه من يحرسه فقال يا عماه ان الله تعالى قد عصمني
من الجن والانس ومعنى قوله ما انزل اليك جميع ما انزل اليك من
اي شيء انزل اليك وان لم تفعل ما امرتك به كما امرتك به فما بلغت
رسالته من قرا على الوحدة فلان القرآن كله رسالة واحدة او لانه
اسم المصدر فيقع على الواحد وعلى الجمع ومن جمع فلان كل آية او حكم رسالة
فان قيل معنى قوله وان لم تفعل فما بلغت رسالته فما وجه صحة الجواب
ان هذا جاء على طريق التهديد والمراد ان لم تبلغ منها ادنى شيء فانك
كمن لم تبلغ شيئا منها لان اداء بعضها ليس اولى من اداء البعض الآخر كما ان
من لم يؤمن ببعضها كان كمن لم يؤمن بكلها او المراد ان لم تفعل ذلك ما
يوجبه كتمان الوحي كله فوضع السبب موضع المسبب ويعضده ما
روي انه صلى الله عليه وآله وسلم قال بعثني الله برسالة فضقت بها ذرعا
فاوحى الله الي ان لم تبلغ رسالاتي عذبتك وضمن لي العصمة فقويت
فان قيل فاين ضمان العصمة وقد جرى عليه يوم احد ما جرى فالجواب ان الآية

نزلت بعد يوم احد والمراد انه يعصمه من القتل وعليه ان يحتمل كل
ما دون النفس والناس الكفار لقوله تعالى ان الله لا يهدي القوم
الكافرين اي لا يمكنهم مما يريدون ثم لما امره بتبليغ اي شيء كان طاب
للسامع او ثقل عليه امره ان يقول لاهل الكتاب لستم على شيء اي على
دين يعتد به كما تقول هذا ليس بشيء تريد تحقير شانه وباقي الاية
مكرر للتاكيد ومعنى لا تاس ولا تاسف ولا تحزن عليهم بسبب زيادة
طغيانهم فان وبال ذلك عايد عليهم اولا تاسف بسبب نزول
اللعن والعذاب عليهم فانهم من الكافرين المستحقين لذلك
اسى على مصيبة بالكسر ياسى اي حزن انتهى كلام المفسر النيشابوري
و بر متامل منصف صاحب بصيرت از تامل و تفكر در تمامي انچه
مفسر در تفسير اين ايه گفته ظاهر ميگردد كه حق ظاهر بين همان
احتمال اولست كه مفسر نيز انرا اقوى دانسته و اصل در ذكر ساخته
و قوت سند انرا باين عبارت اظهار نموده كه وهو قول ابن عباس و
البراء بن عازب و محمد بن علي و در اول نقل گفته كه عن ابي سعيد
الخدري ان هذه الاية نزلت في فضل علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
يوم غدير خم فاخذ رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بيده وقال
من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
فلقيه عمر رض وقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت مولاي ومولى
كل مومن ومومنة پس راوي اين روايت باقرار مفسر چهار نفر اند از
عمدهاء صحابه و تابعين و از رواة اهل سنت اند نه از اماميه

وروايات

و روايات ديگر را بلفظ روى و قيل كه مشعر بضعفست آورده و بحسب
معنى و ديگر قراين كه متصل اين ذكر ميشود نيز مفهوم ميشود كه احتمال
قوي و ظاهر بلكه حق همين است و پس بر تقدير اين شان نزول
كه از اين چهار نفر منقول شده و اين معنى مراد داشتن كه حضرت رسالت
پناهي در روز غدير خم تبليغ آن نموده اول آيه تا باخر كه والله
لا يهدي القوم الكافرين بوده باشد بهم مربوط و مناسب ميشود و در
احتمالات ديگر در بعضي تفكيك و تفريق اجزاي آيه واحده ميشود
كه بعضي از ان در شاني بوده باشد غير شان بعضي ديگر و در بعضي آخر آيه
نامناسب ميشود با اول و نامربوط و در بعضي معنى بي رتبه و كم فايده
ميشود اما بيان معنى مقصود بنا بر روايت چهار نفر مذكور والله
اعلم بمقصوده اينست كه اي رسول خدا برسان آنچه فرستاده شده
بسوي تو از پروردگار تو در شان علي بن ابي طالب و اگر نكني
اين كار را يعني نرساني ليكن پس نرسانيده اي جميع فرستادها
پروردگار خود را چه هر گاه از مجموعي يك جزو نرسانيده شود مجموع
رسانيده نشده و اين از باب تهديد است و تاكيد در رسانيدن
والله يعصمك من الناس يعني مترس از ساخط و كاره بودن قوم تو
از انچه در شان علي ابن ابي طالب بموجب وحي اظهار خواهي نمود
و از ضرر و مكر ايشان انديشه مكن كه خداوند تعالى نگاه ميدارد
ترا از شر مردم ان الله لا يهدي القوم الكافرين بدرستي و راستي كه
خدا راه نمي نمايد قومي را كه قصد ضرر و ناخوشي پيغمبر او كنند بسبب اظهار

حق که بموجب وحی کرده باشد بسوی مقصود ایشان و توفیق نیز
این مقصود یعنی اضرار و ایذاء پیغمبر با نهایت جهد بعد از آنکه
وعده عصمت و نگاهداشت بتو کرده باشد اینجا تمام شد تفسیر
آیه بنا بر محمل حق و آنچه مفسر گفته که روی ان رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم نام فی بعض اسفاره تحت شجرة و حکایت اعرابی که بحث
نقل کرده و گفته شان نزول والله یعصمک من الناس ساخته وجه
اول آیه یعنی یا ایها الرسول بلغ در شان امیر المؤمنین بوده باشد
آخر آیه بیگانه از آن میشود و اگر مجموع را در شان قصه اعرابی گرفته
شود بلغ ما انزل الیک مناسبتی با آن ندارد و همچنین تهدید بقوله
و ان لم تفعل هیچ مناسبتی بقصه اعرابی ندارد و آنچه مفسر گفته که قیل
لما نزلت الایة التخییر یا ایها النبی قل لازواجک فلم یعرضها علیهن
خوفا من اختیارهن الدنیا نزلت یا ایها الرسول بلغ بر این تقدیر لکلا
دهد عذا بنیست که هرگاه که بعد از تخییر یکی از ازواج اختیار دنیا کند
و برضا خود از حضرت پیغمبر جدا شود محروم از سعادت ازواج
آنحضرت بخود قرار دهد حضرت رسالت پناهی را چرا از این خایف
باید بودن چنین زنی اخلاصی جدا شدنش اولی خواهد بود از جدا نا
شدن و هم اینکه دیگر آنکه والله یعصمک من الناس مناسب این خوف نیست
بلکه والله یعصمک من الناس جایی مناسب است که دغدغه اضرار و قتل
ناخوشی و تکذیب بوده باشد و امثال آن و ناخوشی دیگر این محمل
آنکه نفرموده ان الله لا یهدی القوم الکافرین از این معامله بیگانه است

اگر زنی

اگر زنی از حضرت پیغمبر جدا شود یا حضرت خوف جدا شدن آن
داشته باشد ان الله لا یهدی القوم الکافرین مناسب چه با
آن نیست اما آنچه مفسر گفته که و قیل نزلت فی امر زید و زینب
بنت جحش پس مانع از حمل بر این معنی آنست که سوق عبارة یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین اقتضا این
میکند که ما انزل امری باشد قوم را اعتقاد کردن و مقتضی انزا جمل
آوردن و آن مکروه قوم و مسخوط ایشان باشد و در رسانیدن
و تبلیغ آن دغدغه باشد از اینکه قوم قصد اضرار کنند مثل اخبار
باینکه علی ابن ابی طالب بامر الهی وصی من و خلیفه و اولی بتصرف است
در امة بعد از من بر خلاف قصه زینب که در آن اگر معنا نقید و معنا
مقصود باشد از جانب زید خواهد بود و او خود مولی یا خلاف حضرت
رسالت پناهی بود تا باین حد که آنحضرت با آنکه فرموده که امسک
علیک زوجک واتق الله و رضا در غیبت سرور انبیا را که گمان
برده بود بر خواهش نفس خود مقدم داشته زینب را طلاق داد تا
آنحضرت در ازواج خود داخل سازد بماند اینکه جمعی از سفها که علم
و اطلاع بر مسئله نداشته اند یا از ارباب نفاق و عیبجویی و مقتضی
خبث باطن و سستی عقیده این قصه را از مقوله خواستن منکوحه
و مدخوله فرزند حقیقی خود انگاشته طعن در شان رسول خدا که
دامن عصمت آنحضرت از لوث کرده تا با بست و ناشایست مبراست

کرده بودند از برای تنبیه ایشان از غفلت وجهل حقیقة مستبد باز برای
بازگشت ایشان از اتخاذ شیطان در خاطر ایشان القا کرده بود حق
تعالی این آیه نازل کرده باشد ودفع این توهم باین میشود که حق تعالی آیه
ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین نازل
ساخت واز برای دفع خشیتی که از جهت ملامت جهال بود اینجا
مناسب بود حق تعالی باین عبارت فرموده وتخشی الناس والله احق ان
تخشاه وملامت جهال چون مجرد طعن ولوم بود ومستتبع ضرری
بدنی وعرضی ومالی نبود وخوف حدوث فتنه وفساد که از آن نبود
در این مقام نفرموده والله یعصمک بلکه فرموده الذین یبلغون
رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله وکفی بالله حسیبا
واز مفهوم لا یخافون فی الله لومة لائم است وجدان صحیح هر کی
منصف حاکمست بر اینکه لوم زبانی جاهلان را بعد از آنکه واقع شد
ومحقق گشت از جانب پیغمبر بجز صبر تدبیری نیست ومن جانب الله
اینکه بیان فرماید که این امر که از او واقع شد مباحست وجایز
عقلا وشرعا وگنجایش ملامت ندارد ودر اینجا که حق تعالی ترا باین امر
فرموده از تزویج زینب حکمتها هست مثل دفع حرج از مؤمنین وغیر آن
واین مقدار کافیست از برای تسلیه آنحضرت ودفع تدارک طعن وملامت
جهال ودنین تتمه آیه که ان الله لا یهدی القوم الکافرین است از این
معنی یعنی اینکه مراد از ما انزل الله مقدمه تزویج زینب باشد بیگانگی
تمام دارد چنانچه از معنی سابق بر این واینچه مفسر گفته وقبل الیها نزل و

لا تسبوا الذین

لا تسبوا الذین یدعون من دون الله سکت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم عن عیب آلهتهم فنزلت ای بلغ معایب آلهتهم ولا تخفها و
تمامی آیه چنین است که فیسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک زینا لکل
امة عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون جواب آنست
که حضرت رسالت بنا بامر الهی از حقوق خوف اضرار کفار سکوت از ذکر
طعن آلهه ایشان ومعایب آنها نکرده بود بلکه خود بسکوتی که بنهی
الهی که ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله الی آخره بوده باشد
سکوت اختیار کرده بود ونیز نهی الهی را حکمت وسبب در آیه مذکور شد
بلفظ فیسبوا الله عدوا بغیر علم پس گنجایش این روش تهدید وتاکید
ندارد واما شان نزول بنحوی که مفسر گفته که وقیل انه صلی الله علیه وآله
وسلم لما بین الشرایع والمناسک فی حجة الوداع قال هل بلغت قالوا نعم
فقال صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اشهد فنزلت این نحو بغایت دور
از کار است که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در این وقت بجمعی عظیم
تبلیغ احکام وشرایع وتعلیم مناسک نموده از امت پرسید که آیا رسانیدم
وایشان اقرار کنند باینکه آری رسانیدی وآنحضرت خدا را گواه گرد
بر اینکه رسانیدم واین جماعت اعتراف نمودند باینکه رسانیده است
در این وقت وحی نازل شود که برسان آنچه بتو نازل شده از پروردگار
وتهدید واقع شود باینکه اگر نرسانی نرسانیده ای تمامی رسالت ترا
ودعای عصمت واقع شود باین عبارت والله یعصمک من الناس ومراد
احکام شرعیه ومناسک باشد که رسانیده است واز آن فارغ شده

پس بر تقدیر صحت این شان نزول و این کیفیت حال و این خصوصیت
مکان و زمان می باید که حکمی عدم رسانیدن بان حکم مانع باشد تا این
وقت که از جنس عبادت و معاملات نباشد و اعتقاد کردن آن در دین
وقت واجب شده باشد یعنی در اواخر ایام رسالت و وقت ظهور
آثار وفات و بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی باشد و حضرت رسالت
پناهی از خوف تکذیب قوم و اصرار بر انکار آن و قصد اضرار و
بد اندیشی بعد از تبلیغ آن تاخیر در تبلیغ آن نموده باشند بلکه عدم
خوف آنحضرت حدوث فتنه در دین و ارتداد جمعی باشد بعد از آنکه
وجود شریف ایشان از میان برخاسته باشد و امثال اینها باشد
و بعد از تهدید باین مرتبه و تاکید بمبالغه ناچار رسانیده باشند
و این حکم ظاهر است که قصه تخییر ازواج و قصه زینب و منع سب آلهتهم
و حکم رجم و قصاص و حکایت اعرابی که قصد قتل آنحضرت کرده بود و
غیر آن از آنچه تا اینجا مفسر مذکور کرده و بعد از این خواهد کرد هیچ
کدام از اینها نبوده و صلاحیت ندارد که بوده باشد چرا که همه اینها
پیش از حجة الوداع و در ده سال توطن مدینه مشرفه بفعل آمده و تحقق
شده و کذشته و آنچه بعد از حجة الوداع واقع شده از نصب که
قبل از آن واقع نشده بود بعد از احضار و جمع کردن خلایقی که در آن سفر
همراه بودند باقرار موافق و مخالف حدیث غدیر خم است و بعد از این
حکایت غدیر خم هیچ حکمی نازل نشده و امری و نهیی در شرع افزوده
نشده و نسخ حکمی و تبدیل واقع نشده و نزول آیة الیوم اکملت لکم

دینکم

دینکم نیز در حجة الوداع واقع شده بجمیع اینها باقرار مفسر است چنانچه
در تفسیر آیة الیوم اکملت لکم دینکم مذکور خواهد شد و بعد از
نزول آیة الیوم اکملت لکم دینکم مدت حیات حضرت رسالت
پناهی چنانچه مفسر نقل کرده هشتاد و چند روز بوده و بسه ماه
نکشیده پس معلوم شد که مراد بلفظ ما انزل الیک بر تقدیر این شان
نزول بتحتم نیز تعیین قضایا و خلافت و ولی عهدی امیر المومنین
بوده و پس هو المطلوب پس معلوم شد که این شان نزول بتحتم نیز
حجت است بر طایفه امامیه را والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا و اما آنچه
گفته و قیل نزلت فی قصة الرجم والقصاص و با آنکه بیان نکرده
که بچه وجه حکایت قصاص مناسب نزول این آیه میشود و صورتی
که می توان دادن ذکر کرده میشود با دفع و جواب آن اما بیان مناسبت
اینکه قبایل عرب در ایام جاهلیت پیش از بعثت حضرت رسالت
پناهی و شیوع شرع شریف اگر از قبیله اشراف کسی مقتول میکشت
بجای عبد حر را از قبیله دیگر بقصاص میرسانیدند و بجای یکی دو نفر
را بقتل می آوردند و زیاده وکانوا یجعلون جراحاتهم ضعف جراحات
خصومهم و ربما زادوا علی ذلک فبعث الله محمدا بالعدل و سوی بین
عباده فی القتل و هرگاه حکم بتسویه و مساوات شود و ایشان بیشتر
عادت بتفاوت کذاشتن و رجحان کرده باشند ممکن است که بد برند
و آزرده شوند و عداوت ورزند جواب اینکه جمعی که اشراف نسبت
بمردم فرق و امتیاز خود داشته باشند و نسبت باینها خواهند که این

تفاوت مرعی شود و حکم این شرع برای ایشان نه صرف فنا و مرضی
باشد از همان جماعت اگر یکی شخصی را از قبیله شریف تر از قبیله
خود بکشد در آن وقت همین حکم تسویه و مساوات برای او [illegible]
خواهد بود و حکم جاهلیه مکروه و نفی صرف نبین کرد نیک تامل کنند
این حکم باعث عداوت نمیشود ایشان را و نیز چنانچه اشراف را حکم
تسویه بنا بر نفس سید کی باعث ناخشنودی میشود قبایل دیگر و سایر
مردم را موجب خشنودی و رضامندی است تدارک و جبر این بام
میشود و نیز آنحضرت چون خودش از اشراف قبائل بوده و بعد از آن
بعثت آنحضرت بنبوة باعث زیادتی شرافت و عزت قبیله او شد
با وجود آن قبیله خود و اهل قبیله خود را در این حکم تفاوتی نداده از بی
معنی جمعی که صاحب شعور و فهمیدگی اند با یکدیگر استنباط نفس الامر
و انصاف از آنحضرت کنند تزمیل و رعایت خاطر بس در این صورت
این حکم از آن مقوله نیست که در رسانیدن او خوف معتد به بوده باشد
که آن باعث تاخیر تبلیغ از جانب حضرت رسالت پناهی گردد یا از ده
تاخیر تا آنجا یابش تهدید و تسلیه بهم رسد بس تقیید قصاص صلاحیت
آن ندارد که سبب نزول این آیه بوده باشد و بر تقدیر بینها بس باید کردن
حکایت رجم را والله اعلم و آنچه مفسر نقل کرده و گفته و قال الحسن ان النبی
الله قال لما بعثنی الله برسالته ضقت بها ذرعا و عرفت ان من الناس من
یکذبنی والیهود والنصاری یخوفوننی فنزلت الآیة فرا الکرخ
این محملی است که هر دو محمل را احتمال دارد و ممکن است که مراد از رسالت

تبلیغ

تبلیغ وصایت و خلافت و ولایت امیرالمؤمنین باشد و آنچه نازل شده
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الی آخره باشد و ممکن است که مراد
از رسالت رسانیدن حکمی دیگر بوده باشد مثل اینکه عمل بدین اهل
کتاب بعد از این منسوخ است و ایشان که خلاف این را عمل میکنند
بر باطل اند حضرت رسالت پناهی در عدم تکذیب ایشان و خوف
اضرار ایشان ما شنید باشند و آیه نازل شد که در قول و نزلت الآیه
واقع شده غیر این آیه یا ایها الرسول بلغ بوده باشد بس بر بیان محمل
موید مقصود امامیه و مثبت مقصود ایشان نیست و بر تقدیر محمل دیگر
مخل بمقصود ایشان نیست و آیه یا ایها الرسول بلغ کار دیگر ندارد
آیات در باب تسلیه حضرت رسالت پناهی از خوف تکذیب مشرکین
و اهل کتاب و مبشر بعصمت و صیانت از ضرر ایشان در قرآن مجید بسیار
واقع شده شاید یکی از آنها مراد باشد و آنچه مفسر از عایشه بعدا او رده
عن سیئاتها و غفر لها نقل کرده که سهر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ذات لیلة فقلت ما شانک یا رسول الله قال الا رجل یحرسنی اللیلة
فبینما نحن فی ذلک سمعت صوت السلاح فقال من هذا قال سعد و
حذیفه جئنا نحرسک فنام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی سمعت
غطیطه فنزلت هذه الآیة فاخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
راسه من قبة ادم فقال انصرفوا یا ایها الناس فقد عصمنی الله جواب او
اینست که سوق عبارت آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس مقتضی اینست

که وحی نازل شده باشد بحضرت پیغمبر صلوات الله علیه که نام مرتضی
نوشته بوده باشد و آنحضرت دغدغه تاخیر در تبلیغ آن کرده باشد
یا از تبلیغ آن متوهم شده تا آنکه بتهدید و تأکید واقع شده بر
هر تقدیر خوف آن قضیه منتظر بوده و ممکن الوقوع بعد از تبلیغ
و چون از تبلیغ آنحضرت رسالت پناهی متوهم بوده و موقوف بر
تبلیغ بتهدید واقع شده با اینکه اگر این را نرسانی نرسانیده ای رسالتهای
او را و وعده عصمت واقع شده بجهت تسلیه بقوله تعالی والله یعصمک
من الناس و در آن قضیه که حضرت رسالت پناهی از خوف ضرر دران
شب بیخوابی کشیده اند و حارس میخواسته اینجا خوف متحقق بوده
نه منتظر و موقوف بر تبلیغ نبوده و تبلیغ و عدم تبلیغ را در آن دخلی
نبوده و از برای عصمت از ضرری که خوف آن متحقق بوده حارس میخواسته
پس بر تقدیر صحت این نقل می باید که قضیه دیگر بوده باشد و آیه
نیز آیتی دیگر و این قضیه صلاحیت شان نزول آیه یا ایها الرسول
بلغ بودن ندارد و دور نیست که در عبارت ام المومنین فنزلت
الآیه بوده باشد نه هذه الآیه و بهمین قدر کلام مستقیم میگردد و مراد
آیتی دیگر میشود و درین مضایقه نیست و ضرری بمطلوب امامیه
ندارد و اما آنچه مفسران از ابن عباس نقل کرده که کان یرسل معه ابوطالب
کل یوم رجالا من بنی هاشم یحرسونه فقال یا عماه ان الله تعالی قد عصمنی
من الجن والانس مکذب این نقل اینست که حکایت حراست ابوطالب
در مکه بود پیش از هجرت مدینه و سوره مائده که این آیه از جمله اوست

بتمام

بتمام مدنیست باعتراف مفسران سوای آیه الیوم اکملت لکم دینکم و سوای این آیه
یا ایها الرسول بلغ که در ده سال توقف مدینه هم نازل نشده
بلکه پس از ایام توطن مدینه در سال دهم هجرت بعد از فتح مکه در
حجة الوداع در حین مراجعت از مکه بمدینه نازل شده و دیر از وقت
حمایه بوده و از نه سال گذشته بود بر فوت ابوطالب و این از باب
دروغگوی را حافظه نمی باشد از ابن عباس باز نقل واقع شده رضی الله
عنهما و یا بجای فنزلت هذه الآیه در عبارت فنزلت الآیه بوده و مراد
آیتی دیگر بود اینجا تمام شد شان نزولها . معلوم که صاحب تفسیر
نیشابوری آورده و بر ناظر متامل درین سطور واضح باد که از جمله فرق
اهل سنه شافعیه در باب اهل البیت و تعظیم ایشان با انصاف ترند
از حنفیه و صاحب تفسیر که ملا نظام الدین اعرج بوده باشد از
میان شافعیه منصف تر واقع شده اما حفظ مرتبه تسنن خود
میکند و آنقدر اقرار بحق نمیکند که از مذهب خود بدر برود و
ازین باب است آنچه در باب این آیه یا ایها الرسول ذکر کرده و اولا از روی
انصاف و راستی روایتی اول را که اقوی است در باب شان نزول
آورده بقوله عن ابی سعید الخدری ان هذه الآیه نزلت فی فضل علی
بن ابی طالب کرم الله وجهه یوم غدیر خم فاخذ رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم بیده وقال من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه فلقیه عمر رض فقال هنیئا لک یا ابن ابی طالب
اصبحت مولای ومولی کل مومن ومومنة وهو قول ابن عباس و براء بن

عازب و محمد بن علی و بعد از آن روایتها ضعیف دیگر که در باب شأن
نزول بود بعبارت روی و قیل آورده بهر حال باعتراف خودش حدیث
غدیر خم بفرموده حق سبحانه تعالی واقع شده و بعد از تهدید و مبالغه
و تاکید در تبلیغ واقع شده ازین سیاق اصلا چاره و گزیری ندارد اما هیچ
متعرض بیان معنی لفظ مولی که در حدیث غدیر خم واقع است نشده
و همچنین بیان معنی اجزاء دیگر آیه نکرده که بر تقدیر مراد بودن تبلیغ
فضل علی بن ابی طالب معنی وان لم تفعل فما بلغت چیست و توقف
حضرت رسالت پناهی در تبلیغ و توهم از که و برای چه بوده و آنکه عبارت
مشعر است باینکه حضرت رسالت پناهی از خوف کراهت مردم تاخیر
در تبلیغ کرده باشد و عبارة والله یعصمک من الناس برین تقدیر
چه معنی دارد و تغافل ازین مقدمات انسب بحال خود دیده چرا که
اگر مولی را بمعنی ناصر بگیرد و معین که هر که من ناصر و معین او بودم
علی بن ابی طالب ناصر و معین اوست این معنی نیست که کسی را در
گنجایش داشته باشد و بجهت آن آزرده شدن از آن متصور باشد
تا دغدغه از رنجش آنها و خوف اضرار و اصرار بر انکار کرده شود و اگر
بمعنی اولی بتصرف فکر کرده شود منافی مقرر مذهب خودش است و با وجود
تغافل از معنی مولی در تفسیر والله یعصمک من الناس گفته که مراد از
ناس کفاراند بدلیل قوله تعالی ان الله لا یهدی القوم الکافرین و این ما
بن هجی گفته که بخاطر اهل ظاهر متبادر الفاکند که مشرکین و اهل
کتاب و کفار خارج از ملت اسلام مراد باشد و حال آنکه این لازم نیست

بلکه چون

بلکه چون اقرار بآن کرده که مراد از بلغ ما انزل الیک ما انزل فی فضل علی
ابن ابی طالب است و از لفظ وان لم تفعل فما بلغت رسالته معلوم شد که
حضرت رسالت پناهی تامل در رسانیدن این رسالت داشته از خوف
انکار و اصرار بر انکار تا بحد قصد اضرار و خوف از حدوث فتنه
بعد از رحلت خودش و ارتداد بعضی از دین اسلام چنانچه عبارت
مفسر که در تمهید تفسیر آیه گفته ثم امر رسوله ان لا ینظر الی قلة
المقتصدین و کثرة المعاندین و لا یخوف من مکرهم فقال یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک الی آخر الآیه دال بر آنست چرا نتواند بود که مراد از
کافرین عام از مشرکین و اهل کتاب و از امت اجابت بوده باشند
که اقرار بشهادتین کرده باشند چرا که از اهل اقرار بشهادتین هم جمعی
که ازین تبلیغ حضرت رسالت پناهی که بعد ازین همه تاکید از جانب
الله واقع شده باشد از آنحضرت بد برند و ساخط و کاره آن باشند
و قصد احداث فتنه و فساد کنند کافر خواهند بود مثل کسیکه کاره صلاة
از واجب شدن نماز و روزه و بد شود با حضرت پیغمبر از جهت که بر
عبادتها شاقه ملازم میسازد و مراد از ان الله لا یهدی القوم الکافرین می
تواند بود که این باشد که حق سبحانه راه نمی نماید جمعی را که بد شوند به
پیغمبر خدا بسبب تبلیغ حکمی که بتاکید از جانب حق سبحانه تعالی تبلیغ
شده بمقصود ایشان که اضرار و ایذاء آنحضرت است یا احداث فتنه
و فساد و توقف تبلیغ این مقصود با ایشان میدهد چنانچه بیشتر مذکور
شد والله اعلم بما هو مراده و بعد از تفسیر کردن آیه یا ایها الرسول بلغ

تا بفقرهٔ ان الله لا یهدی القوم الکافرین آیهٔ قل یا اهل الکتاب لستم
علی شیء حتی تقیموا التوریة والانجیل وما انزل الیکم من ربکم الی
آخره متصل و مربوط ساخته با آیهٔ یا ایها الرسول بلغ و باین روش که گفته
ثم لما امر بتبلیغ ای شیء کان خطاب للسامع او نقل علیه ان یقول یا اهل الکتاب
لستم علی شیء ای علی دین یعتد به کما تقول هذا لیس بشیء تزیید تحقیر شأنه
و این را ابن هجی نقل کرده که باکی در قلوب جمعی که ذیقی از حق باشد القا
کنند که مراد از ما انزل در آیهٔ یا ایها الرسول قل یا اهل الکتاب الی آخره
بوده باشد در جواب از برای دفع این شک و توهم بدو چیز که گفته می‌شود
اول آنکه بر این تقدیر می‌باید که بیشتر آیهٔ قل یا اهل الکتاب نازل
شده باشد و حضرت رسالت پناهی از خوف عدو تاخیر در تبلیغ آن
کرده باشند و در شأن این معنی آیهٔ یا ایها الرسول نازل شده و این نقل
ظاهر میشود که کسی از اصحاب تتبع اسباب نزول باین قایل شده
باشد و هیچکس چنین نگفته و تصحیح نقل بر کسی است که ادعا این شأن
نزول کنند و مفسر خود نیز هم که در مقام بیان شأن نزول آیهٔ یا ایها الرسول
بود ضعیف و قوی انوا را هم نقل کرده عادتش اینست که رسانیده اگر
معتقد حقیقت این شأن نزول یا احتمال حقیت آن می‌بود می‌بایست باشدش
نقل میکرد و این را شأن نزول وهم میساخت جواب دوم آنکه دعوی رسالت
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و عموم رسالت و بعثت بر کافهٔ
انام جن و انس در اوائل هجرة مدینه مشرفه واقع شده بود و اعلام و اظهار
آن بنوعی رسیده مشهور شده بود و خفای نداشت تا حضرت بخواهند

اخفا کنند

اخفا کنند و نگویند که یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة
والانجیل وما انزل الیکم من ربکم خصوصاً بعد از قتال و جهاد که
مکرر واقع شده با نصرة الهی و غلبهٔ مسلمین پس گفتن این کلام با اهل
کتاب و رسانیدن آن این قدر خوف و دغدغه نداشت که چنین
تهدید از برای اظهار آن در کار باشد خصوصاً از برای افضل و اکمل مردمان
که بیقین صفت شجاعت و ملکهٔ آن در او بر وجه اتم ابلغ در طبع انسانی
ممکن باشد موجود بوده و بذل مهجه و نفس خود فی سبیل الله نزد او
یسیر بوده نه عسیر پس می‌باید که این خوف و خشیهٔ آنحضرت صلوات الله
علیه که مدلول آیه است از برای چیزی باشد عظیم‌تر از تلف و هلاک
نفس و آن خوف وقوع فتنه و خلل در دین بود یا بعد از رحلت
آنحضرت که وجود شریف ایشان در میان نباشد و نزول وحی و این چنین
برکات منقطع شده و باعث بر آن نفرة مردم بوده باشد از تامیر
شخصی که حضرت رسالت پناهی او را بحقیق بامارة میدانستند و وحی
نیز در باب او واقع شده و یا در اواخر زمان حیات مفیض البرکات حضرت
رسالت پناهی باین طریق که ارتداد و بغی واقع شود با نفاق و تکاسل
از جماعتی که از اوایل بعثت اسلام ممد و معاون بوده اند و از اوطان خود با
آنحضرت اختیار هجرة و جلاء وطن نموده در مدت بیست سال اکثری
ملازم رکاب سعادت انتساب بوده اند و مساعی از هر کدام بقدر
قوت و ضعف در دین و بدن و اخلاق علی تفاوت مراتبهم بوقوع آمده
و بعض اینها را بسبب نسبتها و وصلتها و الفت صحبت اختصاصی بهم رسیده

وسبب بغی ونفاق تنصیص بامارهٔ امیر المومنین بوده باشد آنحضرت
را از کفار ومشرکین قریب وبعید شماتت این باید کشید که
اعوان محمد صلی الله علیه وآله وسلم از مهاجرین وانصار از وی بگردیدند
ووهن وسستی بکار او راه یافت بیقین که این حال بدتر از هلاک
نفس است پیش پیغمبر صاحب عزم وهمت عالی علی الخصوص که این حال
روی دهد در اوان قرب رحلت که بامارات واخبار الهی اطلاع بر قرب
ارتحال حاصل شده وآنحضرت را با جماعت سفارش بلیغ کرده در
باب سعی در جهاد با کفار ومشرکین فارس وروم وقطعا بوده ودر باب
اخراج بقیه مشرکین از جزیرهٔ عرب ومقاتله با مدعیان کاذب نبوت
مثل مسیلمهٔ کذاب واشباه او که بعد از نزول وحی در باب تامیر
وتعیین عهدی امیر المومنین حضرت پیغمبر ملجی ومضطر شده در احد
الامرین یا تبلیغ وحی معین در شان علی ابن ابی طالب واختیار فتنه
وفساد عظیم در دین یا کتمان وحی که از آن بدتر بود واضطرار بچنین
جا دلتنگی است ولهذا آنحضرت فرموده که بعثنی الله برسالة فضقت
بها ذرعا فاوحی الله الی ان لم تبلغ عذبتک وضمن لی العصمة فقویت
ومعامله بموجب ضمان عصمت ایزدی محقق گشت که حضرت رسالت
پناهی تبلیغ آنچه تاکید در آن باب شده بوده فرمودند ومردم تصدیق
آن بظاهر نمودند حتی بیاد که با امیر المومنین بولی عهدی گفتند وعمل
بآن ناکردن بعد از رحلت حضرت پیغمبر را بجهت قرار داده از احداث فتنه
وفساد در حیات آنحضرت متقاعد شدند وفتنه متوقع بعد از رحلت

را حضرت

را حضرت رسالت پناهی باین اصلاح فرمودند که وصیت نمودند
بامیر المومنین که طلب حق خود که ولی عهدی حضرت بوده باشد از قوم
برفق ومدارا واحتجاج از باب وجادلهم بالتی هی احسن بکند نه بشدت
وقتال مگر بر تقدیر بهم رسیدن اعوان وانصار که بهم رسیدن ایشان در
عصر اول وثانی وثالث بتقدیر الهی نبود وفرمودند که اگر اعوان وانصار
بهم نرسند شما را صبر باید کرد که شما اهل البیت را در صبر کردن ضرر
دینی نیست وضرر دنیوی پیش کاملان عین نفع است وجود امیر المومنین
علیه السلام بموجب وصیت حضرت نبوی عمل نموده ترک جدال وقتال
نمود ومردم بر دین اسلام یعنی بر اقرار بشهادتین واداء عبادات و
معاملات وموافق شرع متین محمدی ماندند وفتنه وفساد ناشی
از خلاف وجدال حادث نشد ومسلمانان در بیعت هر که بودند خلاف
او به نحوی که بود از نزاعی که در میان خود شان باشد بوجه خلافت
ووراثت فارغ البال گشته بجهاد کفار خارج ملت از مجوس وگبران
فارس ونصارای روم واز یهود وسایر ملل باطله بودند ودفع ایشان
بر طبق وعدهٔ الهی وبشارت حضرت نبوی که از روی وحی صادر شده
بود سعی نمودند ووعدهٔ عصمت بقوله تعالی والله یعصمک من الناس یعنی
من فتنة الناس فی الدین بوفا پیوست والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا
مخفی نماند که آنچه معنی عبارت قرآنی گفته می شود که این معنی دارد
در این آیه وغیر این همه جا مراد این است که عبارت بحسب لفظ تاب
این معنی بی تکلف دارد یا این معنی بقرینه چنین وچنانکه گذشت

از معانی دیگر که مردم بتکلف و تعسف ارتکاب آن کرده اند یا معنیها
که مردم گفته اند بغلان وجوه صلاحیت مراد بودن ندارد بلی این معنی
مراد باشد که مقصد نفس بغلان قرابت مقرون نیست واگر نه تعین این
نمودند که بالجمله مراد الله اینست شی او بیست و حل نیز نیست مگر
معصومین که با ایشان بطریق الهام معلوم شده بالحق آنها از زمانی باشد
معلوم کرده باشند تا آنکه منتهی بحضرت رسالت پناهی در روح شود
یا کسی از احد المعصومین اخذ کرده باشد که آن در حقیقت منتهی
بمعصوم است و این مقدمه مخصوص سخنان شکسته بسته این حقیر
نیست و در سخنان کل غیر معصومین از اعاظم علماء موافق و مخالف
جاری است و بر منصف صاحب فطانت و ذکا ظاهر است که عمل آنحضرت صنیعه
حضرت رسالت پناهی کرده ترک جدال و قتال برای امر خلافت کردن
صبر بر مکروه عظیم بود از امیر المومنین و اهل البیت و ایثار آخرت
بر دنیا و مواسات و خود را بخطر انداختن از برای مصلحت دین حرام کم
امتیاز امیر المومنین علیه السلام بلکه شجاعت معلوم موافق و مخالف
است در ابتدا قضیه رحلت حضرت رسالت پناهی وقوع اجتماع
سقیفه بنی ساعده بعضی مردم اگر چه اکثر جهل بودند کار امارت [illegible]
و مایل بخلافت امیر المومنین بودند مثل عباس و زبیر و سلمان و مقداد
و ابوذر و عمار و غیرهم و امیر المومنین علیه السلام را هر چند مضایقه
بیشتر میکردند و اظهار حقیت خود بیشتر مینمودند نصرت قوی تر بود
از جهت معامله دنیا و دین از برای ایشان و نجات زیشان از برای

اولاد و ازمظاهرا

اولاد و از مظاهرا و سکوت از روی تقیه کار بجائی رسید که عالم عالم
مردم را شک بهم رسید و تا حال هست در یک مرتبه واقعی که اماما
نشان ناسیه شد از برای اهل البیت از جانب حضرت پیغمبر موجب
وحی بود یا نی بلکه معتقد همین مرتبه اند که بعض آثار روجود حفظ
دین از خلل و فتنه و فساد بیش اهل البیت که معصوم اند اهم بوده
معامله دنیا خود حتی از حفظ دماء خود و اولاد خود جهت جای
جاه و مال اهل بوصیت حضرت رسالت پناهی بوده اند و خود را بمخاطره
انداختند رضا بقضاء الله و اطاعة لامر رسوله و این حدیث نبوی
که پیش اهل خلاف معتبر است مؤید این معنی است و عن علقمه بن عبد الله
قال بینما نحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا اقبل فتیة من
بنی هاشم فلما رآهم النبی صلی الله علیه و آله و سلم اغرورقت عیناه
و تغیر لونه قال فقلت ما لک یا رسول الله نری فی وجهک شیئا نکرهه
قال صلی الله علیه و آله و سلم انا اهل بیت اختار الله تعالی لنا الآخرة علی
الدنیا وان اهل بیتی سیلقون بعدی تشریدا و تطریدا حتی یاتی
قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسألون الحق فلا یعطونه
فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلون حتی یدفعوا
الی رجل من اهل بیتی فیملأها قسطا کما ملؤها جورا فمن ادرک ذلک
منکم فلیأتهم ولو حبوا علی الثلج و اینجا محل ذکر سؤال است
با جواب و اما سؤال آنکه اگر خلافت حضرت رسالت پناهی بلا فاصله
حق امیر المومنین علیه السلام بوده باشد و امیر المومنین مفترض الطاعه باشد

متصدی خلافت شدن دیگران و غصب حق اهل البیت و تابعیت عام
مردم مر ایشان را و اعتقاد حقیه با اینها بهم رسانیدن انواع خلل
و فسادی نیست که واقع شده پس چون راست می آید با وعده
عصمت الهی بقوله والله یعصمک من الناس ای من فتنة الناس فی
الدین اما جواب پس باین تفصیل است که حق سبحانه و تعالی وعده
عصمت نموده از فتنه که حضرت رسالت پناهی مترتب
آن فتنه بر تبلیغ وصایت و ولی عهدی امیر المومنین داشتند از
رنجش مردم و احداث فتنه از جهة کراهت آن و قبول نکردن و خوش
نداشتن آن و آن عصمت بجا آمد و اینکه جمعی بمقتضای هوی عمل نکنند
از نا سعادتمندی و بی توفیقی خود شان است و متفرع بر آن تبلیغ
نیست بلکه مقتضای آن تبلیغ قبول کردن خلافت و ولی عهدی امیر المومنین
علیه السلام بود و این فساد که سایل نشان میدهد و مذکور میسازد بر
ترک آن تبلیغ انسب بود که متفرع گردد و ترک تبلیغ از آنحضرت چون
شود و نشد و باذن الله تعالی تبلیغ واقع شد و عمل کردن و نا کردن اختیار
امت و مسلمین بود و ما علی الرسول الا البلاغ المبین سوال دیگر میگنجد
که باین عبارت کرده شود که اعتقاد خلافت و ولی عهدی امیر المومنین
و اطاعت امیر المومنین آیا جزو دین و ایمان هست یا نه اگر هست پس اینها که
منصب خلافت کردند و جمعی که تابعیت اینها نمودند کافر شده اند که هم
مقر بشهادتین باشند و آداب و شعائر اسلام را بجای می آورده باشند
و اینها باعتقاد فریقین همگی اهل اسلام بوده اند و معتقدات اهل البیت

از اصحاب

از اصحاب در اول هفده نفر بیش نبوده اند پس اینکه کل اهل اسلام سوای هفده
نفر از اصحاب مثل سلمان و ابوذر و مقداد از دین بدر رفتند اندک
فسادی نیست در دین هر چند که مترتب بر آن تبلیغ نباشد پس هر گاه
حق سبحانه تعالی وعده عصمت کرده باشد از فتنه مردم در دین که از
ره کنند و رنجش از تبلیغ ولی عهدی امیر المومنین باشد پس باید که فساد
آن فسادی که از آن نباشد نیز واقع نشود و اگر جزو ایمان نیست
پس اینکه باعتقاد امامیه اعتقاد بامامت امیر المومنین و سایر ائمه معصومین
تا صاحب الزمان جزو ایمان نیست حق نباشد جواب این سوال این است
که اعتقاد امامت بترتیب مخصوص ماثور و اعتقاد عصمت و وجوب مودت
اهل البیت بر وجه مذکور باعتقاد اکثر امامیه جزو ایمان کامل است و
مکلف بهم رسانیدن این اعتقاد و ضم کردن آن باعتقاد توحید و نبوت
در دین اسلام کامل میشود و اگر نه جمعی که اقرار بشهادتین دارند و علی
الاجمال تصدیق بکل ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم نموده اند و قدح
بامامت و توابع آن بنا بر شبهه معتقد عقیده حقه نیستند نه از روی عناد
و تعصب باعتقاد اکثر علماء امامیه از فرق اسلامیه و از اهل قبله اند و از
طوایف خارج ملة از گبر و یهود و نصاری و هنود ممتازند باحکام اسلام
مثل اینکه ذبیحه ایشان پاک و حلال است و خود شان مثل کفار نجس نیستند
و مصاهره با ایشان کراهت دارند نه حرمت مجملا مرتبه از مراتب دین
اسلام دارند و اگر چه مرتبه مومنین کامل العقیده نباشند و از شواهد
اینکه مجرد اقرار شهادتین بدون عقیده امامیه مرتبه از دین و اسلام

واز کفر بمعنی آورده اینست که بیش از تبلیغ خلافت وولی عهدی امیرالمؤمنین
جمعی از اعاظم ابرار اهل البیت که شهید شده اند مثل حمزه سید الشهدا و
جعفر ذی الجناحین الطیار فی الجنة که در عصر ایشان اعتقاد امامت
جزو ایمان نشده بود واز این جهت ایشان از این عقیده خالی بودند
مع هذا از سادات اهل جنت اند بموجب حدیثی که صاحب فصول المهمه
نقل کرده که نحن بنو عبد المطلب سادة الجنة انا وحمزة وجعفر وعلی
والحسن والحسین والمهدی واین از مقوله واجبات موقته است
که بعد و بیش واجب شده مثل روزه در مدتی که واجب نشده بود جمعی
از اهل اسلام که بیش از وجوب آن فوت شده اند بر ایشان از عقیده
وجوب آن نداشتن اثمی نیست وجمعی که بعد از واجب شدن این
واجب را بجا آوردند ثواب ایشان بیشتر است واسلام در ایشان
کامل تر متحقق گشته واخر این واجبات عقیده خلافت وولی عهدی
امیرالمؤمنین است ولهذا بعد متصل او نازل شده الیوم اکملت لکم
دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بل از اینجا
گفته شد معلوم شد که مجرد اقرار بشهادتین وتصدیق اجمالی بما
جاء به النبی مرتبه از اسلام است وبعد از رحلت حضرت رسالت
پناهی کل امت اجابت این مرتبه اسلام را داشتند وبحفظ وصیانت
که وعده شده بود از این مرتبه بدر نرفته اند واین مقدار از عقیده
اسلام کافی بود از برای انقیاد اوامر حضرت رسالت پناهی که در باب اخراج
مشرکین از جزیره عرب فرموده اند ودر باب قتال با اهل ارتداد

وبا مانعین

وبا مانعین زکوة وبا مدعیان کاذب نبوت ودر باب جهاد با کفار
فارس وروم وغیر آن واقع شده بود وجمعی که متصدی ریاست وخلافت
شدند در این امور کد وکوشش بجا می آوردند تا در نظر
خلایق از استحقاق امر خلافت دور نیفتند وبسیاری از این مردم
مالیات ودر اجتناب از محرمات ظاهره بلکه در ترک بعض لذات
مباحه نیز ببرکت دریافت صحبت شریف حضرت نبوی وبقاء آن
برکات از جهت قرب زمان از اهل ورع وزهد وتقوی بودند وسالها
وبعد از آنکه واقع شد در امر خلافت ودر حق اهل البیت بود ودر این
باب مردم بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی بر چهار قسم شدند
بحسب قسمت عقلی که بحکم آن منضور نیست اول جمعی قلیل که مذهب
ومعتقد اهل البیت بودند وعقیده حقه در باب ایشان داشتند
وآرزومند ریاست وامارة وخلافت ایشان بودند وکاره امارة وخلافت غیر
دیگران دوم جمعی که ناخوشی با اهل البیت داشتند وطمع در خلافت
وامارة داشتند از برای خود سیوم جمعی که با اهل البیت ناخوشی بودند
وطمع در ریاست وخلافت برای خود نداشتند از این جهت که اعتبار
ایشان از آن مرتبه ساقط بود وبا امارة هرکه اجنبی اهل البیت
باشد راضی تر بودند از آنکه با امارة اهل البیت وچون کار بجائی
افتاد که بقدر استیلائی داشتند از اهل طمع خلافت وامارة از ایشان
رغبت تلقی بقبول نمودند وبطیب خاطر بسبب عداوت اهل البیت
با این مردم یعنی طبقه ثانیه امداد واعانت نمودند واز اعوان وانصار

ایشان شدند طبقهٔ چهارم سفلهٔ مردم وسایر الناس که از محبت و
عداوت اهل البیت از هر دو معنی خالی بودند و خبر از حقایق امور
شرعیه نداشتند و خواهان رفاهیت معیشهٔ دنیوی بودند و بهر که
ریاست عامه با وقار یافت گرویدند بالفرض اگر با اهل البیت می‌شد
نیز میگرویدند بلکه بطریق اولی و بحسب عدد و مقدار اینجماعت رابع
اضعاف مضاعفه کل طوایف ثلث بودند و اینجماعت کم تقصیر
اند در حق اهل البیت نسبت بهر دو صنف ثانی و ثالث و ازین دو صنف
جماعه اولی که بانی و بادی ظلم حق اهل البیت اند برآمده و انجماعه
دست اهل البیت برآوردند خود متصرف شدند حال ایشان بتر است
و مظنه کفر در باب ایشان میشود بلکه جزم بسبب عداوت اهل
البیت بهانیتش با وجود این بظاهر در دین و اسلام بودند و شعار
اسلام داشتند و مظهر تصدیق اجمالی ماجاء به النبی بودند و در باب
امامت انکار تحقق نصایه بخلافه میکردند یا تاویل در معنی الفاظ
بلکه تاویل گویا از تدقیقات متاخرین معتقدین ایشانست که کرده
روی کیفیت طالب علمی و مولوی‌گری کرده اند و پیشوایان ایشان ازین تفصیل
خالی بودند و لهذا در عصر اولین جمعی انکار حدیث غدیر خم کردند چون
حضرت امیر گواهی از انس بن مالک خواست و او انکار کرد انس بغضب
نفرین آنحضرت مبروص شد و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه
این را از جمله کرامات علی ابن ابی طالب آورده پس اهل اعصار اوایل
میدانستند که بعد از تواتر حدیث غدیر خم اقرار به نصایه خلافه البته

می باید کردن

می باید کردن و قابل توجیه و تاویل نپنداشته اند و صنف سیوم
که اعوان و انصار صنف دوم می باشند که در شان این قسم مردم واقع
شده باشد که اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق من النار و اول
والله اعلم بما یفعل بالعباد سوال اگر کسی گوید که چگونه متصور بوده
حدوث این فتنه در دین اسلام که حضرت رسالت پناهی در غدغه
از آن کرده متوقف بودند از تبلیغ آنچه با آنحضرت فرود آمده بود
در باب نصب امیر المومنین بخلافه و امارة مومنین و بولی عهدی
خود و حال آنکه بعد از تبلیغ واقع نشد و چرا نشد جواب بشنو ای برادر
متفحص عقیده حق که میخواهی آنرا از میان باطل برآری و جدا کنی
در آنکه طوایف مردم چنانچه مذکور شد از مسلمین بعد از رحلت
حضرت رسالت پناهی بر چهار قسم مذکور بودند و ظاهر است که
دغدغه حضرت رسالت پناهی از جانب دو صنف دوم و سیوم بود نه
از صنف اول و رابع و هیجان و طغیان ایشان بر تقدیری بیشتر که حضرت
رسالت پناهی بعد از تبلیغ وحی تکرار و اعاده این معنی میفرمودند و در
استحکام اسباب مطلوب مبالغه مینمودند و چون مدار آنحضرت بر
رفق و مدارا بود و بر تلطف و تیسیر نه بر عنف و سختی که کبریای جناب
کرده فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من
حولک دال بر آنست که حضرت رسالت پناهی بتبلیغ واضح که در روز
غدیر خم فرمودند اکتفا نمودند و آن دو صنف ثانی و ثالث از پی تحقق
قرار دادند که تحقق معامله خلافه بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی

بوده م

خواهم

خواهد بود در آنوقت هرچه مصلحت وصرفه ما اقتضا کند بفعل
آوردن جه لازم است که لکال اظهار خلاف کرده صریح مرتد شوم وبا
وجود اکتفا بهمان تبلیغ ومبالغه و تکرار نکردن بحضرت امیر وصیت
کردند که اگر این قوم امارت شما را نخواهند باید که شما خواهش امارت
ایشان نکنید واین حدیث نبوی افاده این معنی میکند که با امیر فرمودند
که انما انت مثل الکعبة تؤتی ولا تأتی ونیز در باب جدال وقتال بر حق
خود فرمودند که بر تقدیر وجود اعوان وانصار بکنید وبا عدم آن نکنید
ولهذا امیر المؤمنین علیه السلام بالا ولی وثانی وثالث قتال نکرده در
مرتبه چهارم که انعقاد بیعت از جمله مهاجرین وانصار در باب
امیر المؤمنین متحقق گشت با ناکثین وقاسطین ومارقین جهاد
کردند مجملا چون رفق ومدارا خلق وعزیمه رسول رحمة للعالمین
بود مع هذا نگاهداشت دین از فساد وخلل نزد آنحضرت اهم بود از
نفاهید دنیاوی اهل بیت خود لهذا امیر المؤمنین را منع کرد از قتال الا
عند الضرورة وجود اعوان وانصار ونیز خبر داد بلا فاصله بشما رسیدنی
نیست وفلان وفلان متصدی خواهند شد واگر عکس آن می بود که
نفاهید دنیاوی اهل بیت در نظر آنحضرت اهم می بود میسر بود که بعد از
تبلیغ حضرت رسول صلوات الله علیه از هر یک از قبایل عرب دو وسه
ایشان وثیقها وعهد نامها بستاند از برای امیر المؤمنین چنین
که بعد از من شما اهل تا بعیت اهل من بکنید وایشان از من ومقتدای خود
سازید وهرکه در این امر مضا نعت کند شما تابعیت اهل البیت من کرده با نها

از تقدیر الهی که بطریق وحی معلوم شده که امر خلافت م

جهاد کنند

جون

جهاد کنند واگر چنین میکردند اهل البیت را باعث شده در طلب حق
میشدند واجتماعت را نیز موجب بازماندن از زیرکی وجد وفکر در تو طید
مصلح قتال میشد وبرین تقدیر بعد از رحلت حضرت رسالت
پناهی بود فتنه وفساد متحقق میگشت وچون بر خلاف آن امر وصیت
بصبر وسط فرموده اند وامیر المؤمنین عمل بآن وصیه نموده از سر قتال
گذشته فتنه متحقق نگشت اینها که مذکور شد نظر با سباب در عالم
اسباب بوده واما نظر بتقدیر الهی که بطریق وحی معلوم شده بود
واخبار از آن بامیر المؤمنین علیه السلام فرموده بودند که خلافت بلا فاصله
بشما قرار گرفتنی نیست وانها بیلکان بعد از حضرت رسالت پناهی
وصیت بصبر نکنند وچگونه بجوید قتال نمایند که بتدبیر دفع تقدیر
میسر نمیشود وچون کار بر طبق تقدیر الهی واقع شده باشد اگر اهل
البیت منازعه میکردند بعد از قتال وجدال شما تبرا عدا ایشان در ابتدا شده
می بود وثواب بکر از انا بخیره صورت صبر مستحق ومستوجب آن
اند وسنت جمیع انبیا واوصیا وصدیقین طبرا در باب قضا با مکروهه
که تقدیر حتمی وقضا مبرم آن معلوم شده مبین است وشواهد این معنی از
اقوال وافعال حضرت رسالت پناهی ومعصومین بسیار است که نزد
اهل خلاف مسلم است مثل اخبار حضرت رسالت پناهی بعاینید از زبان
که با امیر المؤمنین جنگ خواهد کرد وبر باطل خواهد بود وامیر محق خواهد بود
ودر شواهد النبوة وغیر آن منقول است وبعد از این اخبار هیچ کدام از هم
وسر زنش بعایشه نکردند والعنت زنا شوهری که دایم بود داشتند

وازبرای سد باب وقوع این نزاع سعی نفرمودند چراکه قضیه مبنی بر تقدیر
حتمی البته واقع شدنی بود بلکه از برای اتمام حجة وازباب تحذیر
بکرات فرموده اند وآگاه ساختند وعلی هذا القیاس انجه بزبیر فرموده اند
در وقتی که مهربانی واظهار دوستی با امیر المؤمنین میکرده ومیگفته
که چرا ورا دوست ندارم وحال آنکه علی ابن خال منست حضرت رسالت
پناهی فرموده اند که زود باشد بروی خروج کنی وحال آنکه تو ظالم باشی در حق
او وزیاده برین سخن قولی وفعلی که مانع وزاجر باشد مر زبیر را از خروج
بجا نیاورده اند وازین باب بود خبر دادن حضرت رسول صلوات الله
علیه بامیر المؤمنین سلام الله علیه این را که اشقی امة اخرین خضاب خواهد
کرد محاسن مبارک ترا از خون فرق سر فیض اثر تو ودر دفع این حیله
اندیشیدند وامیر المؤمنین علیه السلام در سه شب آخر ایام عمر شریف
منتظر تحقق شهادت خود می بودند ومیفرمودند که خبر بر تاخیر میلاد
آن شقی با ودر دفع تقدیر حیله وتدبیر نفکرده اند ولکن نگذاشتن حوالی
بر خود بالقید وحبس آن بدبخت یا اخراج آن بی سعادت میسر بود ونیز
ازین باب بوده که امیر المؤمنین در باب قضیه کربلا میفرموده وهر کجای
را نشان میداده بقوله هذا محط رحالهم وهذا مناخ رکابهم وهذا تراق
دماءهم وبا اولاد امجاد تدبیر دفع این بلیه تعلیم نکرده وچیزی مذکور نساخته
کار را بقضا وقدر الهی واگذاشتند ودر مقام تسلیم ورضا بقضا بوده اند
وازهمین ابواب بوده تبلیغ خلافت ووصایت امیر المؤمنین از حضرت
رسالت پناهی در غدیر خم بمقتضی تاکید وتهدید مفاد از آیه یا ایها

الرسول

الرسول کردن وبعد ازان سعی در سد باب قضا وقدر در امر خلافت
نکردن اگر کسی گوید که هرگاه تقدیر الهی این بود که امر خلافت بامیر
المؤمنین قرار نیابد ودیگران متصرف شوند حضرت پیغمبر بمقتضی
قضا وقدر وبرای رفع فتنه نزاع با امیر المؤمنین وصیت بمنع قتال
وجدال کردنی بود وامیر المؤمنین عمل بآن وصیت کرده امر خلافت را
بایشان گذاشتنی بلکه تقیه بیعت کردنی بود پس چه فایده مترتب شد
بر تبلیغ بمقتضی یا ایها الرسول وبر حدیث غدیر خم ونصب در آن مکان
وزمان ومضایقه امیر المؤمنین در هر مرتبه از مراتب ثلثه واظهار کراهت
کردن واخر تقیه قبول کردن چه فایده داشت جواب اینست که آنکه
جماعتی معتد به از اهل اسلام وایمان یعنی شیعه اهل البیت در شان
اهل البیت بر عقیده حقه اند ومستکمل الایمان اثر عظیمیست مترتب
بر تبلیغ آن آیه وبمقتضی آن آیه حدیث غدیر خم فرمودن ونصب
کردن در آن زمان ومکان واگر نه خلایق بجهة جبر معلوم میکردند
مرتبه ایشانرا که خدا ورسول خدا در شان ایشان مقرر کرده اند بجهة
ایشان جبر می بود وبا این کثرة اعدا وتسلط بر اهل البیت وغصب خلافت
وامارة ایشان وبالاخرة منجر شده کار بجوادی وزاری قضیه کربلا
ومستمر شدن تسلط اعدا در زمان بنی امیه تا منقرض شدن ایام معصومین
در عصر بنی العباس اگر این آیه وحدیث ونظایر آن واقع شده نمی
بود بالکلیه عقیده حقه از صفحه روزگار محو ومنسی میگردید
مضایقه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وقوع آیه وحدیث در هر مرتبه

از مراتب ثلثه واحتجاج در باب حقیت خود و اینکه منصب جلیل القدر
خلافت بمقتضی فرموده خدا و رسول خدا از آن منست باعث انتشار
این خبر حق و رسیدن باسماع خلایق شد و جمعی که سعادتمند ازلی
بودند از روی آن عقیده حقه پیدا کردند اما قلت و کثرت بر اصلا
دلیل حقیت و بطلان نیست و همیشه در همه امم ماضیه اهل عقیده حق
کم بودند و اهل ضلال اضعاف مضاعف ایشان اینست تحقیق مقام
و این قدر که از اول تفسیر آیه یا ایها الرسول تا باینجا گفته شد
کافیست از برای راه یافتن بحق هر کسی را که شعور داشته باشد
و بتوفیق الهی انصاف بکار برد در اذعان بحق و اگر کسی را توفیق
برنخیزد انصاف بکار نبرد صد این قدر نیز او را سودمند نخواهد بود پس
بعد از این وقت آنست که بر سر بیان اسناد حدیث غدیر خم رفته
شود و بیان مراد از لفظ مولی که در آن حدیث واقع شده و مقدمه
حدیث و کلامی که در آخر حدیث واقع شده و آنها کاشف مراد از لفظ
مولی اند و ذکر خصوصیت زمان و مکان کرده شود با سایر قراین که
دلالت کننده اند بر مقصود و مناسبت این حدیث با یا ایها الرسول الی اخره
از تفسیر نیشابوری فاضل نظام همه نقل کرده شد معلوم شده که
چون این آیه نازل شد و تاکید و تهدید از آن مفهوم گردید بموجب
آنحضرت رسالت پناهی این حدیث فرمودند والله الهادی الی سبیل
الرشاد **فصل در حدیث الغدیر و ما یتعلق به** بر خاطر عاطر طالب
حق واضح باد که همچنانکه در باب آیه یا ایها الرسول دانسته که علماء اهل

سنت مسلم داشته اند که در شان تبلیغ فضل علی بن ابی طالب علیه السلام
نازل شده و بموجب آن حدیث غدیر خم واقع شده حقیر را تعجب دست
میدهد که بعد از تسلیم این چگونه منکر وصایت و خلافت می توانند شد
همچنین در باب حدیث غدیر خم در کتب طایفه اما میه بنظر رسانیده
در آمده بود که نظر در اسناد این بسیار است و مردم از موافق و مخالف
رسالها در آن تصنیف کرده اند بلکه کتابهای مبسوط که مشتمل بر مجلدات
متعدد است بخاطر فاتر میگذشت این مقدمه نزد اهل سنت مسلم
خواهد بود و مکرر نیز بعضی بی انصافان ایشان چگونه منع صحت و وقوع این
حدیث کرده اند و بعضی دیگر با وجود مسلم داشتن حدیث و دیانتی که
کاشف مراد از لفظ مولویست بجد و جهد تمام قرار بر این داده اند که لفظ
مولی را بمعنی دوست یا ناصر بگیرند و این معنیها را در کتب ثبت نمایند
و هیچ فکر و اندیشه نکرده اند از اینکه بعد از تمام مردمی که فی الجمله شعوری
داشته باشند در عالم خواهند بود و نظر بمقدمه و سیاق حدیث این
معنی را بسیار بیجا تصور خواهند داشت و حمل بر تعصب و یا نفهمیدگی ما
خواهند کرد و نیز بولا بمعنی ناصر یا دوست اگر گرفته شود این معنی
نیست که در تبلیغ آن دغدغه از بیم بردن کسی باشد و در رسانیدن
از جانب کسی باشد و هر و مضایقه از جانب کسی گنجایش داشته باشد
تا توقف در تبلیغ این واقع شود تا آنکه تهدید بآیه یا ایها الرسول واقع
شود و بحال فقیر این عقیده مستمر بود تا آنکه در کتاب صواعق ابن حجر مکی
متعصب ترین متعصبان اهل سنت بنظر در آمد که اما حدیث الغدیر

والنسائي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال الشافعي يعني بذلك ولاء
الاسلام بقوله تعالى ذلك بان الله مولى المؤمنين وان الكافرين
لا مولى لهم وقول عمر اصبحت مولى كل مومن اي ولي كل مومن وطرق
هذا الحديث كثيرة جدا استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد وكثير
من اسانيدها صحاح وحسان ومعلوم است كه ترمذي ونسائي
صاحبان دو صحيح اند از صحاح سته معتبره اهل سنه وصاحب
مهمه كفته كه وروى الترمذي ايضا عن زيد بن ارقم رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه هذا
اللفظ بمجرده رواه الترمذي ولم يزد عليه وزاد غيره وهو الزهري ذكر
اليوم والزمان والمكان قال لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
حجة الوداع وعاد قاصدا المدينة قام بغدير خم وهو ما بين مكة والمدينة
وذلك في اليوم الثامن عشر من ذي الحجة الحرام وقت الهاجرة فقال
ايها الناس اني مسئول وانتم مسئولون هل بلغت قالوا نشهد
انك قد بلغت قالوا فنشهد انك قد بلغت ونصحت قال وانا
اشهد اني قد بلغت ونصحت ثم قال ايها الناس اليس تشهدون ان لا اله
الا الله وانك رسول الله قال انا اشهد مثل ما تشهدون ثم قال ايها الناس قد
خلفت فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي كتاب الله واهل بيتي الا
وان الله اللطيف الخبير خبرني انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض حوضي
ما بين بصرى وصنعاء عدد آنيته عدد النجوم ان الله سائلكم كيف
خلفتموني في كتابه وفي اهل بيتي ثم قال ايها الناس من اولى الناس بالمؤمنين

قالوا الله

قالوا الله ورسوله اولى بالمومنين يقول ذلك ثلاث مرات ثم قال في
الرابعة واخذ بيد علي اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه يقولها ثلاث مرات الا فليبلغ الشاهد الغائب
وروى الامام احمد بن حنبل في مسنده عن البراء بن عازب رضي الله عنه
قال كنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي
فينا الصلوة جامعة وكسح لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تحت شجرتين
فصلى الظهر واخذ بيد علي رضي الله عنه فقال الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين
من انفسهم وقالوا بلى قال الستم تعلمون اني اولى بكل مومن من نفسه قالوا
بلى فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
فلقيه عمر بن الخطاب رض بعد ذلك فقال له هنيئا لك يا ابن ابي طالب
اصبحت وامسيت مولى كل مومن ومومنة وروى الحافظ ابو بكر احمد بن
الحسين البيهقي رحمه الله تعالى عليه ايضا هذا الحديث بلفظه مرفوعا
الى البراء بن عازب رضي الله عنه وروى الحافظ ابو الفتوح اسعد بن ابي
الفتوح الفضائل بن خلف العجلي في كتاب الموجز في فضائل الخلفاء
الاربعة رضي الله عنهم يرفعه بسنده الى حذيفة بن اسيد الغفاري
وعامر بن ليلى بن ضمرة قالا لما صدر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
في حجة الوداع ولم يحج غيرها اقبل حتى اذا كان بالجحفة نهى عن شجرات
متقاربات بالبطحاء ان لا ينزل تحتهن احد حتى اذا اخذ القوم منازلهم
ارسل فقم ما تحتهن حتى اذا ثوب بالصلوة صلوة الظهر عمد اليهن
فصلى بالناس تحتهن وذلك يوم غدير خم ثم بعد فراغه من الصلوة قال ايها الناس

قد نبأني اللطيف الخبير انه لن يعمر نبي الا نصف عمر النبي الذي كان قبله
واني لاظن باني ادعى فاجيب واني مسؤل وانتم مسؤلون فهل
بلغت فما انتم قائلون قالوا نقول قد بلغت وجهدت ونصحت
فجزاك الله خيرا قال الستم تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده
ورسوله وان جنته حق وان ناره حق والبعث بعد الموت حق قالوا
بلى نشهد قال اللهم اشهد ثم قال ايها الناس الا تسمعون الا فان الله
مولاي وانا اولى بكم من انفسكم الا ومن كنت مولاه فعلي مولاه واخذ
بيده علي فرفعها حتى نظرها القوم ثم قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
ونقل الامام ابو اسحق الثعلبي رحمه الله تعالى في تفسيره ان سفيان بن
عيينه رحمه الله سئل عن قول الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع فيمن
نزلت فقال للسائل لقد سالتني عن مسئلة ما سالني عنها احد قبلك حدثني
ابي عن جعفر بن محمد عن ابائه عليهم السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لما كان بغدير خم نادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي رضي الله عنه فقال
من كنت مولاه فعلي مولاه فشاع ذلك فطار في البلاد فبلغ ذلك الحرث
بن النعمان الفهري فاتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم على ناقة فاناخ راحلته
ونزل عنها وقال يا محمد امرتنا عن الله عز وجل ان نشهد ان لا اله الا الله وانك
رسول الله فقبلناه منك وامرتنا بالزكوة فقبلناه وامرتنا ان نصوم رمضان
فقبلناه وامرتنا بالحج فقبلناه ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن
عمك تفضله علينا فقلت من كنت مولاه فعلي مولاه فهذا شيء منك ام
من الله عز وجل فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم والذي لا اله الا هو ان هذا

من الله عز وجل

من الله عز وجل فولى الحرث بن النعمان يريد راحلته وهو يقول اللهم
ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب
اليم فما وصل الى راحلته حتى رماه الله عز وجل بحجر سقط على هامته
فخرج من دبره فقتله فانزل الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع
للكافرين ليس له دافع من الله ذي المعارج وعن علي ابن ابي طالب
رضي الله عنه قال عممني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم غدير خم
بعمامة فسدل طرفها على منكبي وقال ان الله تعالى امدني يوم بدر وحنين
بملئكة معممين هذه العمامة وروى الامام ابو الحسن الواحدي
في كتابه المسمى باسباب النزول يرفعه بسنده الى ابي سعيد الخدري
رضي الله عنه قال نزلت هذه الاية يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك
من ربك يوم غدير خم في علي بن ابي طالب رضي الله عنه غدير خم هو
بضم الخاء المعجمة وتشديد الميم مع التنوين اسم لغيضة على ثلثة
اميال من الجحفة وعندها غدير مشهور يضاف الى الغيضة فيقال غدير
خم هكذا ذكره الشيخ محيي الدين النووي رحمه الله تعالى انتهى
كلام صاحب فصول مهمه وملا علي شارح جزريه در صحت وقوع اين
حديث قدح كرده باينكه صاحب صحيح بخاري ومسلم اين حديث
نياورده اند جواب اينست كه ازينكه بخاري را تعصبي با مثل
شخصي تامل در حديث نمايد كه بر تقدير آوردن اگر حمل بر معني كه
قدوست كرده شود مقدمه ومساعد حديث ازان بيكار است مع
هذا خصوصية زمان ومكان وشان نزول آية يا ايها الرسول كاشف

اینست که مقصود اولی بتصرف و امثال آنست و اگر بمعنی اولی بتصرف
و امثال آن گرفته شود مخل بمقصود او ست و مبطل مذهب و عقیده
او و ازین جهت تغافل و تکاسل و سکوت از ذکر ملایم بمقصود خود
دانسته ترک کند ضعف حدیث لازم می آید بعد از اعتراف علما
ایشان برینکه کثیری از اسانید طرق صحاح و حسان و نیز ترمذی
و نسائی که صاحبان صحیحین اند از صحاح سته عرف از رجال علی
بوده اند بحدیث نبوی باتفاق علماء اهل سنت و اینها نقل کرده اند
و امامی المذهب نبوده اند که برخلاف مقصود و عقیده اهل سنت حدیث
وضع کرده باشند و نیز امام احمد حنبل که یکی از مجتهدین اربع اهل سنت
است باعتقاد همگی اهل سنت بقدر رجال علی معرفت علوم شرعیه
و بیشتر رجح داشتند و تقوی و ورع و قدم در دین المتین بیشتر از رجال علی
که تو شیخی بعض پادشاهان بوده داشته از براء بن عازب که صحابیست
و یکی از رواة عمده اهل سنت این حدیث را با مقدمه اش جناب مذکور
شد بعبارته کرده باین عبارت که فقال الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین
من انفسهم فقالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی بکل مومن من نفسه
قالوا بلی فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه فلقیه عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال له هنیئا لک یا ابن ابی طالب
اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة پس معلوم شد که حدیث
واقع شده و وقوع آن حق و صدق است و با مقدمه واقع شده و نیز
ازین از عبارت صاحب مواهب لدنیه نقل کرده شده که قال الشافعی

یعنی بذلک

یعنی بذلک ولاء الاسلام و ازین معلوم گردید که شافعی که یکی از فقها
اربعه ایشانست و مجتهد صدق حدیث را مسلم داشته پس
هرگاه حضرت رسالت پناه بیشتر خود بپرسند از قوم الستم
تعلمون انی اولی بکل مومن من نفسه و بعد از آن بفرمایند که
من کنت مولاه فعلی مولاه مولی درین کلام بمعنی اولی می باید باشد
که در آن کلام واقع شده تا موافق آن باشد خصوص که باقرار رجال علی
ورود لفظ مولی بمعنی اولی شایع در کلام عرب و منقول از ائمه لغت
است و شاهد آن از آیه و حدیث خودش نقل کرده و نیز قطع نظر
از موافقت هرگاه او اولی بمعنی دیگر باشد و این ولی بمعنی دیگر باشد
پرسیدن اینکه الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم و اقرار
ازانها گرفتن نه فایده و نه ما حصل می شود و اگر غرض این باشد که
چون من اولی بتصرف ام در شما از نفسهای شما پس ابحثی می گویم که
من کنت مولاه فعلی مولاه در باب علی حق و صدق خواهد بود و مصلحت
از برای شما بر مناسب افاده این مقصود این بود که بچنین عبارت
بفرمایند که الستم تعلمون انی رسول الله الیکم و ناصحکم و رؤف
لکم پس معلوم شد که لفظ اولی در عبارت اولی و مولی در عبارت
ثانیه بیک معنیست چنانچه قصد توضیح مقصود را تقاضا کند
و بعد از طی این دو مرتبه بحث بر اصل حدیث و مقدمه رجال علی گفته
که و بعد صحة الروایة فمؤخر الحدیث اعنی قوله اللهم وال من والاه
یشعر بان المراد بالمولی الناصر و المحب بل مجرد احتمال ذلک کاف فی دفع

الاستدلال وجوابش اینست که مقدمهٔ حدیث چنانچه مذکور شد
از برای کشف حقیقت مراد بود از حکمی که بلفظ من کنت مولاه فعلی
مولاه واقع شد واز برای اشارة بعلت وجوب اتباع حکم یعنی
چون من اولی بتصرفم در شما ها حکم میکنم باینکه هر که من اولی
بتصرفش بودم در وی علی اولی بتصرف نیست در وی بعد از من پس باید که
قبول کنید این امر را ومقتضی ان الطاعة اوفا بعهد او امر ونواهی
بعد از من وجوده از تبلیغ این حکم آنحضرت فارغ شد از برای تاکید
در وی باب تا مردم رغبت نمایند در اطاعت این حکم و بترسند از
ابا واستنکاف از این حکم دعا میکند از برای مطیع این حکم ودعا میکند
بر کاره این حکم ودعا لازم نیست که بلفظ ومعنی متحد باشد با لفظ و
معنی ان حکم باین نهج که حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه بگوید که
بار خدایا تو اولی بتصرفی باش در کسی که او اولی بتصرف و اند و شاید
علی را بلکه این دعا معقول نیست وحق سبحانه وتعالی اولی بتصرف
هست در جمیع مخلوقات خود ودر جمیع افراد انسان از مومن وکافر
وجوه چنین است دعا از مونه باین نهج بار خدایا دوست دار انرا
که او دوست دارد علی را یعنی دوست دارد از جهت که اولی بتصرف
در ایشان بنیابت من وهادی ایشان بسبیل رشاد بقرینه آنچه
بیشتر خود آنحضرت در مقدمه حدیث ودر اصل حدیث فرموده و
دعا کرده بر کاره هیمن و ساخطین حکم باینکه بار خدایا دشمن دار کسی
را که دشمن دارد علی را یعنی بسبب انکار او اهلیت وعطا بعهد در این حکم

واین مراد

واین مراد داشتن بار قرینه همان مقدمه واصل حدیث است که
مذکور شد واینکه خدام ملا علی فرموده اند که موخرة الحدیث یعنی
قوله اللهم وال من والاه وعاد من عاداه مشعر بان المراد بالمولی الناصر
والمحب شک نیست که مولاة درین عبارت بمعنی دوستی است ضد
معادات ودرین لفظ احتمال دیگر نمیگنجد ومناسبت ان اقتضاء
این میکنند که معنی حدیث این باشد که کسی که مرا دوست میداشته
باید که دوست دارد علی ابن ابی طالب را ودرین صورت مولی یعنی
محبوب می شود واین معنی مر علی را هیچکس نگفته پس معلوم شد که
مناسبت موخر حدیث بحدیث در کار نیست وانکه گفته که بر مجرد
احتمال ذلک کاف فی دفع الاستدلال جوابش اینست که اینها استدلالات
منطقی وحکمی نیست بر اعیان موجوده در خارج بلکه استنباط مقصود است
از الفاظ قران مجید واحادیث نبویه نظر بقراین حالیه او وقت
کرده از خصوصیات زمان ومکان و قضایای واقعه در میان از روی
انصاف بر هر معنی که ظاهر باشد بحسب لفظ و محفوف بقراین
دال بر صدق ان از آیات واحادیث دیگر واز اقوال مسلم عند الخصم
باشد ان معنی نتیجه استدلال باین جنس دلایل خواهد بود وبموجب
ان دلیل مقبول گردد فی نسبة یعنی ضد آن که خلاف ظاهر بعید از فهم باشد
محفوف بقراین دال بر کذب ومردود باشد بنا بر مقدمات صحیح
مسلم عند العقلا وعاقل منصف باید که قسم اول اعتقاد کند ذاشته
باین قسم ثانی از معتقدات اذعان نکند والا کلمه طیبه لا اله الا الله ام

بر خلاف ظاهر حمل کرده معنی باطلی برای او بطریق احتمال پیدا کرده
اذعان میتوان کردن و تطرق وهم را با تجانب ما نحن فیه نیست و عجب است
از ملا علی و تبعه مرفهی و مولوی که او داشته بقول خود شرح موجز حدیث
اگر شعر باین باشد که مراد از مولی ناصر و محب است نظر نکرده با آنکه
اگر لفظ مولی را در حدیث بمعنی ناصر و محب گرفته شود بوجوه تاکید
پیدا میکند و دو وجه ان وجوه متعلق بمعنی ناصر است اول آنکه
پیش موافق و مخالف مقرر است که این جمع کردن مردم دران مکان
و زمان در عین شدت گرمی هوا از برای تبلیغ و رسانیدن حکمی عظیم
کثیر الفایده بوده بمردم و خواستن نیکوئی از خلایق و هر اهی در شان
و حق علی بن ابی طالب و اگر این امر باعتقاد اهل سنت خلافت و ولی
عهدی و اولی بتصرف بودن نباشد هر چیز که باشد بادی رسانیدنش
بخلایق مطلوب بوده و نیکوئی بوده در حق علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی و هر گاه معنی این شود که هر کرا من ناصر
او بوده ام باید که علی ناصر او بوده باشد پس اگر مراد سعی در حوائج ایشان
و دفع مضار و اشفاق نسبت بایشان در امور دنیوی باشد بر این تقدیر
این حکم امری میشود بعلی بن ابی طالب رسانیدنی بخلق رسانیدنی
و نیکوئی میشود و کرامت در حق خلق مطلوب از خلق در حق علی بن
ابی طالب و اگر مراد نصرت در دین بوده باشد براهنمائی بحق و انقاذ
از ضلالت که کار انبیاست اصالة و کار اوصیا نیابة عن الانبیاء یا اعم
از نصرت دینی و دنیوی پس این بمعنی دلالت کننده تر میشود از اولی بتصرف

بودن

بودن بر خلافت و ولی عهدی حضرت پیغمبر که اهل سنت ابا و مضایقه
دران دارند دوم آنکه این غرض احتیاج باحضار و جمع کردن خلایق
نداشت بلکه مکرر با عیا لغه با میر المومنین در خلوتها و غیر آن گفتن
مناسب آن بود از باب نصیحت و موعظت با میر که بعد از من شما را
ناصر مومنین باید بودن مگر آنکه مراد نصرت در دین بوده باشد
در اهنمای بحق و تعلیم مسایل شرعیه و در بصورت احضار و
جمع کردن مردم بجاست تا اطاعت و تصدیق نمایند فرموده امیر المومنین
را و حدیث در این صورت دلالت کننده تر میشود بر خلافت و ولی
عهدی که مطلب امامیه است و وجه دیگر نا خوشی متعلق است
بتقدیری که در لفظ مولی بمعنی محب گرفته شود و بیانش از انجه
بعد از این گفته میشود بر می آید ملا علی بعد از بین مراتب گفته که
و ما ذکر من ان ذلک معلوم ظاهر من قوله تعالی والمومنون والمومنات
بعضهم اولیاء بعض لا یدفع الاحتمال لجواز ان یکون الغرض التنصیص علی
موالاته و نصرته لیکون ابعد عن التخصیص الذی یحتمله اکثر العمومات و
لیکون اوفی بافادة الشرف حیث قرن بموالاة النبی و فقیر میگوید که لفظ
ذلک که در کلام [illegible] معلوم ظاهر واقع شده مراد از ان محبة و ولا میباید
بوده باشد بقرینه آیه والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض و معنی
این میشود که هر کرا من محب او بوده ام و او مرا دوست میداشته ام باید که علی
ابن ابی طالب او را دوست دارد و این امر نیست تبلیغ او بعلی بن ابی طالب
کرم [illegible] بخلایق و اگر مراد این باشد که هر کرا من دوست میداشت

علی را دوست دارد این معنی از عبارت بر نمی‌آید چرا که مولی بمعنی محب
مقرر نشده بمعنی محبوب و بعد از طی این مراتب گفته و لو سلم ان المراد
بالمولی الاولی فانا لا دلیل علی ان المراد هو الاولی بالتصرف و التدبیر بل
یجوز ان یراد الاولی فی الاختصاص به و القرب منه کما قال الله تعالی ان اولی
الناس بابرهیم للذین اتبعوه و کما یقول التلامذة نحن اولی باستادنا و الاتباع
نحن اولی بسلطاننا و لا یریدون الاولویة فی التدبیر و التصرف و حینئذ
لا یدل الحدیث علی امامته و لو سلم فغایته انه یدل علی استحقاقه للامامة
و ثبوتها فی المآل لکن من این یلزم نفی امامة الائمة الثلثة قبله انتهی کلامه
در جواب گفته می‌شود که تو خود اعتراف بان نمودی که مولی بمعنی اولی متصرف
شایعست و از ائمه لغت منقول شده و شواهد بر این گفته که از اشعار
و غیر آن بسیار است مثبت بانکه مولی بمعنی مطلق اولی است تا این احتمال
گنجد که اولی بتصرف مراد نباشد و اولی از جهت قرب و اختصاص مراد باشد
و بر تقدیری که مولی بمعنی مطلق اولی آمده باشد این سه مثال که از برای
لفظ اولی آورده و در این سه جا بمعنی اولی بتصرف نیست مطابق مثل
اینست چرا که در ثانی و ثالث از اینها کلام از جانب ادنی است نظر باعلی
و منسوب نمود که ادنی بمجرد قرب و اختصاص با علی مفاخره کند و خود را
اولی داند باعلی نسبت بادنی دیگر که خالی باشد از این جهت قرب و اختصاص
و همچنین در مثال اول از جانب تابعست بمتبوع و اولویت حضرت
رسالت پناهی بامت خود از نفوس ایشان اولویت از اعلی نسبت
بادنی پس از جهت مجرد قرب و اختصاص نتواند بود پس قیاس

مع الفارق



مع الفارق است و اگر کسی جهت اختصاص و قرب را از روی مساهله
درین ماده از هم کنند عرب بودن یا قریشی بودن و یا مشارکت در منشا
و مولد مثل مکی بودن و یا مشارکت در محل توطن مثل مدنی بودن خواهد که قرار
دهد نیز راست نمی‌آید چرا که هیچ یک ازین اوصاف عموم ندارد
در کل امت و نیز آنحضرت را درین جهتها و نسبتها مزیتی بر کل ما سوی
خود نیست بلکه بنی اعمام آنحضرت از بنو عبد المطلب همه مثل آنحضرت
اند درین قسم نسبتها و نیز بیان شد که نفس او علی است پس ممکن
نیست که دیگری هر چند که نبی باشد اولی بآن شیء باشد از نفس او از
جهت قرب و اختصاص مگر از جهت انفع بودن یا مثل آن پس از جهت
قرب و اختصاص از راه هدایت بحق و انقاذ از ضلال و نظم حال امت
و نظایر آن با یکدیگر و نبی که از خواص و آثار نبوت و وصایت انبیاست هر که
این قرب و اختصاص مخصوص را که برای خودش ثابت است از برای
علی بن ابی طالب ثابت کند بقوله من کنت مولاه فعلی مولاه در مرتبه
نبوت باجماع امت از رو مستثنی باشد تتمه آنچه می‌ماند عین خلافت و ولی
عهدیست پس مولی باین معنی نیز مثبت مقصود طایفه امامیه میشود
جا بخد مولی بمعنی اولی بتصرف مثبت بود بلکه بطریق اولی و حق نزد
منصف صاحب شعور و صاحب تتبع اخبار و آثار اینست که حضرت
پیغمبر علیه الصلوة لفظ مولی این حدیث را تفسیر کرده بانچه در نقل حدیث
فرموده که الستم تعلمون انا اولی بکل مؤمن من نفسه و معنی اولویت
حضرت پیغمبر را از تفسیر آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم دانسته علماء

معلوم باید کردن چراکه در لفظ همین قدر تفاوت است که در آیة النبی
بصیغه غایب مذکور شده و در حدیث انی اولی بالمؤمنین من انفسهم
بصیغه متکلم و اذا بجد مفسرین در تفسیر این آیة النبی اولی بالمؤمنین
گفته اند همین معنی فهم می شود که آنحضرت ذکر کرده شد و تفسیر این آیة
را از سه تفسیر که از تفاسیر معتبره اهل سنه است بیضاوی و کشاف
و نیشابوری بلفظهم نقل میکند از بهر انصاف نظر باید کردن که تفسیر آیة
دال بر مقصود طایفه امامیه هست یا نه قال القاضی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم فی الامور کلها فانه لا یامرهم ولا یرضی منهم الا بما فیه صلاحهم
ونجاحهم بخلاف النفس فلذلک اطلق فیجب علیهم ان یکون احب الیهم
من انفسهم وامره انفذ علیهم من امرها وشفقتهم علیه اتم من شفقتهم
علیها روی انه علیه السلام اراد غزوة تبوک فامر الناس بالخروج فقال اناس
نستاذن اباؤنا وامهاتنا فنزلت وقرئ وهو اب لهم ای فی الدین
فان کل نبی اب لامته من حیث انه اصل فیما به الحیوة الابدیة ولذلک
صار المؤمنون اخوة قال صاحب الکشاف النبی اولی بالمؤمنین فی کل شیء
من امور الدین والدنیا من انفسهم ولهذا اطلق ولم یقید فیجب علیهم ان
یکون احب الیهم من انفسهم وحکمه انفذ علیهم من حکمها وحقه اثر لدیهم من حقوقها
وشفقتهم علیه اقدم من شفقتهم علیها وان یبذلوها دونه ویجعلوها فداه
اذا اعضل خطب ووقاه اذا لقحت حرب وان لا یتبعوا کل ما تدعوهم الیه نفوسهم
ولا ما تصرفهم عنه ویتبعوا کل ما دعاهم الیه رسول الله وصرفهم عنه لان کل
ما دعا الیه فهو ارشاد لهم الی نیل النجاة والظفر بسعادة الدارین وما صرفهم عنه

فاخذ بحجزهم

فاخذ بحجزهم لئلا یتهافتوا فیما یرمیهم الی الشقاوة وعذاب النار وهو
اولی بهم علی معنی انه اراف بهم او اعطف علیهم وانفع لهم کقوله تعالی
بالمؤمنین رؤف رحیم وعن النبی علیه وآله الصلوة والسلام ما من مؤمن
الا انا اولی به فی الدنیا والآخرة اقرؤا ان شئتم النبی اولی بالمؤمنین من
انفسهم فایما مؤمن هلک وترک مالا فلیرثه عصبته من کانوا وان
ترک دینا او ضیاعا فالی وفی قراءة ابن مسعود النبی اولی بالمؤمنین من
انفسهم وهو اب لهم وقال مجاهد کل نبی فهو ابو امته ولذلک صار المؤمنون
اخوة لان النبی علیه وآله الصلوة والسلام ابوهم فی الدین قال النیشابوری
ثم انه کان لقائل ان یقول هب ان النبی لا یسمی ابا اما اذا کان له عند شیء
حسن فکیف یلیق بالمروة ان یطمع عینه الیه وخاصة اذا کان زوجته
فلذلک قال فی جواب النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم والمعقول فیه انه
راس الناس ورئیسهم فرفع حاجته والاعتناء بها بشانه اهم کما ان رعایة
العضو الرئیس وحفظ صحته واصلاح مرضه اولی والی هذا اشار النبی صلی الله
علیه وآله وسلم بقوله ابدا بنفسک ثم بمن تعول ویعلم من اطلاق الآیة انه
اولی بهم من انفسهم فی کل شیء من امور الدین والدنیا وقیل ان اولی بمعنی
اراف واعطف کقوله صلی الله علیه وآله وسلم ما من مؤمن الا انا اولی به فی
الدنیا والآخرة اقرؤا ان شئتم النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فایما مؤمن
هلک وترک مالا فلیرثه عصبته من کانوا وان ترک دینا او ضیاعا ای
عیالا فالی انتهی کلام المفسرین و بتفسیر کشاف و بیضاوی کرده معنی
آیة آنکه باین شد که النبی خیر للمؤمنین من انفسهم فی امور الدنیا والدین

علیه و

كلها لانه لا يأمرهم الا بما فيه صلاحهم ونجاحهم بخلاف النفس فانه
مقتضاه في الاغلب ما يوجب هلاكهم وضلالهم خصوصا في الامور
الاخروية يجب عليهم ان يكون احب اليهم من انفسهم وامره انفذ
عليهم من امرها وشفقتهم عليه اتم من شفقتهم عليها واز انجه صاحب
كشاف گفته هم اين معنى فهم ميشود بار زياد في اينكه يجب عليهم
ان يبذلوها دونه ويجعلوها فداه اذا اعضل خطب ووقاه اذا لقحت حرب
وان لا يتبعوا كل ما دعاهم اليه نفوسهم ولا الى ما نصرفهم عنه ويتبعوا (مانند عواهم الیه نفوسهم)
كل ما دعاهم اليه رسول الله وصرفهم لا انجه صاحب نيشابوري گفته
اشعاري باولى بتصرف بودن نيز ميشود اولا از انجه در عمدة تفسير
در زيد گفته ونقل كرده شد دوم از انجه در تفسير واولوا الارحام بعضهم
اولى ببعض في كتاب الله گفته كه قال اهل النظم كانه سبحانه قال يا ايكم
هذا النبي لا يوارث بينه وبين اقاربه فلذلك جعلناه
بل هذا انه اولى في حيوتكم بما في ايديكم واز بين اولى بتصرف بودن
حضرت پیغمبر معلوم ميشود در نفوس واموال مومنين وهمين معنی را
حضرت پیغمبر بجهت علي ابن ابي طالب ثابت ميكند بقوله من كنت
مولاه فعلي مولاه فثبت المطلوب ودر آخر بن مراتب ملا علي گفته كه لو
سلم تغاير المدلولات على استحقاقه الامامة وثبوتها بالمآل لكن من اين
يلزم نفي امامة الثلاثة قبله جواب اينست كه حضرت رسالت پناه
در مقدمه حديث فرموده اند كه الستم تعلمون اني اولى بكل مومن من
نفسه وخلفاء ثلاثه داخل در مومنين بوده اند وحضرت رسالت

بناهی اولی

پناه اولى بتصرف بوده اند در ايشان در كل مومنين پس بمقتضی من كنت مولاه
فعلي مولاه وعموم مفاد از ولازم مى آيد كه امير المومنين نيز اولى بتصرف
باشد در ايشان پس چه گنجايش دارد كه اولى بتصرف بودن امير المومنين كه
مفاد حديث است دال باشد بر استحقاق امامت بالمآل بعد از انقضا
عصر خلفاء ثلاثه زيرا كه اثبات اولى بتصرف بودن از براى امير المومنين
بنهجى واقع ميشد كه شامل خلفاء ثلاثه نمى بود اين احتمال اگرچه بعيد
بود وخلاف ظاهر گنجايش داشت ونيز اگر مراد حضرت رسالت پناه
استحقاق امامت علي ابن ابي طالب بالمآل مى بود بعد از خلفاء ثلاثه پس
در مقام تعيين وعصابه نام علي بن ابي طالب بودن وبان اكتفا نمودن
واز نام ديگران ساكت بودن چه فايده داشت بلكه موجب مخلصه نظم
بصلاح امت وباعث بر حدوث فتنه اول آنكه چون در حديث تعيين
وقت نشده از وقوع آن حديث از براى شخصي كه حديث در شأن
او واقع شده متمسكي بهم ميرسد كه متمسك بآن شده بيش از وقت
بهريك از خلفاء ثلاثه احتجاج تواند كردن چنانچه از كلام ملا علي كه
در شرح حديث غدير خم واقع شده مفهوم ميگردد كه گفته كه وهذا الحديث
اورده علي عليه السلام يوم الشورى عندما حاول ذكر فضايله دوم آنكه
خلايق را از براى اباء واستنكاف از قبول خلافت وامامت خلفاء ثلاثه
بر عذر ودستگاه بهانه بهم ميرسد واگر مراد خلافت وامامت بودى
... بعد از خلفاء ثلاثه مى بود تصريح باسامى آنها وترتيب لازم بود
تا رفع شبهه شود ومنشأ نزاع برطرف گردد وچون چنين واقع نشده

بلکه تصریح باسم علی بن ابی طالب واکتفا بآن وسکوت از ذکر دیگران واقع
نشده معلوم شد که مراد خلافت وولی عهدی امیر المؤمنین بود بلا فاصله
وهو المطلوب **فصل** در ذکر اخبار متعلق است باین آیه الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا وجه مناسبت
این آیه بما قبل از آیه وحدیث آنست که در طریقه حقه امامیه مقرر است
که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل در شان فضل علی ابن ابی طالب ونصب خلافت
آنحضرت نازل شده وبموجب آن حضرت رسالت پناهی در غدیر خم فرموده
اند که من کنت مولاه فعلی مولاه وموافق این سخن از تفسیر نیشابوری نقل
کرده شده واز ابی سعید خدری واز ابن عباس وبراء بن عازب ومحمد بن
علی نقل میکنند که اینچنین است وعقیده امامیه اینست که بعد از نصب
علی ابن ابی طالب وتحقق حدیث غدیر خم که در هیجدهم
ذی الحجه حجة الوداع واقع شده وقت عشاء شب نوزدهم آیه الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا
نازل شده واکمال دین واتمام نعمت اشارة بتحقیق نصب خلافت امیر المؤمنین
است که بموجب آیه یا ایها الرسول بلغ در آن شب اند در واقع شده
وبخاطر فاتر میرسد که اگر در کتب اهل سنت این نقل هم مسطور
شده باشد باینکه آیه الیوم اکملت لکم دینکم در آن شب نوزدهم
واقع شده که آیه یا ایها الرسول بلغ نازل شده و آیه یا ایها الرسول
در شان فضل علی ابن ابی طالب نازل شده پس قرینه قوی میشود
بر صدق دعوی امامیه تا آنکه در تفسیر نیشابوری منظور در آمده که اوله

در سر سوره

در سر سوره مائده میگویند که سوره المائده مائة وعشرون آیة
وهی مدنیة غیر آیة نزلت عشیة عرفة الیوم اکملت لکم دینکم ودر بیان
وتفسیر همین آیه میگوید وقیل المراد یوم معین وذلک انها نزلت
یوم الجمعة وکان یوم عرفة بعد العصر من حجة الوداع سنة عشر والنبی
صلی الله علیه وآله وسلم واقف علی ناقته العضباء ودر تفسیر آیه یا ایها الرسول
بلغ از شان نزولها که آورده یکی این را آورده که قیل النبی صلی الله علیه وآله وسلم
لما بین الشرایع والمناسک فی حجة الوداع قال هل بلغت قالوا نعم فقال
صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اشهد فنزلت وبیشتر بیان کرده شد که
هرگاه بعد از تبلیغ جمیع احکام شرعیه وتعلیم مناسک حضرت
پیغمبر بپرسند که هل بلغت وامه جواب دهند که نعم وآنحضرت
خدا را گواه بگیرند بقول او صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اشهد وبا وجود این
در آن وقت آیه نازل شود که یا ایها الرسول بلغ از این معلوم میشود
که مراد از این احکام شرعیه ومناسک نیست که حضرت پیغمبر از
تبلیغ آن فارغ شده بلکه مراد چیزی است که وقت آن بعد از تبلیغ
جمیع احکام در قرب رحلت است وآن بهایت بخلافت است پس
انضم آن بروایت در شان نزول آیه یا ایها الرسول باین روایت در شان
نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم ظن غالب میگردد که مراد از اکمال دین واتمام
نعمت همین قضیه نصب علی ابن ابی طالب بوده باشد بخلافت
وولی عهدی بهانیت تبلیغ عام علی رؤس الاشهاد از حضرت رسالت
پناهی بعد از هشت وشش روز در غدیر خم واقع شده باشد وبالجمله آیه

الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی اقتضاء دو چیز می کند یکی آنکه
بعد از این آیه دیگر حکمی ضروری در دین نازل نشود اما بوجه عقلی پس
اینکه اکمال واتمام این تقاضا میکند چیزی از دین باقی نمانده باشد که رسانیدنی
والا در وقت نزول آیه ناقص باشد واما وجه نقلی اینکه صاحب تفسیر نیشابوری
گفته روی انه لما نزلت الآیة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فرح الصحابة
واظهروا السرور الا اکابرهم کابی بکر الصدیق رض وغیره فانهم خرجوا
وقالوا لیس بعد الکمال الا الزوال وکان کما ظنوا فانه لم یعمر بعدها الا احدا
وثمانین یوما او اثنین وثمانین یوما ولم یحصل فی الشریعة بعدها
زیادة ولا نسخ ولا نقص دوم اینکه پیش از نزول این آیه اکمال و تتمه
از حکمی عمده نازل شده باشد و بان ختم احکام شده و اکمال و اتمام نظر
بان باشد پس تقدم این آیه از آیه یا ایها الرسول بلغ صورت ندارد
چرا که بعد از تکمیل گنجایش ندارد که حکمی نارسانیده مانده باشد
واین قسم حکمی عمده باشد که در باب تبلیغ او تهدید بحضرت پیغمبر
واقع شود بان عبارت که وان لم تفعل فما بلغت رسالته پس می باید که آیه
یا ایها الرسول بلغ پیشتر نازل شده باشد و بموجب تاکید و تهدید
حضرت رسالت پناهی تبلیغ ما انزل فرموده باشند و بعد از ان آیه
الیوم اکملت لکم دینکم نازل شده باشد واین بدو طریق متصور است
یکی بروشی که علماء امامیه اعتقاد کرده اند که پیشین هژدهم ذی الحجه سنة
حجة الوداع در غدیر خم حضرت پیغمبر صلوات الله علیه حدیث من کنت
مولاه فعلی مولاه فرموده باشند بموجب وحی و آیه یا ایها الرسول که در

ازان نازل

ازان نازل شده اعم از آنکه در همان روز نازل شده باشد یا در روز
حجة الوداع و عشیه شب نوزدهم بعد از تحقق حدیث غدیر خم
آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی نازل شده باشد
طریق دوم آنکه از تفسیر نیشابوری نقل کرده شد که یکی از اقوال در وقت
نزول آیه یا ایها الرسول بلغ این بود که لما بین الشرایع والمناسک
فی حجة الوداع قال هل بلغت قالوا نعم فقال صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اشهد
فنزلت پس ممکن است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک در عرفه
نازل شده باشد و مراد از ما انزل تعیین خلافت وصی عهدی امیر المؤمنین
بوده باشد و چون آن آیه نازل شده و بطریق وحی بحضرت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام رسید بمقتضی رسیدن آن بحضرت تمام شده چیزی
شد نهما و باین اعتبار کامل شده دین و تمام شد نعمت و بنا بر آن
نازل شده باشد آیه الیوم اکملت لکم دینکم واین هیچ منافاة بمعتقد
امامیه ندارد که حدیث غدیر خم در هژدهم ذی الحجة در غدیر خم واقع
شده و بموجب آیه یا ایها الرسول بلغ واقع شده چرا که این جمع می شود
باینکه آیه یا ایها الرسول در عرفه در مکه نازل شده و ممکن است که
در آن وقت نیز آنحضرت به بعضی از خواص مخلصین اهل البیت در
هما نجا رسانیده باشد و رسانیدن عام را موقوف بمکان و زمان
معین داشته باشند که بفاصله هشت روز واقع شد و حکمت
از اخذ او رسول خدا بهتر میدانند مع هذا عقل تجویز نمیکند که تا زمانی
امر میکند مثل آنکه در دهنه حج و عرفه مردم مشغول ادای مناسک حج می بودند

وحوایج خود و متفرق حوایج بودند و بعد از آن در رتبه سفر حجة
مدینه بودند بر خلاف وسط راه که مردم حضوراً ملازمان رکاب
سعادت انتساب حضرت پیغمبر هم جمع بودند و هنوز بطرف مدینه
و مساکن خود متفرق نشده بودند و این مکان از مدینه و مشرفه
دوری نداشت که مکه معظمه و رسیدن و رسانیدن خبر از آنجا باهل
مدینه که مرکز اسلام بود آسان تر بود از آنجه از مکه و از این قسم نکات
و وجوه بسیار واضح برای این اختیار دیگر هم میتوان گفتن بر
هر تقدیر آیه الیوم اکملت لکم دینکم می باید که آخرین آیات باشد که
بعد از آن آیتی و حکمی نازل نشده باشد و قبل از آن آیتی نازل شده باشد
باب حکمی عمده که صلاحیت تکمله دین و خاتمه بودن داشته باشد
و آن احکام مستفاد از آیه حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر الی
آخره هست که در نظم قرآن بالفعل قریب آیه اکمال واقع شده چرا که
آن آیه با تمامی سوره مائده مدنیست و باعتراف و اقرار مفسر نیشابوری
در ایام توقف مدینه پیش از سفر حجة الوداع در مدینه نازل شده بود
و در دلها و خاطرها مومنین بوده و آیه الیوم اکملت لکم دینکم که مراد
بوده و در عرفه حجة الوداع نازل شده و از دنبال آیه تحریم خبائث
آیه الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشونی واقع شده
و آن کافیست در این مقام و نیز از مویدات معتقد امامیه اینکه حکمی
که مشهور و معروفست با آنکه در اواخر ایام و عصر حضرت رسالت
پناهی و در این سفر حجة الوداع و مراجعت واقع شده حدیث من کنت مولاه

فعلی مولاه است

فعلی مولاه است نه غیر آن و نیز حکم تحریم خبائث معروف حکمی نیست که صحیح
در تاخیر آن باشد تا اواخر ایام و عصر حضرت رسالت پناهی و در بیست
و چند سال اهل اسلام اجتناب از آن نکرده باشند و حکم الهی
بحرمت آنها نشده باشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً بر خلاف ولایه
و تعیین خلیفه و ولی عهدی که وقت آن بحسب عرف عام نیز اواخر زمان
و عصر مقتدا و مقوم می باشد و نیز از این امر درست صحیح اینکه خاتمه
و تکمله باشد دین را نه تحریم خبائث است آنچه خاطر بوده فقیر حقیر را
در متعلقات آیه الیوم اکملت لکم دینکم والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم **فصل در بیان** انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون ملا علی قاری
که در این آیه گفته اند که آنها باتفاق المفسرین نزلت فی حق علی ابن ابی طالب
حین اعطی السائل خاتمه و هو راکع فی صلوته و کلمه انما للحصر بشهادة
النقل والاستعمال والولی کما جاء بمعنی الناصر فقد جاء بمعنی المتصرف
فی الامور والاولی والاحق بذلک یقال اخو المرأة ولیها والسلطان ولی
من لا ولی له وفلان ولی الدم و هذا هو المراد ههنا لان الولایة بمعنی
النصرة یعم جمیع المؤمنین لقوله تعالی والمؤمنون بعضهم اولیاء بعض
فلا یصح حصرها فی المؤمنین الموصوفین باقامة الصلوة وایتاء الزکوة
حال الرکوع والمتصرف من المؤمنین فی امر الامة یکون هو الامام فتعین
علی علیه السلام لذلک اذ لم توجد الصفات فی غیره واجیب بمنع کون
الولی بمعنی المتصرف فی امر الدین والدنیا والاحق بذلک علی ما هو خاصه

الامام بل الناصر والمولى والمحب على ما يناسب ما قبل الآية وهو قوله تعالى
يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء
بعض فولاية اليهود والنصارى المنهي عن اتخاذها ليست محمولة
على التصرف والامامة بل النصرة والمحبة وما بعدها وهو قوله ومن يتول الله
ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون فان التولي هنا بمعنى
المحبة والنصرة دون الامامة فيجب ان يحمل ما بينهما ايضا على النصرة
لئلا يتلاءم اجزاء الكلام على ان الحصر انما يكون نفيا لما وقع فيه تردد ونزاع ولا خفاء
في ان ذلك عند نزول الآية لم يكن في امامة الائمة الثلاثة وايضا
ظاهر الآية ثبوت الولاية بالفعل في الحال ولا شبهة في ان امامة علي
عليه السلام انما كانت بعد النبي عليه السلام والقول بانه كانت له ولاية
التصرف في امر المسلمين في حيوة النبي عليه السلام ايضا مكابرة وصرف
الآية الى ما يكون في المآل دون الحال لا يستقيم في حق الله تعالى ورسوله
عليه السلام وايضا الذين آمنوا صيغة جمع فلا تصرف الى الواحد الا بدليل
وقول المفسرين ان الآية نزلت في حق علي عليه السلام لا يقتضي اختصاصها
واقتصارها عليه ودعوى انحصار الاوصاف فيه مبنية على جعل وهم راكعون
حالا من ضمير يؤتون وليس بلازم بل يحتمل العطف بمعنى انهم يركعون
في صلاتهم لا كصلاة اليهود خالية عن الركوع او بمعنى انهم خاضعون
در جواب جوابش گفته ميشود كه بر تقدير يري كه ولي بمعني اولى بتصرف
گرفته شود مناسب آيه پيش يعني يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا
اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض ومناسب آيه پس يعني

ومن يتول الله

ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
گرفته شود مي بايد كه بمعني صديق باشد وصديق بمعني دوستي
از دو طرف بايد دو وجه متصور است يكي آنكه خدا و رسول خدا و
مومنين متصف بصفات مذكوره دوست دار شما باشند مر مسلمانان را
وكافه امت را كه مراد اند از لفظ كم و خطاب عام است باين است
ومخصوص بكسي نيست باتفاق علماء فريقين بلكه باجماع است دوم
آنكه دوست داشتن از جانب كافه مسلمين وامة باشد نسبت بخدا
ورسول خدا ومومنين مذكورين ومعني اين شود كه دوست شما يعني
آنكس كه سزاوار است باينكه شما اهل اسلام دوست داريد او را
وبايد كه دوست بداريد خدا و رسول خدا است ومومنين مذكورين و
مناسب آيه پيش و پس اين معني است نه معني اولى بجهت آنكه در آيه اول
نهي كرده شده از اينكه دوست گيرند ودوست دارند مسلمانان يهود
ونصارى را نه از اينكه دوست دارند يهود ونصارى مسلمانان را و
چگونه از اين نهي كرده شود كه نهي از امري مي باشد كه باختيار شخص
باشد نه باختيار غير وهمچنين در آيه پس ومن يتول الله ورسوله مراد
اينست كه كسي دوست دارد خدا و رسول خدا ومومنين مذكورين را
نه اينكه دوست دارند خدا و رسول خدا ومومنين او را ونيز اين معني
كه دوست دارند شما يعني كه عامه مسلمين وكل امة خدا و رسول خدا است
راست نمي شود چرا كه كل امة اهل عصمت نبوده ودر ميان ايشان
بر وفاجر بوده وحق تعالى دوست نمي دارد فاسق وفاجر را پس معني

آیات ثلثه این شد ای آنانکه ایمان آورده اید دوست مگیرید از یهود
و نصاری بعضی از آن یهود و نصاری سزاوارند باینکه دوست باشند
مر بعضی دیگر را و آنکس که باید که شما دوست دارید او را جز این نیست
که او خدا و رسول خدا است و مؤمنین متصف بصفات مذکوره
و هر که دوست دارد خدا و رسول خدا را و مؤمنین متصف بصفات مذکوره
را بس گروه خدا ایشانند غالب بر اعدا و اضداد خود بس در حقیقت
ما حصل آیه وسط متنازع فیه امر است بدوست داشتن مؤمنین متصف
بصفات مذکوره چنانچه عبارت مفسر نیشابوری صراحة دلالت بر آن مراد
کرده که ثم انه سبحانه لما نهی فی الآیة المتقدمة عن موالاة الکفار امر بعد
ذلك بموالاة من یجب موالاته فقال انما ولیکم الله و لم یقل اولیاؤکم لیعلم
ان ولایة الله اصل والباقی تبع و قاضی بیضاوی گفته که لما نهی عن موالاة
الکفرة ذکر عقیبه من هو حقیق بها و انما قال ولیکم الله و لم یقل اولیاؤکم
للتنبیه علی ان الولایة لله علی الاصالة و لرسوله و للمؤمنین علی التبع و هرگاه
محبت و دوست داشتن خدا و رسول خدا یقینی که بطریق وجوبست
بس امر بمحبت و ولایت مؤمنین متصف بصفات مذکوره نیز می باید که
بطریق وجوب باشد چرا که حکمی که از یك کلام و یك قضیه که موضوع
او یکی باشد و محمول او یکی باشد یا متعدد و معطوف بر یکدیگر بعضی از آن
واجب و بعضی مندوب نمی تواند بود و یك لفظ را در استعمال واحد به
معنی گرفتن جایز نیست بس مقتضی و مفاد آیه واجب میشود ولایت
و مودة مؤمنین که متصف باشند بصفات مذکوره و مودت ایشان

ثالث

ثالث مودة خدا و رسول خدا میشود که واجبست علی الاطلاق
بلا قید و قیدی و حیثیتی بس مراد از آن مؤمنین اگر کل اهل قبله و
مسلمین گرفته شود باین اعتبار که از شان ایشان هست صفات
مذکوره راست نمیشود چرا که بر هر یك متعذر است معرفت کل جماعت
مودة ایشان وگاه باشد که بسببی از اسباب مؤمنی را با مؤمن دیگر
معاداة مباح شود بلکه واجب و نیز بعض لا علی التعیین مراد نیست
چرا که امر بآن از باب تکلیف ما لا یطاق است بس می باید که مراد بعض
معین بوده باشد و قرینه بر آن می باید تا ذهن مستمع آیه منتقل بآن
شود و صدور ایتاء خاتم بسائل از امیر المؤمنین علیه السلام در رکوع و
نقل شان نزول که در حق امیر المؤمنین واقع شده قرینه است
بر اینکه مراد آنحضرت بوده و این هنگام این آیه دلیل میشود بر اینکه — مودة واجبه امیر المؤمنین ثالثه
مودة خدا و رسول خدا است خصوصا بر کسی که مسلم داشته اتفاق
مفسرین را در این شان نزول مثل ملا علی که اعتراف باین مودة کسی
که مودة او ثالث مودة خدا و رسول خدا باشد و همچو مودة خدا و رسول
خدا حق سبحانه و تعالی فرض کرده باشد مودة او را بر کل خلایق
و وجدان صحیح هر منصف زکی حکم میکند باینکه آن شخص می باید که
باشد علی الله از کل آحاد امت و اکثر ثوابا عند الله و این مسئله فی عقاید
اهل سنت است که اکثر ثوابا عند الله و اکرم دیگری را اعتقاد کرده
اند و با این تفسیر این آیه از اقوی دلایل میشود بر اینکه بامر الهی مودة
امیر المؤمنین واجب بوده بر هر یك از اصحاب و کسی که جماعتی ماوی

شوند بوده او افضل است از مامورین بوده و آنحضرت خواست بآنکه
اولی بتصرف باشد در ایشان از آنکه ایشان اولی بتصرف باشند در نفس
معلوم شد که وجوب موده مستلزم اولی بتصرف بودن نیز هست
والحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً و دلالت این آیة بر مقصود طایفه امامیه
موکد میشود بآنکه نزول آیة بعد از دعاء حضرت رسالت پناهی
در باب علی بن ابی طالب و استجابت دعا واقع شده جناب صاحب تفسیر
نیشابوری گفته که روی ان عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الآیة
قلت یا رسول الله انا رایت علیا تصدق بخاتمه علی محتاج و هو راکع
فنحن نتولاه و روی عن ابی ذر انه قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه
علیه و آله و سلم یوماً صلوة الظهر فسال سائل فی المسجد فلم یعطه احد
فرفع السائل یده الی السماء و قال اللهم اشهد انی سالت فی مسجد الرسول
فما اعطانی احد شیئا و علی کان راکعا فاوما الیه بخنصره الیمنی و کان
فیها خاتم فاقبل السائل حتی اخذ الخاتم فراه النبی صلی الله علیه و آله و سلم
فقال اللهم ان اخی موسی سالک فقال رب اشرح لی صدری الی قوله
واشرکه فی امری فانزلت قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک
ونجعل لکما سلطانا اللهم و انا محمد نبیک و صفیک فاشرح لی
صدری و یسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ازری
قال ابو ذر فوالله ما اتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذه الکلمة حتی
نزل جبرئیل فقال یا محمد اقرا انما ولیکم الله الآیة فاستدلت الشیعة بها
علی ان الامام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو علی بن ابی طالب

الولی المتصرف

اولی هو الولی المتصرف فی امور الامة فانه علی بروایة ابی ذر و غیره
وهرگاه دعا کردن حضرت پیغمبر بعد از وقوع ایتاء خاتم بسائل و تحقق
این مسارعه در خیر و حرص در نفع رسانی و رفع حاجت مومنین تعجیل
آمده باشد و حضرت پیغمبر از حق سبحانه و تعالی درخواست
کرده باشد در حق علی بن ابی طالب بچیزی را که حضرت موسی علی
نبینا و علیه السلام در شان هارون علیه السلام استدعا نموده بود
پس یقین است که چیزی که مخصوص باشد بامیر المومنین از کرامت
و اعلا مرتبه از خواسته نه چیزی را که مشترک باشد میان امیر المومنین
و بسیاری از صحابه و حضرت موسی از برای هارون وزارت خود خواسته
و نیابت خود خواسته تا بامداد او استحکام یابد امر نبوت او و مع هذا
نبوة را هم برای او خواسته بقوله واشرکه فی امری و شرح صدر و تیسیر
امر را نیز حضرت موسی بر خود برگرداینده هارون خواسته و لهذا حضرت
پیغمبر نیز در مقام دعا از برای امیر المومنین آن فقرات عبارت
را بلفظها مذکور ساخته بقوله رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ازری پس جمیع آنچه حضرت
موسی از برای هارون علیه السلام استدعا نموده حضرت رسالت
پناهی از برای علی ابن ابی طالب علیه السلام استدعا نموده و آنچه در جواب
دعا حضرت موسی از جانب حق سبحانه و تعالی مشعر باجابت دعا واقع
شده حضرت پیغمبر نیز در این مقام با این عبارت آورده که گفته فانزل
قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون

الیکما انتما و من اتبعکما الغالبون و مقصد حضرت پیغمبر ظاهر است
که این بوده که مثل این استجابت را و به تقسیم الفاظ کرامت داد در حق
علی ابن ابی طالب امید دارم در ربت وقت وحی نماز ادا شد و گفتند
که اقرأ یا محمد انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون هرگاه صورت حال در مقام
این بوده باشد اولا ظاهر اینست که مراد از ولی اولی بتصرف می
باشد تا مناسب شد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا
یصلون الیکما باشد چه که تسلط با اولی بتصرف می باشد و لا اقل
مرتبه بر تقدیری که ولی بمعنی صدیق بوده باشد معنی می باید که
این باشد که آنکس که با شما دوست دارد بطریق وجوب و لزوم
خدا و رسول خداست و آنکس از مؤمنین که ایتاء زکوة در حین رکوع
کرده تا آنکه کرامتی بوده باشد و تشریفی مخصوص آن شخصی که دعا
حضرت برای او بوده مثل کرامت و تشریف مخصوص هارون بلفظ
باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما که سوی هارون دیگری را
در آن شرکت نبوده و قرینه انتما و من اتبعکما الغالبون این آیه است
که و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
خذو النعل مع النعل مجملا خصوصیت الفاظ دعا این اقتضا میکند که حال
چنین باشد که حضرت رسالت پناهی عشری در کار خود می یافته باشند
و دلتنگی از این رهگذر داشته باشند و محمد و معاونی از برای تیسیر امر
در کار باشد و خاطر فیض مآثر خواهش آن داشته باشد که آن محمد و معاون

از اهل بیت

از اهل بیت او باشد بلکه نفس او تا بیکانه ما بر و ملک در اساه نبوده
باشد و اعتماد بر او بیشتر باشد و موجبات شرف در اهل بیت او نیز
کرده و نیز خواستن خبر و نیکوئی از برای اغراض او اینست برای بیش از آن
که از برای اجانب در اهل خود از رب از علی ابن ابی طالب و اخوان از دنیا و فقر
و دو فوق تمام نموده است و لهذا در باب این مشاه مستند خلافت از حضرت
حق سبحانه و تعالی در حقیقی که از روایت بر و نیکوئی در حین رکوع و قعت
منزله استدعا نموده که اهل بیت من کردان با بین عبارت که اللهم انا محمد
نبیک و صفیک فاشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من
اهلی علیا اشدد به ازری و این ظاهر در حق علی ابن ابی طالب خواسته بر
قرینه آنچه موسی علیه السلام از برای هارون خواسته بود و در مقام
دعا گفته اللهم ان اخی موسی سألک فقال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی
اشدد به ازری واشرکه فی امری و ظاهر است آنچه موسی در حق
هارون خواسته مختص او خواسته نه بشاد که نظیر آن قیاس آنچه
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم نیز استدعا نموده باشد در
حق علی ابن ابی طالب مختص باو و منحصر بایو استدعا نموده باشد پس در جواب
بر وفق سوال هم باید عنایت مختص با امیر المؤمنین از حق سبحانه و تعالی
وارد شده باشد پس ما حصل جواب و بشارة و اخبار با استجابت دعا که آیه
انما ولیکم الله و رسوله واقع شده این باشد که واجب کرد این یم مودت
آن شخص را که دعا در حق او میکردی بر کل است فهو مودت امر اتک

مودت خود مودت رسول خود ساختیم لاجرم مقتضی آن باید که اطاعت
او کنند و او چون خیرخواه و صاحب مواسات است نسبت بتو محل
اعتماد نیز بموافقه امة بالوکیل بموجب آیه واجب شد و سعی او در
کار تو بحث و مستحکم میشود مگر تو در شغل منشیه لوازم ثبوت که
در پیش داری و بآن مامور هر که دوست دارد خدا را بمقتضی الوهیة
وخالقیة ومعبودیة ورسول خدا را بمقتضی اینکه فرستاده خداست
و راه نماینده بحق و منقذ از ضلالت آن مومنین را که ذکر ایشان بر وجه
گذشت و متصف اند بصفات معهوده و چون از اخبار موثوق بها
معلوم گردید که تحقق آن عنوان مومنین بخصوصیة ایتاء زکوة در
حین رکوع منحصر در ذات امیر المومنین بوده دعا حضرت پیغمبر نیز دلالت
بر اختصاص کرده پس گویا حق سبحانه و تعالی فرموده که دوست دارید
بعد از خدا و رسول خدا آنکس را از مومنین که اقامت صلوة کرده و ایتاء
زکوة در حین رکوع بجا آورده و پیغمبر خدا در حق او دعا کرده که واجعل
وزیرا من اهلی علیا اشدد به ازری پس ایشان جماعت که حزب الله گروه ایشانند
غالب اند بر غیر خود و اعدا خود و ظاهر است که واجب ساختن محبة
شخصی که حضرت پیغمبر در حق او استدعا وزارت و استحکام کار خود بسعی
او نموده اشارتست بوزیر گردانیدن او چرا که وزیر تا مطاع همه نباشد
کار بسعی او استحکام نمی یابد پس از این دو آیه چند چیز ثابت شد اول
واجب شدن ولاء علی ابن ابی طالب تنها بر همه کسی که غیر بود کل امة
تا عنایت مختص باو بوده باشد و اثر دعا و استجابت دعا باشد جنابه

در دعا حضرت

در دعا حضرت موسی علیه السلام مختص بهارون بوده پس مراد از این وجوب
وجوب مطلق است بلا قید وقتی دون وقتی و جهتی دون جهتی
جناب مشارک با وجوب مودة خدا و رسول اقتضا میکند وجوب
مطلق مودت جناب پیش از که شنید مستلزم اینست که معصیة
و خطا از او ممتنع باشد اقلا بعد از حکم بوجوب مودة و اینمعنی مرتبتیست
از مراتب عصمت مطلقه که در دیگران معلوم نیست بلکه بنابر جزم
بصدور معصیة و خطا جناب در ایشان چنانچه مذکور شد ثابت گشته
از ایشان این مرتبه عصمت منتفی است و تحقق این مرتبه عصمت مستلزم
احقیة آنحضرت را بخلافت نسبت بدیگران و احقیة این آنکه اولی
بتصرف باشد در دیگران از آنکه دیگران اولی بتصرف باشند در وی دوم
آنکه علی بن ابی طالب بموجب آیه وزیر حضرت پیغمبر شده باشد و نافذ
الامر بر کل امة در حین حیات حضرت پیغمبر از وقت نزول آیه
تا آخر حیات پیغمبر و این عبارت اخری اولی بتصرف بودن اوست نسبت
بکل ما سوی خود بر ابن حجر ملا علی که گفته که والقول بانه کانت له ولایة التصرف
فی امر المسلمین فی حیوة النبی علیه السلام ایضا مکابره باطل باشد سیوم
آنکه افضل و اشرف باشد از کل امة چرا که وزیر اشرف می باشد از باقی
رعیت چهارم آنکه جمعی که ولاء حق سبحانه و تعالی و رسول او داشته
باشند بر طبق شهادتین و ولاء امیر المومنین با این نهج که او را وزیر پیغمبر
خدا و نافذ الامر بر کل امة دانند بنصب کردن حق سبحانه و تعالی او را
باین منصب جلیل القدر آنها حزب الله اند و غالب فرموده خدا و آنها که

حزب الله وغالب باشند باخبار الهی یقین که آنها طایفه ناجیه خواهند
بود از هفتاد وسه فرقه دین اسلام پس لازم آمد که جمعی که در حق
وزیر رسول خدا اعتقاد مذکور نداشته باشند مثل عامه حزب الله
وطایفه ناجیه نباشند البته دعوی آنکه می‌مانند در حق جمعیت
که عقیده مذکوره حقه در شان امیر المومنین داشته باشند ودر شان
باقی ایمه اهل البیت بر عقیده طایفه امامیه اثنا عشریه نباشند
وایشان بر دو قسم اند یکی آنها که در عصر امیر المومنین از دنیا رفته
اند وخبر از امامت باقی ایمه نداشته اند دوم آنها که بعد از بعضی
ایمه یا همگی ایمه بوده اند وعقیده حقه در باب ایمه اثنا عشر موافق
طایفه حقه امامیه نداشتند چنانچه اعتقاد بعضی شعب واقسام
شیعه در کتب مسطور است وحل این مشکل بعون عنایت الهی
باین روش میتوان کردن که همچنانکه در اوایل اسلام حکم الهی بوجوب
مودة امیر المومنین نشده بود واعتقاد بوده آنحضرت بوزارت
ونیابت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه تا نزول الامر بر کل الامة فرض نکرده بود
وجزء ایمان نشده بود وبنا بر آن از اهل اسلام جمعی که در آن وقت ایمان
بحضرت پیغمبر آورده بودند خالی بودن ایشان از این عقیده هیچ خللی در
اسلام ایشان ودر کمال ایمان نبود ونیست همچنین می تواند بود که بعد
از تصریح حضرت پیغمبر ونصب کردن بمقتضی وحی ووقوع نص جلی همین
عقیده مذکوره در حق امیر المومنین تنها جزء ایمان شده باشد واعتقاد
بامامت امام حسن مثلا واجب نشده باشد مگر بعد از تعیین حضرت امیر

ووصیه

ووصیت بایشان در قرب ایام رحلت ازین راه که چون امیر المومنین
مفترض الطاعة شد وواجب شد اذعان بهر چه او حکم کند چون
ایشان حکم کردند باینکه بعد از من پسر کلان من از حسنین بجای
من مفترض الطاعة است ونافذ الامر بر کل امة نزد او وقت واجب
شده باشد اعتقاد امامت امام حسن تنها علیه السلام جزء ایمان گردیده
وهر دو می که بعد از رحلت حضرت پیغمبر تا قرب رحلت امیر المومنین بوده
اند بر حق امیر المومنین بر عقیده حقه بوده اند وپیش از خبر یافتن
از وصیت امیر المومنین در شان امام حسن علیه السلام در عرض ده
سی سال از دنیا در گذشته اند بر ایشان از جهت غفلت از امامت
امام حسن علیه السلام وخالی بودن از عقیده امامت امام حسن اثمی
نباشد ونقص در دین نداشته باشند وعلی هذا القیاس در باب اعتقاد
بائمه دیگر تا صاحب الزمان پس بعد از متعین شدن چندی از ائمه
هر کس که بعقیده حقه در شان امیر المومنین اکتفا نموده مجحود بامامت
بعضی ائمه معصومین وانکار نداشته یا تغافل وتهاون کرده در امر ایشان
اعتقاد بآن امام یا شبهه پیدا کرده ودر دفع شبهه اهمال ورزیده مجرد
عقیده حقه در شان امیر المومنین مستکمل الایمان می باید که نبوده
باشد واز طایفه ناجیه نباشد پس اذا بحثنا با ینجا ذکر کرده شد معلوم
گردید که اگر لفظ مولی را در آیه انما ولیکم الله بمعنی اولی بتصرف گرفته
شود وبمعنی که مناسب آیه سابق ولاحق گرفته شود بر این تقدیر هم
مثبت مدعی طایفه امامیه میشود یعنی اثبات اولی بتصرف بودن

بطریق اولی میشود با چندین چیز دیگر مثل اثبات وجوب مودة و عصمة
و اینکه طایفه ناجیه امامیه اند نه عامه آمدیم بر سر آنکه ملا علی گفته
علی ان الحصر انما یکون نفیا لما وقع فیه تردد و نزاع و لا خفاء فان ذلک
عند نزول الآیة لم یکن فی امامة الائمة الثلثة جوابش اینست که
لا نسلم که حصر البتة نفی آن چیزی باشد که درو تردد و نزاع محقق گذشته
باشد چرا نتواند بود که جای که مظنه تردد و نزاع باشد متکلم هنوز نفی
شقی و احتمالی بکند و قصد اثبات آنچه مقابل اوست داز برای آنکه
اینمعنی کلمه انما که مفید حصر است بکار برده و بر تقدیری که وقوع تردد
را از خاطر گرفته شود تردد و شک امر نیست قلبی شاید که تردد بمعنی
که بعد از رحلت پیغامبر والی و مالک امر امت و صاحب تدبیر و تصرف
در ایشان چه کس خواهد بود در دل بعضی از مردم راه یافته باشد بلکه
بعضی شاید که بخصوص بعضی را میخواسته باشند و حق سبحانه و تعالی
که عالم سر و خفیات است و مطلع بر ضمایر و نیات الصدور مطلع بوده
از برای منع آن شک و تردد و از برای دفع آن جنس این شک و تردد که بعد
ازین درین معامله واقع شود این کلام مشتمل بر لفظ انما مفید حصر فرموده
باشد خود علم ملا علی را از کجا کشف قلوب گذشتگان بهم رسیده که اگر
تردد و شک اینمعنی در اوان قریب نزول این آیه بخاطر کسی از اهل عصر حضرت
پیغمبر خطور کرده باشد ایشان مطلع گردند و بحجیع بعید و دلیل گواهی بر
نفی و عدم این تردد میدهند که البته بخاطر هیچکس نگذشته خواهد بود
وجود ازین مرتبه هم بواسطه خاطر ملا علی بگذریم و التزام کنیم که از برای

تصحیح

تصحیح حصر تردد محقق در خارج می باید که بلفظ و عبارت در آمده
باشد از کجا که این هم واقع نشده و حال آنکه در کتب حدیث و سیر
اهل سنت هست که از حضرت پیغمبر سوال کرده اند که من نامزد
بعد از تو نام بعضی مردم هم برده و بعضی اوقات با بن عباس سخن درین
اینمعنی کرده اند که لو استخلفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و از ابن مسعود در اوایل این رساله نقل کرده شد باسانید اهل سنت
که حضرت رسالت پناهی با و فرمودند که نعیت الی نفسی یا ابن مسعود
او عرض کرده که استخلف فلانا او فلانا تا بر شک و تردد هم محقق گشته
و بر زبان آمده و آنچه ملا علی گفته که و ایضا ظاهر الآیة ثبوت الولایة
بالفعل فی الحال و لا شبهة فی ان امامة علی علیه السلام انما کانت بعد
النبی علیه الصلوة و السلام والقول بانه کانت له ولایة التصرف فی امر
المسلمین فی حیوة النبی علیه ایضا مکابرة جوابش آن اینست که
قایل شدن باینکه مر علی بن ابی طالب را ولایت تصرف در امور مسلمین در
حیات حضرت پیغمبر بود اگر ازو قصد این کرده شود که اصالة نبوده
مکابره است اما اگر نیابة عن النبی صلوات الله علیه و آله اراده کرده
شود چرا مکابره موجه باشد بلکه نفی آن مکابره است و حال آنکه
حضرت پیغمبر وزارت علی ابن ابی طالب را بدعا از حق سبحانه و تعالی
خواسته باشد بقوله رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل
لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ازری و دعا مستجاب شده بود
نازل شده خبر از استجابت دعا آورده باشد و این آیه اورده مجمع

از مفسر نیشابوری نقل کرده شد و وزیر مالک امر رعیت اگر بوده
باشد بنیابت شخصی که وزیر او ست مستبعد نیست و آنچه گفته
که والذین آمنوا صیغه جمع فلا تصرف الی الواحد الا بدلیل این بحث
خوب است اما دلیلی که صرف کند این صیغه جمع را بواحد موجود است
و آن وقوع ایتاء زکوة بسایل است در حین رکوع و قائل بودن مفسرین
باینکه سبب نزول این آیه او بوده و دعاء حضرت پیغمبر بوده معاذ
ان حمل و استحسان ان و مستجاب شدن دعاء حضرت پیغمبر در حق علی بن
ابی طالب و آنچه گفته که وقول المفسرین ان الآیة نزلت فی حق علی علیه
السلام لا یقتضی اختصاصها و اقتصارها علیه در برابر آن گفته میشود
که با ضم قراین حالیه منقوله از ایتاء خاتم بسایل که مسلم است نزد علما
و از دعاء حضرت پیغمبر که مقارن آن واقع شده و مستجاب گردیده چنانچه
مفسر نیشابوری نقل کرده مختص بامیر المومنین و مقصود بر ایشان
میگردد و آنکه گفته که دعوی اختصاص اوصاف فیه مبنیه علی جعل و
هم راکعون حالا من ضمیر یوتون و لیس بلازم بل یحتمل العطف بمعنی
انهم یرکعون فی صلوتهم کالصلوة الیهود خالیة من الرکوع او بمعنی انهم
خاضعون منصف صاحب بصیرت در کار می باید تامل درین نماید که با وجود
قرائن واقع شدن آنکه قضیه که سبب نزول آیه شده این بوده که علی بن ابی
طالب انگشتر بسایل در حال رکوع داده و حضرت پیغمبر این عمل را پسندیده
دعا در حق او کرده بعد از آنکه [illegible] این آیه نازل شده
و او را حالیه نگرفتن تا مخصوص آن شخص نشود که سبب نزول آیه بوده

ودعا در حق

و دعا در حق او واقع شده و عاطفه گرفتن تا عام شود بانصاف نزدیکتر است
یا بتعصب و مثل و مع هذا معنی آیه را باین فرد آوردن که مفاد انها
مثل اعازه بود در رکوع نیست جز قدر مبالغه میشود در مدح جماعتی
که محبت ایشان ثالث محبت خدا و رسول خدا بوده باشد و اگر مراد خاضعون
داشته شود پس و هم ساجدون مناسب تر بود چرا که در سجود خضوع
بیشتر است و لهذا بشیطان امر بسجود آدم شد و او از روی تکبر ابا نمود
اینجا تمام شد سخنانی که ملا علی درین آیه گفته در شرح تجرید و حق
در برابر او گفتنی بود و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود گفته که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم رب اشرح لی صدری و یسر لی
امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ظهری قال ابوذر فو الله
ما استتم الکلمة حتی نزل جبرئیل فقال یا محمد اقرأ انما ولیکم الله و رسوله
الآیة والمعنی انما ولیکم الله و رسوله الآیة والمعنی انما ولیکم ای الذی
یتولی تدبیرکم و یلی امورکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین هذه
صفاتهم و هم راکعون حال من یوتون الزکوة ای یوتونها فی حال رکوعهم
قال جار الله انما جیء به علی لفظ الجمع و ان کان السبب فیه رجلا
واحدا لیرغب الناس فی مثل فعله و لینبه علی ان سجیة المومنین یجب
ان تکون علی هذه الغایة من الحرص علی البر والاحسان و مفسر دیگر گفته
که و اولی قد اشتهر فی اللغة العبارة عن الواحد بلفظ الجمع علی سبیل
التعظیم فلا یحتاج الی الاستدلال علیه و اذا ثبت ان المعنی بالآیة علی
ما ذکرناه صح ما اثبتنا بالنص الصریح و صاحب تفسیر مدارک گفته که عقب

عن موالاة من يجب معاداته ثم ذكر من يجب موالاتهم بقوله انما وليكم الله ورسوله
والذين آمنوا وانما يفيد اختصاصهم بالموالاة ولم يجمع الولي وان كان
المذكور جماعة تنبيهاً على ان الولاية لله اصل ولغيره تبع ولو قيل
انما اولياءكم الله ورسوله والذين آمنوا لم يكن في الكلام اصل وتبع
ومحل الذين يقيمون الصلوة الرفع على البدل من الذين آمنوا او على هم
الذين او النصب على المدح ويؤتون الزكوة وهم راكعون الحال اي
يؤتونها في حال ركوعهم في الصلوة قيل انها نزلت في علي رضي الله عنه
حين سأله سائل وهو راكع في صلوته فطرح له خاتمه كانه كان مرجاً في
خنصره فلم يتكلف لخلعه كثير عمل يفسد صلوته وورد بلفظ الجمع
وان كان السبب فيه واحداً ترغيباً للناس في مثل فعله لينالوا مثل
ثوابه والآية تدل على جواز الصدقة في الصلوة وعلى ان الفعل القليل
لا يفسد الصلوة **فصل** في ذكر حديث المنزلة وهو قوله عليه الصلوة
والسلام انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي مما يتعلق
بر مخفی نماند که الفاظ این حدیث از غایت وضوح محتاج به بیان نیست
پس نظر در حکمی که مستفاد میشود از وی باید کرد و فایده و غرض منزلت بود
تا معلوم گردد که چه چیزها مقصود صاحب حدیث است صلوات الله علیه
و چه چیز مقصود نیست و بر منصف صاحب بصیرت و ذکاء پوشیده نیست
که این کلام که از حضرت رسالت پناهی واقع شده اکرام تام لعلی بن ابی طالب
و اعلاء مرتبه و نشر فضائل او بوده و لهذا اهل سنت نیز در مناقب امیر المؤمنین
آورده اند و نیز معلوم است که در این کلام حضرت پیغمبر اخبار از منزلتی

که میدهند

که میدهند باین معنی است که من ترا باین منزلت باختیار خود مخصوص
میگردانم و باین منصب جلیل القدر نصب میکنم بلکه آنحضرت
اخبار می نماید از اینکه حق سبحانه و تعالی ترا نسبت بمن باین
مرتبه مشرف ساخته بدلیل اینکه مرتبه که حاصل بود هارون
علیه السلام را نظر بحضرت موسی باختیار حضرت موسی و نصب
ایشان نبوده اگرچه بدعای ایشان حاصل شده باشد بلکه از
جانب الله بود بعد از استجابت دعا و اخبار از اجابت بجای آورد
دعا و عبارت مشعر باجابت دعا از قصه موسی و هارون علیه
السلام در قرآن مجید در مواضع متعدده مذکور است و نیز آیه
انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء هم گواه شاهد
باین باشد که هدایت باصل اسلام وابسته بعنایت الهی است
و وصول باین مرتبه علیه جلیله بطریق اولی هم در این صورت خبر
میدهد حضرت رسالت پناهی از اکرام حق سبحانه و تعالی علی بن ابی
طالب را و اجتبا و اصطفا و تعیین کردن حق سبحانه و تعالی او را
و مخصوص ساختن باین مرتبه و منزلت تا آنکه امیر المؤمنین مشغوف
باین عنایت عظمی الهی بود شکرگذار باشد و نیز خود را منصوب
باین منصب جلیل القدر داند تا لوازم آن از سعی و کد در نصرت
دین و مواسات نسبت برسول رب العالمین بجای آورده باشد
و خلایق نیز مطلع بر این اکرام و اجلال حق تعالی و اخبار حضرت
پیغمبر گردیده مطیع و منقاد او در اوامر و نواهی شرعیه کما هی

که نیابة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعمل آورده می بوده باشند تا
بسعی امیر المؤمنین و همراهی مؤمنین بلوا نجد بلفظ اشد وبیدادی
حضرت پیغمبر از حق سبحانه وتعالی خواسته بفعل آید این چیزها
که ذکر کرده شد اعراض و فواید مرتبه بر کلام معجز نظام نبوت
و صلاحیت این دارد که علت غائی از برای این نقل حضرت رسالت
پناهی بوده باشد و نیز بر متأمل فطن ظاهر میگردد که منزلت علی بن
ابی طالب را بخود نسبت کردن بمنزلهٔ هارون بموسی از جانب حضرت
رسالت پناهی اکرام بر اکرام و تواضع است نسبت بامیر المؤمنین چه
هارون علیه السلام اسن از حضرت موسی بود و افصح لسانا
و الین جانبا چنانچه در تفسیر نیشابوری مذکور است و حضرت
پیغمبر درین اوصاف و در جمیع صفات جمیله از علی ابن ابی طالب
علیه السلام ارجح و افضل بودند حتی در شجاعت که امیر المؤمنین
بان نزد مخالف و موالف معروف و مشهور است و همچنین بر کل
امة خود در هر فضیلت و صفت حسنه و کریمه انک لعلی خلق
عظیم دال و شاهد بر آنست با وجود این و با آنکه تفاوت سن آنقدر
بوده که میان پدر و پسر می باشد و ترتیب برادری از حضرت رسالت
پناهی نسبت بامیر المؤمنین واقع شده بود و در نوع ابوت نسبت
بامت هست با وجود اینها تشبیه بهارون فرمودن از برای زیادتی
اکرام است و اعلام بخلایق از کرامت عند الله آمده ام برآنکه منزلت
هارون علیه السلام بحضرت موسی چه بوده که مناسب باشد

اثبات

اثبات آن از برای امیر المؤمنین نسبت بحضرت رسالت پناهی هم که
اندک شعوری دارد و از قصص و اخبار انبیاء اطلاعی فی الجمله بهم
رسانیده و بتفسیر آیات مشهوره اندک آشنائی دارد همین که
ازو پرسیده شود که نسبت هارون علیه السلام بموسی علیه الصلوة
والسلام چه بود متبادر بذهن او بعد از رجوع بوجدان این میشود
و این جواب میگوید که برادر حضرت موسی بوده و تابع او در دین و ممد
و معاون او در تبلیغ رسالت و احکام و مراسم دین متحمل مشقتها و تعبها
عظیم شده بجهت پیش بردن کار او و وزیر حضرت موسی بوده بنص
حق سبحانه لقوله تعالی قد اوتیت سؤلک یا موسی و در جای دیگر فرموده
سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما و نافذ
الامر بر کل امة حضرت موسی و افضل بوده و خلیفه موسی بوده
در اوقات غیبت حضرت موسی از امت در امور دین و دنیا و باستدعا
حضرت موسی حق سبحانه وتعالی او را مشرف بنبوت نیز ساخته بود
و استقرار حالات هارون علیه السلام چون کرده میشود نسبت بموسی
علیه الصلوة اینها است که گفته شد یا چیزی که از نقلها مانده
باشد از نظایر این حالات خواهد بود پس هرگاه همچنین بوده
باشد و حضرت رسالت پناهی بمنزلة هارون من موسی با اطلاق
بلا قید فرموده باشند می باید که مراد اثبات جمیع این مراتب و حالات
بوده باشد سوای نبوت که بلفظ احتراز از نو شده و سوای اخوت حقیقی
که مشارکت در اب و ام باشد و بنقل متواتر منتفی بود و بقرینه عقلی

متحقق است که مراد نیست ولحوق ابن عم بودن که موجب نسبت مصاهرة
شده ومصاهرة سبب این کردیده که اولاد حضرت پیغمبر عین اولاد
علی ابن ابی طالب بوده باشند منحصر نیست انهما نعم البدل اخوت نسبی
شده وازین رهگذر علی بن ابی طالب را دوری وبیگانگی از حضرت
پیغمبر لاحق نشده نسبة بنزدیکی که هارون را بحضرت موسی بود کسی
که مضایقه در اثبات بعضی ازین حالات کند که ممتنع نباشد عقلا
ولا نقلا متواترا او مشهورا قوی الاسناد او مسلما عند الخصم بیان وجهی
که مخصص بعضی از حالات باشد ومخرج بعضی دیگر بر او ست ودونه
خرط القتاد واگر نتوان بیان مخصص هر گاه جمیع این مراتب مشهور
ومعروف باشد ویکسان متبادر شوند بذهن بعضی از انها را که
مراد بودنش موافق مذاق ومذهب کسی نباشد گفتن که مراد نیست
وبعضی دیگر را مخصوص کردن بانکه این مراد بوده تحکم است بلکه
ترجیح مرجوح چرا که مراتبی که در ان مضایقه دارند مثل اولی بتصرف
بودن در امور ونافذ الامر بودن در حیات حضرت پیغمبر بنیابت
حضرت پیغمبر ومفترض الطاعة بودن ایشان در معنی مدح اجل
ومخصوص تر است بممدوح بیشتر وبیشتر متبادر میشود بذهن از انچه
در ان مضایقه ندارند مثل سعی وکد در تمشیت مهام دینیه وتحمل مشقت
کردیدن ومواساة در زندگانی نسبت بحضرت پیغمبر چرا که اینها
مخصوص نیست که صنف اعلی از صفات بممدوح دعوی دارد وتواند
مدح بان نمود نیست که صنف اعلی از صفات مذکوره بعد از تمهید

این مقدمات

این مقدمات ذکر افادات ملا علی مزبور است با اشارات بنقض
او لا گفته است اجیب بانه غیر متواتر بل خبر واحد فی مقابلة
الاجماع رد دش اینست که حدیث متواتر در عالم بغایت کم است
بلکه بعضی منحصر در عدد قلیل ساخته اند واثبات معظم
احکام شرعیه باحادیث غیر متواتر شده حدیث می باید که
صحیح باشد وقوی الاسناد وبحمد الله که این حدیث را مسلم که صاحب
صحیح است از صحاح سته وباعتراف ملا علی از محققین محدثین
است چنانچه در حدیث غدیر خم گفته لم یبتغه المحققون کالبخاری
والمسلم او نقل کرده وبغایت مشهور است وکسی قدح در و نکرده پس
متواتر بودنش ضروری ندارد واما خبر فی مقابلة الاجماع گفتنش که لا
نسلم که اجتماع چندی از اعداء اهل البیت بر رایی از برای غرض فرض
یا با او استنکاف از ریاسة رئیس اهل البیت یعنی علی ابن ابی طالب که
که واجب المودة کل امة است بدلائل که شنیده وبا قرار مخالف ویا اباء
علماء صحابه مثل سلمان ومقداد وابی ذر وعمار وزبیر وعباس اجماع صحیح
شرعی باشد که حجت تواند شدن وابا داشتن اجماعت بغایت مشهور
ودر کتب اهل سنه مسطور است واما انکه گفته وبمنع عموم المنازل لان اعادة
الاسم المفرد المضاف الی العلم للاطلاق وبما یدعی کونه معهودا معینا
کغلام زید ولیس للاستثناء المذکور اخراجا لبعض الافراد لکونه لکل الا النبوة
بل منقطع بمعنی لکن فلا یدل علی العموم کیف ومن منازله الاخوة فی النسب
ولم یثبت لعلی الله الا ان یقال انها بمنزلة المستثنی بظهور انتفائها

جوابش اینست که شمول جمیع منازل را که تو مضایقه در آن داری محتاج
الیه طایفه اما مفید نیست و اطلاقی که تو اقرار بآن کردی لسان او کاذبست
وادعاء معهودی معین از جمله افراد مطلق چنانچه گذشت بدون
قرینه تحکم است و موجود بودن قرینه را اگر دعوی کنی بیانش بر تست
و هرگاه لفظ منازل بر اطلاق کرده باشد و قرینه مخصصه موجود نباشد
و جمیع جهات و منازل هارون که تعداد آن پیشتر کرده شد هر یکی
از آن ممکن الوقوع و ممکن الاراده باشد و هر یکی ازان متبادر بذهن
شود و ادعاء کل ادخل باشد در مدح که صاحب حدیث صلوات الله علیه
در اهتمام بوده مانع چیست از اراده کلی و حال آنکه کلی منازل مراد بودن آن
الصق باشد باستثناء مستفاد از لفظ الا انه بر ظاهر وضع لفظ الا و آنکه
بلفظ الا فی النبوة گفته نشده و الا انه لا نبی بعدی فرموده اند محتمل تواند
بود که مقصود اشارت بعلت عدم تحقق نبوت باشد پس در روایتی که
فرموده باشند الا فی النبوة فانه لا نبی بعدی و بر تقدیری که ازین کلام
بعض منازل معهوده اراده کرده شود قرینه مقام مدح و قرینه حال پیغمبر از
کثرت محبت و خواستن نیکوئیها عمده از حق سبحانه تعالی در حق علی ابن ابی طالب
چنانچه نزد مخالف و موالف مقرر است اقتضا آن میکند که آن معهود
مراد وزارت و نیابت آنحضرت نافذ الامر در کل امت بودن و مفترض
الطاعة بودن باشد که در افاده مدح اقوی و بحسب تحقق اظهر است
و دعاء منقول از حضرت پیغمبر ما هو علیه الصلوة والسلام رب اشرح لی
صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ازری که مفسر

نیشابوری

نیشابوری نقل کرده قرینه است برین مراد و اگر صفتی و منزلتی دیگر را
از منازل هارون علیه السلام صلاحیت مراد بودن درین مقام مدح
مخصوص گردانیدن می بود و برای ملا علی حصر فرزند و بمذهب او نفی
می بود بایست ملا علی در اینجا اقلا بطریق تمثیل ذکر میکرد و بیقین
که اگر چیزی چنین بخاطرش میگذشت مذکور میساخت چرا که حصر
سخن او بود و اگر از غفلت شده و ممکن هست پس هر که نصرت مذهب
او خواهد کند بعد ازین مذکور سازد تا نظر در صلاح و فساد آن
کرده شود و آنچه گفته که کیف و من منازله الاخوة فی النسب ولم یثبت لعلی
جواب این خودش گفته بقوله اللهم الا ان یقال انها بمنزلة المستثنی
لظهور انتفائها دیگر گفته که لو سلم العموم فلیس من منازل هارون
الخلافة والتصرف بطریق النیابة علی ما هو مقتضی الامامة لانه شریک له فی
النبوة وقوله اخلفنی لیس استخلافا بل مبالغة و تاکید له فی القیام بامر القوم
این سخن بسیار بیجاست و بی مغز چرا که منافاتی نیست درینکه شخصی هم
نبی باشد و هم نایب و خلیفه آن نبی که بدعاء او حق سبحانه و تعالی او را
شریک در نبوت ساخته و وزیر او نیز گردانیده و ظاهر است بر هر
عاقل عارف باخبار شهیر که اصل دین مستند بحضرت موسی بوده و
کتاب توریت منسوب بحضرت موسی بوده و در قرآن مجید چندین جا
این معنی مذکور شده کقوله تعالی ولقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا
معه اخاه هارون وزیرا و مفسر نیشابوری گفته که والوزارة لا تنافی
النبوة فقد کان یبعث فی الزمن الواحد انبیاء و یؤمرون بان یوازروا

بعضهم بعضا ونبوة هارون علیه السلام تبع نبوت حضرت موسی بوده و لفظ
اخلفنی صریح است در استخلاف و بمعنی بها العدو تاکید در قیام بامر
کردن خلافة و ظاهر بعید نیست بقرینه صارفة از ظاهر و ختم
ملا علی کو با شعار خود ساخته اند دعوی کردن نه بینه را بعد از آن
گفته که لو سلم فلا دلالة علی بقائها بعد الموت ولیس انتفاؤها بموت
المستخلف عزلا ولا نقصا بل ربما یکون عودا الی حالة اکمل هی الاستقلال
بالنبوة والتبلیغ من الله تعالی فتصرف هارون ونفاذ امره لو بقی بعد موسی
انما یکون لنبوته وقد انتفت النبوة فی حق علی فینتفی ما یبتنی علیها
وبنسلب و بعد اللتیا واللتی لا دلالة علی نفی امامة الائمة الثلثة قبل
علی علیه السلام در این کلام جای بحث و نظر است و قول او که لیس
انتفاؤها بموت المستخلف عزلا ولا نقصا باد از این سبب که جهاد
کرده که هر کس که خلیفه سازد کسی را همین که مستخلف از این عالم
برود خلافت آن شخص برطرف میشود و حال آنکه چنین نیست چرا که
در اکثر و اغلب معنی خلافت بعد از موت مستخلف میکردد و استخلاف محقق
اگر از نبی باشد در معظم مواد حقیقتش اینست باشد که نبی وصیت
کند بشخصی که بعد از من تو بر قوم من حاکم و اولی بتصرف و والی و
مالک امر امت منی و بنیابت من در تعلیم امور شرعیه واجرای احکام
و حدود شرعیه و حفظ بلاد اسلام با تقوم الخبار از این معنی نماید
وانتقال این و انیقسم وصیت و عهد و اخبار بموت مستخلف چرا
منتفی شود بلکه اثر و فواید این استخلاف بعد از موت مستخلف ظاهر

میشود

میشود و آن شخص بعد موت مستخلف خلیفه میکردد و در بعضی
مواد و اوقات تعیین کردن نبی می باشد شخصی را از معتمدان خود
بنگاهداشت شهری و مکانی در اوان غیبت خود از آن مکان و
اختیار سفری چنانچه حضرت پیغمبر امیر المومنین را در حین توجه
بغزوه تبوک علی بن ابی طالب علیه السلام را بر مدینه مشرف خلیفه
ساختند و یکی از مواطن گفتن انت منی بمنزلة هارون من موسی
آن بوده و نظیر این از پادشاهان در حین بر آمدن ایشان از دار السلطنة
نسبت بنایبان و گماشتگان ایشان نیز متحقق میکردد و انتفاء این
جنس استخلاف بعد از معاودت و مراجعه ممکن است و انتفا
و استقرار هم ممکن است و وابسته باختیار مستخلف است و نوعی از
استخلاف اینست که نبی شخصی را در اوان غیبت خود از قوم بر ایشان
می گمارد از برای حفظ دین بر ایشان و نگاهداشتن ایشان از نسیان
دارند اد مثل تعیین حضرت موسی هارون علیه السلام را بر قوم کما قال
عز من قائل واذ واعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر لیلة
فتم میقات ربه اربعین لیلة وقال موسی لاخیه هارون اخلفنی
فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین قال المفسرون اخلفنی فی
قومی کن خلیفتی فیهم واصلح کن مصلحا او اصلح ما یجب ان یصلح من
امور بنی اسرائیل ومن دعاك الی الافساد فلا تتبعه وانما جعله خلیفة
مع انه شریکه فی النبوة بدلیل واشرکه فی امری والشریك اعلی حالا
من الخلیفة لان نبوة موسی کانت بالاصالة ونبوة هارون بتبعیته

فکان خلیفته ووزیره وانما وصاه بالاصلاح تاکیداً او اطمینانا والا
فان النبی لا یفعل الا الاصلاح و بعضی از افراد نیابت و وزارت بوده
باشد در امور معیشة که در حین حیات منیب متحقق گشته باشد
و بموت منیب منتفی گردد پس باید که تامل نمودن که نیابت و وزارت
هارون نسبت بموسی علیه السلام از چه قسم بود یقین که از قسم
اول نبوده که مخصوص بعد موت موسی باشد و از قسم رابع هم نبود
که نیابت در امور معیشتی باشد و بموت مستخلف بر طرف شود و خلافت در
آن ایام میقات اگر چه از قسم ثالث بوده اما وزارت و نیابت عام در
امور دینیه در اوان حضور حضرت موسی نیز متحقق شده بوده
بمقتضی کریمه و اتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیرا
و هر گاه حضرت موسی در حیات خود با آنکه وجود شریف ایشان در میان
بوده اصلح بحال امت و از برای ارشاد و هدایت خلق وزارت هارون را
دانسته باشد و امداد هارون علیه السلام بالضرورة دانسته و استدعا
نموده بعد از موت خود سعی هارون را بر نیابت خود بطریق اولی ضروری
دانسته باشد پس معنی ندارد که نیابت و خلافت هارون را از برای
ارشاد خلق مخصوص ایام حیات خود از حق تعالی خواسته باشد پس
می باید که مادام حیات هارون خواسته باشد هم در زندگی خود و هم
بعد از خود بطریق اولی که گفتیم مانند هارون بعد از موسی و بر همین نسبت
که نیابت و وزارت و خلافت خود را حضرت موسی از برای هارون خواسته
حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام از برای امیر المؤمنین خواسته و

هر دو

هر دو دعا مستجاب شده پس باید که نیابت و وزارت و خلافت امیر
المؤمنین مستمر بوده باشد از ایام حیات حضرت پیغمبر تا بعد
وفات وهو المطلوب و آنکه گفته که بعد النبی والنبی لا دلالة علی
نفی امامة الائمة الثلثة قبل علی علیه السلام جوابش اینست که چون
ثابت کرده شد که نیابت و وزارت و خلافت امیر المؤمنین مستمر بوده
از ایام حیات حضرت پیغمبر علیه الصلوة گرفته تا آخر ایام حیات و منصب
شده بخلافت بعد از وفات خلیفه غیر را گنجایش نماند والسلام علی
من اتبع الهدی **فصل** فی ذکر ما یتعلق بآیة ومن الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد قال صاحب
الفصول المهمه و اورده الامام حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد الغزالی
رحمه الله فی کتاب احیاء علوم الدین ان لیلة بات علی بن ابی طالب رضی الله
عنه علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اوحی الله تعالی الی جبرئیل — الی م
ومیکائیل انی آخیت بینکما وجعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر فایکما یؤثر
صاحبه بالحیوة فاختار کلاهما الحیوة واحباها فاوحی الله تعالی الیهما
افلا کنتما مثل علی بن ابی طالب آخیت بینه وبین محمد فبات علی فراشه
یفدیه بنفسه ویؤثره بالحیوة اهبطا الی الارض فاحفظاه من عدوه
فکان جبرئیل عند راسه ومیکائیل عند رجله ینادی بخ بخ من مثلک
یا ابن ابی طالب یباهی الله بک الملائکة وانزل الله عز وجل ومن یشری نفسه — ومن الناس ح
ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد وفی تلک اللیلة انشاء علی
کرم الله وجهه رضی الله عنه وعن اولاده یقول **شعر**

وقيت بنفسي خير من وطئ الحصا ؞ واكرم خلق طاف بالبيت والحجر ؞
وبت اراعي منهم ما يسوؤني ؞ وما ذا الذي يحفظ الاله في الستر ؞ قال
صاحب تفسير نيشابوري ومن الناس من يشري نفسه الاية قال سعيد بن
المسيب اقبل صهيب مهاجرا نحو النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاتبعه نفر
من قريش فنزل عن راحلته وانتثر ما في كنانته واخذ قوسه ثم قال
والله لا تصلون اليّ او ارمي بكل سهم معي ثم اضرب بسيفي
ما بقي في يدي وان شئتم دللتكم على مال دفنته بمكة وخليتم سبيلي
ففعلوا فلما قدم على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نزلت فقال رسول الله
ربح البيع ابا يحيى وتلا الآية وقيل اخذ المشركون صهيبا فعذبوه
فقال لهم صهيب اني شيخ كبير لا يضركم امنكم كنت او من غيركم فهل لكم ان
تأخذوا مالي وتذروني وديني ففعلوا ذلك وكان قد شرط عليهم راحلته
ونفقته فخرج الى المدينة فتلقاه ابو بكر وعمر فقال له ابو بكر ربح بيعك
ابا يحيى فقال وبيعك فلا تخسر ما ذاك نزلت فيك كذا وقرأ الآية
وعن الحسن نزلت في ان المسلم لقي الكافر فقاتل حتى قتل وقيل نزلت
في الامر بالمعروف والنهي عن المنكر سمع عمر بن الخطاب انسانا يقرأ هذه الآية
فقال عمر انا لله قام رجل يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر فقتل وقيل نزلت في
علي رضي الله عنه بات على فراش رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلة
خروجه الى الغار ويروى انه لما نام على فراشه قام جبرئيل عند رأسه
وميكائيل عند رجله وجبرئيل ينادي بخ بخ من مثلك يا ابن ابي طالب
يباهي الله بك الملائكة ونزلت الآية ثم ان الآية تدل على ان ههنا مبايعة

فاكثر المفسرين

فاكثر المفسرين على ان العامل هو البايع ومعنى يشري يبيع وشروه
بثمن بخس والله هو المشتري ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم
وعمل المكلف وهو بذل نفسه في طاعة الله من الصلوة والصيام والحج
والجهاد هو المثمن والجنة هي الثمن وقيل يحتمل ان يراد بالشري ههنا
الاشتراء وذلك ان من اقدم على الكفر والمعاصي كان نفسه خرجت عن
ملكه وصارت حقا للنار واذا اقدم على الطاعة صار كانه اشترى
نفسه من النار فصار حال المؤمن كالمكاتب يبذل دراهم معدودة و
يشري بها نفسه لكن المكاتب عبد ما بقي عليه درهم فكذا المكلف
لا ينجو عن ربقة المعبودية ما دام يبقى له نفس واحد في الدنيا ولهذا
قال عيسى عليه السلام واوصاني بالصلوة والزكوة ما دمت حيا وقوله
عز من قائل لنبيه واعبد ربك حتى يأتيك اليقين وابتغاء مرضات
اي طلب رضوانه فنصب على العلة الغائية وفيه دليل على ان كل مشقة
يتحملها الانسان يجب ان يكون على وفق الشرع ومطلوبا بها جانب الحق
والا كان عمله ضلالا وكده وبالا انتهى كلام المفسر واقول وانا الفقير
المسود لهذه الاوراق ان الآية كما قال المفسر دلت على ان ههنا معاملة البيع
والشرى فاكثر المفسرين على ان العامل هو البايع ومعنى يشري يبيع
والله هو المشتري وعمل المكلف وهو بذل نفسه في طاعة الله من الصلوة
والصيام والحج والجهاد هو المثمن والجنة هو الثمن وقيل ويحتمل ان يراد
بالشرى ههنا الاشتراء وذلك ان من اقدم على الكفر والمعاصي كان نفسه
خرجت عن ملكه وصارت حقا للنار واذا اقدم على الطاعة صار كانه اشترى

والمؤمن يبذل انفاسا معدودة ويشري بها نفسه صح

نفسه من النار والتفسير الاول اصل باعتقاد المفسر واورد التفسير الثاني مشيرا
الى ضعفه بقوله ويحتمل ان يراد والتفسير الاول هو الاحسن والاليق بحسب وقيل
انطباق المعنى باللفظ من غير حاجة الى تكلف وتقدير وا على مرتبة
من حيث انه يصير بذلك التفسير احد طرفي المعاملة ذات الله سبحانه وتعالى
وتصير الاية على قراءة ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة وقضية بيتوتة علي ابن ابي طالب عليه السلام على فراش النبي عليه
الصلوة والسلام ليلة خروجه الى الغار ينطبق على التفسير الاول بل على
ما هو اعلى مرتبة منه فان البائع هو علي عليه السلام والمشتري هو الله سبحانه
والمبيع والثمن ايضا نفسه عليه السلام بناء على التغاير الاعتباري او
البائع نفسه المجرد الزكي المضاهي للملائكة المقربين والمبيع جسده
الطاهر المطهر من كل دنس ورذيلة والثمن على كلا التقديرين
مرضاة الله تعالى لا الجنة فكانه سبحانه اشار بقوله ان الله اشترى من
المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة الى مرتبة الابرار وبقوله ومن
الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله الى درجة المقربين الذين
ليست عباداتهم وطاعاتهم معللة بالخلاص من النار والوصول الى لذات
الجنة بل مطمح نظرهم مجرد رضاء الله تعالى شانه وايضا في هذه الاية اشارة
الى مزية من يشري نفسه على المؤمنين المذكورين في تلك الاية بان البيع
من المؤمنين انما وقع بعد ارادة الاشتراء من الله عز وجل واظهار رغبته
فيه وتعيين ثمن مرغوب لذيذ بحيث لا اذن سمعت مثله ولا عين رأت
ووقع البيع من الذي يشري نفسه من تلقاء نفسه بمقتضى الاخلاص في

الطاعة

الطاعة ومن غير ابتغاء عوض من جنس اللذات الجسمية سوى مرضاة الله
تعالى وايضا في هذه الاية ايماء لطيف دقيق اخر الى المزية بان
الداعي للمؤمنين الى هذه المعاملة والرضاء بها الاقرار بالله وبرسوله
وهو المعنى بالايمان والطمع في العوض المرغوب والداعي للذي يشري
نفسه مجرد التصديق بالخالقية والاذعان بانه مخلوق له فينبغي للمخلوق
ان يكون مبادرا الى رضاء ربه وان لم يكن له عوض مرغوب موعود هذا
ما يتعلق بالتفسير الاول الذي هو الاحسن والاليق وعليه راي اكثر المفسرين
وينطبق على شان نزول الاية في حق علي عليه السلام من غير تكلف واما
قصة صهيب على ما نقلوه باختلاف روايتي القضية فلا ينطبق على التفسير
الثاني ايضا لانه اشتراء العبد نفسه بعد ما خرجت عن ملكه وصارت
حقا للنار على ما قرره المفسر انما يكون بالاقدام على الطاعة واتيان
الحسنات وانما يشتريه من نار النشأة الاخرى لا من الناس في هذه النشأة
بالدراهم والدنانير ومع قطع النظر عن هذه المناقشة الواضحة ما فعله
صهيب من اشترائه نفسه بالمال الذي ادخره في مكة كثيرا ما يفعل مثله
احاد الناس المنهمكين في لذات الدنيا بان يجعلوا اموالهم وقاية لنفوسهم
او لبنيهم اذا كان لهم ادنى علاقة بينهم وهذا القدر من الصلاح والسداد
يستبعد ان يصير سببا لنزول اية عظيم الشان سيقت في مدحه وغايته
ما فعله اتلاف المال لحفظ الدين وهذا الفعل الحسن يقتضي مدحه بانه
يقال ومن الناس من يشري دينه ابتغاء مرضات الله لا نفسه فان اشتراء
النفس من العدو اي صيانته من الهلاك المشرف انما يترتب عليه ولا

وبالذات ابقاء الحيات ثم تبقاء الحيات تمكن من اتيان الاعمال الصالحة
وعلى الاعمال الصالحة يترتب رضاء الله تعالى فجعل رضاء الله علة غائية
لاشتراء النفس تكلف بعيد وليس للمتامل في معنى الاية ما يجاء ويضطر
الى القول بهذا التكلف في كلام الله المجيد وبعد ارتكاب هذا التكلف
انما يصير اشتراء النفس وابقاؤها سببا لاستحقاق المدح اذا كان افضل
من الجهاد مع الكفار للدين الذي علل صهيب منها الى الهجرة وليس
بمعلوم بل ذلك اشبهه بالعمل بالعزيمة وهذا بالعمل بالرخصة ولو سلم
ان اشتراء النفس والحيات ليعمل به حسنات لابتغاء مرضات الله يوجب
استحقاق المدح والثناء فليس ذلك كبيع النفس لله وصرف الحياة و
بذلها في سبيل الله وجعل نفسه فداء لخير البرية وقاية له كالشمس في وسط
السماء وذاك كالدراري في السحاب وما قيل انها نزلت في الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر قيل قام رجل يامر بالمعروف وينهى عن المنكر
فقتل فهذا بظاهره يدل على انه كان الرجل قد تلقى بالامر والنهي عند جائر
من الجبابرة او جماعة من الكفرة او الفسقة المصرين على المعاصي غير
مبالين بالدين فقتلوه عدوانا وجهالة ومن حينئذ ان الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر انما يجب عند تحقق شرائطه ومن شرائطه عدم
مظنة الضرر المالي والعرضي للآمر والناهي ولمسلم آخر فكيف الضرر
النفسي اي حصول القتل من كان من ذلك فذلك الامر والنهي ان لا بد من ر
كان مع تحقق الشرائط كيف يكون معه القتل وان لم يكن مع الشرائط فكان
هناك خوف ضرر كان الامر اثما فكيف يستحق المدح فان قيل يمكن ان يكون

الامر

الامر والنهي مع تحقق الشروط ولم يكن في تلك الحالة خوف ضرر ثم
آل الامر واخبر الى ان قتلوا الآمر الناهي قلت فهذا حال امير المؤمنين بل
هو رئيس الآمرين بالمعروف والناهين وقد كان خليفة رسول الله صلى عن المنكر
الله عليه وآله وسلم بعد عصر الائمة الثلثة في زمن خلافته بالاجماع
وامر الخوارج بالسمع والطاعة ونهاهم عن البغي والعدوان والخروج
عن الجماعة فلم يطيعوه وحاربوه حتى قتل منهم خلق كثير وكان الملعون
ابن الملجم من افراد هؤلاء الخوارج فيصدق في حقه انه رجل قام يامر
بالمعروف وينهى عن المنكر فقتل فهذه الاية ان صح انها نزلت في
الآمرين بالمعروف والناهين عن المنكر دلت على مدحه وثنائه
من الله عز وجل فانه عليه السلام هو الفرد الاعلى المصداق هذا العنوان وما
قيل انها نزلت في ان المسلم لقي الكافر فقاتل حتى قتل فان قيل في هذا
القول وفي القول السابق ان الناقلين لهذين القولين لم ينقلوها في
حق شخص معين بخصوصيات حاله وزمانه ولم يسندوا القضية
الكلية بالنبي عليه الصلوة بانه قال انها نزلت في كل مجاهد وكل آمر بالمعروف
والناهي عن المنكر فكانهم لما رأوا الفاظ الاية وكلامها صالحة لان يراد
منها امر عظيم من واجبات الدين يمكن فيه قتل صرفوا معنى الاية الى
ما خطر ببالهم ولم يبعد ان يقصدوا بذلك الاخلال فيما روي في شأن
امير المؤمنين من قصة المبيت على فراش رسول الله صلوات الله عليه و
نزول الاية بالتشكيك والتوهيم وهذا كما يقول احد ان هذه الاية نزلت
في رجل كان في وطنه المالوف في عيشة مرضية وامن وامان من الحوادث

فقصد حج بيت الله الحرام فاختار السفر للحج فقتل وحينئذ لا يحصل
الوثوق بامثال هذه الروايات ولا قوة السمع وجود الروايات المشهورة
في شان امير المومنين عليه السلام ولو سلم صحة الرواية فانه عليه السلام
راس المجاهدين في سبيل الله ومن تبعهم عند المخالف والمالف فمدح الله
تعالى لهم في هذه الاية ان كان بسبب سعيهم في نصرة الدين وعوضا
لما نالهم من الجروح والتعب والالام البدنية في مواطن جهاده مع رسول الله
وما ناله اظهر من الشمس واشهر من الامس وان كان بما نالهم من الالام
النفسية من خوف تلف النفس وانقطاع الحيوة في مواساته للنبي في
المهالك مسلم عند الكافر والمسلم فكيف عند الغزوات الاسلامية وان
كان بسبب وقوع حتفهم بالسيف وضربة من الكافر فقد تحقق
هذا لمولانا امير المومنين بلا اختلاف من قائل وهو وان لم يكن حين قتل
مقاتلا لذلك الكافر لعنه الله فقد كان مشتغلا بالصلوة التي هي خير
الاعمال وكيف كان ممكنا لابن ملجم مقاتلته لو لم يغدر ولم يترصد اشتغال
قلبه بالكلية الى العالم العلوي وغفلته عن العالم السفلي وهو خليفة
افضل المرسلين وسيد النبيين ولعمري كان حين اشتغل بطاعة الله
فقتل ومع هذا كله لا يلايم اخر الاية اعني قوله تعالى والله رؤف بالعباد
بقصد من قتل لاجل الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وبقصد من قاتل
مع الكافر حتى قتل ويناسب قصة بيتوتة امير المومنين على فراش النبي
صلى الله عليه واله وسلم ليلة هجرته الى الغار واشرافه خطره من المشركين وحفظه
سبحانه من الشر المشرف **فصل** فيما يتعلق باية واعلموا انما

غنمتم من

غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين
وابن السبيل ان كنتم آمنتم بالله وما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان
يوم التقى الجمعان والله على كل شيء قدير اتفق علماء اهل السنة
على ان اسم الله ههنا للتبرك وان قسمة الخمس في حيوة رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم كانت على الخمسة المذكورين في الاية على ما نقل المفسر
النيشابوري فقال وواحد لذوي القربى يعني اقارب رسول الله صلى
الله عليه واله وسلم من اولاد هاشم والمطلب ابني عبد مناف دون عبد
شمس ونوفل وهما ابنا عبد مناف ايضا لما روي عن عثمان بن عفان
وجبير بن مطعم وكان عثمان من بني عبد شمس وجبير من بني نوفل
انهما قالا لرسول الله صلى الله عليه واله وسلم هؤلاء اخوتك بنو هاشم لا ننكر
فضلهم لمكانك الذي جعلك الله منهم ارايت اخواننا بني المطلب
اعطيتهم وحرمتنا وانما نحن وهم بمنزلة واحدة فقال صلى الله عليه
واله وسلم انهم لم يفارقونا في الجاهلية والاسلام انما بنو هاشم وبنو المطلب
شيء واحد وشبك بين اصابعه يسوى في هذا السهم فقيرهم وغنيهم الا ان
للذكر مثل حظ الانثيين وثلثة اخماس الخمس الباقية لليتامى والمساكين
وابن السبيل هذا عند الامامين ابي حنيفة والشافعي الا ان ابا حنيفة
قال فسهم رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ساقط وكذلك سهم ذوي
القربى وانما يعطون لفقرهم فهم اسوة سائر الفقراء فعلى مذهب الامامين
معنى قوله سبحانه فان لله خمسه وللرسول فان لرسول الله خمسه كقوله
والله ورسوله احق ان يرضوه وعن ابي العالية يجاب سهم آخر لبيت الله

الخمس على ستة اسهم والذاهبون الى هذا القول اختلفوا فقيل ان ذلك السهم
لبيت المال وقيل يصرف الى مصالح الكعبة لما روى انه صلى الله عليه وآله
وسلم كان يأخذ الخمس فيضرب بيده فيه فيأخذ منه قبضة فيجعلها
للكعبة وهو سهم الله ثم روى انه ابا بكر منع بني هاشم وقال انما لكم ان
يعطى فقيركم ويزوج ايمكم ويخدم من لا خادم له منكم فاما الغني منكم فهو بمنزلة ابن سبيل
غني لا يعطى هو ولا اليتيم من الصدقة شيئا وروى عن زيد بن علي انه قال
ليس لنا ان نبني منه قصورا ولا ان نركب منه البراذين وقيل الخمس كله
للقرابة لما روى عن علي كرم الله وجهه انه قيل له ان الله تعالى قال واليتامى
والمساكين فقال ايتامنا ومساكيننا ونقل الزمخشري في الكشاف
عن ابن عباس انه كان على ستة لله ولرسوله سهمان وسهم لاقاربه
حتى قبض فاجرى ابو بكر الخمس على ثلثة وكذلك روى عن عمر وباقي الخلفا
بعده قالوا وروى ان ابا بكر منع بني هاشم من الخمس وقال انما لكم ان يعطى فقيركم
ويزوج ايمكم ويخدم من لا خادم له منكم فاما الغني منكم فهو بمنزلة ابن
السبيل غني لا يعطى من الصدقة شيئا ولا يتيم موسر ونقل عن علي عليه
السلام انه قيل له ان الله يقول واليتامى والمساكين فقال ايتامنا ومساكيننا
وعن الحسن البصري ان سهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لولي الامر
بعده انتهى كلام صاحب الكشاف وقال ابو اسحق الثعلبي في تفسيره المسمى
بالكشف والبيان في بيان معنى آية ما افاء الله على رسوله من اهل القرى
المذكورة في سورة الحشر من اهل القرى يعني من اموال كفار اهل القرى
قال ابن عباس هي قريظة والنضير وهما بالمدينة وفدك وهي من المدينة

للكعبة

على ثلثة

على ثلثة اميال وخيبر وقرى عرينة وينبع جعلها الله تعالى لرسوله عليه السلام
يحكم فيها ما اراد فاحتواها كلها فقال ناس هلا قسمها فانزل الله عز وجل
هذه الآية ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله وللرسول ولذي
القربى قرابة النبي عليه السلام وهم بنو هاشم وبنو المطلب واختلف
الفقهاء في وجه استحقاقهم سهمهم من مال الفيء والغنيمة فقال قوم انهم
يستحقون ذلك بالقرابة ولا يعتبر فيهم الحاجة وعدم الحاجة واليه
ذهب الشافعي واصحابه وقال الآخرون انهم يستحقون ذلك بالحاجة
لا بالقرابة واليه ذهب ابو حنيفة واصحابه فاذا قسم ذلك بينهم فضل الذكور
على الاناث كالحكم في الميراث فيكون للذكر سهمان وللانثى سهم وقال
محمد بن الحسن يسوى بينهم ولا يفضل الذكران على الاناث
بر خواطر خورشيد نظاير ناظرين از ذوى بصيرة وانصاف از بن عبارات
منقوله از علماء اهل سنة ظاهر ميگردد كه در حيات حضرت پيغمبر صلى
الله عليه حصه از خمس با قارب آنحضرت بموجب اين آيه داده ميشده
بلكه از فحوى بموجب ابحاث تفسير ثعلبي در تفسير ما افاء الله در سورة
حشر نقل كرده شد وآنحضرت باعتقاد اهل سنه از اقارب خود بنو
هاشم وبنو مطلب را مخصوص ساخته بود باين عطيه الهى واز بنى
عبد شمس وبنو نوفل جدا كرده وامتياز داده وعلة وسبب امتياز ايشان از اجانب
مذكور شد بيان فرموده وباعتقاد امامية بنو عبد المطلب بدين امتياز
ممتاز بوده ومستحق گشته بودند يعني اولاد هاشم تنها نه اولاد
مطلب واولاد مطلب نيز همچو اولاد عبد شمس ونوفل محروم بوده اند

وظاهر است که این قسم امور که آنحضرت با کمال رافت و عطوفت نسبت
صنف یا دو صنف از بنو اعمام خود را از نفعی محروم سازد و با بنا جد خود
مخصوص کرده اند از بیش خود نمیکند بس بفرموده حق تعالی بوده و آیه
خمس حکمش ثابت است منطوق وجوبست و منسوخ نشده باتفاق
علما مخالف و موالف بس منع بنی هاشم از خمس که از خلیفه اول واقع
شده بعد از فوت حضرت رسالت بناهی حکم بر ضد حکم خدا و رسول
خدا بوده و آنکه به بنی هاشم گفتند که انما لکم ان یعطی فقیرکم و یزوج
ایمکم و یخدم من لا خادم له منکم و هو بمنزلة ابن السبیل غنی لا یعطی
هو و لا انتم من الصدقة شیئا جواب این سخن بنی هاشم میگویند
که ای بجای رسول خدا نشسته اگر رعایت ما از خمس بسبب فقیر بودی
خدای تعالی ما را بلفظ ذی القربی جدا از یتامی و مساکین و ابن السبیل
ذکر نمیکرد و اعاده کلام در عنوان ما همچنانکه در لله و للرسول کرده نمیکرد و
ما را ثالث خود و رسول خود نمیکردانید منطوق و الیتامی و المساکین و ابن
السبیل میگفت و نیز چون زکوة بر ما حرام شده می باید که حصه از خمس که
بلفظ ذی القربی مذکور شده مخصوص ما باشد و چون از برای یتامی
و مساکین و ابن السبیل غیر هاشمین صدقات در زکوة هست و مخصوص
اینها شده یتامی و مساکین و ابن السبیل مذکور در آیه خمس می باید که مراد
از آن یتامی و مساکین و ابن السبیل ما باشد چنانچه در این در بیش علی
بن ابی طالب گفتند و علماء اهل سنت که مجیبین شما اند این سخن را بعلی
بن ابی طالب نسبت داده نقل کرده اند و از ابن عباس نیز نزدیک بآن نقل

کرده اند

کرده اند چنانچه گذشت والله اعلم بالصواب و اما آنچه ابو حنیفه گفته
که انما سهم رسول الله ساقط وکذلک سهم ذی القربی و انما یعطون بفقرهم
فهم اسوة سایر الفقراء هرکرا در دو بینی هست و شعوری و بصیرتی دارد
تامل در این سخن باید کرد که بعد از آنکه در قرآن حصه ذی القربی
مقرر شده باشد و در حیات حضرت بیغمبر تا آخر بعمل آمده باشد
ساقط شدن آن بعد وفات حضرت بیغمبر بچه وجه میتواند بود چون
نقل خود صورت ندارد چرا که خلاف نص قرآن و عمل بیغمبر که بر نص بوده مقرر
و گفته هیچ کس هر چند که خلفا راشدین باشند صحیح نمیشود و البته
باطل است مانند وجه عقلی که از جانب امام اعظم توان گفتن از برای
اسقاط سهم رسول صلوات الله علیه این خواهد بود که چون آن تحفه از برای
آنحضرت واجب شده بود و ایشان از دنیا رحلت نمودند این حصه از
باب مملوکات ایشان نیست که بکسی بطریق میراث منتقل شود و اگر
از مملوکات حضرت بودی هم می بود چون بحدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه صدقة خلیفه اول از حضرت بیغمبر شنیده بطریق وراثت ممکن نبود
که بدیگری منتقل شود بس بالضرورة باید که ساقط باشد و در اصناف ثلثه
صرف شود اما در حصه ذی القربی معلوم نمی شود که چه چیز توانند گفت
مذهبان از جانب امام خود گفتن و بنی هاشم از اولادان اقربا که در زمان
حضرت بیغمبر بشرف حضور و صحبت دریافته بوده اند و بعضی تا بعده موجود بودند
و بسیار بودند و از آن میان بنو علی و از میان بنو علی بنو فاطمه که بشرافت
تمام تر مشرف اند و بلقب سیادت موسوم بحمد الله که تا انقراض عالم در قبلم

قیامت بمقتضی انا اعطیناک الکوثر بسیار خواهند بود حصه ایشان
بجد جرم وتقصیر ساقط شده اگر چه افضلی ومکابره کرده در معنی آیه
میگویند که مراد از ذوی القربی همان اشخاص معین اند که در عصر حضرت
پیغمبر بوده اند نه اولاد واولاد اولاد تا زمان الی یوم القیمة در جواب میگویم
که این حکم را ساری در اولاد ناگرفتن ومخصوص بذوی القربی موجود
در عصر حضرت ساختن با آنکه بنابر وجوهی که مفصل این ذکر کرده خواهد
شد باطلست حصه آن ذوی القربی که صحبت حضرت دریافته
بوده اند وبعد از آنحضرت باقی بوده اند در زمان خلفاء ثلث وبعد از آن هم بگذ
حصه آنها چرا ساقط باشد واگر ساقط بنوعی چرا محروم مانده اند واگر عنه
دیگ دیگر بگویند که چون حصه ایشان بواسطه قرب بحضرت
پیغمبر بود وآنحضرت از میان رفت پس قرب بر طرف شد جواب آنست
که مراد از قرب قرابت نسبی است ومتبادر بذهن از لفظ ذی القربی
وقرابت همین معنیست ومفسرین فریقین متفق اند در معنی
ودر آیه موده باقوال منقوله از علماء مخالف قرابت مراد از لفظ الا المودة
فی القربی چنانچه گذشت علی بن ابی طالب وفاطمه وحسنین علیهم
السلام بوده اند وذوی القربی حضرت که در این آیه خمس مذکور شده در
سوره انفال وذی القربی مذکور در سوره حشر را جمیع مفسرین اهل
قرابت حضرت پیغمبر گرفته اند وبالفعل از تفسیرهای اهل سنت بیضاوی
وکشاف ومدارک ونیشابوری وثعلبی که در نظر این حقیر هست همه
بالاتفاق اقربای حضرت پیغمبر مراد داشته اند از لفظ آیت ذی القربی

حق که در سوره

حقه که در سوره بنی اسرائیل واقع شده بعضی خطاب مخصوص بحضرت پیغمبر
داشته اند وقرابت آنحضرت مراد کرده اند وبعضی در خطاب تعمیم در کل
مسلمین کرده اند وبرین تقدیر نیز از قرب مراد قرب نسبی است ودر آیه
ان الله یامرکم بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی هم تعمیم کرده اند
اما از قرب مراد قرب نسبی داشته اند وقرابت نسبی بفوت
منتسب الیه بر طرف نمیشود واحکام آن در شرع مصطفوی در اولاد
واولاد اولاد باقیست در کل امة وسائر الناس نیز وبعضی آثار
شرف ونجابت که در طوایف دیگر منقطع میشده باشد در نسب
عالیقدر منقطع نمیشود وباقی است بنابر حدیثی که اهل سنت قایلند
بآن ونقل میکنند از خلیفه ثانی که قام رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فحمد الله واثنی علیه ثم قال ما بال اقوام یزعمون ان قرابتی ینقطع
الا ان کل سبب ونسب وصهر منقطع یوم القیمة الا سببی ونسبی
وصهری پس باید که سهم اهل قرابت حضرت پیغمبر بر هر تقدیر که مراد
از آنها بنو عبد المطلب بوده باشند چنانچه اعتقاد امامیه است یا
بحیثیتی که شامل بنو هاشم وبنی المطلب باشد چنانچه رای اهل سنت
میباید که بفوت حضرت پیغمبر ساقط وباطل نشود چنانچه مذهب
امام شافعی است وقاضی بیضاوی که شافعی مذهب است در تفسیر قوله تعالی
فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل گفته فکان
قال فان خمسه یصرف الی هولاء الاخصین سوء حکمه بعد باق غیر ان
سهم الرسول یصرف الی ما کان یصرف الیه من مصالح المسلمین کما فعله الشیخان

وقیل الی الامام وقیل الی الاصناف الاربعة و از لفظ و حکم بعد باقی
تا آخر معلوم شد که پیش شافعی سهم رسول صلوات الله علیه و سهم
اقربا هیچ کدام ساقط نیست نهایتش مصرف حصه رسول الله بعد از
فوت آنحضرت پیش شافعیه تبعه قول منقول شد یکی آنکه صرف شود
در مصالح مسلمین دوم آنکه با امام تعلق داشته باشد سوم آنکه با صنف
اربعه یعنی با اقربا حضرت پیغمبر و یتامی و مساکین و ابن السبیل داده
شود و در اینجا صرف شود و بنا بر این قول سیوم اقربا حضرت پیغمبر
خود را مستحق اند بطریق وجوب و حصه هم از سهم حضرت پیغمبر دارند
بعد از فوت حضرت پیغمبر و شریک شوند با یتامی و مساکین و ابناء سبیل
در حصه حضرت پیغمبر و مع هذا شرط نمیدانند احتیاج و فقیر را و غنی
و فقیر اهل قرابت را در استحقاق خمس یکسان میدانند و با این وجه معتقد
شافعی بصرفه نزدیکتر و بغبطه تر است از برای اهل قرابه حضرت پیغمبر از آنچه
معتقد امامیه است الا آنکه دایره قرابه را وسیع میسازد و بنو المطلب
را همچو بنی هاشم میدانند و امامیه مخصوص بنی هاشم میدارند الا آنکه
در یتامی و مساکین و ابن السبیل تعمیم کرده اصناف ثلثه سایر الناس را
داخل میسازند بهر حال رحمت بر شافعی که نسبت بحضرت پیغمبر و اقربا حضرت
پیغمبر با انصاف و ادب و اخلاص از بیسخن کرده و اعتقاد نموده و احتیاط داده
که طایفه حنفیه ایشان را مستند عبد الرحمن قریب نسب سازند جد شافعی
مطلبی بود و هم عبد مناف که جد سیوم حضرت پیغمبر است با حضرت پیغمبر
در نسب شریک می شود و خیال کنند که از برای صرفه و غبطه خود تا

از سهم ذوی

از سهم ذوی القربی از خمس او و اولاد او حصه داشته باشند این را گفته
و اگر ایشان یکی از مجتهدین اربعه خود که جوهر ادراک ایشان
سبب اند اینقسم میل خاطر و دوری از حق و نفس الامر قرار دهند احتیاط
دارند ما خود حمل بر انصاف کرده ایم مجملا اهل سنت بیان مراد از آیه
باین توجیه کرده اند و گفته اند که لفظ الله تیمنا و تبرکا مذکور شده و گرنه
حصه حق تعالی جدا از این حصص مذکوره ثابت نیست بلکه خمس منقسم
بپنج حصه است از رسول خدا صلوات الله علیه و حصه از ذوی القربی رسول که
بنی هاشم و بنو المطلب نه بنو عبد شمس که خلیفه سیوم از اینها بوده و نه
بنو نوفل که جبیر بن مطعم از اینها بوده با آنکه اینها هم بنو اعمام حضرت اند و
حصه از یتامی و حصه از مساکین و حصه از ابناء سبیل و بعد از فوت پیغمبر
باعتقاد ابو حنیفه سهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سهم ذوی القربی
هر دو ساقط شده و مجموع خمس منقسم بسه حصه است از برای یتامی
و مساکین و ابناء السبیل و اهل قرابت رسول علیه الصلوة و السلام با سایر مسلمان
یکسان اند بشرط فقر و احتیاج از خمس میتوانند داد و بر تقدیر غنی حصه
ندارند و باعتقاد شافعی حصه ذوی القربی همچنانکه در حیات حضرت
پیغمبر بود بحال ثابت است و فقر را هم شرط نمیدانند و اغنیاء از اقربا
با فقرا از اقربا یکسان میدانند علت رعایه ایشان میگوید که قرب نسبی
با حضرت پیغمبر است نه فقر و حصه رسول خدا را نیز ثابت میدانند
نهایتش مصرف آنرا مصالح مسلمین قرار میدهد یا متعلق بامام یا منقسم
بچهار قسم با اقربا حضرت پیغمبر و یتامی و مساکین و ابناء السبیل

است حصه

وبیش مالک مفوض برای امامست که از وجوه تقرب بخدا آنرا
اهم داند صرف کند پس باعتقاد شافعی چون سهم ذوی القربی تا قیامت
باقیست بر وجوب منع بنوهاشم از آن ترک واجب و حرام بوده که
در هر قرن اولا واقع شده والله اعلم بحقایق الامور و مفسرین مذکورین
اهل سنت از ابو العالیه واز ابن عباس نقل کرده اند که خمس منقسم بشش قسم است
حصه حق سبحانه وتعالی واحد از این حصص شش گانه مقرر کرده اند
وگفته اند که سهم الله در مصالح کعبه و زینت او صرف نمودن صرف
اوست یا در بیت المال ضبط نمودن تا در مصالح مسلمین صرف نموده شود
وهمچنین همین جماعت علما اهل سنت و مفسرین ایشان از علی بن ابی طالب
شش حصه کرده اند وگفته که پیغمبر فرموده که کل خمس و همگی آن بعد از حضرت
پیغمبر بذوی القربی یعنی بنو عبد المطلب تعلق دارد شخصی گفته که
پس چه میگوئی در آنکه در قرآن والیتامی والمساکین وابن السبیل
واقع شده جواب فرموده که ایتامنا ومساکیننا یعنی مراد ایتام ومساکین
است از بنو عبد المطلب و همین سخن می نماید که اهل سنت از علی
ابن ابی طالب نقل کرده اند واما امامیه برین اند باین تفصیل که خمس
بفرموده خدا و نص آیه منقسم بشش حصه است حصه از خدا و حصه از
رسول خدا و حصه از ذوی القربی یعنی یک شخص که قایم مقام اوست
از اهل قرابه او و سه حصه دیگر از برای سه صنف یتامی و مساکین
وابن السبیل است از بنی عبد المطلب واین شق را یکی از وجوه
ترجیح او اینست که حصه حق تعالی که نص قرآنست بنا برین تفسیر از

میان نبی

امامیه

میان نبی بود چنانچه جماعه عمر حصه خدا را که عظیم الشان تر است
از میان برده اند و کیفیت تصرف و قسمت آنرا باین طریق قرار داده
اند که حصه خدا و رسول خدا و حصه قایم مقام این سه حصه که
نصف خمس میشود در ایام حیات حضرت پیغمبر تصرف آن بحضرت
پیغمبر متعلق بوده که بمصالح خود و اقربا و در مصالح مسلمین هر طور که
خواهد صرف کند و سه حصه دیگر را بموجب نص آیه آنحضرت مخصوص
بیتامی و مساکین وابناء السبیل بنو عبد المطلب میساختند
وقایم مقام او آنحضرت یعنی علی بن ابی طالب بنحوی که از آنحضرت
شنیده و بعد از حضرت پیغمبر آن سه حصه او تعلق بقایم مقام حضرت
پیغمبر داشته هر کدام که در عصر و زمان خود امام بوده بموجب فرموده
خدا و رسول خدا در نفس الامر چنین بوده ای جد بواسطه مانع بعمل نیامده
باشد و حالا بصاحب الزمان تعلق دارد و سه حصه دیگر خمس که نصف
دیگر خمس است تعلق بیتامی و مساکین وابناء السبیل بنو عبد
المطلب دارد واین نصف متعلق باین اصناف ثلثه را شخصی که خمس
بر او واجب شده میتواند که خود بر اصناف ثلثه از بنو عبد المطلب قسمت
کند واما نصف دیگر خمس که در بین از نصف متعلق بصاحب الزمانست
حفظ کند بانتظار ظهور امام و در وقت فوت خود وصیت محافظه
کند بوصی خود و یا دفن کند در مکانی و یا از مجتهد جامع الشرایط که
اهلیه نیابت امام دارد برساند تا او در اصناف ثلثه مذکوره قسمت
نماید و صورت مسئله باین طریق بوجوه رجحان دارد یکی آنکه حصه حق

سبحانه وتعالی از میان نمی رود دیگر آنکه حصه رسول خدا و ذی القربی او که منصوص است در این وقت معمول نبوده تا آخر ایام حیات حضرت پیغمبر علیه التحیة ناسخ آن نیامده بجا آوردن می‌باید چنانچه قاضی بیضاوی شافعی المذهب در تفسیر خود گفته که حکم الآیة باق و تعین سوم اینکه آن برای یتامی ومساکین وابناء السبیل بنی عبد المطلب در زمن آنحضرت واجب ساخته من جانب الله می‌باشد مخصوص ایشان عوضا من الزکوة والصدقة المحرمة علیهم مسود اوراق گوید که ترک عمل بنص آیه معمول شده در عصر حضرت پیغمبر را اسقاط مقتضی آن چون بغایت شنیع در نظر فقیر می‌نمود خصوص که این عمل باعث محرومی اولاد امجاد حضرت رسالت پناهی واقربا آنحضرت بود از نصیبه مقرر بنصیبه بهم خاطر منقبض می بود از جانب حنفیه که بان فتح این ابواب اگرچه نفوس نشسته باشند کشند کم کرده باشند بنابر آن در کتب فقهیه ایشان تفحص کرده شد چیزی که باعث شده است لیست که ما اقتدا بخلفا کردیم که ایشان ترک عمل بنص کرده اسقاط سهم رسول خدا صلوات الله علیه وآله وسلم وسهم ذوی القربی کرده اند و بیک جا دیگر علما انصاف گفته که مراد از نص قرآن قرابت نسبی نیست مراد قرابت نصرت است و آن بعد وفات حضرت پیغمبر منقطع شد و بجای دیگر گفته که استحقاق ایشان بعد از حضرت پیغمبر از جهت فقر واحتیاج بوده نه از جهت قرابت و نزد بعضی پیغمبر بر ایشان لاسوی سایر فقرا اند بشرط فقر واحتیاج با ایشان باید که داده شود و در عبارات بی رشد انصاف ترا از این تخصیص کنند که فقرا ذوی القربی

هم باید

هم باید خمس دادن از جهة اجماع واز جهت که خمس هم شبیه است بصدقه از جهة مصرف سبحان الله این چه بی عنایتی است نسبت بجانب اولاد امجاد پیغمبر خود واقربا او که باین قسم وجوه حق واجب کرده ایشان از جانب خدای تعالی معمول ساخته حضرت پیغمبر را بعد از فوت حضرت پیغمبر ساقط سازند وایشان را محروم کرده اند واین عمل ناشایست را وسیله دین ساختند در کتابهای خود بنویسند وکفی بالله حسیبا واین عبارت کتاب هدایت است که بلفظه نقل کرده میشود واما الخمس فیقسم علی ثلثة اسهم سهم للیتامی وسهم للمساکین وسهم لابن السبیل یدخل فقراء ذوی القربی فیهم ویقدمون ولا یدفع الی اغنیائهم وقال الشافعی لهم خمس الخمس یستوی فیه غنیهم وفقیرهم ویقسم بینهم للذکر مثل حظ الانثیین ویکون لبنی هاشم وبنی المطلب دون غیرهم لقوله تعالی ولذی القربی من غیر فصل بین الفقیر والغنی ولنا ان الخلفاء الاربعة الراشدین قسموه علی ثلثة اسهم علی نحو ما قلناه وکفی بهم قدوة وقال النبی علیه السلام یا معشر بنی هاشم ان الله تعالی کره لکم غسالة الناس واوساخهم وعوضکم عنها بخمس الخمس والعوض انما یثبت فی حق من ثبت له المعوض وهم الفقراء والنبی علیه السلام اعطاهم للنصرة الا یری انه علل فقال انهم لن یزالوا معی هکذا فی الجاهلیة والاسلام وشبک بین اصابعه ودل ذلک علی ان المراد من النص قرب النصرة لا قرب القرابة قال واما ذکر الله فی الخمس فانه لافتتاح الکلام تبرکا باسمه وسهم النبی صلی الله علیه وآله وسلم سقط

بموته كما سقط الصفي لانه عليه السلام كان يستحق برسالته ولا رسول
بعده والصفي شيء كان النبي عليه السلام يصطفيه لنفسه من الغنيمة
مثل درع او سيف او جارية وقال الشافعي يصرف سهم الرسول عليه
السلام الى الخليفة والحجة عليه ما قدمناه وسهم ذوي القربى كانوا
يستحقونه في زمن النبي عليه السلام بالنصرة لما رويناه وبعده
بالفقر قال رضي الله عنه هذا الذي ذكره قول الكرخي وقال الطحاوي
سهم الفقير منهم ساقط ايضا لما روينا من الاجماع ولان فيه معنى الصدقة
نظرا الى المصرف فيحرمه كما حرم العمالة والوجه الاول وقيل هو الاصح لما روي
ان عمر رضي الله عنه اعطى الفقراء منهم والاجماع انعقد على سقوط حق
الاغنياء اما فقراؤهم فيدخلون في الاصناف الثلثة وانچه صاحب هدايه
گفته همينها است اما انكه گفته كه ولنا ان الخلفاء الاربعة الراشدين
قسموه على ثلثة اسهم على نحو ما قلنا وكفى بهم قدوة جواب اينست
كه در ماده كه از نص قران يا عمل پيغمبر وحديث حكمي ظاهر شده باشد
كرده خلفاء قدوه بودن راي ايشان شايد اما جائي كه نص قران دلالت بر حكمي
كرده باشد وعمل حضرت بر طبق آن متحقق گشته باشد وحديث هم
نقل كرده شده از خلفاء ضد آن اگر نقل كنند عقل سليم تابع شرع حكم ميكند
بر آنكه اسناد اين امر بخلفاء بحق صحيح نيست واگر در ميان خلفاء كسي
بوده كه معصوم نبوده وجايز الخطا بوده اين حكم بر خلاف نص وعمل پيغمبر
از جمله خطاهاي ممكن او بوده وشما خود مجتهد را جايز الخطا ميدانيد
وميگوييد كه بر تقدير خطا در اجتهاد اثمي وگناهي بر مجتهد نيست وحق
همانست

همانست كه منطوق قران ومعمول حضرت پيغمبر است وحمل بر خطاء خليفه
كردن آسان تر وباحتياط نزديكتر است از حمل كردن بر خطا خدا و
رسول خدا وانچه گفته كه خمس عوض زكوة مقرر شده پس ثابت
ميشود در حق كسانيكه ثابت شده براي ايشان زكاة واينها فقرا اند
نه اغنيا اين سخن در باب نصف خمس كه با اصناف ثلثه يتامى و
مساكين وابناء السبيل قسمت ميشود موافق عقيده اماميه است
چرا كه ايشان هم در اصناف ثلثه فقر واحتياج را شرط كرده اند
وباغنيا تجويز نكرده اند وانچه حضرت پيغمبر فرموده اند كه يا معشر
بني هاشم ان الله كره لكم غسالة الناس واوساخهم وعوضكم بالخمس
شايد كه خطاب باين كلام مخصوص اصناف ثلثه بني هاشم باشد
اما بنابر اماميه نصف خمس مخصوص اصناف ثلثه بني هاشم است
وغير ايشان را شركت نيست ونصف ديگر خمس يعني حصه خدا ورسول
خدا وحصه قايم مقام رسول خدا كه بعد از حضرت پيغمبر بقايم مقام تعلق
دارد ومراد اوست بلفظ ذي القربى لا نسلم كه در وي فقر شرط باشد بلكه او
بجاي حضرت پيغمبر حاكم على الاطلاق است صرف ميكند سه حصه متعلق بحضرت
پيغمبر را در انچه صرف ميكرد حضرت پيغمبر از ضروريات خود ومصالح مسلمين
وانكه گفته كه والنبي اعطاهم للنصرة ظاهرا ميخواهد بگويد كه پس چون
بعد از حضرت پيغمبر نصرت برطرف شد سهم ايشان بايد كه ساقط شود
در برابر اين ميگوييم كه دادن حضرت پيغمبر بفرموده حق سبحانه و
تعالى است وعلت وجوب حصه ايشان امر الهيست نه طريق وجوب

حضرت پیغمبر از نصرت و همراهی بنو مطلب یا بنو هاشم نبوده شاید که
نکته مخصوص ساختن حق سبحانه و تعالی بوده باشد مر بنو هاشم و
بنو عبد المطلب را باین عطیه و انجه نکته و از اسباب اعتبار و باعث
بوده باشد بر عنایتی و عطای جبلی از دست که با انقطاع او منقطع
شود عطیه خصوصاً که آن انقطاع از طرف ایشان نباشد بقضای
و قدر الهی و بفوت حضرت پیغمبر شده باشد پس چرا نتواند بود که
بسبب نصرت و همراهی که جمعی از اقربا با حضرت پیغمبر خصوص در اوائل
اسلام بحین ضعف کرده باشند و به برکت آن حق سبحانه تعالی
بایشان حصه از خمس عطا کند که بعد از حضرت پیغمبر هم در اولاد
ایشان تا قیامت حکمش باقی باشد و آنکه گفته که المراد من النص قرب
النصرة لا قرب القرابة ردش باینست که هیچ یک از مفسرین در این
آیة و نظائر آن قرب نصرت نگرفته اند و همه قرب قرابت نسبی گرفته اند
بالاتفاق و نیز اگر قرب نصرت مراد باشد باید که وحشی حبشی بعد از
اسلام و همراهی و نصرت از ذوی القربی حضرت پیغمبر بوده باشد و این غلط است
باجماع امة و آنکه گفته انما ذکر الله فی الخمس تا آنکه لافتتاح الکلام تبرکا باسمه
جوابش اینست که ظاهر از لفظ فان لله خمسه و آوردن بان مؤکده
و تقدیم خبر ان بر اسم تاکید ثبوت حصه از خمس مفهوم میگردد از
برای حق سبحانه و تعالی و جز چیز باعث و داعیست بر ترک این
ظاهر با آنکه خود ها از ابی العالیه و از ابن عباس و علی ابن ابی طالب
قولی بنفس حصه و اثبات حصه سهم الله نقل کرده اند نهایت انجه از

جانب حنفیه و شافعیه و جز آن برای این توان گفتن و میگفتند
تغییر میگویند یا جوابش از جمله از جانب ایشان میتوان گفتن که مال
یا جنسی که خمس از آن اخراج کرده میشود بتمام از آن خداست بلکه
خلایق همه مخلوق خدا اند و ملک اویند پس بعضی از آن را بخدا نسبة
دادن و بعضی را بغیر چه معنی دارد دیگر آنکه چون سهم الله را نیز
حضرت پیغمبر متصرف میشدند و در زمان سهم خود در مصارف
ضروریه خود صرف میکردند یا در مصالح مومنین پس در حقیقت آن
سهم نیز از آن رسول خدا بوده و از آن سهم الله گفتن محض تسمیه بیش
نبوده دیگر آنکه سهم هر یک از اصناف خمسه از برای انتفاع اختصاص
بآن صنف است و آن برای صرف در مصالح خود یا مصالح صنفی از اصناف
مذکوره و حق سبحانه تعالی منزه است از انتفاع پس بعضی از خمس را
سهم الله نامیدن و آنرا بحضرت پیغمبر متعلق دانستن چه معنی حاصل
دارد و اگر سهم الله و سهم رسول هر دو متعلق برسول صلوات الله علیه است
پس ثلث خمس از ایشانست و اگر با حصه ذی القربی از آنحضرت بوده
پس نصف خمس از آنحضرت بوده جوابش اینست که حصه از خمس را سهم الله
قرار دادن نسبت دادن و اضافه است این سهم را بحق سبحانه تعالی
و لازم نیست که این نسبت از جهت انتفاع و صرف باشد برای اضافه
ادنی مناسبت کافیست چنانچه کعبه را بیت الله گفته میشود و حال
آنکه در حقیقت همه خانها بلکه همه عالم از آن خداست و این گفتن
نه باین معنی است که مسکن و ماوای حق سبحانه است یا احاطه

باو کرده یا ساخته حق تعالی است بلکه ازین عالم معنی قصد میکنند که
خانه ایست که بحکم الهی بعضی ازین کرده‌ها او ساخته اند و حکم تطهیر
او بطریق وجوب شده و از آن حق تعالی بخود نسبت داده بقوله و طهر بیتی
للطائفین والعاکفین والرکع السجود و نسبت و اضافت ما نحن فیه ازین
مفهوم ذوی العقول میگردد همین قدر کافیست از برای نسبت دادن
و مثل اینست که رمضان را شهر الله میگویند با آنکه همه ماهها شهر الله
اند و زکوة را حق الله می نامند پس می تواند بود که حق سبحانه و تعالی
سدس خمس را بخود نسبت داده تصرف آنرا مفوض باختیار رسول خود
متعلق کرده باشد و بعد از رسول الله بقائم مقام رسول سلام الله
علیهما و آنکه گفته که و سهم النبی صلی الله علیه و آله و سلم سقط بموته لانه
علیه السلام کان یستحق بالرسالة ولا رسول بعده ازین عبارت معلوم
می شود که قصد افاده این معنی کرده که اصناف دیگر یعنی ذوی
القربی و ایتام و مساکین و ابناء السبیل چون تا بعد از قرن متجدد
می شوند حصص و سهام خمس که از غزوات و جهادات بعد از عصر حضرت
رسالت پناهی هم میرسد بافراد متجدده اصناف مذکوره تعلق میگیرد
وجود رسول بعد از آن حضرت ممتنع است که بهم رسد پس حصه آنحضرت
می باید ساقط باشد این سخن گاهی درست می شود که حصه از برای رسول
مطلق مقرر شده باشد لا علی التعیین چنانچه در یتامی و مساکین و
ابناء سبیل است و هیچکس چنین نگفته و آنکه گفته که کان یستحق
بالرسالة اگر مادام مشتغلا بتبلیغ الاحکام والشرایع خواسته زیرا که

من ذوی

من ذوی بوصیه علم و فضل و صنعتی بر الانسان و حاشا که چنین
باشد و اگر این معنی اراده کرده که مخصوص کردن ایشان حق تعالی آنحضرت
را برسالت دخل ندارد در مخصوص ساختن بحصه از خمس پس این معنی را تقا
در اده سقوط حصه نمیکنند بمجرد اختفا و استتار جسد مبارک
آنحضرت از عالم حس و عیان بلکه اختصاص آنحضرت برسالت همچنانکه
در اوان ظهور و حیات بود بعد از کون در حلت بعالم بقا نیز باقیست
تا قیامت باقی خواهد بود و از فیض رسالت آنحضرت است که
عالم عالم مردم در عصر بعد عصر و قرنا بعد قرن از ضلال کفر انقاذ می
یابند و آنحضرت رسول خدا است از زمان بعثت خود تا قیام قیامت
و مردم مکلف‌اند بتصدیق برسالت او و تقلید دین او و چه توان گفتن و
چه تعجب توان کرد از اسقاط سهم ذوی القربی از جماعتی که ایشان
اسقاط سهم رسول خدا نمیکنند بلکه از آن خدا را هم از میان محو
ساخته اند بهر حال آمدیم بر اینکه در باب ذوی القربی گفته که کانوا
یستحقونه فی زمن النبی علیه السلام بالنصرة میگوئیم که لا نسلم که حصه
خمس را حق نصرة ایشان بوده باشد ما دام النصرة و الا می بایست که سهم
مخصوص مجاهدین ایشان باشد و دادن آن بنسا و صبیان ایشان
جایز نباشد و حال آنکه چنین نیست بلکه ذکور و اناث را بعضی
برابر داشته اند بلکه می تواند بود که سبب شده باشد نصرة جمعی
لزومشان از ذوی القربی از برای عطیه مستمره در باب اولاد ایشان تا
قیامت و آنکه گفته که و بعده بالفقر اگر چه بیش اما میدهیم فقر را اصناف

ثلاث بنو عبد المطلب شرط هست از برای آنکه برایشان داده شود اغنیا
یا عدم حاجت حرج بر فقراء خود ها ایشان یعنی بنی هاشم شود
اما نصف خمس بیش ایشان مخصوص اصناف ثلثه بنو عبد المطلب است
نه آنکه اصناف ثلثه تمام عالم را در آن شرکت باشد چنانچه اهل سنت
تجویز کرده اند و هیچ تامل نکرده اند در آنکه اگر ترجیح فقرا و محتاجین
حضرت پیغمبر بر محتاجین سایر الناس داده شود انصاف و عدالت صورت
اقتضا این میکند که چون قسمی از نفع مالی یعنی زکوة مخصوص
اصناف محتاجین غیر هاشمی شده قسمی دیگر نفع مالی یعنی خمس باید
که مخصوص هاشمیین باشد و اگر محتاجین سایر الناس در این شریک
باشند غبن بر هاشمیین میشود و غبطه از برای سایر الناس که تبع
و طفیل ایشان بوده اند و نیز میگوییم که در آیه خطاب با اهل عصر
پیغمبر است و حکمش مخصوص آن عصر و هیچ کس یقین نرفته و اگر این قسم
احتمال در بعضی آیات راه داده شود نمی توانند بود که در آیه لله
حج البیت نیز خطاب بسلمانان اهل عصر حضرت پیغمبر بوده باشد علی الناس
که مرکز اسلام در آن وقت مدینه بود و قریب بود بمکه معظمه و حکم
نباشد از برای اهل بلاد بعیده و اگر آیه خمس حکم عامست و شامل اهل
ملت اسلام مثل سایر احکام شرعیه از نماز و روزه تا انقراض عالم پس معنی
آیه این میشود که آنچه شما یان از غنیمت بدست آورید در وقت
که باشد در زمان پیغمبر و بعد از پیغمبر حکم خدا در وایست که خمسه
ولرسوله ولذی القربی والاصناف الثلثه و درین صورت سهم

حضرت پیغمبر بفوت یعنی نظر چنانچه باد فی تامل ظاهر میشود و تفاوت
دیگر در میان اهل سنت و امامیه در موضوع خمس است که نزد اهل سنت
منحصر است در غنیمت کفار که بحرب و غلبه گرفته باشند و نزد بعضی
از معادن مثل طلا و نقره و بیش اما سیر اینها هست یا ارباح التجارات
والزراعات والصناعات زایداً علی مونة السنة والکنوز والغوص
والغوص والحلال المختلط بالحرام ولا یتمیز المالک ولا القدر من الحرام
والارض الذمی اذا اشتراها من مسلم و این تو سعه در موضوع خمس یا عث
رفاهیت حال بنی هاشم بسیار می شود اگر مردم تو فیق ادای خمس واجب
یابند و بعد از نظر انزل بت صاحب هدایة از همه عجیب تر آورده که قال
الطحاوی سهم الفقراء منهم ساقط ایضا لما روینا من الاجماع ولان فیه معنی
الصدقة نظرا الی المصرف فتحرمه کما حرم الغسالة و از ین عبارت گویا
از عالم هجو و ملح چیزی قصد کرده که از راه عزت داشتن سادات را از
گرسنگی باید کشت خدا جزا این سخن با و بدهد الا خیرا فخیر و ان
شرا فشرا و لات وقت آنست که بر حل آیه بروش امامیه شکوک شده
استبعادات که مضمون است و موهوم و تخیل میکردند ذکر کرده شود
با شاره بحل و دفع استبعاد مخفی نماند که تعیین سهم الله و سهم رسول الله
هر دو بنص آیه ظاهر و هویداست و لفظ ذی القربی اگر چه نوع
صیغه آن مشعر باین هست که جمعی کثیری که عبارت از بنو قبیله
باشند یا بنو هاشم بالتمام والعموم مراد نیست اما چون اراده جنس کردن
ممکن است از ین عبارت جزم حاصل نمیشود بمراد شخص معین که جز نبی

حضرت پیغمبر

حقیقی شود و اتفاقا چنین چیزی از این لفظ امامیه قصد کرده اند یعنی
که مراد از ذی القربی شخصی است صاحب قرب نسبی که قایم مقام آنحضرت
بوده باشد در امور دین و دنیا الا فی النبوة و این چنین شخص دوازده تن
بوده اند یکی بعد از دیگری بطریق بدلیت و الحال نوبت دوازدهمین
ایشان است که حضرت صاحب الزمان بوده باشد و تا قیام قیامت نوبت
او خواهد بود پس معلوم شد که لفظ ذی القربی مناسب همین معنیست
که امامیه مراد داشته اند که اگر بنو هاشم و بنو مطلب مراد می بودند
چنانچه اهل سنت مراد داشته اند مناسب صیغه جمع مثل ذوی القربی
بودی و اگر یک شخص معین و جزئی حقیقی مراد می بود مثل حضرت علی ایراد
لفظی لایق آن بود که باو متعین شود آن شخص و ذکر کردن باسم مناسب طرز
کلام الهی بود ایراد بوصف نیز هیچ ممکن بود که مخصوص شود بانکس که
مراد است مثل یؤتون الزکوة وهم راکعون و اگر چه در تعیین مراد این
قسم الفاظ از کلام الهی ملاذ و ملجا در حضرت رسالت پناهی است در
تفسیر کردن آنحضرت و اخبار از بیان حضرت رسالت پناهی و از عمل
آنحضرت و اخبار از بیان حضرت رسالت پناهی و از عمل آنحضرت معلوم
شد باعتقاد اهل سنت است که مراد بنو هاشم و بنو المطلب اند و
باعتقاد امامیه صاحب قرابت نسبی که قایم مقام آنحضرت باشد مراد است
و لفظ عبادت برای داشتن امامیه انسب و اقرب است از آنچه مراد داشته اند
اهل سنت بنا بر وجهی که گذشت یعنی در آن صورت بایست که صیغه
جمع بلفظ ذوی القربی مذکور شود از جهت کثرت ایشان و مراد بودن

علی سبیل الاجماع و بر وجهی که امامیه آن را مراد داشته اند اگر چه طرق
نزاع یتعدی محقق نگردد اما در هر مرتبه منحصر در یک شخص معین
است که مراد از وقت اقامه مقام است نیز عین او در زمان خدا و رسول
خدا جزئی حقیقی میشود که وحدت صیغه مناسب اوست و اعاده
لام در لفظ و لذی القربی همچو لفظ لله و للرسول نیز یاد از این
میدهد که این شخص همچو خدا و رسول عظیم الشان است و نفر سوم
مذکور شده و ثالث خدا و رسول خدا و ممتاز از سایر اصناف و
لهذا در اصناف ثلثه اعاده لام نشده اما مخصوص ساختن اصناف
که مفهوم میشود از یتامی و مساکین و ابن السبیل به بنو عبد المطلب
پس مدلل آن بر نقلیست که اهل سنت خود ها از علی بن ابی طالب علیه
السلام کرده اند بلفظ ایتامنا و مساکیننا و بلفظ ان الخمس لکم بالقرآن
و نحن بنی که نقل کرده اند بعبارة یا معشر بنی هاشم ان الله کره لکم غسالة
ایدی الناس و اوساخهم و عوضکم عنها بالخمس نیز اشعار باین دارد چرا که هم
که تعیین اصناف مستحقین خمس باو میشود چیزی که صلاحیت این دارد
که تعیین مراد باشد بموافق مذهب حنفیه لفظ ذی القربی نیست چرا که
لفظ مشترک است غنی و فقیر را پس می باید که لفظ و الیتامی و المساکین
و ابن السبیل مبین باشد بنا بر آنکه مراد از آنها از جمله بنو هاشم ایتام ایشان معتقد
امامیه چون مراد از لفظ ذی القربی قایم مقام شد پس حکم باقی بنو
هاشم باید که مذکور شود و آنچه صلاحیت دارد که مبین باشد عبارت
و الیتامی و المساکین و ابن السبیل است و نیز معلوم بودن آنکه

بنا بر اعتقاد امامیه
و حنفیه اغنیاء بنو هاشم
مراد نیستند و در اند

زکوة مخصوص غیر بنی هاشمست و بر هاشمیین حرام است قرینه میشود
بر اینکه از لفظ والیتامی والمساکین وابن السبیل که در آیه خمس واقع
شده مراد از و اصناف ثلثه بنی هاشم است نه عام چرا که چون قسمی
از قسمی مالی یعنی زکوة بر ایشان حرام شده و مخصوص غیر ایشان شده
در قسم دیکر یعنی خمس اکر غیر را شرکت باشد غبن بر ایشان که اشرف‌اند
میشود و غبطه بجانب اخس می افتد و در حکم الهی این معنی را وجود
حدیث که نقل شده و با وجود نقلی که اهل سنت از علی بن ابی طالب کرده‌اند
عقل سلیم تابع شرع تجویز نمیکند قوله تعالی ان کنتم آمنتم بالله و ما
انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان مفسرین باتفاق چنین
تفسیر کرده‌اند که ان کنتم آمنتم بالله فادوا الخمس الی الاصناف المخصوصین
بهم الخمس والمستحقین له و در شیعه و در حق کسی که منع آن از مستحق آن
کند بوجوب آیه دغدغه در ایمان او میشود والله اعلم بالصواب و یوم
الفرقان باتفاق روز جنک بدر مراد داشته‌اند که حق و باطل در آن
روز واضح از هم جدا شده و از جمعان حضرت پیغمبر و اصحاب بدر را حضرت
مراد داشته‌اند و جمع دیکر ابو جهل و قریش و اهل مکه که بر خلاف و قتال
او بجنک حضرت رسالت پناهی آمده بودند و در یاد دادن از روز
بدر و فرمودن اینکه اکر تصدیق کرده‌اند بخدا و بآیات و معجزاتی که در آن
روز فرو فرستاده‌ایم اشعاریکه دلالت است بر علت اختصاص خمس به بنو
عبد المطلب و براس و رئیس ایشان علی ابن ابی طالب چه اکر در فتح
با قلة اهل اسلام و ضعف ایشان و کثرة کفار و شوکت ایشان حضرة

الهی بوده

الهی بوده و سعی ذوی القربی مثل علی بن ابی طالب و حمزه و عبیدة بن
الحارث از رؤسا اهل بیت نبوة و مواساة علی ابن ابی طالب و تحمل
مشقتها و مخاطرات چنانچه ملا علی با وجود تعصب بیان آن در شرح
تجرید باین وجه میکند و هی اول حرب امتحن الله بها قلوب المؤمنین
لقلتهم و کثرة المشرکین فقتل علی علیه السلام الولید بن عتبة ثم
عتبة بن ربیعة ثم شیبة ابن ربیعة ثم العاص بن سعید ثم سعید بن
العاص ثم حنظلة ابن ابی سفیان ثم طعیمة بن عدی ثم نوفل بن خویلد
ولم یزل یقاتل حتی قتل نصف المشرکین المقتولین والباقی من المسلمین
وثلثة الاف من الملائکة مسومین قتلوا النصف الآخر ومع ذلک
کانت الرایة فی ید علی علیه السلام پس ما حصل ذکر یوم بدر و یاد دادن
این میشود که اکر ایمان آورده‌اید بخدا و بمعجزات متحققه در آن روز
و علم بآن حرب و خصوصیات او دارید میدانید که ذوی القربی
از بنو هاشم مستحق هستند این را که مخصوص شوند بعطیه خمس
بعد از خدا و رسول خدا والله علی کل شیء قدیر مقتضی این تفسیر
میتواند بودن که مراد از و این باشد که حق تعالی قادر است بر هر چه اراده
کند و مقدور سازد چنانچه در روز حرب بدر اراده و تقدیر او
تعلق کرفت بنصرة رسول و ذوی القربی و بخصوص ساختن ذوی
القربی بخمس فالحمد لله علی ذلک و علی سایر نعمائه حمدا کثیرا کثیرا

فصل فی ذکر ما قاله المفسرون فی قوله تعالی یوفون بالنذر
ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا

ويتيما واسيرا قال المفسر النيسابوري قال اهل النظم حين وصف
سعادة الابرار كان لسائل ان يسال انما لهم بم يرزقون ذلك فاجاب
يوفون بالنذر ويخافون الذي وفى بما اوجبه على نفسه لوجه الله
كان بما اوجبه الله عليه اوفى وذكر الواحدي في تفسيره البسيط
والزمخشري في الكشاف وكذا الامام الطبرسي على ان السورة
نزلت في اهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولا سيما هذه الآي
يروى عن ابن عباس ان الحسن والحسين مرضا فعادهما رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم في ناس معه فقالوا يا ابا الحسن لو نذرت على ولديك
فنذر علي وفاطمة وفضة جارية لهما ان برئا مما بهما ان يصوموا ثلاثة
ايام فشفيا وما معهم شيء فاستقرض علي من شمعون الخيبري اليهودي
ثلث اصوع من شعير فطحنت فاطمة صاعا واختبزت خمسة اقراص
على عددهم فوضعوها بين ايديهم ليفطروا فوقف عليهم سائل فقال
السلام عليكم يا اهل محمد مسكين من مساكين المسلمين اطعموني اطعمكم الله
من موائد الجنة فآثروه وباتوا لم يذوقوا الا الماء واصبحوا صياما فلما
امسوا ووضعوا الطعام بين ايديهم وقف عليهم يتيم فآثروه ووقف
عليهم اسير في الثالثة ففعلوا مثل ذلك فلما اصبحوا اخذ علي بيد
الحسن والحسين واقبلوا الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلما
ابصرهم وهم يرتعشون كالفراخ من شدة الجوع قال ما اشد ما يسوءني
ما ارى بكم فقام وانطلق معهم فرأى فاطمة في محرابها قد التصق ظهرها
ببطنها وغارت عيناها فساءه ذلك فنزل جبرئيل عليه السلام

وقال خذها

وقال خذها يا محمد هناك الله في اهل بيتك فاقرأ السورة ويروى ان
السائلين في الليالي الثلث كان جبرئيل اراد بذلك ابتلاءهم باذن الله
سبحانه وقال ابو اسحاق الثعلبي في تفسيره المسمى بالكشف والبيان وذكر
غيرها نزلت في علي بن ابي طالب وفاطمة وجارية لهما يقال لها فضة
وكانت القصة فيه ما اخبرنا الشيخ ابو محمد الحسن بن احمد بن محمد بن
علي الشيباني العدل وقرأت عليه في صفر سنة سبع وثمانين وثلثمائة
قال انا ابو حامد احمد بن محمد بن الحسن بن الشرقي ثنا ابو محمد عبد الله
بن محمد بن عبد الوهاب الخوارزمي ابن عم الاحنف بن قيس في
سنة ثمانية وخمسين ومائتين قال احمد ثنا احمد بن حماد المروزي
ثنا محبوب بن حميد البصري وسأله عن هذا الحديث روح بن عبادة
قال ثنا القاسم بن بهرام عن ليث عن مجاهد عن ابن عباس واخبرنا
عبد الله بن حامد انا ابو محمد احمد بن عبد الله المزني ابو الحسن محمد بن
احمد سهل بن علي بن مهران الباهلي بالبصرة ثنا ابو مسعود عبد الرحمن
بن فهد بن هلال حدثني القسم بن يحيى عن ابي علي العنزي عن محمد بن السائب
عن ابي صالح عن ابن عباس قال الحسن بن مهران وحدثني محمد بن زكريا البصري
حدثني شعيب بن واقد المزني ثنا القاسم بن بهرام عن ليث عن مجاهد
عن ابن عباس في قوله تعالى يوفون بالنذر ويخافون يوما كان
شره مستطيرا قال مرض الحسن والحسين عليهما السلام فعادهما جدهما
محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومعه ابو بكر وعمر رضي الله عنهما
وعادهما عامة العرب فقالوا يا ابا الحسن لو نذرت على ولديك نذرا

وكل نذر لا يكون له وفاء ليس بشيء فقال علي رضي الله عنه ان برا ولداي
مما بهما صمت ثلثة ايام الله شكرا وقالت فاطمة رضي الله عنها
ان برا ولداي مما بهما صمت ثلثة ايام شكرا وقالت جارية يقال لها
فضة نوبية ان برا سيداي مما بهما صمت ثلثة ايام شكرا فالبس الغلامان
العافية وليس عند آل محمد قليل ولا كثير فانطلق علي رضي الله عنه الى
شمعون ابن حايا الخيبري وكان يهوديا فاستقرض منه ثلثة اصوع
من شعير وفي حديث المزني عن ابن مهران الباهلي فانطلق الى جار له
من اليهود يعالج الصوف يقال له شمعون بن حايا فقال له هل لك
ان تعطي جزة من صوف تغزلها لك بنت محمد صلى الله عليه وسلم
بثلثة اصوع من شعير قال نعم فاعطاه فجاء بالصوف والشعير واخبر
فاطمة بذلك فقبلت واطاعت قالوا فقامت فاطمة رضوان الله
عليها الى صاع فطحنته واختبزت منه خمسة اقراص لكل واحد منهم
قرصا وصلى علي مع النبي عليهما السلام المغرب ثم اتى المنزل فوضع
الطعام بين يديه اذ اتاهم مسكين فوقف بالباب فقال السلام
عليكم اهل بيت محمد مسكين من مساكين المسلمين اطعموني اطعمكم الله
من موائد الجنة فسمعه علي عليه السلام فانشا يقول شعر
فاطم ذات المجد واليقين ** يا بنت خير الناس اجمعين ** اما ترين البائس
المسكين ** قد قام بالباب له حنين ** يشكو الى الله ويستكين **
يشكو الينا جائعا حزين ** كل امرئ بكسبه رهين ** وفاعل الخيرات
يستبين ** موعده جنة عليين ** حرمها الله على الضنين ** وللبخيل

موقف

موقف مهين ** تهوي به النار الى سجين ** شرابه الحميم والغسلين **
فانشادت فاطمة تقول امرك يا ابن عم سمع طاعة ** ما بي
من لؤم ولا وضاعة ** غذيت في الخبز له صناعة ** اطعمه ولا ابالي
الساعة ** ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة ** ان الحق بالاخيار والجماعة **
وادخل الخلد ولي شفاعة ** قال فاعطوه الطعام ومكثوا يومهم وليلتهم
لم يذوقوا شيئا الا الماء القراح فلما ان كان اليوم الثاني قامت فاطمة
عليها السلام الى صاع فطحنته واختبزته وصلى علي مع النبي عليهما
السلام ثم اتى المنزل فوضع الطعام بين يديه فاتاهم يتيم فوقف
بالباب فقال السلام عليكم اهل بيت محمد يتيم من اولاد المهاجرين
استشهد والدي يوم العقبة اطعموني اطعمكم الله على موائد الجنة
فسمعه علي رضي الله عنه فانشا يقول شعر فاطم بنت السيد
الكريم ** بنت نبي ليس بالزنيم ** قد جاءنا الله بذا اليتيم **
من يرحم اليوم فهو رحيم ** موعده في جنة النعيم ** قد حرم الخلد على
اللئيم ** يزل في النار الى الجحيم ** شرابه الصديد والحميم ** فانشادت
فاطمة تقول اني لاعطيه ولا ابالي ** واوثر الله على عيالي ** امسوا جياعا
وهم اشبالي ** اصغرهم يقتل في القتال ** بكربلا يقتل باغتيال **
للقاتل الويل مع الوبال ** تهوي به النار الى سفال ** مصفدة اليدين
بالاغلال كبوله زادت على الاكبال ** قال فاعطوه الطعام ومكثوا
يومين وليلتين لم يذوقوا شيئا الا الماء القراح فلما كان في اليوم
الثالث قامت فاطمة عليها السلام الى الصاع الباقي فطحنته واختبزته

وصلّى علي مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليهما السلام ثم أتى
المنزل فوضع الطعام بين يديه إذ أتاهم أسير فوقف بالباب
فقال السلام عليكم أهل بيت محمد تأسروننا وتشدّوننا ولا
تطعموننا أطعموني فإني أسير محمد أطعمكم الله على موائد الجنة فسمعه
علي رضي الله عنه فأنشأ يقول شعر فاطم يا بنت النبي أحمد
بنت نبي سيد مسوّد هذا الأسير للنبي المهتد مكبل في غله مقيد
يشكو إلينا الجوع قد تمدد من يطعم اليوم يجده في غد عند العلي
الواحد الموحد ما يزرع الزارع سوف يحصد فأطعميه من غير منكد
حتى تجازى بالذي لا ينفد فأنشأت فاطمة تقول شعر
لم يبق مما جئت غير صاع قد دبرت كفي مع الذراع ابناي والله من
الجياع أبوهما للخير ذو اصطناع يصطنع المعروف بابتداع
عبل الذراعين طويل الباع وما على رأسي من قناع إلا قناع نسجه
نساع فأعطوه الطعام ومكثوا ثلاثة أيام ولياليها لم يذوقوا
شيئا إلا الماء القراح فلما أن كان اليوم الرابع وقد قضوا نذرهم
أخذ علي بيده اليمنى الحسن وبيده اليسرى الحسين وأقبل نحو
رسول الله عليه السلام وهم يرتعشون من شدة الجوع فلما أبصرهما النبي عليه السلام قال يا أبا الحسن ما أشد ما يسوءني ما أرى
بكم انطلقوا إلى ابنتي فاطمة فانطلقوا إليها وهي في محرابها قد لصق
بطنها بظهرها من شدة الجوع وغارت عيناها فلما رآها النبي عليه
السلام قال واغوثاه بالله أهل بيت محمد يموتون جوعا فهبط جبرئيل
على محمد عليهما السلام فقال يا محمد خذها هنأك الله في أهل بيتك

قال وما آخذ

قال وما آخذ يا جبرئيل فأقرأه هل أتى على الإنسان حين من الدهر إلى قوله
إنما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء ولا شكورا إلى آخر السورة
وزاد ابن مهران الباهلي في هذا الحديث فوثب النبي عليه السلام حتى
دخل على فاطمة فلما رأى ما بهم انكب عليهم يبكي ثم قال أنتم
منذ ثلاث فيما أرى وأنا غافل عنكم فهبط جبرئيل عليه السلام بهذه
الآيات إن الأبرار يشربون من كأس كان مزاجها كافورا عينا
يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا قال هي في دار النبي عليه الصلاة
والسلام تتفجر إلى دور الأنبياء عليهم السلام والمؤمنين يوفون بالنذر
يعني عليا وفاطمة والحسن والحسين وجاريتهم فضة ويخافون
يوما كان شره مستطيرا ويطعمون الطعام على حبه يقول على شهوتهم
الطعام وإيثارهم مسكينا من مساكين المسلمين ويتيما من يتامى
المسلمين وأسيرا من أسارى المشركين ويقولون إذا أطعموهم
إنما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء ولا شكورا إنا نخاف من ربنا
يوما عبوسا قمطريرا قال والله ما قالوا لهم هذا بألسنتهم ولكنهم أضمروه
في أنفسهم فأخبر الله عز وجل بإضمارهم يقولون لا نريد منكم
جزاء ولا شكورا فتمنون علينا به ولكنا أعطيناكم لوجه الله تعالى وطلب
ثوابه قال الله تعالى فوقاهم الله شر ذلك اليوم ولقاهم نضرة في الوجوه
وسرورا في القلوب وجزاهم بما صبروا جنة يسكنونها وحريرا يلبسونه
ويفترشونه متكئين فيها على الأرائك لا يرون فيها شمسا ولا
زمهريرا قال ابن عباس فبينا أهل الجنة في الجنة إذ رأوا ضوءا كضوء

الشمس وفيها اشرقت الجنان لها فيقول اهل الجنة يا رضوان قال الله تعالى
لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا فيقول لهم رضوان ليست هذه
شمس ولا قمر ولكن هذه فاطمة وعلي ضحكا اشرقت الجنان من نور
ضحكهما وفيهما انزل الله تعالى هل اتى على الانسان حين من الدهر الى
قوله وكان سعيكم مشكورا وانشدت فيه انا مولى لفتى انزل
فيه هل اتى مسولى ابرار ميكويد كه مفسرين متفق اند در انكه
ونا كثير كان بنذر كه مراد ابرار لفظ يوفون على ابن ابى طالب وفاطمة
وحسنين اند سلام الله عليهم اجمعين وقصه جاريه ايشان و عبادت
ايشان بوده و ثعلبى اين بوده كه نقل شده و عبارت بيضاوى و كشاف
چون مختصر بود در حقيقت بعض اين عبارت بوده از جهت تكرار
اورده شد الا انكه ابو اسحاق ثعلبى با انكه قضيه نذر را باين
عبارت كه ما نقل كرده شد اورده در تفسير و قوله و يطعمون
الطعام ذاتبعه بوسط سلوك ابن المنذر كرد انجا تا بقوله تعالى
وكان سعيكم مشكورا جميع اين آيات نازل شده در شان ايشان بيوت الجنة
يعنى على ابن ابى طالب و فاطمه و حسنين سلام الله عليهم قرار داده و نيز
چنانچه نقل كرده شد كه گفتند مجتهدان الى على و فاطمه انزل الله تعالى
هل اتى الى قوله و كان سعيكم مشكورا و گفتند و انشدت فيه انا
مولى لفتى انزل فيه هل اتى بنا بر اين چون در تفسير و يطعمون الطعام
مخصوص ايشان همين منقول قول ابى بكر نقل كرده كه در شان انصاري نازل
شده هر چند كه خود شرح هم معتقد ضعف آن نقل هست لما

چون التزام

چون التزام استقصا كرده شده و معلوم نيست كه بر نحو و تسويد
قرار داده شده كه هر چه بر وفق آن در روايات متعدد نيز گنجايش
داشته باشد آورده شود و توضيح و كشف شبهات منظور
داشته شود و حق صحيح بنا بر اين نقل او هم آورده ميشود
با اشاره بوجوه ضعفش ابو اسحاق ثعلبى گفته كه قال ايضا نزلت في
رجل من الانصار اطعم في يوم واحد مسكينا ويتيما واسيرا وكانت قصته
هي ما اخبرنا ابن فنجويه ثنا محمد بن خلف بن حيان ثنا اسحق بن محمد
بن مروان ثنا ابي ثنا ابرهيم بن عيسى ثنا علي بن علي عن ابي حمزة
الثمالي قال بلغنا ان مسكينا اتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال
يا رسول الله اطعمني فقال ما عندي ما اطعمك ولكن اطلب فاتى
رجلا من الانصار وهو يتعشى مع امرأته فقال الذي اتيت رسول الله عليه
السلام فقلت له اطعمني فقال ما عندي ما اطعمك ولكن اطلب فقال
الانصاري لامرأته ما ترين فقالت اطعمه واسقه ثم اتى رسول الله عليه
السلام يتيم فقال ما عندي ما اطعمك ولكن اطلب فاتى اليتيم الانصاري
الذي اتاه المسكين فقال له اطعمني فقال لامرأته ما ترين فقالت
اطعمه واسقه فاطعمه وسقاه ثم اتى رسول الله عليه السلام اسير فقال
يا رسول الله اطعمني فقال ما عندي ما اطعمك ولكن اطلب فاتى الاسير
الانصاري فقال له اطعمني فقال لامرأته ما ترين قالت اطعمه فكان
هذا كله في ساعة واحدة فانزل الله تعالى فيما صنع الانصاري
من اطعامه المسكين واليتيم والاسير ويطعمون الطعام على حبه مسكينا

ويتيما

ويتيما واسيرا نقيض مى‌كويند كه اين روايت در شأن ايشان نزول آيه چند

نداده ضعيف است بلكه از او بيكانكى از لفظ آيات دفع از اراده

در نيت مضمون سخن سيوم از جهت كثرت احتياط و عدم احتياط در تعيين

مراد الله اما بيكانكى از لفظ آيه پس بجهت چند وجه است اول آنكه بودن

بالكليه كفتن لوازم نيابد ان يطعمون الطعام آوردن مشعر است بلكه

دال بر اين است كه بجماعت بوده اند كه ايشان هر كدام طعام هر روز ايشان

واقع شده در حديث انصارى چنانچه نقل شده در حق [illegible] از جهه

نقد وارد ماده معلوم نيست وجه دوم آنكه از صيغه جمع بودن

يطعمون دخالت در بلكه از ان لا بها مبنى بودن تا لفظ وكان سعيكم

مشكورا مفهوم مى‌كردد كه اهتمام اين اصلح ونحوه در شأن ايشان

واقع شده منتسب وفا بنذر و اطعام الطعام اهتمام جماعتى بوده اند و انصارى

يك كس بوده و بر تقدير يكه ذكر آن را هم اعتبار كرده شود دو كس

مى‌باشند و ظاهر متحمل و مناسبت ايشان بوده اند جمع بجهاد

آن شان از نزول اهل بيت نبوى بالجمله [illegible] الا آنكه جماعت

اهل بيت در مقام ايشان انذر بوده اند روزه سه روز واجب بوده

اطعام مى‌دادند آنكه در حق كه با ارادت ايثار طعام و بودن آن به سائل

بوده كرسنكى سه روز دارى [illegible] قصه انصارى معلوم نيست بلكه

ممكن است كه بواسطه هم [illegible] باشند يا طعام [illegible] بودكه

دو كس باشند يا آنكه [illegible] داده باشند براى خود شان

نكرده [illegible] باشند مع هذا [illegible] عازم نبوده اند

آنچه معلوم

ومنقول

آنچه معلوم مى‌شود از آن نقل همين قدر است كه از يك طعام در يك ساعت

واحد به سه سائل داده‌اند و اكر چيزى براى ايشان نمانده باشد

وجبه واحده از ايشان فوت شده بر خلاف جماعت از اهل

البيت كه نادارى ايشان و قرض كرفتن اول قوت در اين قصه

معلوم و مشهور است و قاصد سه روزه متواتر بودن سيوم آنكه در

روزه دوم كه مشقت كرسنكى سخت تر بجوع قرار داده بر يتيم الطعام

نموده اند باز در عقب عبادتى واجب بوده اند و اين مرتبه از سختى

محنت خود معلوم است كه در قصه انصارى مفقود بوده چهارم

آنكه در روز سيوم عطب مجاعة مشرف بر مخاطره موت بوده و تحمل

اين بلا و صبر بر آن از عالم جهاد بوده تفاوت اين مراتب از مرتبه

حال انصارى بى نهايت است و اما از جهت احتياط در تعيين مراد الله

قضيه اينصورت دارد كه حق سبحانه تعالى اين جماعت را بلفظ ابرار

خوانده و وعدها نعمتهاء عظيم اخروى با ايشان نموده انصارى را

با آنكه اين فعل حسن از او سر زده باشد كفتن اينكه حق سبحانه تعالى از

لفظ ابرار او را و زنش را مراد داشته و باين فعل او را مستحق اين نعمتها

دانسته و عده نموده خالى از اشكالى نيست بر خلاف اهل بيت

واجب المودة كه با تفاق مخالف و موالف بلكه باجماع امت از ابرارند

بلكه از مقربين اند پس اكر كسى اين جماعت را بنا بر آن فعل مشتمل بر اداء

چندين عبادت واجبه و ارتكاب حسنات و ايثارات زايده بر

واجب كه مثل آن نادر الوقوع است از جمله ابرار [illegible] با اين نقل مشهور

واسناد قویه این شان نزول از لفظ ابرار قرار دهد و اعتقاد کند
باحتیاط اقرب خواهد بود بلکه البته حق را دریافته خواهد بود
واگر کسی در صدق این نقل ضعیف بجد باشد فقیر در این شان
نزول که در حق اهل بیت نبوی واقع شده بجد تر از وشده با او
مباهله میکند وکفی بالله شهیدا وازوجوه رجحان این شان
نزول اینست بشارة وتهنیة حضرت پیغمبر من جانب الله بقول
جبرئیل که هناك الله فی اهل بیتك با بوجهل واین شان نزول در
در شان نزول نصاری والسلام علی من اتبع الهدی

فصل

فیما یتعلق بآیة النجوی وهو قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلك خیر لکم واطهر
فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم وقبل از شروع در بیان مراد از آیه
وآنچه برو کفته اند لابد ست از نقل آنچه از مفسران نسبت
قال القاضی البیضاوی وفی هذا الامر تعظیم الرسول وانفاع الفقراء
والنهی عن الافراط فی السوال والتمیز بین المخلص والمنافق ومحب الآخرة
ومحب الدنیا واختلف فی انه للندب او للوجوب لکنه منسوخ بقوله
ءاشفقتم وهو وان اتصل به تلاوة لم یتصل به نزولا وعن علی علیه السلام
ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها احد غیری کان لی دینار فصرفته فکنت
اذا ناجیته تصدقت بدرهم وهو علی القول بالوجوب لا یقدح
فی غیره فلعله لم یتفق للاغنیاء مناجاة فی مدة بقائه اذ روی انه
لم یبق الا عشرا وقیل الا ساعة ونقل الثعلبی عن ابن عباس ان الناس

سالوا

سالوا رسول الله علیه السلام فاکثروا حتی شقوا علیه واحفوه بالمسئلة
فادبهم الله تعالی وفطمهم عن ذلك بهذه الآیة وامرهم ان لا یناجوه
حتی یقدموا صدقة وقال مقاتل ابن حیان نزلت فی الاغنیاء وذلك
انهم کانوا یاتون النبی صلی الله علیه وآله وسلم فیکثرون مناجاته
ویغلبون الفقراء علی المجالس حتی کره النبی علیه السلام طول جلوسهم
ومناجاتهم فامر الله تعالی بالصدقة عند المناجاة فلما راوا ذلك انتهوا
عن مناجاته فاما اهل العسرة فلم یجدوا شیئا واما اهل المیسرة فبخلوا
ومنقول از تفسیر نیشابوری نقل کرده میشود ثم قال ابن عباس کان
المسلمون اکثروا المسائل علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
حتی شقوا واراد الله ان یخفف عن نبیه فلما نزلت آیة النجوی شح
کثیر من الناس فکفوا عن المسئلة وقال مقاتل بن حیان ان الاغنیاء
غلبوا الفقراء فی مجلس النبی صلی الله علیه وآله وسلم واکثروا مناجاته
فامر الله بالصدقة عند المناجاة فازدادت درجة الفقراء وانحطت
رتبة الاغنیاء وتمیز محب الآخرة من محب الدنیا قال بعضهم هذه الصدقة
کانت مندوبة لقوله ذلك خیر لکم ولا اشار الیه بکلام متصل وهو قوله
ءاشفقتم والاکثرون علی انها کانت واجبة لظاهر الامر والواجب
فقد یوصف بکونه خیرا ولا یلزم من اتصال الآیتین فی القراءة اتصالهما
فی النزول وقد یکون الناسخ متقدما فی التلاوة علی المنسوخ کما مر
فی آیة الاعتداد بالحول فی البقرة واختلفوا فی مقدار تاخیرها فعن الکلبی
ما بقی ذلك التکلیف الا ساعة من نهار وعن مقاتل بقی عشرة ایام وعن

علي رضي الله عنه لما نزلت الآية دعاني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فقال ما تقول في دينار قلت لا يطيقونه قال كم قلت حبة او شعيرة قال
انك لزهيد اي انك تقلل المال فقدرت على حسب حالك وعنه ان
في كتاب الله لآية ما عمل بها احد قبلي ولا يعمل بها احد بعدي كان لي دينار
فاشتريت به عشرة دراهم فكنت اذا ناجيته تصدقت بدرهم
قال الكلبي تصدق به في عشر كلمات سألهن رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم قال القاضي هذا لا يدل على فضيلة علي دون اكابر الصحابة لان الوقت
لعله لم يتسع للعمل بهذا الفرض وقال فخر الدين الرازي سلمنا ان الوقت
قد وسع الا ان الاقدام على هذا العمل مما يضيق قلب الفقير الذي لا يجد شيئا
وينفر الرجل الغني فلم يكن في تركه مضرة لان الذي يكون سببا للالفة
اولى مما يكون للوحشة وايضا الصدقة عند المناجات واجبة
واما المناجات فليست بواجبة ولا مندوبة بل الاولى ترك المناجاة
كما بينا من انها كانت سببا لسامة النبي صلى الله عليه وآله وسلم قلت
هذا الكلام لا يخلو عن تعصب ما ومن اين يلزمنا ان نثبت مفضولية
علي كرم الله وجهه في كل خصلة ولم لا يجوز ان يحصل له فضيلة لم توجد
لغيره من اكابر الصحابة فقد روي عن ابن عمر كان لعلي ثلث لو كانت
لي واحدة منهن كانت احب الي من حمر النعم تزويجه فاطمة واعطاؤه الراية
يوم خيبر وآية النجوى وهل يقول منصف ان مناجاة النبي صلى الله عليه
وآله وسلم نقيصة على انه لم يرد في الآية نهي عن المناجاة وانما ورد تقديم
الصدقة على المناجاة فمن عمل بالآية حصلت له فضيلة من جهتين

من جهة

من جهة سد خلة بعض الفقراء ومن جهة محبة نجوى الرسول صلى الله عليه
وآله وسلم ففيها القربة منه وحل المسائل العويصة واظهار ان نجوى
احب الى المناجي من المال والظاهر ان الآية منسوخة بما بعدها
وهو قوله ءاشفقتم الى آخرها وقال ابن عباس وقيل نسخت بآية
الزكوة اما ابو مسلم الذي يدعي ان لا نسخ في القرآن فاشبه كان
هذا التكليف مقدرا بغاية مخصوصة ليتميز الموافق من المنافق
والمخلص من المرائي وانتهاؤه انتهاء الحكم لا يكون نسخا ومعنى الآية آخفتم
تقديم الصدقات لما فيه من الانفاق المنقص للمال الذي هو احب الاشياء
اليكم فاذ لم تفعلوا ما امرتم به وتاب الله عليكم ورخص لكم في ان لا تفعلوه
فلا تفرطوا في الصلوة والزكوة وساير الطاعات ومن زعم ان العمل بآية
النجوى لم يكن من الطاعات قال انه لا يمتنع ان الله تعالى علم ضيق
صدر كثير منهم عن اعطاء الصدقة في المستقبل لو دام الوجوب
فقال اذ كنتم تائبين راجعين الى الله واقيموا الصلوة وآتوا الزكوة
فقد كفاكم هذا التكليف بعد از نقل اين عبادات الآن وقت آن نيست
كه سخن كرده شود بر هر جا كه محل سخن است ولا انكه قاضي بيضاوي
گفته كه وهو على القول بالوجوب لا يقدح في غيره فلعله لم يتفق
للاغنياء مناجات في مدة بقائه اذ روي انه لم يبق الا عشرا وقيل الا
ساعة يعني معقول نيست كه گنجايش وقت از براي اين عبادت نيست
كه بي تقدير واجب بودن صدقه بر غير علي ابن ابي طالب كه تصدق
كرده و مناجات نموده يعني بر اغنيا كه ترك مناجاة و تصدق نموده اند

بعد از وقوع اين حكم نظر بحال اغنيا كرم مناجات بايد مستحب

از نادادن صدقه و مناجات ناکردن و تصدق نمودن نقیض از باب
ترک واجب یا مستحب یا نهادن در آن از خوف نفاق منقص مال از
جهت ایثار دنیا بر آخرت لازم نمی آید بلکه می تواند بود که در آن مدت
روی نداده باشد اغنیا را چیزی که لایق تناجی باشد تا بآن واجب شود
اعطاء صدقه تا آنکه منسوخ شد آیه و منقطع شد عمل بدان و هرگاه
بر تقدیر واجب بودن صدقه نقیصه لازم نیاید بر تقدیر مستحب
مستحب بودن کار آسان تر خواهد بود آنچه گفته شد معنی کلام قاضی
بیضاوی بود و از برای آنچه در برابر این گفته خواهد شد تمهید کرده گفته
می شود که در امر باعطاء صدقه قبل از مناجاة چنانچه قاضی گفته
چهار فایده است اول تعظیم حضرت پیغمبر دوم نفع رسانی بفقرا
سیوم اینکه جمعی که منافق باشند یا محبت دنیا و مال ایشان را غالب باشد
بر محبت آخرت اگر از ترس صدقه دادن ترک نجوی کنند این خود
تخفیف در تصدیع حضرت رسالت پناهی شده باشد چهارم اینکه
از اغنیا جمعی که مخلص اند و حب آخرت ایشان را غالب است بر حب دنیا
با ایتاء صدقه و ارتکاب مناجاة و جمعی بخیلان اغنیا که مال پیش ایشان
عزیزتر از حسن حال آخرت است با سستی و فساد در عقیده دارند
بترک صدقه و نجوی صیانة للمال از هم متمیز کردند و این نیز ظاهر است
که معظم این حکم در باره اغنیا است و دادن صدقه وجوباً و استحباباً
فرع داشتن ما یتصدق به است و عدم فقرا حق تعالی بقوله تعالی
فان لم تجدوا شیئا فان الله غفور رحیم خواسته نه بل اصل نجوی در حد نفس

بعد از وقوع این حکم نظر
بحال اغنیا عزم مناجات
باید مستحب صح

نجوی قطع نظر از این حکم اگر چه نه واجب باشد و نه مستحب گردد
و اگر چه با تصدق قلیلی از مال باشد و یا اقتصار در تناجی چرا که
در صدقه مقدم بر نجوی نوعی از تعظیم حضرت پیغمبر است که مثل
آن اصلا در اسلام بعمل نیامده بود و حق تعالی در وقت انزال آیه نجوی
اعلام فرموده و امتحانا للقلوب بهم امر نموده پس ایشان با این نوع
خاص تعظیم اقلا می باید که مستحب باشد و بجا آورده این تعظیم
نوعی ضمنی بر عزم تناجی پس هر یک از مومنین را بعد از اطلاع بر
مضمون آیه و مفارقت اطلاع بر مضمون آیه مستحب گردیده عزم تناجی
در وقتی برای او من جانب الله مقرر نشده بلکه وابسته باراده هر یک
بوده و چون عزم مذکور مستحب شد ترک آن مکروه خواهد بود بعد
از تمهید این مقدمات میگوییم که جمعی که قاضی از برای نفع و فتح
انکه بهاد و اصلاح ترک نجوی که از ایشان واقع شده میگوید که احتمال دارد
که ایشان اراده دادن نداشته باشند و تاخیر از ایشان کراهة للانفاق
و صیانة للمال واقع نشده باشد اگر اراده کل اغنیا کرده چنانچه ظاهر
کلام قاضی مشعر بان است که عدم کل اغنیا میخواهد و این احتمال
را در همه راه میدهد پس این تعسف است چرا که در میان اغنیا
محب دنیا و موثر دنیا بر آخرت بوده اند بلکه غیر مخلص هم بوده اند و همه
مفسرین گفته اند که بعد از نزول آیه نجوی تخفیف تصدیع تناجی
از حضرت پیغمبر شد برای اینکه مردم از بخل و حب مال ترک تناجی
کردند و نیز حق تعالی عالم بضمایر خلایق است اقلا بعض را اگر از این قول

نمیدانست سرزنش بعتاب ءاشفقتم نمیکرد و تاکید عمل بآیۀ نجوی
را صاحب ذنب و تقصیر دانسته عفو گناه را از جانب خود بعبارت
واذ لم تفعلوا وتاب الله علیکم مذکور نمیساخت و اگر این احتمال را
مخصوص بعض سازد چون عزم و عدم عزم امری قلبیست علم آن را
وضمایر را میداند و همچنین دانستن اینکه ترک مناجاة کراهة
للانفاق وصیانة للمال بوده یا نبوده بجز حق تعالی دیگری از تحقیق
نمیداند بنابرین قدح در هر تارک صدقه و نجوی بخصوص صدد اینکه
او بالجزم بسبب مضایقه در صرف مال و ایثار دنیا بر آخرت ترک
کرده است میسر نیست اما چون ثابت شد که بعد از صدور این حکم
الهی از اغنیا مستحب بوده عزم تناجی و مکروه بوده تاخیر او و قدح
در اغنیا واقع است باینکه تاخیر مستحبی که موجب تعظیم خاص حضرت
پیغمبر و انتفاع فقرا بوده نموده‌اند و بترک آن عمل مستحب خود را در
معرض التباس و اشتباه بجمعی که ایشان ترک نجوی شحاً فی الانفاق
وصیانة للمال کرده بودند و حق سبحانه ایشان را بخطاب تکلیف وعتاب
ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذکر کرده اند اختلط
پس ترک مستحب و ارتکاب مکروه کرده اند و این قدر در اینجا راجح
است اگر کسی گوید که اجماع اراده اتیان داشتند میگوییم که
مستحب عزم اتیان بود که مقارنه تحقق مراد می باشد و اراده بلا تلبس
بکاری نمی آید و تنها و نیست اگر گفته شود که موقوف بر نسوخ مهمی
بود که تناجی بآن واقع شود جواب میگوییم در یافتن این مستحب هرگز

الوجود

الوجود موقوف بر آن نبود و سوال مسائل شرعیه بیشتر بود چنانچه
از امیر المومنین واقع شد بالتماس دعائی که از برای خود و طلب مغفرت
برای خود و والدین و اعزه و امثال آن وجود بود که قبل از نزول
آیه مهمات اینقدر میشد که آنحضرت را مانع میساختند و در
بعد هیچ نشد و بعبارت دیگر میگوییم که بعد از امر بتقدیم صدقه
قبل از تناجی اگر عند الله ارتکاب تناجی اولی می بود حق تعالی این
معنی را بعبارتی مشتمل بر نهی اداء میفرمود مثل یا ایها الذین آمنوا
لا تناجوا الرسول الا ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقة
و حال آنکه فرموده که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
بین یدی نجویکم صدقة و امر بصدقه نموده بیش از مناجاة و تحریض
مومنین نموده بر اتیان صدقه بقوله ذلک خیر لکم و اطهر و نیز
اگر ترک مناجاة بعد از این حکم عند الله مکروه نمیبود بتارکین
مناجاة تعریض بلفظ ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم
صدقات نمیفرمود و از آن موکد با این عبارت نمیساخت که واذ لم
تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة چه این عبارت
مشعر بآنست که نکردن نجوی با صدقه از ایشان گناهی بوده که بخشیده
شده بدلالة لفظ و تاب الله علیکم قاضی در تفسیر این آیه گفته که فیه اشعار
بان اشفاقهم ذنب تجاوز الله عنه لما رای منهم ما قام مقام توبتهم
و فقیر میگوید که فتاب الله علیکم را حق تعالی معطوف و مربوط بر اذ لم
تفعلوا ساخته و تقریر نموده که اذ اشفقتم و تاب الله علیکم سبع لوم شد

که اصل نا کردن نجوی مع التصدق و بکیفیت مامور بها بجا نیاوردن
گناه بوده که حق تعالی بخشید و تحقیق نموده بنسخ عمل آیه بس ازاین
گفته شد معلوم گردید که مرضی حق تعالی ایشان تناجی بود با تقدیم
صدقه و ترک تناجی و صدقه مکروه حق سبحانه بوده و ازام مرکوز
ایشان برضی الهی واقع شد و اجتناب از مکروه الهی و از دیگران بر
خلاف آن ترک مرضی الهی و ارتکاب مکروه الهی متحقق گشته
مصراع ببین تفاوت ره از کجا تا بکجا و اگر گویند که گناه ایشان
بخشیده شده میگوئیم که اگر گناه بخشند شرمساری هست
و نیز این عبارت که ثعلبی و زمخشری و نیشابوری نقل کرده که
عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه تعالی قال لما نزلت یا ایها الذین
آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة دعانی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال ما تقول فی دینار قلت لا
یطیقونه قال کم قلت حبة او شعیرة قال انک لزهید ای قلیل المال
فقدرت علی حسب حالک فنزلت ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی
نجویکم صدقات قال علی رضی الله عنه فبی خفف الله عز وجل عن هذه
الامة مفهوم میگردد که حضرت رسالت پناهی ایشان مناجات
با تقدیم صدقه را مستحب دانسته توقع این داشتند که اغنیا
جمعی مخلصین باشند و موثرین آخرة بر دنیا که مسارعت در ارتکاب
این مستحب نمایند و تخمین مقدار صدقه بقدر دینار کرده بودند
و حبه و شعیره را نظر بحال اغنیا کم میدانسته اند و منتظر مرصد

این بودند

این بودند که از ایشان این مستحب بعمل آید و گمان این نداشتند
که مدت ده شبانه روز تاخیر و تهاون در آن نموده خود را در مظنه
نفاق و ایثار دنیا بر آخرة یا در معرض اشتباه و التباس بمنافق و موثر
دنیا بر آخرة اندازند بس از بحث که خلاف مرضی و توقع حضرت
رسالت پناهی بجا آورده اند نیز در ایشان گنجایش قدح و سرزنش
بهم رسیده و اما آنچه نیشابوری گفته که قال القاضی هذا لا یدل
علی فضیلته علی دون اکابر الصحابة لان الوقت لعله لم یتسع للعمل
بهذا الفرض نفس الامر اینست که در تفسیر قاضی بیضاوی این عبارت
یافته نمیشود بلکه عبارت تفسیر قاضی اینست که بیشتر نقل کرده
شد و الحال نیز اعاده کرده میشود وهو علی القول بالوجوب لا یقدح
فی غیره فلعله لم یتفق للاغنیاء مناجاة فی مدة بقائه اذ روی انه
لم یبق الا عشرا وقیل الا ساعة سبب این خلاف میتواند بود که
اختلاف نسخ تفسیر قاضی باشد و قاضی اولا همچنان مسوده کرده
باشد که مفسر نیشابوری نقل کرده و ثانی الحال چون بر فساد و بطلان
آن واقف شده از آن عدول کرده باشد با آنکه فقیر در تفسیر او دیده
و نسبت بنقل کرده نیشابوری نزدیک بکار تر است و یا آنکه نیشابوری
از آن عبارت این معنی فهمیده باشد و نقل بالمعنی کرده و حال آنکه
معنی آن عبارت این نیست چرا که از آن عبارت نفی فضیلت
مختص بعلی ابن ابی طالب بر نمی آید بلکه عذر اغنیا تارکین مناجات
نجوی میخواهد با وجود این بر عذر ش اجمعاد بود که گفته شد

واین عبارة خواه از وی باشد وخواه از دیگری در جواب این گفته می شود
که لان الوقت لعله لم یتسع للعمل بهذا الفرض تا بروایت موقت نبود
که مدة بقاء حکم آیت ده روز بود که گنجایش ندارد ونیز اگر در وقت
نمیگنجید عمل بفرض کم ده حق تعالی ایشان را سرزنش نمیکرد بعتاب
ءاشفقتم واشعار بگناه ایشان بلفظ وتاب الله علیکم نمیکرد
وبر تقدیری که اراده ایشان بفرض بتکلف برای ایشان قرار داده
شود اقلا از ایشان تاخیر وتسویف واقع شده واز علی بن ابی طالب
مسارعت در چنین محقق گشته واین فضیلت مختص است وانجماعت
را بسبب اهمال وتسویف تا آنکه آیت منسوخ شد فوات در یافتن
فرض دست داده واین رذیلت است واما الجد فخر مشکک گفته که
سلمنا ان الوقت قد وسع الا ان الاقدام علی هذا العمل مما یضیق قلب
الفقیر الذی لا یجد شیئا وینفر الرجل الغنی فلم یکن فی ترکه مضرة لان
الذی یکون سببا للالفة اولی مما یکون سببا للوحشة در جواب این گفته
میشود اولا ضیق قلب فقیر نه وجه است وحق تعالی عذر ایشان خواسته
باینکه فان لم تجدوا شیئا فان الله غفور رحیم واین حکم ایشان صدقه
قبل از نجوی بطریق وجوب مخصوص باغنیاست دوم اینکه بنابرین
باید که اغنیا هرگز انفاق بفقرا نکنند چراکه باعث شکستگی فقیر
میشود که او انفاق نمی تواند کرد واغنیا باید که بحج نروند که فقرا نمی
توانند رفت وباعث شکست خاطر ایشان خواهد شد وانکه گفته
که اقدام بصدقه باعث نفرت مرد غنی میشود معنی ندارد چه باید بوده

باشد که بخاطر

باشد که بخاطر غنی میگذرد که هرگاه یکی اقدام بصدقه کرد مرا نیز می
باید کرد واز ینجهت نفرت میکند اینچنین غنی البته منافق یا ضعیف
در دین یا بخیل بود دنیا بر آخرت بوده ونفرت او مکروه نیست شرعا
وعقلاً والفت او مطلوب ومرغوب نیست وانکه او گفته که
فلم یکن فی ترکه مضرة مناسب کلامش ونتیجه مقدماتش این بود که
فلم یکن فی ارتکابه فایده او ثواب بل یکون ترکه اولی وچون دیده که
امر کرده حق تعالی را چون نمی تواند گفتن که لیس فیه ثواب وکان ترکه
اولی از برای همین گفته که لم یکن فی ترکه مضرة واین از اثر عداوت و
قصد بی ادبی با امیر المومنین است که مردی با بسیار دانشها و بعلوم را
بر نیی قسم بوج گفتن میدارد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات
اعمالنا بهر حال چون این اعتراضش بر حق سبحانه تعالی است ومتوجه
کلام مجید است وپهلو بر کفر میزند او را بعد از حق تعالی جواب کردن
بهتر است ودفع سخنش هم مذکور شده وانکه گفته لان الذی یکون
سببا للالفة اولی مما یکون سببا للوحشة میگوییم که اگر موجب الفة
عموما اولی می بود از موجب وحشت در قرآن مجید نهی از دوست
گرفتن یهود ونصاری واقع نمیشد ودر شرع شریف امر باجتناب صحبت
فساق ومعلنین بفجور وارد نمیگردید وانکه گفته که وایضا الصدقة
عند المناجاة واجبة اما المناجاة فلیست بواجبة ولا مندوبة
بل الاولی ترک المناجاة واجبة لما بینا من انها کانت سببا لسآمة
النبی صلی الله علیه وآله وسلم جوابش اینست که لانسلم که ترک مناجاة مطلق

اولی باشد و آنچه سبب سامت و ملالت بود بسیاری نجوی بود و از اهل
نفاق و از مومنان دنیا بر آخرت بودند و آن خود بنا بر تر و این آیه ی
بخل و ظن مردم منقطع شد در این صورت اگر مخلصین مؤمنین
آخرت بر دنیا بقصد انتفاع فقرا و بقصد تعظیم جانب رسول الله که در
آیات صدقه و نجوی با هم است و از برای نجوا آوردن این دو عزم که
بعد از عدم نجوی میسر نیست مناجات کنند و از مسائل شرعیه سوال
و استفسار نمایند یا طلب مغفرت برای خود و والدین خود کنند که
از مقوله و تناجوا بالبر و التقوی بوده باشد لا نسلم که این مستحب نبوده
باشد و حکم بکراهت این طور چیزی کردن که امیر المومنین علیه السلام
افتخار و مباهات بارتکاب آن کرده از مرتبه تشنیع بیرون رفتن
و بخروج و نصب علم عداوة امیر المومنین راضی شدن است والا هیچ کسی
منصف نمیگوید که عمل با آیه نجوی که امیر المومنین کرده و بآن مباهات
نموده مکروه بوده و ترکش اولی بوده و چه چیز بر گفتن این قسم سخنان
میدارد کسی را بجز شقاوة ازلی و چه میشد و اگر این مشکلی نیز
بدستور بنا بودی که سنی منصف است میگفت که و من این هم انما
اراد ثبت مفضول لیس علی کرم الله وجهه فی ذلک فضلة و لم لا یجوز ان تحصل
لمفضیلة لم توجد لغیره من الصحابة و این مشکل بجماعتی که جمیع
ایشان منجمع اهل کند هر یک تر از آن نبوده که ابن عمر بن الخطاب خود
گفته که کان لعلی ثلث هی احب من حمر النعم تزویجه فاطمة و اعطاء
الرایة یوم خیبر و آیة النجوی و چون تا اینجا آنچه منصفان غیر

منصفات

منصفات مخالف گفته اند نقل کرده شد الآن وقت آنست
که شبهها و سوالاتی که در این آیه و در آیه ناسخ او میکنند با
اشارات بدفع توهمات مکشوف و توضیح حکمتها و غامضه مندرج در
آیات ذکر کرده شود میگویند که کسی سوال نماید که حکمت در انزال
آیتی که هیچ کس بآن عمل نکرد از اغنیا که مخاطب بآن آیه بودند چه حکم
بوجوب صدقه مخصوص ایشان بود الا یک کس که از اغنیا نبود و نجوا
بعمل آورد و کل خلایق سوی یک کس بسبب آن تارک مستحب و مرتکب
مکروه شدند و در معرض وقوع غضب و سخط در آمدند و
بعد از آن عمل بآن نا شده آیه منسوخ شد چه باشد و فواید که بر
آیه نجوی قرار داده اند چگونه بفعل آمد جواب اینست که فواید و حکم
حکمهاء الهی را و معانی مقصود از عبارات قرآنی را چنانچه باید
و در واقع هست حق سبحانه میداند و بتعلیم الهی کل انبیا بعض علوم
معرفان درگاه صمدیت میشود لیکن افراد انسانی بمقتضی نفس مدرکه
معقولات که بایشان داده شود اقلا استحبابا مکلفند بانکه بقدر
فهم خود سعی در فهمیدن امور مذکوره نمایند حسن ظنا جمعی که بایشان
بهره از علم قلیل یا کثیر نصیب شده و از این باب گفته میشود که
مضمر در آیه نجوی چنانچه پیشتر هم مذکور شده چهار فایده گفته
انتفاء فقراء و تعظیم رسول الله صلوات الله علیه و تخفیف تصدیع حضرت
رسالت پناهی و دفع سامت و ملالت که از کثرت نجوی لازم می آید باز
ایستادن جمعی از منافقین و مؤمنین دنیا بر آخرت از نجوی تمیز

مخلص و منافق و جدا شدن محب و موثر دنیا از محب و موثر آخرة و نبود نیست
که حفظ و صیانت سمع رسول الله صلوات الله علیه از لوث اصغاء کلام
منافقین و کلام موثرین دنیا بر آخرت فاید پنجم باشد مترتب بر
باز ایستادن ایشان از نجوی بسبب بخل و مضایقه در انفاق و مجموع
اینها فواید آیه نجوی است باین معنی که اگر منسوخ نمیشد و مردم
عمل بمقتضی او میکردند و هر یک از مخلص و منافق و محب و موثر دنیا
و محب و موثر آخرت بر طبع خود عمل میکردند و تکلف و منع مانع
در میان نمی یافت از ایشان نزول آیه و شان حال مردم این بود که فواید
مذکوره بر آیه مترتب شود و بر متامل فطن ظاهر میگردد که فایده
اول و ثانی مترتب بر اتیان صدقه و نجوی است از مخلصین و فایده
ثالث و خامس بر باز ایستادن منافقین و موثرین دنیا از نجوی و فایده
چهارم یعنی تمیز در میان مخلص و منافق و موثر دنیا و موثر آخرت مترتب
میشود بر مجموع ارتکاب از جمعی تا تمام و باز ایستادن از جمع دیگر و از آنچه
گفته شد معلوم شد که انتها و باز ایستادن بالمره از نجوی و صدقه
از منافقین مطلوبست و ارتکاب نجوی و صدقه از مخلصین و موثرین
آخرة و از مجموع این دو حاصل میشود تمیز و امتیاز مطلوب که یکی از
فواید آیه است پس معلوم شد که آنچه شکاک گفتند و ترک بالمره
را اولی دانسته وهم و غلط بوده تتمه سخن بر آیه آنکه باتفاق مفسرین
و محدثین و اجماع همه هیچکس از مخاطبین بآیه عمل بآیه نکرد بجز آنکه
مخاطبین اغنیا بودند و علی ابن ابیطالب با ملک دیناری که مالک همان بود

در صرف نمود

در صرف نمود غنی نبود و قول حضرت پیغمبر که آنکه لن یصیبهم دال برآنست
و هرگاه جماعتی از اغنیا مامور بتصدق فی ملی شوند تا بان دریابند
ثواب انفاق فقرا را و تعظیم خاص رسول الله را و تا بان ممتاز شوند
از منافقین و این جماعه بالتمام امساک نمایند و باز ایستند از نجوی با
مامورند مستحق غضب و سخط الهی میشوند و اگر با این حال امیر المومنین
نیز اتیان بصدقه و نجوی بطریقی که مذکور شد و مشهور و معروفست
واقع نمیشد دور نبود که نزول عذاب بر جماعه مامورین از اغنیا شود
و اگر نه اقلا این حکم که بر طبایع لئیمه ایشان گران بود بر ذمه
ایشان بطریق تحمیل آخر بماند تا بعضی بموجب ترک آن مستحق عذاب
اخروی شوند و بعضی دیگر از روی کراهت بی طیب خاطر گاهی آن
چیزی از آن بعمل بیاوردند و بزعم خود جریمه کشیده باشند لهذا چون
امیر المومنین علیه السلام مقتضی آیه را از روی کمال رغبت و اخلاص
بجا آورد و مسارعت در خیر که ابرار و مقربین در قرآن مجید باو ممدوحند
نمود فواید خمسه مذکوره آیه بجا آمد اما انفاق فقیر و تعظیم رسول
صلوات الله علیه بقصد و نیت و عمل امیر المومنین بعمل آمد و اما دفع بس م
تصدیع و سامه حضرت پیغمبر و صیانت سمع شریف آنحضرت از
اصغاء کلام مردم نا اهل پس بباز ایستادن جماعه از نجوی بمقتضی بخل
و مضایقه متحقق گشت و اما امتیاز و تمیز پس مجموع این دو چیز حاصل
گشت پس چنین نشد که حکم آیه بعمل نیامده آیه منسوخ شده باشد
بلکه عمل بآیه بمرتبه تکرار یافت چه امیر المومنین ده مرتبه تصدق

کرده بوده سؤال از حضرت رسالت پناهی نمود اگرچه استحبابًا بوده باشد
رجوع از امیرالمومنین بهمچنین واقع شد و از اینها انچنان میتوان بود
که حق سبحانه تعالی اکرامًا لعلی بن ابی طالب و توبیخًا لهم بانزال آیهٔ
ءاشفقتم الی آخره سرزنش ایشان نموده حکم آیهٔ نجوی را نسخ نموده باشند
و گویا اشارت باین معنیست آن کلام امیرالمومنین که مفسرین اهل سنت
در اینجا نقل کرده اند که بی خفف الله عن هذه الامة و می تواند بود که مراد
از این کلام این باشد که مقارن نزول آیهٔ نجوی چون حضرت رسالت
پناهی مرا طلبیده پرسید که ما تقول ایفد دینار قلت لا یطیقونه قال کم
قلت حبة او شعیرة قال انک لزهید من جودت اظهار عجز ایشان
از اعطاء صدقه کردم طبع رحیم حضرت رسالت پناهی بمقتضی رافت
و عطوفت خواهان تخفیف از ایشان شد و به برکت آن آیهٔ نسخ آمد
و باعث تخفیف از امة شد و بر تبه تر از این دو وجه اینست که
چون حق سبحانه تعالی بمقتضی عنایت خاص که بمن دارد خواست که
ارتکاب این حسنه مخصوص من باشد و در این حسنه مرا سهیم و
شریک تا قیامت نتوانند بهم رسید آیهٔ نسخ آیهٔ نجوی فرستاد و بطفیل
عنایت مختص من که تصدیق شده بود عنایت تخفیف امت نیز
واقع شد پس معلوم شد که باین آیهٔ ناسخ آیهٔ نجوی مختص شدن فضیلت
مذکوره با میرالمومنین و راه مشارکت غیر بسته شد پس یکی
از حکمتها و علل در نسخ آیهٔ نجوی می باید که تخصیص فضیلة با میرالمومنین
بوده باشد و فایدهٔ تخفیف از جماعة تا از کراهة حکم ایمن شوند

یا از مضایقه

یا از مضایقه انفاق اصرار در ترک نجوی ننمایند و نظایر اینها
ظاهر است و بر متامل درین قضیه چون بنیک نظر کند ظاهر میگردد
که فایده و نفع آیهٔ نجوی با میرالمومنین رسیده و فایده آیتی که ناسخ
این آیه است نیز عاید ایشان با امیرالمومنین عاید گشته بلکه فایده
دینی آیهٔ ناسخ که مقرون باشرف باشد نیز مختص بعلی بن ابی طالب
است چرا که پس از نزول این آیهٔ ناسخ اختصاص یافت عمل بآیهٔ نجوی
با میرالمومنین و سد باب مشارکت غیر شد پس همچنانکه در باب آیهٔ
نجوی میتوان گفتن که ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها غیر علی بن ابی
طالب قبله ولا یعمل بها احد بعده همچنین در باب آیهٔ ناسخ میتوان
گفتن که ان فی کتاب الله لآیة ما انتفع بها غیر علی بن ابی طالب نفعًا
دینیا مقرونا بالشرف مع کونها نازلة فی حق غیره جدا ز آیهٔ ناسخ
فایده دنیوی از برای ان جماعت است که تخفیف بوده باشد و
فایدهٔ دینی اگر باشد از این باب که از اثم مضایقه و کراهة نگاهداشته
شدند و نظایر آن مقرون بشرف و استحسان نیست بلکه مشعر
بتوبیخ و اظهار عفو تقصیر است و این از عجایب معجزات قرآن مجید است
که آیتی از آن باعث انتفاع شخصی باشد و سبب در یافتن شرفی آن شخص
را و آیتی دیگر که ناسخ آن آیه بوده باشد این نیز باعث نفع و شرف
آن شخص باشد بلکه باین تمام شود و کامل گرداند انتفاع و آن شرف مستفاد
از آیهٔ اولی را با آنکه آیهٔ اخری در شان اغیار آن شخص نازل شده والحمد لله
الذی الهمنا بهذا حمدا کثیرا و ملخص آنچه گفته شد این شد که از جمله

فوايد عمده در آيه نجوى اينست كه امير المومنين مشرف بعمل بآن در بود
ودر آيه ناسخ او اينكه اين شرف مخصوص آنحضرت كرديد وغير آنحضرت را
مشاركت در آن نماند واز فوايد آيه نجوى وناسخش ابتلا وآزمايش
غير آنحضرت است وظاهر كردن اينكه غير او بجهت مضايقه ومساهله
كردند همچو او نيستند شكر وسپاس مر خدايرا كه مخصوص كردانيد
اهل بيت پيغمبر خود را بكرامتهاء عظيمه واختصاص امير المومنين باين
عمل در نقصد فات ماليه وباز ايستادن ديگران از آن قريبست ونظير
اختصاص آنحضرت است بحرب عمرو بن عبدود در يوم الاحزاب و
غزوه خندق واز مواساة وايثارات جنانيه وامتناع ديگران از آن والله
اعلم بحقايق الامور **فصل** في آية ان الذين آمنوا وعملوا
الصلحات سيجعل لهم الرحمن ودا قال الزمخشري في الكشاف روى
ان النبي عليه السلام قال لعلي رضي الله عنه يا علي قل اللهم اجعل لي عندك
عهدا واجعل لي في صدور المومنين مودة فانزل الله هذه الآية وعن ابن
عباس يعني يحبهم الله ويحببهم الى خلقه وعن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يقول الله عز وجل يا جبرئيل قد احببت فلانا فاحبه فيحبه جبرئيل ثم
ينادي في اهل السماء ان الله قد احب فلانا فاحبوه فيحبه اهل السماء
ثم يضع له المحبة في الارض وعن قتادة ما اقبل العبد الى الله الا اقبل الله بقلوب
العباد اليه انتهى كلامه وقال النيشابوري ثم اجمل حال المومنين بان له
مزيد عليه في باب الكرامة قائلا ان الذين آمنوا وعملوا الصلحات
سيجعل لهم الرحمن ودا اي سيحدث لهم في القلوب مودة من غير سبب من الاسباب

المودة

المعهودة كقرابة واصطناع وذلك كما يقذف في قلوب اعدائهم
الرعب ثم نقل النيشابوري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في شأن
علي عليه السلام ما نقله صاحب الكشاف كما ذكر حتى قوله قتادة ثم
قال وعن كعب قال مكتوب في التوراة لا محبة لاحد في الارض حتى يكون
ابتداؤها من الله تعالى ينزلها على اهل السماء ثم على اهل الارض وتصديق
ذلك في القرآن سيجعل لهم الرحمن ودا هذا قول جمهور المفسرين وقال
النيشابوري والسين اما لان السورة مكية وكان المومنون حينئذ
ممقوتين بين الكفرة فوعدهم الله المودة بين الناس عند اظهار
الاسلام واما ان يكون ذلك يوم القيمة يحببهم الى خلقه بما يعرض من
حسناتهم وقال صاحب الكشاف في توجيه ايراد لفظ يجعل مع
السين قريبا مما ذكره النيشابوري والظاهر بناء على ما نقله الزمخشري
والنيشابوري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حق علي عليه السلام
وان الآية نزلت في شأن علي ان يكون النبي صلى الله عليه وآله وسلم
قد احس من الناس عداوة وانحرافا طبيعيا من علي فامره بالدعاء من الله عز وجل
كلمه بالفاظه ويشاركه بالدعاء القلبي او اللفظي ايضا فاجاب الله تعالى دعاءهما
وانزل سيجعل لهم الرحمن ودا اي يجعل بدعوتكما واجيبت دعوتكما فسيلقى
بعد هذا في قلوب المومنين مودتكم ويمكن ان يكون من موارد انجاز هذا
الوعد انزاله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون
الصلوة ويوتون الزكوة وهم راكعون كما نقل النيشابوري وقال عن
عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الآية قلت يا رسول الله انا رأيت عليا

تصدق بخاتمه على محتاج وهو راكع فنحن نتولاه ونعلم ان نزول هذه الاية
في شانه عليه السلام صار سببا لموالاته ومودته في قلوب المومنين وقد
مر في بيان ما يتعلق بهذه الاية انه يستفاد من هذه الاية وجوب محبته
كما وجبت مودة الله ورسوله ومن الايات الدالة على وجوب مودته
ومودة اهل بيته من زوجته وشبليه سلام الله عليهم اجمعين قوله تعالى
قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة في القربى كما مر بيانها ايضا ومن هذه الايات
وانما لهما القى الله تعالى مودتهم في قلوب المومنين وانجز وعده
المستفاد من قوله ان الذين امنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن
ودا من زمن النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى الآن الذي مضى الف سنة ونيف
من الهجرة النبوية وكثرة شيعتهم على مر الزمان والدهور مع كون
اهل البيت مقهورين مظلومين منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم ومع وقوع النهب والسبي في ذريته المطهرة ومع استيلاء اعدائهم
من بني امية ووقوع قضية الكربلا واستيلاء بني العباس بعد بني امية
ولا يزال يكون الامر هكذا الى ظهور المنتظر بني العباس بعد بني امية ولا يزال
المهدي من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومع هذا حب شيعة
اهل البيت لساداتهم وائمتهم يزداد وعددهم يتكاثر ولا ينقص من هذا الامر
باذن الله تعالى بمقتضى وعده الى يوم القيمة والحمد لله على ذلك حمدا كثيرا على
عظيم نعمه ويحتمل ان يكون معنى الاية سيجعل لهم الرحمن ودا واجبا
على الامة ثم اوجب الود بقوله تعالى قل لا اسالكم وقوله انما وليكم الله
ونظائرهما والله اعلم بمراده وقال صاحب المواهب اللدنية مع تعصبه وقد ذكر

النقاش

النقاش انه قوله تعالى ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن
ودا نزلت في علي **فصل** في آية انما انت منذر ولكل قوم هاد
قال صاحب الفصول المهمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما
نزل قوله تعالى انما انت منذر ولكل قوم هاد قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم انا المنذر وعلي الهادي وبك يا علي يهتدي المهتدون
وقال النيشابوري قيل المنذر هو النبي والهادي هو علي وروي
عن ابن عباس ان رسول الله عليه السلام وضع يده على صدره فقال
انا المنذر واومى الى منكب علي فقال وانت الهادي يا علي بك يهتدي
المهتدون بعدي قال في التفسير الكبير واقول يمكن ان يكون معنى
قوله صلوات الله عليه وعلي الهادي وبك يهتدي المهتدون كما نقل
صاحب الفصول المهمة انه باعتقاد امامته والتزام ولايته
هدايتهم التي بها نجاتهم من العقاب وفوزهم بالثواب وهذا من خواصه
عليه السلام دون سائر الصحابة لانه سبحانه لم يذكر احدهم بصفة
الهداية بعد النبي ونيابته منه وما اكرم احدا منهم مثل هذا الاكرام ولم
يجعل ولاية احدهم واجبا على المكلفين وليس اعتقاد امامتهم جزءا
من الايمان حتى عند معتقديهم فانهم يقولون ان اعتقاد الامامة
ليس من اصول الدين فلو لم يعلم احد ابا بكر اصلا ما كان ذلك قادحا
في دينه وما ذكر من معنى كونه هاديا يوافق مذهب الامامية واجرى الله
سبحانه الحق على لسان من ينكر الحق ومثل هذا عجيب خصوصا من المشكك
وتحريره ذلك في تفسيره الكبير اعجب ولعل الله يعفو عن خطاياه ولما

كما نقله المفسر النيشابوري من قوله وبك يهتدي المهتدون بعدي
فيشعر بالدليل على ان الهداية بعد النبي صلوات الله عليه مرجوع من الله
عز وجل الى الولي يعني لعلي ومفوض اليه بلا فاصلة اذ لا يجوز عقل من له
ادنى مسكة وانصاف ان يذكر الله سبحانه للهداية بعد النبي هاديا
رابعا مع تخلل الهداة الثلثة بينه وبين النبي صلى ومع كونه مفضولا
من الثلثة واقل ثوابا عنده منهم وادنى مرتبة في الاكرام منهم
فتعين فضله بلا فصل والحمد لله على اكرامه لوليه من اهل بيت نبيه
ونيز قاضي مير حسين كه يكى از علماء متعصبين اهل سنه است در فواتح
شرح ديوان حضرت امير المومنين عليه السلام كفته كه ثعلبي از ابن
عباس رضي الله عنهما روايت كند كه چون آيه انما انت منذر ولكل قوم
هاد نازل شد مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم دست مبارك خود بر دوش
علي كرم الله وجهه نهاده و فرموده انا المنذر وانت الهادي بك
يهتدي المهتدون بعدي **فصل** في بيان آية ان الذين آمنوا
قوله سبحانه ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية جزاؤهم
عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا رضي الله
عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه نقل صاحب الفصول المهمه عن ابن
عباس رضي الله عنهما قال لما نزلت هذه الآية ان الذين آمنوا وعملوا
الصالحات اولئك هم خير البرية قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
لعلي هم انت وشيعتك يوم القيمة انت وهم راضين مرضيين ويأتي
اعداؤك غضابا ومقمحين مخفي نماند كه مراد داشتن اين جماعه

ازين آيه

ازين آيه اكرچه نقلي موافق آنچه صاحب فصول مهمه از ابن عباس
نقل كرده در اين دو سه تفسير اهل سنه كه بنظر فقير در آمده
وتفحص وتتبع بجدي هم ميسر نشده اما ظاهر آنست كه يا اين نقل
بمفسرين نرسيده ويا آنكه بخاطر ايشان رسيده كه مراد از شيعه امامي
المذهب مي بايد كرفتن واين منافي عقيده ما است از اين جهت ترك كرده اند
وحال آنكه اكر بمعنى لغوي شيعه بمعنى محب وكروه پيرو كرفته شود بروش
اهل سنه هم اين سخن بي توجيه وتاويل وبلا ورود محذوري درست
ميشود چه اكثر ايشان امير المومنين را از ذوي القربى واجب المودة
ميدانند پس انها كه خير البريه باشند مي بايد كه از ابرار باشند واقلا
تارك واجب نباشند پس البته محب علي ابن ابي طالب خواهند بود و
باين معنى شيعه او خواهند بود پس درست شد تفسير ان الذين آمنوا
وعملوا الصالحات اولئك هم خير البريه بقوله صلوات الله عليه هم
انت وشيعتك چه هر كه شيعه علي بن ابي طالب و دوست دار او
نباشد داخل وعملوا الصالحات نخواهد بود چه ترك واجب كرده خواهد
بود غرض كه قضيه هم انت وشيعتك با آنكه بمذهب ايشان باين
روش درست مي شود بمجرد اينكه لفظ شيعتك شنيده اند ومكتوب
ديده رميده اند وترك آن كرده وهو يحق الحق ولو كره المبطلون والسلام
على من اتبع الهدى **فصل** في بيان قوله تعالى وتعيها اذن
واعية قال ابو اسحق الثعلبي في تفسيره الكشف والبيان اخبرني ابن
فنجويه ثنا ابن حبان ثنا اسحق بن محمد بن محمد ثنا ابي حدثنا ابرهيم

بن عيسى ثنا علي بن علي ثنا ابو حمزة الثمالي حدثني عبد الله بن الحسن قال
حين نزلت هذه الآية وتعيها اذن واعية قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم سألت الله ان يجعلها اذنك يا علي قال علي عليه السلام فما
نسيت شيئا بعد ذلك وما كان لي ان انسى واخبرني ابن فنجويه ثنا
ابن حبش ثنا ابو القسم بن الفضل ثنا محمد بن غالب بن حرب حدثني بشر بن
آدم ثنا عبد الله بن الزبير الاسدي ثنا صالح بن الهيثم قال سمعت بريدة
الاسلمي يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي ان الله عز وجل امرني
ان ادنيك ولا اقصيك وان اعلمك وان تعي وحق على الله عز وجل ان تعي
قال ونزلت وتعيها اذن واعية وقال المفسر النيشابوري في قوله وتعيها اذن
واعية من شانها حفظ كل ما تسمع لتعمل به قال اهل اللغة كل ما حفظته
في نفسك فقد وعيته وما حفظته في غير نفسك فقد اوعيته يقال
وعيت العلم واوعيت المتاع في الوعاء قال والشر اخبث ما وعيت
من زاد قال جار الله وانما قيل اذن واعية على التوحيد والتنكير للايذان
بان الوعاة فيهم قلة ولتوبيخ الناس بقلة من يعي منهم وللدلالة
على ان الاذن الواحدة اذا وعت فهي عند الله بمكان وما سواها لا يلتفت
اليهم وان ملأوا العالم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال لعلي
عند نزول الآية سألت الله ان يجعلها اذنك يا علي قال علي رضي الله عنه
فما نسيت شيئا بعد ذلك وما كان لي ان انسى وقال صاحب الفصول
المهمة وعن مكحول عن علي ابن ابي طالب في قوله تعالى وتعيها اذن واعية
قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سألت الله ان يجعل اذنك

نفعل قال

يا علي تفعل

يا علي ففعل فكان علي كرم الله وجهه يقول ما سمعت من رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم كلاما الا وعيته وحفظته ولم انسه اينست آنچه در باب
اين آيه از ثعلبي وزمخشري ونيشابوري واز صاحب فصول مهمه
نقل كرده شد واز آن عبارت ثعلبي كه از زبان حضرت پيغمبر نقل كرده
كه بعلي بن ابي طالب فرموده كه ان الله عز وجل امرني ان ادنيك ولا اقصيك
وان اعلمك وان تعي وحق على الله ان تعي مفهوم هر ذي شعوري ميگردد
كه حضرت پيغمبر صلوات الله عليه بامر الهي تعليم علوم ومعارف بامير المؤمنين
فرموده وراغب دران بوده وبمقتضى وتعيها وحق على ان تعيها مطمئن
خاطر بوده از نگاهداشت امير المؤمنين وهرگاه معلم سيد المرسلين باشد
صلوات الله عليه با كمال دانش علوم ومعارف الهي وبنهايت اشفاق وحرص
بر تعليم ومتعلم علي بن ابي طالب با كمال زكاوة وفطانت وحرص بر تعلم وبفرموده
حق سبحانه وتعالى تعليم وتعلم واقع شده باشد بنا بر مرتبه ممكنه علم از
قوه بشري در اين ماده متحقق گشته خواهد بود پس علي ابن ابي طالب
اعلم از كل امت مي بايد بوده باشد بعد از نبي صلى الله عليه وآله وسلم وكمال
سنه خصوص متعصبين ايشان مضايقه در اين ندارند وتصديق بآن
ميكنند كه امير المؤمنين اعلم اصحاب بود وا ثابت الله بعين را اينكه ابن
عباس كه رئيس مفسرين است شاگرد امير المؤمنين بوده وابو
اسود دئلي بفرموده وتعليم كرده ايشان اصول علم نحو وضع كرده وتدوين
نموده وصاحبان علم تصوف خرقه وسلسله خود را منتهي بآنحضرت
ميسازند وصحابه كبار در مشكلات خود رجوع بايشان ميكرده اند هر

را [illegible] دارند ومعلوم است که علم افضل صفات وملکات حسنه است
وایمان نوعی از علمست پس هر کرا اکمل وارجح باشد درین صفت بی شک باید بود
که افضل باشد از ماسوی خود واز برای اثبات افضلیت علم از جمیع صفات
وکمالات نفسیه وبدنیه ظاهر است درین مقام ذکر کردن انچه در کتب
اهل سنت مسطور است صاحب کشاف در تفسیر آیه یرفع الله
الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات گفته که عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم بین العالم والعابد مائة درجة بین کل درجتین
حضر الجواد المضمر سبعین سنة وعنه علیه السلام فضل العالم على العابد
کفضل القمر لیلة البدر على سائر الکواکب وعنه علیه السلام یشفع یوم
القیمة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء قال الراوی فاعظم برتبة
هی بین النبوة والشهادة بشهادة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وعن ابن عباس خیر سلیمان علیه السلام بین العلم والمال والملك فاختار
العلم فاعطی المال والملك معه وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اوحی الله الی ابرهیم یا ابرهیم انی علیم احب کل علیم وعن بعض الحکماء
لیت شعری ای شیء ادرك من فاته العلم وای شیء فات من ادرك العلم انتهی
کلام الزمخشری وشیخنا ابوبکر جیری سیاقی در فضل علم در تفسیر آیه
وعلم آدم الاسماء کلها مذکور ساخته منتخبی از ان نقل کرده میشود وقال
ومما یدل على فضیلة العلم الکتاب والسنة والمعقول اما الکتاب فمن ذلك انه
تعالى فرق بین سبعة نفر فی کتابه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون وقال لا یستوی الخبیث والطیب لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة

اصحاب الجنة

اصحاب الجنة هم الفائزون وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات
ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات فاذا
تاملت وجدت کل ذلك ماخوذا من الفرق بین العالم والجاهل
وقال عز وجل شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم
فی المرتبة الثالثة وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم جعلهم
فی المرتبة الثانیة ومن ذلك قوله تعالى یرفع الله الذین آمنوا منکم
والذین اوتوا العلم درجات واما السنة فمنها ما روی عن عامر الجهنی
مرفوعا یوزن مداد العلماء ودم الشهداء یوم القیمة لا یفضل احدهما
على الآخر وفی روایة فیترجح مداد العلماء وامثال هذه الشواهد هنا
کثیر انتصر بهذا خوفا من الاطناب اما المعقول فمنه لو کان فی الامکان
شیء اشرف من العلم لاظهر الله تعالى فضل بنی آدم بذلك الشیء وازین
مقدمات منقوله معلوم گردید که بعد از مرتبه نبوت مرتبه علم است
پس اعلم می باید که افضل همه باشد واهل سنت بعد قبول کردن اینکه علی
بن ابی طالب اعلم بوده از غیر خود واعلم افضل است از غیر اعلم در قوت کبری
نتیجه را شکل اول که بدیهی الانتاج است ایستادگی می کنند چنانچه
ملا علی قوشجی بعد از قبول کردن اعلمیت واشجعیت وازهدیت واقدمیت
سبقت در اسلام واختصاص بقرابت ومواخات ووجوب مودت واخلیت
کتاب الله العزیز واستجابت دعاء وظهور خوارق عادات وکونه ابن عم
الرسول ونفس الرسول واب السبطین گفته که واجیب بانه لا کلام
فی عموم مناقبه ووفور فضائله واتصافه بالکمالات واختصاصه

باکرم اما ثبت انه اشکال یدل علی الافضلیة بمعنی زیادة الثواب والکرامة
عند الله تعالی بعد ما ثبت من الاتفاق الجاری مجری الاجماع علی
افضلیة ابی بکر ثم عمر فهو لان الکتاب والسنة والآثار دالات
علی ذلک اما الکتاب فقوله تعالی وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی
ماله یتزکی وما لاحد عنده من نعمة تجزی والجمهور علی انها نزلت
فی ابی بکر والاتقی اکرم لقوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم ولا یعنی
بالافضل الا الاکرم ولیس المراد به علیا لان للنبی صلی الله علیه عنده نعمة
تجزی وهی نعمة التربیة در حاصل کلام او گفته می شود که فضایل مذکوره
را مسلم داشتن و قدح در آن نکردن و مثل این برای مقصد ما خود
ادعا نموده و گفتن که الا انه لا یدل علی افضلیة بمعنی زیادة
الثواب والکرامة عند الله ما حاصلش این می شود که صفات حسنه
و اعمال مبروره که در شریعت بیضاء نبوی مقررست و حضرت پیغمبر
برسانیدن آن بخلق مبعوث شده تا مردم باتصاف بآن صفات
و عمل بآن اعمال کامل گردند و بتوسل بآن حاصل کنند مستحق نعیم ابدی
گردند و حق تعالی صاحبان آن اعمال و صفات را مکرر مدح کرده و
مبالغه در مدح نموده و جزای حسن و انعامات فایقه در برابر اعمال
کرده هر چند در کسی موجود بوده باشد و در مرد دیگری نباشد لازم نیست که
بر دیگری متصف بصفات حسنه و عامل اعمال مبروره اکرم عند الله
و اکثر ثوابا باشد بآن شخص دیگر بلکه عقل تجویز میکند که این شخص
خالیست از صفات و اعمال مذکوره اکثر ثوابا باشد و اکرم عند الله

از انشخص

از انشخص دیگر که متصف بصفات مذکوره است و عامل اعمال
مبروره بعلتی و سببی که مردم ندانند میگوئیم که این احتمال یکی از چند
وجه میگنجد یکی آنکه حق تعالی این شخص خالی از صفات را بنوعی
دیگر حصول استحقاق اکرام کند و ثواب دهد و صاحب اعمال مذکوره
را با وجود استحقاق محروم کرده اند و این وجه بنا بر اصول کلامی اشاعره
که حسن و قبح اشیا را شرعی محض میدانند و حسن و قبح عقلی را نفی
می نمایند و خالق اعمال عباد حق سبحانه را میدانند بی غرض خلیة
عباد نزد ایشان مستبعد نیست دور نبود و احکام ان اکثر بحث کرده
شود و تطبیق فتنی که مراد بود هم نیست و از وادی خود که بیان مراد
و معنی آیات قرآنیست موافق قول محدثین و مفسرین و بطرزی
که بیش از ابداع و احداث علم کلام و اصول فقه از اهل قیاس بوده
بیرون می افتیم بهر تقدیر این وجه اگر موجه باشد بنابرین وجه
جایز می شود که حق تعالی نبی از انبیاء خود را با وجود استحقاق بهشت
و قرب او خاشا بدوزخ برد و از خود دور سازد و مثل ابوجهل را که
طاغی را به بهشت برد و مقرب گرداند شخصی که این احتمال را معقول
داند و از همین بابت حساب تجویز کند که علی بن ابی طالب با وجود
کمالات و فضایل نفسی و سببی اقل ثوابا باشد و کرامته عند الله از شخصی
که خالی از آن فضایل است این احتمال را قابل آن احتمال او انسته باد
ترک مناظره میکنیم بلکه او در حقیقت قایل شده بعدها آنکس فتامل
دوم آنکه کراهة الهی و ایصال ثواب نه وجه ندی استحقاق نباشد لیکن

موجبات ثواب و قرب الهی سوا از آنکه در شرع مقرر شده و قرآن
و حدیث ثواب و قرب الهی مبین آنست بوده باشد و این تو حادث
در آن شخص دیگر موجود شده باشد بحسب اتفاق یا ملهم شده
آن شخص باینها و این احتمال بغایت مستقبح و مستهجن است که در
شرع بیضاء محمدی چیزی از محاسن اعمال و مکارم اخلاق فروگذاشت شده
باشد که کسی بحسب اتفاق باینها که خارج از بیان شریعت مصطفی
و عامل شده مستحق قرب و کرامت و ثواب شود یا ملهم باینها شود مستغنی
از ارتکاب مستحسنات شرعیه کرده و حال او فوق حال جمعی شود که اشتغال
بفعل مستحسنات شرعیه نموده اند سیوم آنکه باعث کرامت و کثرت
و کثرت ثواب عند الله همینها باشد که در قرآن و حدیث مبین شده
و از شرع شریف ماخوذ گشته و در آن شخص او که در صفات حسنه
و اعمال صبر در جمعیت موجود باشد که از آن شخص چیزی چند از مفسدات لکن مه
باطنی سرزده باشد که احباط آثار افعال و اعمال او کرده باشد و خلایق را
بر آن اطلاع نباشد و بر حق تعالی ظاهر شده باشد و از آن شخص که در این
صفات و اعمال مذکوره نیست یا کمتر است این مفسدات سرزده باشد
و او از این آفت محفوظ مانده باشد از این جهت با قلت حسنات اکرم عند الله باشد مه
و اکثر ثوابا در بود این احتمال گفته میشود که بمقتضی بشریت اکثر اهل کمال
در مقدمه طرفین کمتر شده نیست که صدور مفسدات محیط بنفس
شیطان بدواعی وساوس او خواهد بود و باز داشتن حق تعالی حفظ و صیانت
خود را از آن شخص و در شأن علی ابن ابی طالب و اهل بیت او که اهل بیت

بشوند اند دعا حضرت رسالت پناهی بکاهلان آن از معاصی و تابعیه
شیطان واقع شده و بشارت الهی باجابت این دعا و اخبار از آنکه عصمت
خود را شامل حال جماعه اهل بیت تو که دعا در حق ایشان کردی ساختیم
محقق گشته باقرار اهل سنت چنانچه بشرح رسایل ابن مسعودات
تا آنجا اهل سنت مستفاد شده که دخل علی و فاطمه و الحسن و الحسین و هما
صغیران فاخذ النبی صلی الله علیه و آله و سلم الحسن و الحسین فوضعهما فی
حجره و قبلهما و اعتنق علیا باحدی یدیه و فاطمه بالید الاخری و جللهم
بخمیصة سوداء و قال اللهم الیک لا الی النار انا و اهل بیتی قالت ام سلمة
و انا یا رسول الله قال انت علی خیر و بروایتی دیگر قال اللهم هؤلاء
اهل بیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فانزل الله
تبارک و تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا و کسی که حق تعالی بمقتضی دعا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم تطهیر او از رجس کرده باشد و بشارت آن به پیغمبر خود رسانیده و
بر پیغمبر نهاده حفظ حق او از تعذیب بر عهد دارد و شیطان را با او راه نمیدهد
و احباط افعال اتقی نماید پس این احتمال در طرف علی بن ابی طالب مرتفع
شده و از آن طرف با این قسم دلیلی مستغنی نیست و بر تقدیری که باشد
در مقصود ضرر نمیکند چرا که همین که مشخص شد که حق سبحانه و تعالی
بوجه دولی تحفاق اکرام نا مستحق علی الاتصال نمیکند و اکرام و کثرت
ثواب موعود را از مستحق بی جرم باز نمیدارد و مشخص شد که موجبات
قرب و ثواب همینهاست که در شرع از قرآن مجید و حدیث معلوم

شده و در علی ابن ابی طالب موجود است یا در وی بیشتر است فضیلت ابو بکر
نیست یا کمتر است و باعث احباط از علی ابن ابی طالب سر زدن
متعذر است لازم آمدن که آنحضرت اکثر ثوابا باشند و اکرم عند الله از
غیر خود و هو المطلوب و همچنین آیه وجوب مودة دلالت میکند بر آنکه
شیطان را قدرت احباط اعمال و افعال علی ابن ابی طالب نیست بجهة آنکه
شخصی که حق تعالی محبت او را بر کل امت واجب کرداند شیطان را باحباط
مثوبات او راه نمیدهد و کسی که شیطان را با وی راه باشد محبت او را
بر کل خلایق از ابرار و مقربین واجب نمیکرداند و چگونه راه می یابد شیطان
بکسی که چون او بجا حضرت پیغمبر در شب هجرت از مکه بمدینه خوابید حق
سبحانه تعالی جبرئیل و میکائیل را بمحافظه او فرستاده و در وادی او نازل
کرده و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد
و تصدیق این مقال از احیاء العلوم غزالی صاحب فصول مهمه نقل کرده
و چگونه شیطان را راه باشد بکسی که چون او اعطاء خاتم بسایل نموده
در حین رکوع حق سبحانه تعالی در شان او نازل کرده آیه انما ولیکم الله
و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون و ملا علی اقرار نموده باینکه باتفاق مفسرین این آیه در شان
علی ابن ابی طالب نازل شده والسلام علی من اتبع الهدی اما آنکه گفته
که بعد ما ثبت من الاتفاق الجاری مجری الاجماع علی افضلیة ابو بکر ثم
عمر هیچ فکر نکرده که هرگاه افضلیة بمعنی کثرة ثواب و کرامة عند الله مقرر
گشت و فضایل و کمالات نفسی و بدنی در این امر اعتبار ندارد و کثرة

ثواب

ثواب و کرامة عند الله امری مبطن است و معلوم نمیگردد مگر
باخبار الهی بطریق وحی بر رسول خود اتفاق جمعی کثیری از امة
که آن را جاری مجری اجماع توان گفتن در افضلیة ابو بکر ثم عمر چگونه
متصور است مگر افضلیة را در اینجا خلافت و امامت خیال کرده که
راضی شدن جمعی را بریاست دینی و دنیاوی شخص معین بعد از
حضرت پیغمبر در امامت کافی دانسته اند و بیعت کردن باینکه دست
بر دست بزنند یا عبارتی مشعر برضا و اطاعت مذکور سازند از
امامت را تصدیق و قبول قرار داده اند هر چند که کرهاً باشد و جمعی
کثیری از عمدهاء اهل حل و عقد در ابتداء امتناع از آن نموده باشند
همین که بعد از آن بمرور ایام طوعاً و کرهاً در صورت مطیعان باشند
این را اجتماع نامیده اند بر تقدیری که در امامت و چگونه این اجماع
کافی و صحیح بوده باشد افضلیة از این مقوله نیست و نیز از امامت
افضلیة لازم نمی آید خصوص بمذهب ایشان که تجویز امامت مفضول بر
افضل میکنند پس بر خدام ملا علی است آنکه ثابت سازند که در
زمان معین در فلان مکان اجتماع فلان و فلان بجهة کثرتی
که برای اجماع می باید از اهل حل و عقد و از معقولان محقق گشته و
از ایشان تصریح و اقرار بافضلیة باین ترتیب واقع شده تا درست شود
بعد ما ثبت من الاتفاق الجاری مجری الاجماع و دونه خرط القتاد بعد
از آن که مقرر چنین چیزی بر پا اند و بگوییم مجال سوال باقیست
باینکه بچه کیفیت اجماع واقف شده اند از بجه در علم الغیب ترتیب

را از کجا معلوم کردند اما علم غیب بهم رسانیدند اعنده علم الغیب
فهو یری یا آنکه همه ملهم شدند و دفعةً ملهم شدند مجتمعاً با این روش
اگر گویند که افضلیت او را از آیه سیجنبها الاتقی الذی معلوم کردند
یا حدیثی مثل آن این جواب درست نیست چرا که کلام الله و کتاب را
جدا کرده و اجماع را دلیل علاحده ساخته و همچنین حدیث و آثار را
جدا دلیل ساخته و سخن درین نیست که دست زدن با آیه و حدیث
اتفاق کردن جماعتی باینکه فلانی افضلست چون دلیل افضلیت میشود
و بعبارت دیگر میگوئیم که اجماع عبارت از جمع شدن اهل کل امت است
بر چیزی از امور اجتهادیه که عقل را بآن باشد نه بر غیبی تحقیقاً این
غیبی که متفق شوند بر اینکه در علم الهی فلان اکثر ثواباً خواهد بود بعد
از و بلا فاصله فلانی این سخن بغایت مضحکست از کسی که دعوی تحمل
اثنا عشری بعلم کند و اما آنکه در بیان دلالت کتاب الله العزیز بر افضلیت
خلیفه اول آیه سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده
من نعمة تجزی آورده و گفته که جمهور علی انها نزلت فی ابی بکر در رب
باب رساله علاحده بتوفیق الهی مدون شده بالفعل در بین مسودات
بر خاطر ناظرین این مسودات واضح کردانیده میشود که علما اهل
از محدثین و مفسرین روایت دیگر نقل کرده اند که این آیه در باب
ابی الدحداح نازل شده و این عبارت ابو اسحاق ثعلبیست که در تفسیر
او نقل کرده می شود و اخبرنا ابو القسم یعقوب بن احمد السری المعروفی
(نصر بن)
فی درب الحاجب انا ابو بکر محمد بن عبد الله النعمانی الحنبلی بن احمد بن

خفیف القلانسی

خفیف القلانسی انا رقاشنا جعفر بن محمد بن سوار بن سنان فی سنة
خمس و ثلثین و مائتین ثنا علی بن حجر عن اسحق بن نجیح عن عطا قال
کان لرجل من الانصار نخلة وکان له جار فکان یسقط من بلحها فی داره
وکان صبیانه یتناولون فشکا ذلک الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
له النبی علیه السلام بعنیها بنخلة فی الجنة فابا قال فخرج فلقیه ابو
الدحداح رضی الله عنه فقال له هل لک ان تبیعها بحش یعنی حایطاً فقال له
هی لک قال فاتی النبی علیه السلام فقال یا رسول الله اشترها منی بنخلة فی
الجنة قال نعم قال هی لک فدعا النبی صلی الله علیه وآله وسلم جار الانصاری
فقال خذها فانزل الله تعالی والیل اذا یغشی الی قوله ان سعیکم لشتی
ابو الدحداح والانصاری صاحب النخلة فاما من اعطی واتقی ابو الدحداح
وصدق بالحسنی یعنی الثواب فسنیسره للیسری یعنی الجنة واما
من بخل واستغنی الانصاری وکذب بالحسنی یعنی الثواب فسنیسره
للعسری یعنی النار وما یغنی عنه ماله اذا تردی یعنی بد اذا مات
الی قوله فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی صاحب النخلة
وسیجنبها الاتقی یعنی ابا الدحداح الذی یؤتی ماله یتزکی یعنی ابا
الدحداح وما لاحد عنده من نعمة تجزی یکافیه بها یعنی ابا الدحداح
الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی اذا ادخل الجنة فکان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم یمر بذلک الحش وعذوقه دانیة فیقال له عذوق
وعذوق لابی الدحداح فی الجنة بر او نقل ثعلبی که یکی از علماء
معتمدین اهل سنت است معلوم شد که اهل سنت جازم نیستند

در حق دیگر آیه در شأن ابوبکر نازل شده پس استدلال تمام نشد و نیز
چون یک احتمال این شد که در شأن علی نیز در صالح نازل شده باشد
و مراد از او نفی صالح شد بر این تقدیر اگر از ان نفی مراد فایق
در تقوی بر کل امة داشته شود لازم می آید که ابی در صالح افضل
از ابی بکر و علی بن ابی طالب هر دو باشد و این باطل است باجماع
فریقین بلکه باجماع امة و حال آنکه از اتقی و اشقی نقی و شقی یعنی
متصف باصل صفت میتوان مراد داشتن زا اهل عربی کتفضیل افعل تفضیل
منظور می باشد چنانچه از نیشابوری نقل کرده خواهد شد و این کونه که
بتجرید بعض معنی راست میشده باشد و بر این تقدیر دلالة بر افضلیة
کسی نخواهد کرد نسبة بکل یا نسبة بشخص معین دیگر بلکه دلالة
بر اصل فضل خواهد کردن فلا یستقیم التقریب و نیز بعضی گفته اند که این
آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده چنانچه از مفسر نیشابوری
نقل کرده خواهد شد نحو نکونه حجة لنا لا علینا و کو یا که ملا علی القط
و الجمهور علی انها نزلت فی ابی بکر نظر باین دو مرواید گفته و بعد از این
گفته و لیس المراد به علیا علیه السلام لان للنبی عنده نعمة تجزی و هی
نعمة التربیة در برابر این گفته می شود که اگر تو بحدیث متواتری که
ناچار باشد تنزل کرده بنقل الزامی مقرر عند الخصم تمسک بنمایی تا ثابت
کردن که این آیه در شأن خلیفه اول بوده احتیاج بتصدیع کشیدی
دفع این احتمال که شاید که مراد علی ابن ابی طالب بوده باشد نیست
و الا اگر این دو نقل دیگر در کتب شما نمی بود هم حاجت نبوده اگر ان

ثابت نیست

ثابت نیست پس این حجه تمام است کلا لا ست که لان للنبی عنده نعمة
تجزی ممکن کسی که این آیه در شأن علی بن ابی طالب روایت میکند تفسیر
شان نزول را چنین قرار میدهد که علی بن ابی طالب بحضرت پیغمبر
ایثار مال کرده بود یا ایصال نفعی و نعمتی بآنحضرت کرده یا انبساط
خاطر حضرت یا بفرموده ایشان کرده بود و حال چنین نیست بلکه
انچنانکه نیشابوری نقل میکند آیه اشارة بانیاء خاتم است بسائلی
که در حین رکوع از امیر المؤمنین واقع شده و می تواند بودن که اشارة
بانیاء جهاد هم باشد که امیر المؤمنین غیر از آن مالک نبود و باللیل و النهار
سرا و علانیة بسائلین داده و در این باب آیة الذین ینفقون اموالهم
باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم
و لا هم یحزنون نازل شده و با آنکه حمل کردن بآیه بجوی مراد باشد
و بر هر تقدیر معنی اینکه و ما لاحد من السائلین او من الذین اعطاهم
الصدقة عنده نعمة تجزی در این صورت کلان للنبی عنده نعمة تجزی
چه دخل دارد و چگونه ربط می یابد و در برابر می افتد سبحان الله
از این شامت تعصب جانب اهل بیت مصطفوی که مردم مدعی فضیلة
را بر پریشان گفتن و نامربوط گفتن و نامربوط گفتن میدارد
بلکه بر تقدیر مراد بودن خلیفه اول از لفظ اتقی و شان نزول قصه
بلال بودن نیز مراد از لاحد حضرت پیغمبر نداشته اند و مناسب اینست
که مراد بلال باشد و چندی که دعوی میکنند که خلیفه اول انها را
آزاد کرده بود چنانچه ثعلبی گفته فقال المشرکون ما فعل ابوبکر

ذلک لبلال الا انه کانت لبلال عنده فانزل الله تعالی وما لاحد عنده من
اولئک الذین اعتقهم فذلک قوله تعالی وما لاحد عنده من نعمة
تجزی یعنی کافیه علیهما دبر نعمت بی تسلیم اینکه شأن نزول قصه
صاحب نخله وابی الدحداح نباشد وهمچنین اشارة بقصه اعطای خاتم
بسائل نباشد وانفاق چهار درهم لیلا ونهارا وسرا وعلانیه نباشد
واشاره بعمل یا آید یجزی نباشد بر بی تقدیرهم ظاهر است که
مراد از اشقی واز اتقی دو شخص معین نباشد وعام باشد باینکه هر شخص
که مراد داشته شود از اشقی واتقی شقی وتقی یا از اشقی کافر علی
الاطلاق که اشقی است از فاسق واز اتقی مبالغ در تقوی که معتد
مستوا اند بودن تا معنی آیه فاسد نشود چرا که حکم باینکه باتش دوزخ
نمیرسد مگر یک شخص معین اشقی درست نمیشود چه اهل شقاوة
امم ماضیه وامة آخره از کفار بسیار اند بلکه اکثر من ان یحصی همه
باتش دوزخ رسیده اند همچنین در طرف نفی گفتن که باز داشته
میشود از ان آتش دوزخ یک شخص یعنی ابو بکر که اتقیست مخصوص
ساختن او بذکر با آنکه جمیع انبیا وصدیقین وابرار ومقربین
امم ماضیه وامة آخره همه از ان آتش دوزخ باز داشته شده اند و
نکته مخصوص ساختن او را بذکر ادعای این قرار دادن که گویا نجات مخصوص
است باو واصالة وازان دیگران بر تبعیت تکلفی پیداست چه نجات
محمد رسول الله را که افضل مرسلین است تبع نجات خلیفه اول او قرار
دادن از ان معقول است کما خفی از معتقدان شبلی وبا یزید امثال

انها در کعبه

انها در کعبه از برای حضرت رسالت پناهی دعا میکرده که الهی محمد
رسول الله را بشبلی یا بایزید ببخش وامثال توجیهاتی که از برای
معنی آیه ولفظ اشقی واتقی مذکور کرده شده نزدیکست با آنچه
مفسر سنی گفته وعبارت او را بجهت استشهاد بلفظ
خودش نقل کرده میشود وهو هذا ثم ان کان المراد بالاشقی هو سفیان
او امیه وبالاتقی هو ابو بکر رض فلا اشکال وبینا ولذا الآیة نزلت فیهما
من الاشقیاء والاتقیاء بالتبعیة اذ لا عبرة بخصوص السبب وان کان
المراد اعم فان ارید بهما الشقی والتقی فلا اشکال ایضا وان ارید
حقیقة افعل التفضیل فاما ان یراد نار مخصوصة بدلالة التنکیر
واما ان یراد بالاشقی الکافر علی الاطلاق لانه اشقی من الفاسق واما
الکلام فی الاتقی فنقول انه لا یلزم من تخصیصه بالذکر نفی ما
عداه وقوله یتزکی ای یطلب ان یکون عند الله زاکیا او هو من الزکوة
لا محل له لانه بدل من یؤتی والصلة لا محل لها او انها کبعض الکلمة او هو
منصوب المحل علی الحال قال بعض المفسرین ان بلالا کان یعذب فی
الله وهو یقول احد احد فسمع بذلک ابو بکر رضی الله عنه فحمل رطلا
من ذهب فابتاعه به فقال المشرکون ما فعل ذلک ابو بکر الا لید کانت
لبلال عنده فنزل وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء قال اکثر
النحویین هذا الاستثناء منقطع لان الابتغاء لیس من جنس النعمة
قال الفراء هو مفعول له من یؤتی علی المعنی ای لا ینفق ماله الا ابتغاء
رضوان الله لا لمکافاة نعمة ولسوف یرضی عن الله او یرضی الله عنه فیکون

راضيا مرضيا واعلم ان بعض الشيعة زعموا ان السورة نزلت في علي
كرم الله وجهه لا غير وان قالوا في موضع آخر يؤتون الزكوة وهم راكعون وبان
بعض اهل السنة انها نزلت على افضلية ابي بكر رضي الله عنه لانه قال
في وصف علي وسائر اهل البيت ويطعمون الطعام الى قوله انا نخاف
وذكر في مصطفى ابي بكر انه لا ينفق الا لوجه الله من غير شائبة رغبة
او رهبة وهذا المقام اعلى واجل وعندي ان امثال هذه الدلايل لا تصلح
لترجيح اكابر الصحابة بعضهم على بعض وان نزول السورة في الشخص
الفلاني مبني على الرواية ولا سبيل للاستدلال اليه والله اعلم بسر ازين
عبارات منقوله از تفسير نيشابوري معلوم شد كه لفظ اتقي واشقي
را بمعني تقي وشقي كردن جايز است ويكي از محامليست كه با دفع
اشكالي ميشود كه از احد اتقي واشقي بمعني شخص معين يا فضل يعني
افعل وارد ميشود ونيز معلوم شد كه بر تقدير يكه بمعني افعل
تفضيل كرفته شود بان جايز است كه از اشقي كافر على الاطلاق كرفته
شود كه او اشقى از فاسق است ودر بين عباس اتقي را هم بمعني مبالغ
در تقوى ميتوان كرفتن كه او اتقى است نسبت بتقي غير مبالغ
واين هنكام بجا اكثرة در مبالغ در تقوى بهم ميرسد ومعني آية
بي تكلف درست ميشود يعني دور باشد كه دور كرده
شوند از ان اتش دوزخ جمعي كه مبالغند در تقوى از انبيا ومقربين
وابرار وهركاه اين قسم توسعه در معني اتقي ضرور شد بمعني بلي
شخص معيني نماند تا دلالت كند بر بودن او افضل واكرم عند الله واكثر

ثوابا ولهذا مفسر نيشابوري با انكه بوادي استدلال بر افضليت افتاده
وكفته كه اهل سنه ازين آية استدلال بر افضليت او كرده اند ومع
هذا متعرض احتجاج ازراه كونه اتقى نشده بلكه از كلمه الا ابتغاء
وجه ربه الاعلى وجه استدلال ايشانرا مذكور ساخته با اشارة بضعف
ان وجه چنانچه كفته كه وعندي ان امثال هذه الدلايل لا تصلح لترجيح
اكابر الصحابة بعضهم على بعض وان نزول السورة في الشخص الفلاني
مبني على الرواية ولا سبيل للاستدلال اليه وازين عبارة مفهوم ميشود
كه با عتقاد نيشابوري كه از علماء ايشانست استدلال ازين آية
تمام نيست وانيكه آية بزعم او متنازع فيه است وشيعه ادعا اين
نموده اند كه در شان علي ابن ابي طالب نازل شده وفقير نيز در اوايل
سخن كردن بر سخنان ملا علي كفته كه اكر مقبول نيفتد حديث سوال تري
كه نا چار باشد از قبول ان ثابت كردن كه آيه در شان خليفه اول
نازل شده يا بنقل مسلم عند الخصم تا الزامي باشد بس احتياج استدلال
بر اينكه در شان علي بن ابي طالب نمي تواند بودن نيست واكر بدليل منع
احتمال شان نزول علي بن ابي طالب ميخواهي كني تا معين شود كه در باب
خليفه اول بوده بس حقيقت استدلال اينست كه بدليل ديكر بعد
رفع احتمال شان نزول در حق امير المؤمنين باز مختص بخليفه اول ميشود
جرا كه روايت شان نزول در وادي اينه در حالح اهل سنت شما كرده اند
چنانچه از تفسير ثعلبي نقل كرده شد بلكه ان شان نزول بعبارت
قريبه الصدق واوفق است از شان نزول قصه بلال جرا كه بعضا نقد كرده

انصاری صاحب نخله و نفروختن آن بحضرت پیغمبر بنخله در بهشت
مناسب عبارت واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره
للعسری است وحال آنکه ابو الدحداح که نخله را از صاحب نخله بحایطی که در
ملک خود داشت خرید و بحضرت پیغمبر فروخت بنخله در بهشت موافق
آیه فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری است و این
قسم مقابل در معامله بلال وخریدن او و آزاد کردن نیست و صاحب
کشاف برای دفع اشکال صریح گفته که مراد عظیم از مومنان است و عظیمی
از مشرکین که مبالغه اشقی و اتقی گفته شده و افعل حقیقی مراد نیست
گفته که فان قلت کیف قال لا یصلیها الا الاشقی وسیجنبها الاتقی
وقد علم ان کل شقی یصلیها وکل تقی یجنبها لا یختص بالصلی اشقی
الاشقیاء ولا بالنجاة اتقی الاتقیاء وان زعمت انه نکر النار فاراد
نارا بعینها مخصوصة بالاشقی فما تصنع بقوله وسیجنبها الاتقی لان
وقد علم ان افسق المسلمین ایضا یجنب تلک النار المخصوصة لا الاتقی
منهم خاصة قلت الآیة واردة فی الموازنة بین حالتی عظیم من المشرکین
وعظیم من المومنین فارید ان یبالغ فی صفتیهما المتناقضتین فقیل الاشقی
وجعل مختصا بالصلی کان النار لم تخلق الا له وقیل الاتقی وجعل مختصا
بالنجاة کان الجنة لم تخلق الا له وقیل هما ابو جهل او امیة بن خلف وابو بکر
رض بهر حال اگر این دو روایت در باب آیه مذکوره نبود و روایت
منحصر در شان نزول قضیه بلال می بود یا آنکه نقلش بحدیث متواتر می
بود و نقل الزامی می بود استدلال جماعت مخالفین می داشت

انکه این

انکه این قسم معنیها از برای اشقی و اتقی نمی بود اما با بیان شدن این
دو روایت و بهم رسیدن این قسم معنیها از برای لفظ اتقی اوهن من بیت
العنکبوت شد و لهذا مفسرین هیچ کدام این آیه را دلیل افضلیت
نساخته اند و چندی از متاخرین که آشنایی ایشان بر
کم بود تامل و تفکر در اجزاء آیات پس و پیش ناکرده بمقتضی خواهش
طبع سخنان گفته اند هدانا الله وایاهم الی الحق وهو خیر الهادین در
این آیه را اقوی آیات دالیه بر مدعی خود میدانند باقی دلایل درین
قیاس معلوم که چه حال داشته باشد والله اعلم بحقایق الامور و بر تقدیری
که ان دو شان نزول یعنی آنچه نقل کرده شد در باب ابو الدحداح و در باب
علی بن ابی طالب قطع نظر کرده شود احتمال دارد که مراد از اتقی جنس سالغ
در تقوی باشد که وصف کرده شده بالذی یؤتی ماله یتزکی الی آخر الآیه
و مقصود از آیات تفضیل و ترجیح این جنس معهود باشد بر جنس اشقی
الذی کذب و تولی که بیشتر متصل این گذشته همچنانکه از اول
سوره حق تعالی بعبارت یاد کردن اجلاف ثلثه میفرماید که ان سعیکم
لشتی یعنی اعمال شما بحسب حسن و قبح و خیر و شر مختلف است فاما من
اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری واما من بخل واستغنی
وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری و مردم را دو گروه کرده بجماعت اول
بشارت میکند و بشارت میدهد و گروه دیگر را وعید میفرماید بعد از آن
فرموده ان لنا للآخرة والاولی فانذرتکم نارا تلظی پس ترسانیده از آن
این مرتبه دوم فرموده که لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی

سيجنبها الاتقى الذي يؤتي ماله يتزكى پس در حقيقت قرينه نعم
نعماء نركرها دی که تخویف از ان فرموده اعاده ذکر ان دو گروه نموده
و بنظر بیان نار هو از بنده حال ان دو جماعه مذکور سابق نموده از جاعی
تعبیر بالاشقى الذى كذب و تولى فرموده انها را وعید صلی ان نا
کرده و جمع دیگر را بر ابر مقابل ان بلفظ الاتقى الذي يؤتي ماله يتزكى
ذکر کرده استحسان فرموده وعد بها زد اشتن از ان آتش نموده پس معنی
افضليت که مفاد لفظ اتقى باشد درین صورت از مقوله تفضیل جنس
من يؤتي ماله يتزكى است بر جنس من كذب و تولى و این وضع اقرب بمحامل
معنی آیات نظر بلفظ آیات سابقه و لاحقه قرلبه بزعم مسود این
این محمل است و ازین لازم نمی آید افضلیت شخص معین از کابر صحابه
بر شخص دیگر از کابر صحابه و بر تقدیری که ازین احتمال هم قطع نظر کرده
مسلم داشته شود که شان نزول قصه بلال بوده و مراد از اتقى درین
آیه خلیفه اول است باز دلالت بر بودن او اتقى از کل افراد امة سوی انبیاء
صلوات الله و سلامه علیه نمیکند چرا که افعل تفضیل را البته مفضل علیه
می باید و مفضل علیه بر تقدیری که افعل مع اللام فتد و اکثر و افعل ما
اضیف الیه می باشد و ما اضیف الیه چون عام باشد دلالت بر عموم
افضلیة انشخص متصف بصفة افعل میکند مثل محمد افضل البشر یا خیر
الناس یا خیر البریه و اگر افعل یا من مذکور باشد دلالت خواهد کرد
اند افعل بر زیادتی صاحب صفة از مدخول من مثل زید افضل من عمرو او
من عمرو و بکر او من الناس اجمعین و اگر با اضافه و من هیچکدام نباشد و

بالالف واللام

بالف ولام مذکور شده مفضل علیه بمقتضی لفظ متعین نمیشود که کل
یا بعض باشد بلکه الف ولام چون اشعار بمعهودی خواهد داشت
مفضل علیه معهود و اراده متعین خواهد شد و بقرانی لفظی یا حالی
مفضل علیه نزد سامع متشخص خواهد شد که عامست و شامل کل یا بعض
و تفضیل همچنانکه شخصی را نسبت بشخص دیگر حاصل نباشد یا نسبة
بچند شخص معین و یا نسبة بکل افراد گاهی تفضیل جنس ابا شخاص
جنس دیگر مثل الرجل خير من المرأة الراكب خير من الراجل و در ما نحن فيه
لفظ اتقى مضاف نیست و با من نیز مذکور نشده بلکه با الف لام آمده
و مفضل علیه او در لفظ مذکور نیست و بقرینه الذي يؤتي ماله يتزكى
که صفت اتقى است و مبین حال او معلوم میگردد که مقصود تفضیل
این شخص معین یا نفی است باعتبار اینا و ماله یتزکی نسبت بشخص که
متصف بضد اینست ای کذب و تولی و چون متعین شود که شان
نزول قضیه بوجه مشهور مسلم گردد معلوم میگردد که ان شخص خلیفه
اول بوده و ثابت می شود فضل مستفاد از آیه از برای او و تفضیل
او بر من کذب و تولی و ازین بیش لازم نمی آید افضلیة او بر کسی که اتقی
باشد مثلا در صلوة و لوازم و توابع آن یا اتقی باشد در امر جهاد و
حسنات دیگر یا اتقی باشد در اجتناب از محارم مثل شهوت فرج غصوبات بطن یا هم
و هر کدام ازین امور را شعب کثیره لا یحصی است بلکه در فضیلت اینا
مال نیز افضلیة بر هر موتی مال ازین آیه لازم نمی آید چه افضلیة
مستفاد ازین آیه افضلیة بر من بخل و کذب و تولی است و می تواند بود

کاز یکی از ابنا مالک بن جبیر ولفرنن کامل رشد باشد بانیت خالص
و انجاست وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی
متحقق گشته باشد و شخصی که در این آیه والیه صوم مراد است
لازم از و نباشد و بالجمله افعل مذکور با اضافه علی الخصوص جهت
مضاف بلفظی عامی باشد اقرب است باینکه افضلیت او در نسبت
بکل ما اضیف الیه منظور باشد و مراد از ذوات معین نیز ممکن
باشد مع هذا در نسخ ... چنانچه علی از مفسران معتمد اراده
کرده چنانچه در شرح و بیان لفظ و علی اکرم احبا ... که در اول متن
تجرید در مقام صلوة بعد از تحمید واقع شده گفته که ای علی آله و
اصحابه الذین هم موصوفون بزیادة الکرم علی من عداهم من محبوسیه
و از این لفظ اتقی که در این آیه اضافت لفظ عامی ... که
او نیز مستقر باشد واقع شده واین همه دو احتمالی بر بواعث مقصود
مراد داشتن دارد از رجحان شخص معین ... افضلیت ... او
بر کل ما علا رجوع ... اعتبار میکنند و این محض تحکم وتعصب است نعوذ
بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا و چنانچه این احتمالات که در معنی
اشقی و اتقی مذکور شد بر آنکه ... که از اتقی خلیفه اول مراد داشتیم
الله و زیاده در تقوی او را بر کل ما سوی خود ... در این آیه گرفته اند تا ثابت
شود افضلیت واکرمیت او بر علی بن ابی طالب بحث شش مرتبه
کنجایش طرح نیکرده اول آنکه شاید که از اشقی و اتقی مراد شقی و
تقی باشد عموما نه دو شخص معین چنانچه بجهت دفع اشکال وارد ذکر نموده

مفسر نیشابوری

مفسر نیشابوری باین احتمال کرده و دوم اینکه مراد از اشقی کافر باشد
علی الاطلاق که او اشقی است از فاسق مسلم و این احتمال را نیز
مفسر نیشابوری ذکر کرده و بقرینه این از اتقی نیز مبالغه در تقوی
... نمی توان گرفتن که او اتقی است از متقی غیر مبالغ در تقوی ...
سوم اینکه جنس من کذب و تولی را اشقی گفته شده باشد نظر
بکمال بیگانگی او از رجال من یؤتی ماله یتزکی و جنس من یؤتی ماله
یتزکی را اتقی گفته شده باشد نظر باین اشقی و این سه مرتبه بحث
با عام داشتن اشقی و اتقی است و بر تقدیر خاص داشتن بشخص معین
احتمالی توانند بودن که مراد علی ابن ابی طالب بوده باشد علیه السلام و
یؤتی ماله یتزکی اشارت باینار خاتم ببسائل باشد ... یا انفاق چهار
درهم لیلا و نهارا سرا و علانیه یا عمل بآیه نجوی و این مرتبه چهارم
از بحث و بر هر تقدیر که گذشتن از این مرتبه از بحث مرتبه پنجم
اینکه شاید که مراد ... دحداح انصاری بوده باشد مرتبه ششم اینکه
بر تقدیری که مراد از اتقی خلیفه اول بوده باشد می تواند بود که
لفظ اتقی بروفق اشقی بر من کذب و تولی مبالغه بوده باشد حقیقت
چنانچه از صاحب کشاف نقل کرده شد و بر این تقدیر لازم نمی آید
افضلیت او در همه ... بر کل اکابر صحابه و بر تقدیری که از این مرتبه بحث
هم بگذریم مرتبه هفتم بحث اینکه شاید تفضیل و ترجیح او بر من
کذب و تولی مقصود و مراد باشد و این احتمال نظر بتوصیف او بیؤتی
ماله یتزکی و در مقابل الاشقی الذی کذب و تولی است خیلی واضح

وظاهر است مرتبه هشتم بحث اینکه شاید که الذی یؤتی ماله یتزکی
وما لاحد عنده من نعمة تجزی را اتقی گفته شده باشد نظر با شخص
که ایتاء مال بجهت مکافات ومجازاة نعمتی وحقی کند واین مرتبت
هنگام است که بحث در اراده معنی اتقی است وآنچه در معنی وما لاحد
عنده من نعمة تجزی وغیر آن گفته شده بجای خود است والسلام
علی من اتبع الهدی وآنچه مفسر نیشابوری گفته که قال بعض اهل السنة
ان الآیة تدل علی افضلیة ابی بکر لانه سبحانه قال فی وصف علی وسائر
اهل البیت ویطعمون الطعام الی قوله انا نخاف من ربنا وذکر
فی صفة ابی بکر انما ینفق الا ابتغاء وجه الله من غیر شائبة رغبة ورهبة
وهذا المقام اعلی واجل جوابش اینست انا نخاف که از زبان حال
انجماعه اهل البیت حق سبحانه گفته خوف از غیر حق سبحانه نیست
وخوف از عذاب دوزخ نیست بلکه انا نخاف من ربنا واقع شده
ومی تواند بود بلکه ظاهر همین است که اطعام ایشان مسکین
ویتیم واسیر را محض از جهت طلب رضای حق تعالی بوده باشد وخوف
از عدم رضا باشد واین خشیه وخوف عین تقوی است که شما خلیفه
اول را اتقی در وادعا میکنید یا مقارب او وچون شما بر حسب این ختم
نکات وکلمات افضلیت مقتدای خود را میخواهید برسانید ما هم نظر باسیاق
الفاظ آیات طرفین کرده میگوییم که در وادی مقتدای شما همین قدر
وعده عنایت شده که سیجنبها الاتقی یعنی دور باشد که باز داشته
شود آن اتقی که ایتاء مال خود کرده از آن آتش دوزخ که مخصوص اشقی است

وحال آنکه

وحال آنکه از آن آتش دوزخ که مخصوص اشقی است وحال آنکه بقول اهل السنه
صاحب کشاف که یکی از علمای شماست افسق مسلمین نیز باز داشته
خواهد شد وبنابر معقول هم همچنین باید بوده باشد ودر باب مقتدای ما
ما بجای آن فرموده فوقاهم الله شر ذلک الیوم یعنی عموما از جمیع
شرور ولقاهم نضرة وسرورا یعنی زایدا من الصیانة علی الشرور ودر
قرینه وما لاحد عنده من نعمة تجزی در شان سادات وهادیان ما
از زبان حال ایشان فرموده که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و
لا شکورا ودر جزای ولسوف یرضی که بصیغه مضارع واقع شده
با لفظ سوف مشعر بتأخیر در باره بعینه ایشان ما ومولای ما بصیغه ماضی فرموده
وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها
شمسا ولا زمهریرا ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا
ویطاف علیهم بآنیة من فضة واکواب کانت قواریرا قواریر من فضة
قدروها تقدیرا ویسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا
فیها تسمی سلسبیلا ویطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم
لؤلؤا منثورا واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا عالیهم ثیاب سندس
خضر واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقاهم ربهم شرابا طهورا ان هذا
کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکورا واین مراتب تعداد نعمها
عالیه لفظ محقق الوقوع را نسبتی بوعده مستفاد از لفظ و
لسوف یرضی نیست ومفسر نیشابوری در سنی بیان آن بعضی اهل
سنه که استدلال مذکور نموده اند نظر کرده منصفانه گفته وعذری

ان امثال هذه الدلائل لا تصلح لترجيح اكابر الصحابة بعضهم على بعض وانكه
گفته كه ان نزول السورة في الشخص المذكور مبني على الرواية ولا يليق
للاستدلال اليه محل نزاع است چون كه مراد استدلال مردود است بانكه گفته
انه فليس المراد بهذه الآية عليا لان النبي عنده نعمة لكن تربية فلا يصح
شانه وما لاحد عنده من نعمة تجزى فتعين ان يكون المراد بها ابا بكر رض
آنكه نبى را بنا بر على حق تربيت بود نه بر اين است نمى آيد چه حق او و
ما لاحد عنده من نعمة تجزى نيز با خصه اند بو بكر ابن سوره باعتبار
اين آيه كه مشتمل بر مدحست در شان خليفه اول است و ابن سخن مشكل بود
حق است كه اين استدلال جناب خود بيان كرده شد تمام نيست و مرد صرف
بمقصود عنكرده غفر الله لنا بهذا الانصاف طغيانا ان نذر في بعض المقامات
ولما انجر الكلام فيما يتعلق بآية وتفهيما الذين راعينا الكلام في آية
ان اكرمكم عند الله اتقيكم فلا بد من الكلام فيما يتعلق بهذه
الآية اعني ان اكرمكم عند الله اتقيكم والآيات السابقة المربوطة
بهذه الآية هكذا يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر وانثى وجعلناكم
شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقيكم ان الله عليم خبير فنقول
اولا ما قاله المفسرون فيدل على التفاضل ان التقوى بها يكمل النفوس
وتتفاضل الاشخاص فمن اراد شرفا فليلتمس منها كما قال عم من سره
ان يكون اكرم الناس فليتق الله وقال عليه الصلوة والسلام يا ايها الناس
انما الناس رجلان مومن تقي كريم على الله وفاجر شقي هين على الله وقال
المفسر النيشابوري لا ريب ان الخلق يستعمل في الامر الجعل يستعمل

فيما يتضرع

فيما يتفرع عليه ولهذا قال خلق السموات والارض وجعل الظلمات
والنور وقال في الآية خلقناكم من ذكر وانثى وجعلناكم شعوبا وقال
في موضع آخر وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون فتبين ان
الاصل في الخلق والغرض الاقدم هو العبادة ليعلم منه ان اعتبار النسب
غير موخر عن اعتبار العبادة فلهذا قال ان اكرمكم عند الله اتقيكم وفيه
معنيان احدهما ان التقوى تفيد الاكرام والثاني ان الاكرام في خلق الله
يورث التقوى والاول اشهر كما يقال الذ الاطعمة احلاها اي اللذة تقيد
الحلاوة لان الحلاوة تفيد اللذة وقال الزمخشري في الكشاف وسميت
الشعوب لان القبائل تتشعب منها وقرئ لتتعارفوا ولتعارفوا بالادغام
ولتعرفوا اي ليعلم كيف يتناسبون ولتتعرفوا والمعنى ان الحكمة التي
من اجلها رتبكم على شعوب وقبائل هي ان يعرف بعضكم نسب بعض فلا
يعتزي الى غير آبائه لا ان يتفاخروا بالآباء والاجداد ويدعوا التفاوت
والتفاضل في الانساب ثم بين الخصلة التي يفضل بها الانسان غيره
ويكتسب الشرف والكرم عند الله فقال ان اكرمكم عند الله اتقيكم
وقرئ ان بالفتح كانه قيل لم لا يتفاخر بالانساب فقيل لان اكرمكم عند الله
اتقيكم لا انسبكم وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه طاف يوم فتح
مكة فحمد الله واثنى عليه ثم قال الحمد لله الذي اذهب عنكم عبية الجاهلية
وتكبرها يا ايها الناس انما الناس رجلان مومن تقي كريم على الله وفاجر
شقي هين على الله ثم قرأ الآية وعنه عليه الصلوة والسلام من سره ان
يكون اكرم الناس فليتق الله وعن ابن عباس كرم الدنيا الغنى وكرم الآخرة

التقوی و عن زید بن شجرة مر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی سوق المدینة
فرأی غلاما اسود یقول من اشترانی فعلی شرط ان لا یمنعنی عن الصلوات
الخمس خلف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاشتراه رجل وکان رسول الله
یراه عند کل صلوة ففقده فسأل عنه صاحبه فقال محموم فعاده ثم
سأل عنه بعد ایام فقیل هو لما به فجاءه وهو فی ذماءه فتولی غسله ودفنه
فدخل علی المهاجرین والانصار امر عظیم فنزلت ما حصل آیات ایها
الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا
ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر بنا بر آنچه از عبارات منقول
از تفاسیر معلوم شد بنا بر آنچه معقول است آنکه حق تعالی میفرماید
که ای مردمان شما در اصل آفرینش برابرید همه را از نری و ماده پیدا کرده ایم
نیست وجه و نه سبب یکی بر دیگری بزرگی نکند و خود را اکرم ندانند
و نیز نسب سبب بزرگی نشاید که پدر من یا فلان چنین بزرگ
بوده چرا که فایده مترتب بر نسب تحصیل بزرگی نیست بلکه شما را
شعب و قبایل برای این کردانیده ایم که بآن حفظ نسب شود تا کسی را
بغیر اباء او نسبت ندهند و نخوانند نه از برای اینکه بآن مفاخرت
کنید و بزرگی جوئید و از این مقدمات این معنی برآمد که نسب تفضیل
شرف و کرامت نیست و غرض از دو این شد که بازایستند و تکبر را
و رب از تفاخر بر نسب مطلوب بود و بازداشتن ایشان از تکبر
و تفاخر بمال و جمال و کثرت حشم و سایر نعمتهای دنیوی که در طباع اهل
دنیا تفضیل و تفاضل با بها فرمود است نیز مطلوب بود و ترغیب

و همچنانکه بازداشتن مردم از تکبر و تفاخر بنسب ۱۲

در تقوی

در تقوی نیز منظور بود و لهذا حق سبحانه تعالی نفی سببیة این امور
همه و امثال آن نظر بکرامة واقعی نموده یا اثبات اینکه مفید کرامة
و شرف بجز تقوی چیزی نیست بقوله ان اکرمکم عند الله اتقیکم
ان الله علیم خبیر و معنی کلام بحسب کفته مفسرین اینکه بتحقیق
کرامی تر از میان شما ها و بزرگتر نزد خالق شما که دانا است و صاحب
خبرة و وقوف بحقیقة اشیائی که شما مطلع بآن نیستید آنکسی است
که متقی تر است از میان شما نه غیر آن و اگر چه مال و جمال و کثرت حشم
و اتباع و هیچ چیزی از بزرگیها و خوبیهای دنیوی مناسبت باشد
پس معلوم شد که هیچ یک از این امور سببیه کرامت و شرف انسانی
ندارد و سبب کرامت عند الله منحصر است در تقوی و هر که کریم و صاحب
کرامت است عند الله اوست صاحب کرامت در واقع و مستحق بزرگی
بلندی و کرامت و شرف فراخور تقوی و بقدر تقوی است و متفاوت
میشود بتفاوت تقوی و چون معنی اینچنین مقرر شد معلوم شد
که مراد از ضمیر کم در لفظ اکرمکم و اتقیکم هر جماعة از مؤمنین بلکه
مسلمین اند که کسی تامل در حال ایشان نموده متفحص اکرم ایشان باشد یا خود
میخواسته باشند بدانند که اکرم در میان ایشان کیست و این حکم
جاریست در هر طایفه از مسلمین قلیل در عدد یا کثیر بلکه در هر دو کس
اگر سوال اکرم شود که ایهما اکرم بمقتضی آیه صحیح است که کفته شود
که اکرمهما اتقیهما و مراد از این آیه اینست که اکرم از کل امة آنست
که اتقی از کل امة است بقرینه اینکه اگر این مراد می بود حضرت پیغمبر

بعد از نزول آیه می فرمود که الحمد لله الذی جعل فلانا اکرم اتقی معا
انکه گفته الحمد لله الذی اذهب عنکم غبیة الجاهلیة وتکبرها
یا ایها الناس انما الناس رجلان مؤمن تقی کریم علی الله وفاجر شقی
هین علی الله ثم قرا الآیة وبعد فرمود که من سره ان یکون اکرم الناس
فلیتق الله پس معلوم شد که کریم از کل او اتقی از کل است نه
بلکه مراد اکرم واتقی نسبی است و همچنین آنچه از قصه غلام اسود ابن
کشاف نقل کرده شد که سبب نزول آیه بود دلالت میکند که آن
درجه از تقوی داشته وهذا درجه از کرامة عند الله نیز داشته نه
آنکه اتقی کل بوده واکرم از کل اگرچه این سخن که کریم از کل اتقی از کل است
هم حقست و در تحت این کلیه مذکوره هست اما نظر بقول بیضاوی
وترغیبی که مذکور شد عموم خطاب باید که معنی آیه آن باشد
که پیشتر مذکور شد وآن در حقیقت اثبات اکرم نسبی واتقی نسبی
میشود و چون این مقدمات مقرر شد بعد از این باید دانستن
که حق سبحانه کرامت تقوی را که امری مبطن در کمال اخفاست نشان
بچیزی داده که او را از دیگر مردم امارات وعلامات هست و از تقوی نیست
وتقوی را امارات وعلامات ظاهره او از جهت افعال جوارح و
مشاهدات ومعاینات است اما از جهتی که تعلق بقصد ونیت
دارد وخلوص نیت وعدم آن امری قلبی است با اخفائی تامی میکند خلوص ح
وحکم بان مرتبه بی کشف قلوب یا اعلام والهام الهی میسر نخواهد
بود وکریمه ولا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی مشعر باین معنی است

بعد از تمهید

بعد از تمهید این مقدمات میگوییم که خدام ملا علی شکل اول
بدیهی الانتاج ترتیب داده اند باین نهج فلان اتقی ومن هو اتقی
الکل فهو اکرم الکل ففلان اکرم الخلق و بر این میگوییم که از اتقی
در صغری اگر اتقی الکل میگیرد صدق او محل بحث است و
از آنچه معلوم شد که اتقی بودن او از کل که امریست در نهایت
خفا واخبار در قرآن واقع نشده بر تقدیری که در حق او باشد اتقی
مطلق است واگر اتقی الکل میگیرد حد وسط تکرار نمی یابد که او
از شروط انتاج شکل اولست والسلام علی من اتبع الهدی

فصل فی بیان آیة مرج البحرین یلتقیان بینهما
برزخ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
فبای آلاء ربکما تکذبان قال ابو اسحق الثعلبی فی تفسیره المسمی بالکشف
والبیان فی تفسیر هاتین الآیتین من سورة الرحمن اخبرنا
الحسین ابن محمد بن الحسین الدینوری العدل ثنا موسی بن محمد بن
علی بن عبد الله قال قرات علی ابی محمد الحسن ابن علویه القطان
من کتابه وانا اسمع ثنا بعض اصحابنا قال حدثنی رجل من اهل مصر
یقال له طسم ثنا ابو حذیفة عن ابیه عن سفین الثوری فی قوله
عز وجل مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان قال فاطمة
وعلی یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان قال الحسن والحسین صلوات الله علیهم
وروی هذا القول ایضا عن سعید بن جبیر وقال برزخ محمد صلی الله علیه
وآله وسلم انتهی کلام الثعلبی وقال صاحب الفصول المهمة وعن انس

مالک رضی الله عنه فی قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان قال علی
و فاطمه یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان قال الحسن والحسین رواه
صاحب کتاب الدر و غیره میگویند که این از خصایص امیر
المؤمنین است و هیچ کس دیگر را از اهل بیت و اصحاب حق تعالی
باین کرامت مشرف نساخته که او را مع زوجه مطهره او را باین
عنوان عظیم الشان ذکر کرده باشد و افضل انبیا مرسلین خود را
برزخ در میان این مرد و زن گفته و سلالتین خارج از ایشان را
لؤلؤ و مرجان خوانده و اینها را از عجایب و عظایم خلقت خود را
نشان داده و بوجود شریف این جماعت منت بر خلق نهاده و استبعاد
نموده از اینکه کسی انکار این نعمت کند و بشکران اقرار نماید فله
الحمد علی ما هدانا الی الایة والحمد اشکر نهایة حمداً کثیرا و این معنی که
از بودن این آیتین نقل کرده شد منافاتی ندارد با آنکه در تفاسیر سنی که
مراد بحرین فارس و روم یا هند داشته اند و از لؤلؤ و مرجان مروارید
و مسند خواسته اند و امثال این معانی چون که آن بحسب ظاهر لفظ
است لغة و از روی حمل مجاز کردن بر معنی حقیقی لغوی و این معنی
را که بعض الفاظ در این صورت محمول بر معنی حقیقی معانی مجازی
میشود بنا بر تشبیه و سایر نکات که از محسنات کلام اند ارباب حدیث
نقل کرده اند و مراد الله از روی نشان داده حضرت رسالت پناهی
باین کیفیت آورده اند و عبارات قرآنی را احتمال وجوه متعدد بحسب
الفاظ و اسلوب می باشد و تواند بودن که همه حق باشد و صلاحیت

داشته

داشته باشند بحسب الفاظ که قصد کرده شوند هر یک از آنها
مع هذا این محمل را رجحان عظیم است از آنجهت که نقلش از محدثین
و منتهی بحضرت رسالت پناهی و در مدح اهل بیت نبوت منتج
میگردد و اگر هیچ دلیلی دیگر بر افضلیت این جماعت اهل البیت بر دیگران
از آیات و احادیث موجود نبوده باشد همین دو آیه و این محمل
آیه کافیست چرا که ذهن هیچ سنی منصف چون رجوع بوجدان
کند تجویز این نمیکند که حق سبحانه تعالی خلیفه اول و دوم را بلفظ
بحرین یلتقیان بخواند و حضرت پیغمبر را برزخ بینهما قرار دهد
و اولاد این مرد و زن را لؤلؤ و المرجان بگوید و مرتبه اینها را از مقتضی
این معنی فروتر میداند و در باب علی ابن ابی طالب و زوجه مطهره
او و حسنین سلام الله علیهم اجمعین تجویز میکند و این احتمال را رو
میدهد که مراد از این آیات اینها باشند خصوصاً تعلیق که از قدما
علما ایشانست بدو روایت از محدثین ایشان نقل کرده و صاحب کشف
مهد از متاخرین علما ایشان از انس نقل کرده و اگر چه این تشریف و
کرامت از جهت نزدیکی بخصوص حضرت رسالت پناهی بوده باشد
و اکرام آنحضرت نیز در این اکرام دخل داشته باشد پس معلوم شد که
این جماعت اهل البیت اگر هستند عند الله از اجانب و کل ماسوای خود
و دیگری صلاحیت این ندارد که با ایشان قسیم عباراته در شان او واقع
شود و این معنی در فطرت سلیم هر منصفی که خود را خالی کند از
تعصب و شرم آنکه بدانست من بر غیر این عقیده بوده ام این هم

اقرار
عمرو غیر این عقیده را اظهار میکرده ام مرکوز است و مانع
بحق همین قسم موانع وامثال اینهاست الهمنا الله وایاهم ما
هو الحق عنده و بر تقدیری که باین قسم مقدمات که مذکور شد
طرف بحث اقرار بحق کند دلش گواهی باین میدهد بزبان نکند
و گوید که اینها در مقام احتجاج ذکر کردی مفید ظن بصدق مقصود
تو هست لیکن قطع احتمال ضعیف افضلیت غیر بالکل نمیکند خواهیم
میگویم که دلایل افضلیت از طرف تو این قدر قوی نیست در افاده ظن
و بمقتضای آن عقیده کرده و بران ثابت و جازمی قصور و عیب مقدمات
دال بر مقصود من همین است که در شان اهل بیت پیغمبر من نزد
و حق تعالی بر من و تو و کل امه از سابقین و لاحقین واجب کردانیده
مودة ایشان را و معتقدانی را که تو ظنی بقبول آن کرده ای در حق تخصیص
که مودة او را باعتقاد تو هم واجب ساخته حق تعالی باتیم مثل
این آیه مودة بس اگر ظن من مطابق واقع نباشد نزد حق سبحانه تعالی
عذر این دارم که چون آیه مودة دال بر وجوب مودة ایشان نازل
شده بود و آیه تطهیر دال بر مزیت ایشان بر غیر و مشعر بعصمت ایشان
بوده و دلایل فضل اهل بیت نبوی بر اصحاب در دلالت رجحان داشت
و قوی تر بود بمقتضای این دو چیز و بمقتضای محبت پیغمبر خود اهل البیت
را افضل از اجانب اعتقاد کرده ام بلکه واجب بودن مودة اهل البیت
بر امت دلیلی بود بر فضل اهل بیت بر امت از این جهت اعتقاد
بافضلیت ایشان کردم و اگر اعتقاد تو موافق نفس الامر نباشد عذر تو چه

خواهد بود

خواهد بود که بعد بودن دلایل مرجحه ضعیفه الدلالة اعتماد نموده
طرف پیغمبر خود را گذاشته بطرف اجانب گرفته ای و ایشان را
ترجیح بر اهل بیت بنوع داده افضل اعتقاد کرده ای ربنا افتح بیننا
و بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین **فصل** در بیان آیه
وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا
قال صاحب الفصول المهمه عن محمد بن سیرین فی قوله تعالی وهو الذی
خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا نزلت فی النبی صلی الله علیه
وآله وسلم وعلی ابن ابی طالب رضی الله عنه هو ابن عم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم وزوج ابنته فکان نسبا وصهرا و بنا بر این ماحصل
آیه تشریف علی ابن ابی طالب میشود و مدح و ستایش او بانکه ما
او را نظر با شرف مرسلین خود مخصوص کردانیده ایم بدو ربطه نسبیه
که ربط و نسبه در میان افراد انسانی ازان دو ربط بیرون نمی باشد و هر دو
جمع کرده ایم هر دو را تا اقرب ازو کسی با فضل مرسلین نباشد و این
در حقیقت ارشاد است بعلو استحقاق خلافت و انحصار استحقاق
بوجه کمال و کان ربک قدیرا میتواند بودن که مراد ازو این باشد والله
اعلم بمراده که پروردگار تو قادر علی الاطلاق است بر جمیع ماهیات ممکنه
و بر اینکه بیافریند بعض افراد ماهیتی را با اکمل صفات آن ماهیت
و احسن آن و از جمله آن قدرت کامله بیافرید علی ابن ابی طالب
را بوجهی که استحقاق دریافت این دو شرف در و بوجه اتم موجود
بود و لهذا هر دو شرف را نصیب او کردانید ذلک فضل الله یؤتیه من

بیناه آیه **تفسیر** افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون
اما الذین امنوا وعملوا الصلحات فلهم جنات الماوی نزلا بما کانوا
یعملون واما الذین فسقوا فماویهم النار کلما ارادوا ان یخرجوا
منها اعیدوا فیها وقیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون
نزلت هذه الایة فی علی علیه السلام وفی ولید بن عقبة ابن ابی معیط
علیه ما یستحقه قال القاضی افمن کان مومنا کمن کان فاسقا خارجا
عن الایمان لا یستوون فی الشرف والمثوبة تاکید وتصریح والجمع للحمل
علی المعنی اما الذین امنوا وعملوا الصلحات فلهم جنات الماوی فانها
الماوی الحقیقی والدنیا منزل مرتحل عنها لا محالة وقیل الماوی جنة
من الجنات نزلا سبق فی آل عمران بما کانوا یعملون بسبب اعمالهم او
علی اعمالهم واما الذین فسقوا فماویهم النار مکان جنة الماوی
للمومنین کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها عبارة عن خلودهم
فیها وقیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون اهانة لهم
وزیادة فی غیظهم ولنذیقنهم من العذاب الادنی عذاب الدنیا
یرید ما محنوا به من السنة سبع سنین والقتل والاسر دون العذاب
الاکبر عذاب الاخرة لعلهم لعل من بقی منهم یرجعون یتوبون عن
الکفر روی ان ولید بن عقبة فاخر علیا علیه السلام یوم بدر
فنزلت هذه الایة قال الزمخشری فی الکشاف روی فی نزولها انه شجر بین
علی بن ابی طالب رضی الله عنه والولید بن عقبة بن ابی معیط
یوم بدر کلام فقال له الولید اسکت فانک صبی انا اشب منک شبابا

واجلد

واجلد منک جلدا واذرب منک لسانا واحد منک سنانا واشجع
منک جنانا واملا منک حشوا فی الکتیبة فقال له علی رضی الله
عنه اسکت فانک فاسق فنزلت عامة للمومنین والفاسقین
فتناولتهما وکل من فی مثل حالهما وعن الحسن بن علی رضی الله عنهما انه
قال للولید کیف تشتم علیا وقد سماه الله مومنا فی عشر آیات وسماک
فاسقا قال المفسر النیشابوری روی انه شجر بین علی بن ابی طالب والولید
بن عقبة بن ابی معیط یوم بدر کلام فقال له الولید اسکت فانک صبی
فقال له علی اسکت فانک فاسق فانزل الله تعالی فیهما خاصة وفی
امثالهما من الفریقین عامة افمن کان مومنا الی اخره ثلث آیات
او اربع ومن فی اول الایة محمول علی اللفظ وفی قوله لا یستوون محمول
علی المعنی ثم فصل عدم استوائهما بقوله اما الذین آمنوا واما الذین
فسقوا وجنات الماوی نوع من الجنان تاوی الیها ارواح الشهداء
علی قول ابن عباس وقال بعضهم هو عن یمین العرش وفی لام التملک
فی لهم تشریف وایذان بانهم لا یخرجون عنها کما لا یخرج المالک عن ملکه
ولهذا لو قیل هذه الدار لزید یفهم منه الملکیة بخلاف ما لو قیل اسکن
هذه الدار فانه یحمل علی الاعارة بر خاطر ناظرین این مسودات واضح
کرداینده میشود که درین اسم تفسیر از تفاسیر اهل سنت که بالفعل در
نظر فقیر بوده یعنی بیضاوی وکشاف ونیشابوری عبارات که در بیان
معنی آیات مذکوره مرقوم شده اینها ست که بلفظه نقل کرده شد
وهمه متفق اند درینکه آیات مذکوره درشان علی ابن ابی طالب علیه

السلام و ولید بن عقبة بن ابی معیط نازل شده و دلالت دارد آیت اول
از افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا تا آخر جزاء بما کانوا یعملون بر کمال
ایمان حضرت امیر المؤمنین و استحقاق جنة المأوی و از ان ظاهر گردد
که بیان خواهد شد و دلالت دارد آیه آخر از و اما الذین فسقوا تا آخر بعلیهم
بر رجوع بر کفر ولید بلید و خلود او در عذاب نار روشن و هویداست
و لهذا قاضی بیضاوی با وجود تعصبش در تفسیر فاسقا را بخارجا
من الایمان تفسیر کرده و در تفسیر قوله تعالی کلما ارادوا ان یخرجوا
منها اعیدوا فیها گفته که عبارة عن خلودهم فیها پس در کفر ولید و خلود
او در عذاب نار بمقتضی نص قرآنی شکی نماند و این ولید برادر مادری
خلیفه ثالث است و نسبتش اینکه ولید بن عقبة بن ابی معیط
بن ذکوان بن امیة بن عبد شمس و خلیفه ثالث شریکش منسوب از و در عبد الشمس
جانب پدر اما از جهة مادر پس از یک مادر بوده اند و گفته اند که
ذکوان پسر امیه نبوده بلکه غلام او بوده و او را منسوب باو ساخته
اند و مشهور شده بر پسری او و این ولید بلید در بعضی فتح مکه از
ترس قتل مسلمان شد بظاهر و خلیفه ثالث در زمان خلافت خود او را
حاکم کوفه ساخت و نقل مشهور در کتب مسطور است که آن بدبخت
از روی مستی نماز صبح را در حینی که امامت مسلمین میکرد چهار رکعت
گذارد و گفت که دماغ خوش دارم اگر خواهید چند رکعت دیگر برای
شما هم بگذارم و گویند که در محراب بجای کثرت سکر و زیادتی شراب
قی کرد صاحب انصاف می باید که نظر در این فعل خلیفه ثالث کند که

چنین شخصی

چنین شخصی را که در قرآن ذکر شر او باشد و حالش در میان مردم
این حاکم بر جمعی کثیری و شهری عظیمی از مصر بین اسلام ساختن چه
قدر قبیح است که از او سر زده و صاحب این فعل چگونه از علی ابن ابی
طالب که از ذوی القربی و واجب المودة است با آن کمالات عالیه
عند المخالف والموافق افضل میتواند بود و محقق شیخی در جائی که
خواجه نصیر در متن تجرید در مطاعن ثالث میگوید که ولی عثمان
من ظهر فسقه حتی احدثوا فی امر المسلمین ما احدثوا و در مقام شرح
و بیان میگوید که فانه ولی الولید بن عقبة و ظهر منه شرب الخمر و صلی
بالناس و هو سکران و استعمل سعید بن العاص علی الکوفة و ظهر منه
ما اخرج به اهل الکوفة عنها و ولی عبد الله بن ابی سرح مصر فاساء
الیه بین فشکاه اهلها و تظلموا منه و ولی معاویة الشام فظهر منه
الفتن العظیمة واجیب عنه بانه انما ولی من ولیه لظنه اهل
الولایة ولا اطلاع له علی السرائر وانما علیه الاخذ بالظاهر والعزل
عند تحقق الفسق ومعاویة کان علی الشام فی زمن عمر ایضا وانما
ظهر منه الفتن فی زمان علی علیه السلام والحق عجب عذری پسندیده
قوشچی در این باب معذرة فرموده که ولید را بظن اینکه اهلیه ولایه داشته
خواهد بود والی کوفه ساخته و اطلاع بر سرائر نداشته بعد از
اخبار الهی و وقوع نص باین عنوان فساد و عدم صلاحیت او از سرائر
نبوده بلکه از اجلی بدیهیات و حسب الاذعان گردید نزد کسی که
مومن است و اعتقاد بقرآن و صاحب قرآن دارد و بهر حال کار شیفتگی

در رعایت صله رحم بجای این میکفت بهتر بود که جهت استحسان
شرعی دارد هرچند که انهم مشروط بایمان و صلاحست و این بدبخت
از ناصبین علم عداوة امیر المومنین علیه السلام بود تا آنکه
بعد از حضرت المیر که بصورة مسلمین و در مسلمین می بود در مجلس
معاویه در حضور امام حسن علیه السلام شتم امیر المومنین نموده و
از عبارت صاحب کشاف که عن الحسن بن علی رضی الله عنه انه
قال للولید کیف تشتم علیاً وقد سماه الله مومناً فی عشر آیات وسماک
فاسقا مشعر بانکه دانست بر نیکه آن بدبخت والد ولی بد شتام
میکرده و غرض از نقل آیات مذکوره این بود که معلوم خلایق کردد که
اعدا اهل البیت باین عنوان خواری و خزی و بشارة بعذاب نار
در قرآن مجید مذکور شده اند چنانچه محبین ایشان بعنوان
استحسان و بشارة جنة و خلود در لذات بهشتی مسطور کردیده
اند والحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً **فصل در بیان آیة**
واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین والمهاجرین
الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا کان ذلک فی الکتاب مسطورا والایة
السابقة المتصلة بهذه هکذا النبی اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه
امهاتهم واولوا الارحام الی آخره و معنی آیة النبی اولی بالمومنین در فصل
حدیث غدیر خم بتقریب ذکر کرده شد ماحصل و معنی او بنا بر انچه
از تفسیر بیضاوی و کشاف و نیشابوری در انجا نقل کرده شده این
بود که نبی بهتر و نافع ترست از برای مومنین از انچه نفسها ایشان

چرا که نفسهای ایشان برای ایشان چرا که نبی نمیخواهد برای ایشان
و نمی آید از وی برای مکر آنچه صلاح دین و دنیا ایشان در انست
بر خلاف نفسهای ایشان که بسیار است که داعی بفساد ایشان
میشود پس باید که امر او انفذ باشد در همه چیز ایشان از امور
دین و دنیا از امر خود شان و تصرف او اولی باشد از تصرف ایشان
و متفرع شده برین آنکه جایز باشد تصرف حضرت پیغمبر در حین حیوة
مومنین در انچه در دست مومنین است و مال ایشان و این اعلم
نسبة بهر دست بغیر ان صغیر غیر بالغ و غیر ممیز بلکه اشد از انچه
اقوی بمراتب و ازین حکم بحسب ظاهر توهم اینمعنی حادث میتواند
شدن خصوصا مومنین معاصرین انحضرت را که حضرت رسالت
پناهی میراث بره از ایشان بعد از فوت ایشان از جنس حصه میراث
پدر از پسر و همچنین توهم اینمعنی بخاطر راه می یابد که مومنین
چون حکم فرزند داشته باشند ایشان میراث برند از انحضرت
بعد از فوت آن حضرت خصوصاً که در قرائت ابن مسعود بعد
النبی اولی بالمومنین من انفسهم جمله و هو اب لهم نیز بوده و زیاده
شده منشاء این توهم بعبارة و ازواجه امهاتهم چرا که با فادة معنی
زیاده میشود اشعار بفرزندی مومنین و دعوی انکه مومنین
میراث برند از ازواج رسول الله بعد از فوت ازواج یا میراث برند
ازواج مطهره از مومنین بعد از فوت مومنین از جنس حصه میراث
مادر از مال فرزند پس می توانند بود که حضرت حق سبحانه باین کلام

مجید خود که اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین
والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا قصد دفع این توهمات باطله
نموده باشد و معنی آنکه اولوا الارحام اولی‌اند بتوارث در جمیع منافع
از هبه و هدیه و صدقه و غیر اینها که از جمله آن میراث است و خلاصه آن
غیر اولوا الارحام اگر که بدو دینی و فضیلت هجرت داشته باشند پس در میان بعض
و شما که اصحاب آیه توارث نیست که میراث برد بیغمبر از شما بعد
از فوت شما یا شما از وی بعد فوت او علیه الصلوة والسلام و همچنین توارث
نیست در میان شماها و ازواج مطهره که از جهت تعظیم و حرمت نکاح
امهات نامیده شده‌اند و در واقع اجنبیات‌اند تا آنکه میراث برند شماها
از ایشان یا ایشان از شماها بلکه حکم بدری حضرت بیغمبر نسبت
بمومنین و جواز تصرف او در مال مومنین در حین حیات ایشان
خاصه و بعد از فوت از باب تعظیم و اجلال آنحضرت است
همچنین مادری ازواج مطهره نسبت بمومنین از راه تعظیم ایشان
و حرمت نکاح ایشانست که مستلزم تعظیم و اجلال آنحضرت بیغمبر میشود
و اگر شما مادری من جمیع الوجوه نیست مثلا اینکه جایز باشد نکاح کردن
مومنین برو روی ایشان از باب محرمیت یا حرام باشد نکاح دختران ایشان
بر مومنین بلکه توارث صحیح شرعی بیغمبر را علیه السلام من الملک العلام
با اولوا الارحام اوست که میراث برد حضرت رسالت بناهی از اهل و اقارب
او اگر بیش از فوت شوند و میراث برند اولوا الارحام او که بیش از وی بعد
بعد از آنحضرت باشند پس حکم اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله

در این عبارت

در این عبارت اگر مخصوص آنحضرت و خویشان نباشد عام هست
بنحوی که شامل آنحضرت و خویشان نیز شد و قرینه بر این مراد
داشته شد عام ذکر النبی اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم
است و از این حکم مخصوص ساختن توارث با اولوا الارحام دفع توهم
اینمعنی که ازواج مدخولات مومنین نکاح ایشان بحضرت جایز نباشد
نیز شد چرا که معلوم شد که اولوا الارحام در توارث و غیر آن غیر حکم غیر
ذوی الارحام است و بعد فرزندی در میان بیغمبر و مومنین همچنین
مادری ازواج مطهره نسبت بمومنین از باب تعظیم و اجلال است
و مثبت احکام اولی الارحام نیست پس مستبعد نباشد اینکه تزویج
ازواج مطهره حضرت بیغمبر علیه الصلوة والسلام بر مومنین حرام
موبد باشد از باب تعظیم و اجلال و خواستن یکی از مدخولات مومنین
اگرچه متبنی باشد چون نسبت حقیقتا اجنبی است نسبت بحضرت
بیغمبر و ذو رحم نیست حضرت بیغمبر را جایز باشد چنانچه در قضیه
زید و زینب واقع شده و قبل این در قرآن مجید ذکر آن کرده شد و
مفسرین شیعه بودی جمله النبی اولی بالمومنین من انفسهم را عذر قضیه
زید و زینب قرار داده و هرگاه که معنی آیه واولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض تا آخر الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا این شد که مذکور
گردید و شامل حضرت رسالت بناهی و خویشان نیز شد و معلوم
شد که امیرالمومنین علیه السلام احق بوده بخلافت حضرت بیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم چرا که خلافت مشتمل است بر منافع و معلوم شد

که حضرت فاطمه علیها السلام وارث حقیقی شرعی بوده بلاشک در سبب
جز آنکه ذو رحمی اقرب از وی از آنحضرت بعد از فوت آنحضرت نمانده
و با وجود نص صریح حدیثی که بیک شخص صاحب غرض گوید که من شنیده‌ام
و منفرد باشد بنقل که ذوی الارحام حضرت رسالت پناهی را از
حکم عام آیه بدر کردن چون دو میل بوده و اگر قرم و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض را تا آخر مخصوص حضرت پیغمبر و اولی الارحام او داشته
شود معنی آیات باین وجه میتوان گفتن که چون از عبارة النبی
اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم حال نسبه حضرت پیغمبر
بمومنین معلوم کرده شد طبع مستمع طالب دانستن این معنی میشود که
از جانب مومنین چه حال وچه نسبه باشد آیا ایشان اولی باشند
بر پیغمبر از خویشان باین حق سبحانه وتعالی از برای کشف این
مجهول فرموده باشد که اولوا الارحام او که مومنین ومهاجرین بوده‌اند
اولی اند با او از اجانب که اولوا الارحام او نیستند و چون توهم نفی قرابت
جز که صفة ایمان وهجرة در اولی الارحام ماخوذ شده بار یادی شرکت
رحم که مخصوص اولی الارحام است واولویت در جمیع وجوه نفع مراد است
بدلیل آنکه وصیت مستثنی شده پس ثابت شد استحقاق حضرت
فاطمه میراث حضرت پیغمبر صلوات الله علیه را و استحقاق امیر المومنین
مر خلافة وامامة واولی بتصرف بودن در کار امت او و محمل آنکه اولوا
الارحام حضرت پیغمبر معنی ندارد که خارج این آیه باشد و این آیه شامل
برانها نباشد و حال آنکه آیه پیش یعنی النبی اولی بالمومنین من انفسهم

وازواجه

وازواجه امهاتهم در شان حضرت پیغمبر وازواج مطهره باشد
وکلام واولوا الارحام الی آخره متصل ومربوط باو باشد چنانچه بر منصف
صاحب ذوق واضح است وبر تقدیر تسلیم که عبارت نحن معاشر
الانبیاء لا نرث ولا نورث ما ترکناه صدقة از حضرت رسالت
پناهی واقع شده باشد درست که مراد این باشد که نبی را علیه
الصلوة والسلام با آنکه در حین حیات مومنین تصرف در مال مومنین
صحیح است بمقتضی النبی اولی بالمومنین من انفسهم و گنجایش نیست
که بعد از فوت بطریق اولی صحیح باشد لیکن بواسطه شرف منصب
نبوة تنزیها للانبیاء واجلالا لمرتبتهم رخصت نشده آنکه میراث
بریم ماها از مومنین امت خود یا میراث برند مومنین امة از ما
و آنچه از ما متروک میشود از اموال مومنین بعد از فوت ایشان
که اخذ نکنیم صدقه ایست از جانب ما برای ورثه و مخلفین ایشان
وان حدیث نبوی که در تفسیر النبی اولی بالمومنین من انفسهم نقل
کرده شده که ما من مومن الا انا اولی به فی الدنیا والآخرة اقرؤا ان
شئتم النبی اولی بالمومنین من انفسهم فایما مومن هلک وترک
مالا فورثه عصبته ان کانوا وان ترکه
دینا او ضیاعا ای عیالا فالی مشعر بآنکه مصداق این سخن آنست که
مذکور کرده شد یعنی با آنکه نسبه پدری از جهة پیغمبری مرا
نسبة بهر مومن متحقق است ومن اولی باو هستم از نفس خویش
در حین زندگی چه جای ورثه او و بعد از وفات او اما تصرف
نمیشوم مال مومن را بعد از وی وآن تعلق دارد بعصبه او و این معنی

مضمون لا نورث است و معنی لا نورث بر این قیاس است که هیچ
یک از مومنین امت را نمیرسد که بواسطه فرزندی امت بودن
میراث برد از نبی خود تعظیماً له و اکراماً و اجلالاً لا اولوا الارحام و ما
ترکناه فهو صدقة متعلق بلا نورث بوده باشد یعنی ما ترکناه من
میراث المؤمنین فهو صدقة من عند الله لورثة المؤمنین والله اعلم
بحقایق الامور و قاضی عضد در مواقف استدلال از این آیه را جواب
شیعه باین عبارت می آورد که اولا قوله تعالی و اولو الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله والآیة عامة فی الامور کلها لصحة الاستثناء
و شارح یعنی میر سید شریف میگوید که اذ یجوز ان یقال اولوا الارحام
کذا و منها ای و من الامور التی تعمها الآیة الامامة والخلافة و علی
من اولی الارحام دون ابی بکر والجواب منع العموم و صحة الاستثناء
معارضة بصحة التقسیم اذ یجوز ان یقال هذه الاولویة اما فی جهة
الخلافة او الارث او العطف او الشفقة او غیر ذلک من المحتملات
فلا یکون عامة لان العام یتناول جمیع جزئیاته لا احدها فقط و
غرضه انها مطلقة فاذا استثنی کان تقدیر الکلام اولی من کل الوجوه
والا کانت باقیة علی اطلاقها انتهت عبارة ماتن و شارح
و مقصود از تحریر شارح چنین مفهوم میشود که در کلام اگر استثنا
واقع باشد اعتبار اولویت عمومی باشد و در آیه استثنا نیست پس
اولویت مفاد از سر آیه مطلق است نه عام شامل کل وجوه و در رفع
جواب گفته میشود که در آیه استثنا واقع شده الا ان تفعلوا الی

اولیائکم

اولیائکم معروفا و مفسرین در تفسیر این فقره گفته اند که الا فی الوصیة
قال المفسر البیضاوی ثم اشار الی الوصیة بقوله الا ان تفعلوا ای
الا ان تسدوا و توصلوا الی اولیائکم فی الدین وهم المؤمنون و
المهاجرون معروفا بر انطریق التوصیة والحاصل ان الاقارب احق
من الاجانب فی کل نفع من میراث و هبة و صدقة و هدیة و غیر ذلک
الا فی الوصیة فانها وصیة الا فی الوصیة فانه لا وصیة لوارث انتهی
از تفسیر بیضاوی نقل کرده شد معلوم شد که در آیه استثنا از کل
وجوه اولویة واقع شده در باب اولیا یعنی در دوستان بوصیة و نیز
تصریح باینکه اولوا الارحام اولی اند در کل منافع از مفسر واقع شده یعنی
فی کل نفع من میراث و هبة و هدیة و غیر ذلک و از جمله غیر ذلک است خلافة
و استخلاف و چون که خلافت مشتمل و مستلزم منافعست و هو کلام
الزمخشری فی الکشاف من المؤمنین والمهاجرین یجوز ان یکون
بیانا لاولی الارحام ای الاقرباء من هؤلاء بعضهم اولی بان یرث بعضا
من الاجانب و یجوز ان یکون لابتداء الغایة ای اولوا الارحام بحق
القرابة اولی بالمیراث من المؤمنین بحق الولایة فی الدین و من المهاجرین
بحق الهجرة فان قلت مما استثنی ان تفعلوا قلت من اعم العام فی معنی
النفع والاحسان کما تقول القریب اولی من الاجنبی الا فی الوصیة یرید انه
احق منه فی کل نفع من میراث و هبة و هدیة و صدقة و غیر ذلک الا فی
الوصیة والمراد بفعل المعروف التوصیة لانه لا وصیة لوارث انتهی کلام
صاحب الکشاف و قال القاضی الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا

استثناء من اعم ما یقدر له الاولویه فیه من النفع والمراد بفعل المعروف
التوصیة تبر از آنجه از کشاف وتفسیر نیشابوری وبیضاوی
نقل کرده شد معلوم کردید که در آیه استثناء واقع شده وبنا
بران باقرار میر سید شریف شارح مواقف می باید که مراد اولویه
اولوا الارحام من کل الوجوه باشد وماتن یعنی قاضی عضد وشارح
یعنی میر سید شریف از تتبع آیه غافل شده اند وبخاطر نیاورده
استثنی را که از دنبال آیه واقع شده واز آیه همین قدر را در نظر
داشته اند وبخاطر آورده که اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله واز سابق آن که النبی اولی بالمومنین من انفسهم و
ازواجه امهاتهم غافل بوده اند وهمچنین از لاحق آیه که الا ان تفعلوا
الی اولیائکم معروفا بوده ومجموع آیات باین نهج وباین ترتیب
است که النبی اولی بالمومنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین والمهاجرین
الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا کان فی الکتاب مسطورا ومثل
این غفلت از علما وکلامی ایشان در بیان متعلقات آیه و
سیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی وآیه ان اکرمکم عند الله
اتقیکم نیز اثبات کرده شد وایشان را از ثریه بودن با اهل البیت
وقصد تزییف جانب ایشانست سلام الله علیهم که از روی
قسم فضل وهمچنین غفلتها رسوا واقع میشود که مثل حقیر نیز ایشان
ما خذ وارد نمایان نوانند یافت والحمد لله الذی اظهر الحق و

باشد م

صاحب

اذهق الباطل

اذهق الباطل ان الباطل کان زهوقا واکر کسی کوید از جانب ایشان
بکوید که مراد ایشان آیه واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب
الله است که در آخر سوره انفال واقع شده وبآن استثنا نیست
جواب میکوییم که متمسک شیعه که بآن استدلال کرده اند بر
اولویه حضرت علی بخلافت وامامت شاید که آیه واولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله بوده باشد که در سوره احزاب
واقع شده ومولف مسودات نقل کرده ودر اینجا استثنا واقع شده
وعبارة ولا آیه عامة فی الامور کلها لصحة الاستثناء که از جانب
مستدل بر افضلیه واولویه علی ابن ابی طالب نقل کرده قرینه است
بران وقصد مستدل صحیح بودن استثناء واقع شده در قرآنست
وماتن وشارح حمل بر [illegible] استثنا کرده اند واز آنجه مقصود مستدل
است غافل شده اند یا تغافل کرده اند وآن آیه کافیست لجهة
اثبات مقصود طایفه حقه امامیه والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا کثیرا
فصل در بیان آیه ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما ان الذین یوذون الله ورسوله
لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا والذین یوذون
المومنین والمومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما
مبینا مولف مسودات برخواطر خجسته نظایر متاملین در بین
آیات قرآنیه که طالبین حق باشند عرض میدارد که ظاهر از امر
وجوبست ولهذا امام شافعی وامام احمد حنبل از ائمه اربعه اهل

سنه موافق طایفه حنفیه اما مسیبه بر بن رفته اند که مراد وجوب صلوة
بر حضرت پیغمبرست در نماز فریضه بنحوی که اند و مبیه و نماز بی آن
درست نیست و با ترک او عمداً و سهواً باطل است و مؤید این سخن
از کتاب مواهب لدنیه که در نهایت تعصب است در سنن دو عبارت
نقل کرده میشود از فصل ثانی از مقصد سابع العبادة الاولی یجب فی
القعود آخر الصلوة بین قول التشهد وسلام التحلل قاله الامام الشافعی
ومن تبعه واستدل لذلك بما رواه اصحاب السنن وصححه الترمذی
وابن خزیمه والحاکم عن ابن مسعود البدری انهم قالوا یا رسول الله
اما السلام علیك فقد عرفناه فكیف نصلی علیك اذا نحن صلینا
فی صلاتنا فقال قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد الحدیث ومعنی
قولهم اما السلام فقد عرفناه هو الذی فی التشهد الذی كان یعلمهم
ایاه كما یعلمهم السورة من القرآن وهو السلام علیك ایها النبی ورحمة الله
وبركاته وروایة الشافعی فی مسنده عن ابی هریرة مثله وقد احتج
بهذه الروایة جماعة من الشافعیة منهم ابن خزیمة والبیهقی
لایجاب الصلوة علیه صلی الله علیه وآله وسلم فی التشهد بعد التشهد
وقبل السلام وقال الشافعی فی الام فرض الله الصلوة علی رسوله صلی
الله علیه وآله وسلم بقوله ان الله وملائكته یصلون علی النبی یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما فلم یكن فرض الصلوة علیه فی موضع
اولی منه فی الصلوة ووجدنا الدلالة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
بذلك اخبرنا ابراهیم بن محمد حدثنا صفوان بن سلیم عن ابی سلمة

بن عبد الرحمن

بن عبد الرحمن عن ابی هریرة انه قال یا رسول الله كیف نصلی علیك یعنی
فی الصلاة قال تقولون اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد كما صلیت
ابراهیم الحدیث اخبرنا ابراهیم بن محمد حدثنی سعد بن ابی اسحق بن كعب
بن عجرة عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن كعب بن عجرة عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم انه كان یقول فی الصلوة اللهم صل علی محمد وآل محمد كما صلیت
علی ابراهیم الحدیث قال الامام الشافعی فلما روی ان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم كان یعلمهم التشهد فی الصلوة وروی انه علمهم كیف یصلون علیه فی
الصلوة لم یجز ان یقول التشهد فی الصلوة واجب والصلوة علیه غیر
واجبة انتهی العبارة الاولی والعبارة الثانیة هكذا وقد وافق
الامام الشافعی من فقهاء الامصار احمد فی احدی الروایتین عنه وعمل
بها اخیرا كما حكاه عنه ابو زرعة الدمشقی فیما ذكره الحافظ ابن كثیر
واوجب اسحق بن اسحق بن راهویه الاعادة مع تعمد تركها دون
النسیان والمشهور عن احمد انها تبطل بتركها عمدا وسهوا وعلیه اكثر
اصحابه حتی ان بعض الحنابلة اوجب ان یقال فیها فی الصلوة علیه صلی الله
علیه وآله وسلم كما علمهم ان یقولوا لما سألوه كما ذكره ابن كثیر ووافق
الخرقی اسحق فی التقیید بالعمد دون السهو والخلاف عند المالكیة كما ذكره
ابن كثیر ووافق الخرقی اسحاق فی التقیید بالعمد دون السهو والخلاف عند المالكیة
كما ذكره ابن الحاجب فی سنن الصلوة ثم قال انه واجب علی الصحیح فقال الشیخ
ابن عبد السلام یرید ان فرضها فرض سنن وهو ظاهر كلام الامام ابن المواز
صرح به ابن القصار وعبد الوهاب كما فی الشفاء بلفظ انه یراها فریضة

فی الصلوة کقول الشافعی وقد حکی ابو یعلی المالکی عن المذهب فیها ثلثة
اقوال فی الصلوة الواجب والسنة والندب ورأیت مما عزی للقاضی
ابی بکر بن العربی فی سراج المریدین انه قال ابن المواز هی والشافعی
الصلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم من فرایض الصلوة وهو الصحیح
وقد یلزم القایل من الحنفیة بوجوب الصلوة علیه کما ذکره الطحاوی
ونقله السروجی فی شرح الهدایة عن اصحاب المحیط والعقد والتحفة
من کتبهم ان فی التشهد تقول بوجوبها لتقدم ذکره صلی الله علیه وآله وسلم
فی آخر التشهد فی قوله واشهد ان محمدا رسول الله لکن لهم ان یلتزموا
ذلک ولا یجعلونه شرطا فی صحة الصلوة ولم یخالف الشافعی احد من
اصحابه فی ذلک بل قال بعض اصحابنا بوجوب الصلوة علی الآل کما
حکاه البندنیجی والدارمی ونقله امام الحرمین والغزالی قولا عن الشافعی
انتهی العبارة الثانیة ایضا من المواهب اللدنیة وبالجملة بعد
از این که بمقتضای اخبار ظاهر است از صیغهٔ امر حمل بر وجوب کرده شود
از عبارت صلوا علیه صلواة بفرستید بر پیغمبر خود در صورت عدم تکرار
مراد داشتن نهادن در تعظیمست وقلة مبالاة وتعلل واکتفا
کردن در تعیین عدد در امری که واجب بوده باشد چه تعیین وقت
ومحل مناسب ذکر صلوات مختلف بضبطی که در عبادات واجبه درست
واگر حمل بر این کرده شود که هر گاه اسم شریف آنحضرت مذکور شود صلواة
فرستادن واجب است وبر این جمعی از حنفیه رفته اند وبعضی از شافعیه
وابن عربی از مالکیه وصاحب کشاف نیز باین قایلست واین

شق بادب

شق بادب اقربست واحوطست ولیکن مستلزم مشقت وحرج
میشود بر خلاف اسلوب شریعت مطهره سمحه خصوصا مگر که
داعی باشد بر این محمل واز احتمالات وجوب یکی آنست که در هر مجلس
یکمرتبه صلوات فرستادن واجب بوده باشد اگر چه تکرار یابد ذکر
شریف حضرت پیغمبر وبر این هم جمعی رفته اند وبر هر تقدیر چون
واجب شد بر مقدار وبهر کیف ودر هر مقام که باشد خطاب بکافه
مومنین است از اهل عصر حضرت رسالت پناهی گرفته تا آیندگان
از نسل ایشان تا بقیامت وکیفیت صلوات منقوله بوجوهی که واقع
شده هیچ کدام آن خالی از لفظ آل نیست پس بر خلفای ثلثه واجب
بوده باشد صلواة فرستادن بر آل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از باب
تعظیم واجلال واداء حق ادب نبوت ونماز خلفا در صلوة بر آل باعتقاد
امام شافعی وامام احمد حنبل درست نبوده وعکس این نیست یعنی
آل پیغمبر واجب نشده صلواة فرستادن بر اصحاب چرا که لفظ اصحاب
را هیچ متعصبی مجتری بوضع حدیث تا امروز که هزار سال وکسری از
هجرت نبوی گذشته در بیان کیفیت صلواة واجبه ماثوره در نیاورده
واگر بعد از این در آورند فایده بمقصود ایشان نخواهد کرد واین معنی
چون بنظر انصاف دیده شود وتعصب وارتکاب خلاف ظاهر را بکنار
گذاشته شود دلالت میکند بر افضلیت آل از اصحاب وهو المطلوب وهمچنانکه
صلوات بر حضرت پیغمبر وآل در نماز واجبست سلام هم که بلفظ مصلی باداء
نماز بر می آید ورکن نمازاست واجبست بمذهب امام شافعی وابی حنیفه

بیست

بنی بر طبق مذهب امامیه الا آنکه بیش حنفی شرط صحت نماز نیست و فرض
دیگر شغلی دیگر مصلی از نماز میتواند بر آمدن اگر چه حدثی از اعمداث
بوده باشد اما قوله تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی
الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا ببر از مفسرین بعضی ایذاء حق
تعالی وایذاء رسول او صلوات الله علیه اگر چه جدا از یکدیگر کرفته اند
ومثال عموم اما اظهر آنست که هر یک از ایذاء بین لا تم داشته
باشد ایذاء دیگر را ایذاء رسول خدا البته نا مرضی خدا است کذلک
العکس قال النیشابوری فی تفسیره ثم رتب الوعید علی ایذاء الله
ورسوله فیحتمل ان یکون ذکر الله توطیة وتشریفا وایذاء نا بان ایذاء
رسول الله هو ایذاء الله کقوله فاتبعونی یحببکم الله ویجوز ان
یراد بایذاء الله الشرک ونسبته الی ما لا یجوز علیه وعن عکرمة هم اصحاب
فعل التصاویر الذین یزعمون تکوین خلق الله وقیل اذی رسول الله
قولهم انه ساحر فاجر او شاعر او کاهن او مجنون وقیل طعنهم علیه فی
نکاح صفیه بنت حیی والاظهر التعمیم وعن بعضهم اللعن فی الدارین
هو جزاء من یؤذی الله واعداد العذاب المهین جزاء من یؤذی رسول الله
ولعل الفرق کلاغ واما قوله تعالی والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات
بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا این احتمال دارد که
مراد مؤمنین اهل البیت یعنی امیر المؤمنین وحسنین ومؤمنات اهل
البیت یعنی حضرت فاطمه وام کلثوم مراد باشند بقرینه آنکه مفسر
نیشابوری گفته که قیل نزلت فی ناس من المنافقین کانوا یؤذون علیا

کرم الله وجهه

حُیَیّ

کرم الله وجهه وبرین تقدیر این آیه با آیه سابقه از قبیل حدیث
فاطمه بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله میشود
وقوله تعالی بغیر ما اکتسبوا مبین آنند بودن که اشارة بعصمة ایشان
بوده یعنی بغیر ما امکن اکتسابهم من المعاصی وقوله عز شانه فقد احتملوا
بهتانا واثما مبینا ممکنست که اشارة باشد بانچه در ورد دعوی اهل البیت
وغصب فدک از ایشان ایراد حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه صدقة نمودند سبحانک هذا بهتان عظیم وانچه گفته شد
از باب تاب داشتن عبارة قرانیست وانطباق آن بمعانی بر صورت حالاتی
که بعد از حضرت رسالت پناهی بر اهل بیت گذشته والله اعلم بمراده
فصل ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه
فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین والملائکة بعد ذلک
ظهیر والآیات المتقدمة المربوطة بهذه هکذا واذ اسر النبی الی بعض
ازواجه حدیثا فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض عن بعض
فلما نبأها قالت من انبأک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر باتفاق مفسرین
در خلاف خطاب بلفظ تتوبا بعایشه دختر خلیفه اول وحفصه دختر
خلیفه ثانیست از جمله ازواج مطهره وانچه حضرت رسالت پناهی
سوگند بران خورده بود یا قضیه عسل است که نزد بعضی از ازواج نوش
کرده نوشید و بعضی دیگر با هم اتفاق کرده قرار داده اند که بدروغ بحضرت
رسالت پناهی بگویند که از شما بوی مغافیر می آید و سر کرده قرار دروغ
دختر خلیفه اول بود ویا قضیه ماریه بود که با وی نزدیکی کرده بود در روز

در نوبت عایشه بوده یا حفصه علی اختلاف الروایتین بهر تقدیر
حفصه مطلع شده بود و در حضور او آنحضرت سوگند خورده
بودند با اینکه نزدیکی نکنند بماریه اما حدیثی که بطریق سر آنحضرت
سپرده بحفصه قصه عسل را در روایات اهل بیت نداشته اند و در روایات
اهل سنت مشتمل بر دو خبر قرار داده اند یکی اینکه سوگند خورده ام که
نزدیکی نکنم بماریه دوم اینکه بعد از تو پدر عایشه مالک ملک و امر امت
خواهند شد بعد از من فلما نبأت به یعنی چون خبر داد آن سر حفصه
بعایشه و افشاء سر حضرت پیغمبر کرد و اظهره الله علیه و ظاهر ساخت این
افشاء را حق سبحانه تعالی بر پیغمبر خود صلوات الله علیه و آله عرف بعضه
شناسانید حضرت پیغمبر و گفت بحفصه بعض افشاء کرده او را یعنی چرا
اظهار کردی حدیث ماریه را واعرض عن بعض یعنی درگذشت حضرت
پیغمبر از سرزنش و توبیخ بر افشاء بعض دیگر سر یعنی قصه فلما نبأها به
قالت گفت حفصه من انباک هذا چه کس خبر داد ترا از اینکه من افشاء سر تو نزد
عایشه کرده ام قال گفت پیغمبر صلوات الله علیه نبأنی العلیم الخبیر خبر داد
مرا دانا صاحب خبرة و اطلاع بر حقیقة مخفیات یعنی حق سبحانه و تعالی
بطریق وحی بر اعلام فرمود ان تتوبا الی الله اگر توبه بکنید شما دو کس
عایشه و حفصه و بازگشت نمایید بجانب حق تعالی فقد صغت قلوبکما
پس بتحقیق میل کرده و گشته دلهای شما ها از اخلاصی که در محبت و اطاعت
پیغمبر لازم بود و ان تظاهرا علیه و اگر پشت بهم دهید و متفق گردید
بر آزار حضرت پیغمبر و نه اخلاصی او فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح

المومنین

المومنین پس بتحقیق که خدا است ناصر و معین پیغمبر و جبرئیل
و صالح از میان مومنین والملائکة بعد ذلک ظهیر و ملائکه نیز
بعد نصرة جماعه مذکورین یعنی حق سبحانه تعالی و جبرئیل و صالح
المومنین ظهیر و پشتیبان اویند اینست تفسیر ظاهر و معنی
آیات بحسب الفاظ و معانی لغویه اما در مراد از لفظ صالح المومنین
پس در تفسیر ثعلبی درین باب اقوالست یکی آنکه مراد علی بن ابی
طالب است سلام الله علیه و این قول را به طریق روایت کرده با
ذکر اسامی روات که در میان اند چنانچه روشن نقل حدیث قول
دیگر اینکه مراد خلیفه اولست قول دیگر آنکه مراد خلیفه دوست
قول دیگر اینکه مراد هر دو است باهم و در باب مراد داشتن
خلیفه اول یا خلیفه ثانی اکتفا بذکر راوی او کرده و باقی وسایط
ساقط نموده از ذکر که مذکور نساختند و این در حقیقت ضعفی است
در نقل و صحت حدیث همچنانکه بحسب معنی نیز این ضعف این اقوال
مذکوره کرده خواهد شد قول دیگر اینکه مراد متعدد باشد لا علی التعیین
از باب اراده جنس صالح و قول دیگر اینکه لفظ صالحوا المومنین
خوانده شود که صیغه جمع بوده باشد و واو در خواندن ساقط میشده
باشد و متاخرین مفسرین مثل قاضی بیضاوی و صاحب کشاف چون
در اقوال که در مراد خلیفه اول داشته شود یا ثانی اراده شود یا هر دو
مراد باشند ضعفی دیده اند بحسب روایت حدیث و بحسب معنی نیز بنا
بر آن مدار بر همان قول اراده جنس نهاده اند تا تعدد بهم رسد و شرف

مفاد از آیة مخصوص علی ابن ابی طالب نگردد وعبارت ثعلبی این است
فان الله هو مولیه ووليه وناصره وحافظه وجبرئيل وصالح المومنين
قال المسیب بن شریک هو ابو بکر قال سعید بن جبیر عمر قال
عکرمة ابو بکر وعمر یدل علیه ما اخبرنا ابن فنجویه ثنا علی بن احمد بن نصرویه
ثنا ابو الحسن علی بن الحسن بن سلیمان القافلانی ثنا الحسین بن
الحرث ثنا عبد الرحیم بن زید العمی عن ابیه عن شقیق عن عبد الله عن النبی
صلی الله علیه واله وسلم فی قول الله عز وجل فان الله هو مولیه وجبرئیل وصالح
المومنین قال ان صالح المومنین ابو بکر وعمر واخبرنی بن فنجویه ثنا ابو علی
المقری حدثنی ابو القاسم بن الفضل ثنا علی بن الحسین حدثنا محمد بن یحیی
بن ابی عمر ثنا محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
قال حدثنی رجل ثقة یرفعه الی علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم فی قول الله عز وجل وصالح المومنین قال هو علی بن ابی طالب
واخبرنا عبد الله بن ابی حامد انا عمر بن الحسن ثنا ابن ... ثنا حصین عن ثنا احمد الحسن
موسی بن جعفر عن ابیه عن آبائه عن اسماء بنت عمیس قالت سمعت
النبی صلی الله علیه واله وسلم یقول وصالح المومنین علی ابن ابی طالب
وقال الکلبی هم المخلصون الذین لیسوا بمنافقین وقال قتادة و
العلاء بن زیاد هم الانبیاء والملائکة بعد ذلک ظهیر ای اعوان ولم یقل
ما اخوان ولا ظهراء لان لفظهما وان کان واحدا فهو فی معنی الجمع کقول
الرجل لا تقربن الا قاری القرآن فهو واحد ومعناه الجمع لانه قد اذن لکل قاری
القرآن ان یقربه وان بن عبارة ثعلبی اختلاف اقوال در مراد از لفظ

صالح المومنین

صالح المومنین بنهجی که نقل کرده شد معلوم میگردد وارجح اقوال
مراد بودن یکی از شیخین یا هر دو ضعیف و مستبعد است از جهت
که مقصود بنا بر انچه مفسرین تصریح کرده اند تخویف آن دو زوجه
است وفهم کنند در ذکر اولا تخصیص از بین نوع انسانی بعد اظهار آن
نصرة الهی واعانة جبرئیل میباید این بوده باشد که مقتضی بشریة
ونقص عقل الانم ازو بسکام باشد که ان زوجتین تخویف بنصره
الهی واعانه جبرئیل را از مقوله تخویفات اخروی اجل دانند غیر آن جا
داعیه ای رجوع وباز داشتن از نفاق وبد نخاید بحضرت محتاج تخویف
عاجل باشد بشخصی بشری وقدر بصورت تخویف بشخصی مناسب
است که اقرب از ما باشد بحضرت وابعد از ایشان بنزد شخصی که اقرب
از ما باشد باینها وابعد بحضرت پیغمبر هر چند که بفرض بعید یکی
محال شیخین بحضرت پیغمبر در معنی مواساة وهمراهی قوی تر باشد
از علی ابن ابی طالب با خویشی زوجتین از پدران خویشان کی آن
قدر نمی باید بوده باشد که از علی بن ابی طالب بسبب شدت قرب نسبی
ومصاهرت علی ابن ابی طالب با حضرت پیغمبر وبیگانگی از ایشان وباب
امیر المومنین در مجادلات که در ازمنه خاص وعام مقرر بوده ونیز
مظنه ناخوشی امیر المومنین که نسبت بخویشها ... خود داده
اند وان تتبع قضایا که فیما بین گذشته بر منصفین عرفا ظاهر است
که علم صفا خاطر حاصل نبوده وبنا بر این وجوه تخویف باعانة
ونصرة وامداد امیر المومنین مناسب است وتخویف بنزد پدران

ایشان کرده نسبت بآن نامناسب است وضعف وعبارت قرآن مجید
را حمل بر معنی اولی و الیق و الصق بمعنی کرده و ترک معنی مستبعد
که ضعیف باشد در وادی ویاء که مقصود نیست بر عقلا مخفی
لازم نیست پس نظر باین مقدمه گذشته لازم شد که مراد از صالح المؤمنین
امیر المؤمنین بدارند نه شیخین را او احدهما واما اینکه جنس صالح
مراد داشته شود این نامحو شی دارد که شامل جمعی کثیری از صلحاء
امت بر ملائکه وتاخیر ملائکه از انها چنانچه مشعر است بان لفظ و میشود و تقدیم جمیع صلحاء امه بر
الملائکه بعد ذلک ظهیر اجواز آن محل نزد است ازی درجات مع خواص
و مثال ان از جمله صلحا که صدیقین و معصومین بوده باشد تقدیم
انها بر سایر ملائکه بموجب قواعد شرعیه صحیح است لیکن عموما
صحیح نیست واما بر تقدیری که لفظ صلحو بوده باشد بصیغه
جمع بر بین تقدیر نیز اگر عام مراد داشته شود همان مفسده تقدیر
اسم جنس مراد داشتن را خواهد داشت واگر همان از ان صلحا مراد داشته
شوند و مثال ان معتقد اهل سنت خلفاء راشدین اند و بیشتر ایشان
کرده شد و بر سابق مذکور شد که علی بن ابی طالب از ان میان بالاخص با جهت
که تخویف و تهدید زوجتین معلومتین با و واقع شود نظر بر پدران
ایشان کرده و نیز بر بین تقدیر محتاج است که در مصاحف و قرانها
صالحوا بواو والف از جهت انکه واو علامت جمع است مرقوم و مکتوب
میکردید و حال آنکه در جمیع مصاحف بی واو والف بصورت صیغه واحد
مسطور است پس معلوم شد که بصیغه جمع واقع نشده و پس متعین شد

که صیغه واحد

که صیغه واحد است و مقصود علی بن ابی طالب وهو المراد و عبارت
ابو اسحق ثعلبی در تفسیر این سوره از اول سوره تا باین نهج است
که قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک
والله غفور رحیم وذلک ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا
صلی الغداة دخل علی نسائه امراة امراة وکان قد اهدیت لحفصة بنت
عمر عکة من عسل فکان اذا دخل علیها رسول الله علیه السلام مسلما حبسها
وسقته منها وان عایشة رضی الله عنها انکرت احتباسه عندها
فقالت لجویریة عندها حبشیة یقال لها خضیرة اذا دخل رسول الله
علی حفصة فادخلی علیها فانظری ما تصنع فاخبرتها الخبر وشان العسل
فغارت عایشة وارسلت الی صواحبها فاخبرتهن وقالت اذا دخل علیکن
رسول الله علیه السلام فقلن له انا نجد منک ریح مغافیر وهو صمغ
العرفط کریه الرایحة وکان رسول الله علیه السلام یکره ویشق علیه
ان یوجد منه ریح منتنة لانه یاتیه الملک قال فدخل رسول الله
علیه السلام علی سودة قالت فما اردت ان اقول ذلک لرسول الله ثم
انی فرقت من عایشة فقلت یا رسول الله ما هذه الریح التی اجدها
منک اکلت المغافیر قال لا ولکن حفصة سقتنی عسلا ثم دخل رسول الله
علیه السلام علی امراة امراة وهن یقلن له ذلک ثم دخل علی عایشة
فاخذت بانفها فقال لها النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما شانک قالت
اجد ریح المغافیر اکلتها یا رسول الله قال لا بل سقتنی حفصة عسلا
قالت جرست اذا نحلها العرفط فقال علیه السلام والله لا اطعمه ابدا فحرمه

على نفسه فقال عطاء بن ابي مسلم ان التي كانت تسقي رسول الله
عليه السلام العسل ام سلمة واخبرنا عبد الله بن حامد اخبرنا احمد بن
محمد بن الحسن حدثنا علي بن الحسن حدثنا علي بن عبد الله حدثنا حجاج
محمد الاعور عن ابن جريج قال زعم عطاء انه سمع عبيد بن عمير قال
سمعت عائشة زوج النبي تخبر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
كان يمكث عند زينب بنت جحش ويشرب عندها عسلا قالت
فتواطيت انا وحفصة ايتنا دخل عليها النبي عليه السلام فلتقل اني
اجد منك ريح مغافير فدخل على احديهما فقالت له ذلك فقال لا بل
شربت عسلا عند زينب بنت جحش ولن اعود له فنزلت يا ايها النبي
لم تحرم الآيات قالوا وكان رسول الله عليه السلام قسم الايام بين نسائه
فلما كان يوم حفصة قالت يا رسول الله ان لي الى ابي حاجة نفقة لي
عنده فأذن لي ان ازوره واتي بها فاذن لها فلما خرجت ارسل رسول الله
عليه السلام الى جاريته مارية القبطية ام ابرهيم وكان قد اهداها له
الاسكندرية المقوقس فادخلها بيت حفصة فوقع عليها فاتت حفصة
فوجدت الباب مغلقا فجلست عند الباب فخرج رسول الله عليه السلام
ووجهه يقطر عرقا وحفصة تبكي فقال ما يبكيك فقالت انما اذنت
لي من اجل هذا ادخلت امتك بيتي ووقعت عليها في يومي وعلى فراشي اما
رأيت لي حرمة وحقا ما كنت تصنع هذا بامرأة منهن فقال رسول الله عليه
السلام اليس هي جاريتي قد احلها الله لي اسكتي فهي حرام علي التمس بذلك
رضاك فلا تخبري بهذا امرأة منهن فهو عندك امانة فلما خرج رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم

صلى الله عليه وآله وسلم قرعت حفصة الجدار الذي كان بينها وبين
عائشة فقالت الا ابشرك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد
حرم عليه امته مارية وقد اراحنا الله منها واخبرت عائشة بما رأت
وكانتا متصافيتين متظاهرتين على سائر ازواج النبي صلى الله عليه
وآله وسلم فغضبت عائشة فلم تزل بنبي الله عليه السلام حتى حلف ان لا يقربها
فانزل الله تعالى يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك يعني العسل ومارية
وقال عكرمة نزلت في المرأة التي وهبت نفسها للنبي صلى الله عليه وآله
وسلم ويقال لها ام شريك فأبى النبي عليه السلام ان يقبلها لازواجه
تبتغي مرضات ازواجك والله غفور رحيم قوله تعالى قد فرض الله لكم
تحلة ايمانكم ان تكفروها اذا احنثتم وهي ما ذكر الله وهي في
العليم سورة المائدة والله مولاكم وهو الحكيم قوله تعالى واذ اسر النبي الى بعض
ازواجه حديثا وهو تحريمه عليه السلام فتاته على نفسه وقوله لحفصة
لا تخبري احدا بذلك وقال الكلبي اسر اليها ان اباك وابا عائشة
يكونان خليفتين على امتي بعدي اخبرنا عبد الله بن حامد حدثنا
عمر بن الحسن حدثنا احمد بن الحسن بن سعيد حدثنا ابي حدثنا
حصين عن يحيى الشيباني عن حبيب بن ابي ثابت عن سعيد بن جبير
عن ابن عباس واذ اسر النبي عليه السلام الى بعض ازواجه حديثا
قال اسر النبي عليه السلام امر الخلافة بعده فحدثت به حفصة و
انبأني عبد الله بن حامد انا نصير بن محمد بن شيرزاد حدثنا الحسن بن
سعيد البزاز حدثنا خالد بن العوام البزاز حدثني فرات بن السائب

عن ميمون بن مهران في قول الله عز وجل واذ اسر النبي الى بعض ازواجه
حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر خليفتي من بعدي فلما نبأت اخبرت
بالحديث الذي اسر اليها رسول الله صلى الله عليه وسلم صاحبتها
واظهره الله عليه اي واطلع الله نبيه على انها قد نبأت به وقراءة
طلحة بن مصرف فلما انبأت به بالالف عرف بعضه قراءة علي وابي عبد الرحمن
السلمي والحسن البصري وقتادة والكلبي عرف بالتخفيف اخبرنا محمد بن
عبدوس حدثنا محمد بن يعقوب حدثنا محمد بن الجهم حدثني
الفراء حدثني شيخ من بني اسد يعني الكسائي عن نعيم ابي عمرو عن عطاء
عن ابي عبد الرحمن قال كان اذا قرأ عليه الرجل عرف بعضه بالتشديد
حصبه بالحصاة ومعناه على هذه القراءة عرف بعض ذلك
الفعل الذي فعلته من افشاء سره اي غضب عليها من ذلك و
جازاها به من قول القائل لمن اساء اليه لاعرفن لك ما فعلت يعني
لاجازينك عليه قالوا وجازاها رسول الله عليه السلام بان طلقها فلما
بلغ ذلك عمر قال لو كان في آل الخطاب خير لما طلقك رسول الله عليه السلام
نساءه شهرا وقعد في مشربة ام ابراهيم مارية حتى نزلت آية التخيير
وقال مقاتل بن حيان لم يطلق رسول الله عليه السلام حفصة و
انما هم بطلاقها فأتاه جبريل فقال لا تطلقها فانها صوامة قوامة
وانها من نسائك في الجنة فلم يطلقها وقرأ الباقون عرف
بالتشديد يعني انه عرف حفصة بعض ذلك الحديث واخبرها
به واختاره ابو حاتم وابو عبيد قالا لانه في التفسير انه اخبرها ببعض

فجاء جبريل عليه السلام
وامره بمراجعتها واعتزل
رسول الله عليه السلام ص

الحديث

الحديث الذي كان منها ومما يحقق ذلك قوله واعرض عن بعض انه
لم يخبرها اياه ولم يخبرها ولو كانت عرف مخففة لكان ضده
وانكر بعضا ولم يقل اعرض عنه قال الحسن ما استقصى كريم قط
قال الله تعالى عرف بعضه واعرض عن بعض قال مقاتل يعني اخبرها
ببعض ما قالت لعائشة ولم يخبرها بقولها اجمع عرف حفصة بعض
الحديث بان ابا بكر وعمر يملكان بعدي فلما نبأها به اي اخبر حفصة
بما اظهره الله عليه قالت له من انبأك هذا قال نبأني العليم الخبير
قوله تعالى ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما اي زاغت ومالت
واستوجبتما التوبة قال ابن زيد مالت قلوبهما بان سرهما ان
يحتبس رسول الله عليه السلام جاريته وذلك لهما موافق فسرها ما
كره النبي عليه السلام اخبرنا ابو سعيد محمد بن عبد الله بن حمدون
اخبرنا ابو حامد احمد بن محمد بن الحسن حدثنا محمد بن يحيى حدثنا
عبد الرزاق اخبرنا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن
ابي ثور عن ابن عباس قال لم ازل حريصا ان اسال عمر عن المرأتين من
ازواج النبي عليه السلام اللتين قال الله تعالى ان تتوبا الى الله فقد
صغت قلوبكما حتى حج عمر وحججت معه فلما كنا ببعض الطريق عدل
عمر وعدلت معه بالاداوة فتبرز ثم اتى فسكبت على يديه فتوضأ فقلت
يا امير المؤمنين من المرأتان من ازواج النبي عليه السلام اللتان قال
الله عز وجل ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما فقال عمر واعجبا لك
يا ابن عباس قال الزهري كره والله ما ساله ولم يكتمه ثم قال حفصة و

عايشة ثم اخذ يسوق الحديث فقال كنا معاشر قريش قوما نغلب
النساء فلما قدمنا المدينة وجدنا قوما تغلبهم نساؤهم فطفق
نساؤنا يتعلمن من نسائهم قال وكان منزلي في بني امية بن زيد
بالعوالي فتغضبت يوما على امراتي فاذا هي تراجعني فانكرت ان
تراجعني فقالت وما تنكر ان اراجعك فوالله ان ازواج النبي عليه
السلام ليراجعنه وتهجره احداهن اليوم الى الليل قال فانطلقت
فدخلت على حفصة فقلت اتراجعين رسول الله عليه السلام فقالت
نعم فقلت وتهجره احداكن اليوم الى الليل قالت نعم قلت قد خاب
من فعل ذلك منكن وخسر افتأمن احداكن ان يغضب الله
عز وجل عليها لغضب رسوله فاذا هي قد هلكت لا تراجعي رسول الله
ولا تسأليه شيئا وسليني ما بدا لك ولا يغرنك ان كانت جارتك
هي اوسم واحب الى رسول الله منك يريد عائشة قال وكان لي جار
من الانصار وكنا نتناوب النزول الى رسول الله عليه السلام فينزل
يوما وانزل يوما فيأتيني بخبر الوحي وغيره وآتيه بمثل ذلك قال و
كنا نتحدث ان غسان تنعل الخيل لتغزونا فنزل صاحبي يوما ثم اتاني
عشاء فضرب بابي ثم ناداني فخرجت اليه فقال حدث امر عظيم
قلت ماذا اجاءت غسان قال بل اعظم من ذلك طلق رسول الله
عليه السلام نساءه فقلت قد خابت حفصة وخسرت قد كنت
اظن هذا كائنا حتى اذا صليت الصبح شددت علي ثيابي ثم نزلت
فدخلت على حفصة وهي تبكي على حفصة فقلت اطلقكن رسول الله

قالت

قالت لا ادري هو هذا معتزل في هذه المشربة فاتيت غلاما اسود
فقلت استاذن لعمر فدخل الغلام ثم خرج الي فقال قد ذكرتك له فصمت
فانطلقت حتى اتيت المنبر فاذا حوله رهط جلوس يبكي بعضهم فجلست
قليلا ثم غلبني ما اجد فاتيت يعني الغلام فقلت استاذن لعمر فدخل
الغلام ثم خرج الي فقال قد ذكرتك له فصمت فانطلقت حتى اتيت
المنبر فاذا حوله رهط جلوس بعضهم يبكي فجلست قليلا ثم غلبني ما اجد
فاتيت يعني الغلام فقلت استاذن لعمر فدخل ثم خرج الي فقال قد
ذكرتك له فصمت فخرجت فجلست الى المنبر ثم غلبني ما اجد فاتيت
يعني الغلام فقلت استاذن لعمر فدخل ثم خرج الي فقال قد ذكرتك
فصمت فوليت مدبرا فاذا الغلام يدعوني فقال ادخل فقد اذن
لك فدخلت فسلمت على رسول الله عليه السلام فاذا هو متكئ على رمل
حصير قد اثر في جنبه فقلت اطلقت يا رسول الله نساءك فرفع
راسه الي فقال لا فقلت الله اكبر ثم ذكرت له ما قلت لامراتي وما قالت لي امراتي
فتبسم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقلت يا رسول الله دخلت على
حفصة وذكرت ما قلت فتبسم اخرى فقلت استأنس يا رسول الله قال
نعم فجلست فرفعت راسي في البيت فوالله ما رايت شيئا يرد البصر
الا اهب ثلثة فقلت يا رسول الله ادع الله عز وجل ان يوسع على امتك
فقد وسع على فارس والروم وهم لا يعبدون الله فاستوى جالسا
ثم قال افي شك انت يا ابن الخطاب اولئك قوم عجلت لهم طيباتهم في
الحيوة الدنيا فقلت استغفر لي يا رسول الله وكان اقسم ان لا يدخل عليهن

شهرا من شدة موجدته عليهن حتى عاتبه الله قال الزهري فاخبرني عروة
عن عايشة قالت فلما مضى تسع وعشرون ليلة دخل على رسول الله عليه
السلام بدا بي فقلت يا رسول الله انك قسمت ان لا تدخل علينا شهرا
وانك قد دخلت من تسع وعشرين اعدهن قال ان الشهر تسع وعشرون
ثم قال يا عايشة اني ذاكر لك امرا فلا عليك ان لا تعجلي فيه حتى تستامري
فيه ابويك قالت ثم قرأ علي يا ايها النبي قل لازواجك حتى بلغ اجرا عظيما
قالت عايشة قد علم ان ابوي لم يكونا ليامراني بفراقه فقلت افي هذا
استامر ابوي فاني اريد الله ورسوله والدار الاخرة قالت عايشة رضي الله
عنها فقلت له يا رسول الله لا تخبر ازواجك اني اخترتك فقال النبي عليه
السلام انما بعثني الله مبلغا ولم يبعثني متعنتا قوله تعالى وان تظاهرا
تعاونا على اذى النبي عليه السلام قرأه اهل الكوفة بتخفيف الظاء على الحذف
واختاره ابو عبيد وقرأ الباقون بالتشديد على الادغام واختاره
ابو حاتم ثم ضرب مثلا للصالحات والطالحات من النساء فقال تعالى
ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأة نوح واسمها واعلة وامرأة لوط
واسمها واهلة وقال مقاتل والعة ووالهة كانتا تحت عبدين من عبادنا
صالحين يعني نوحا ولوطا فخانتاهما قال الذين وما بغت امرأة نبي قط
وقال ابن عباس ليست بخيانة زنا وانما كانت خيانتهما انهما كانتا
على غير دينهما فكانت امرأة نوح تخبر الناس انه مجنون وتطلع على
سره فاذا آمن بنوح احد اخبرت الجبابرة من قوم نوح به واما امرأة
لوط فكانت تدل قومه على اضيافه فلم يغنيا عنهما مع نبوتهما من الله

شيئا

شيئا وقيل ادخلا النار مع الداخلين نحو عايشة وحفصة رضي الله
عنهما قوله تعالى وضرب الله مثلا للذين امنوا امرأة فرعون وهي
آسية بنت مزاحم قال المفسرون لما غلب موسى السحرة امنت امرأة
فرعون فلما تبين له اسلامها وثبتت عليه اوتد يديها ورجليها باربعة
اوتاد والقاها في الشمس وامر بصخرة عظيمة تلقى عليها فلما اتوها بالصخرة
قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة فابصرت بيتها في الجنة من درة و
انتزع الله روحها فالقيت الصخرة على جسد ليس فيه روح ولم تجد
الما من عذاب فرعون وقال الحسن وابن كيسان رفع الله امرأة فرعون الى
الجنة فهي فيها تاكل وتشرب اخبرنا محمد بن عبد الله بن حمدون اخبرنا
مكي بن عبدان حدثنا ابو الازهر حدثنا اسباط عن سليمان عن ابي عثمان
عن سلمان قال كانت امرأة فرعون تعذب بالشمس فاذا انصرفوا عنها
اظلتها الملائكة وجعلت ترى بيتها في الجنة ونجني من فرعون وعمله اي
ودينه اخبرنا عبد الله بن حامد اخبرنا احمد بن محمد بن ابي سعيد حدثنا علي بن
حرب حدثنا ابو المنذر هشام بن محمد عن ابي صالح عن ابن عباس في قوله
عز وجل ونجني من فرعون وعمله قال الجماع ونجني من القوم الظالمين
الكافرين قطع الله بهذه الآيات طمع من ركب المعصية ورجا ان ينفعه
صلاح غيره واخبر ان معصية الغير لا تضره اذا كان مطيعا قوله تعالى
ومريم بنت عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا اي في
جيب درعها لذلك ذكر الكناية وصدقت قرأه العامة بالتشديد
وقرأ الاحوص بن حميد بالتخفيف بكلمات ربها قرأه العامة بالجمع وقرأ

الحسن وعيسى والجحدري بكلمة على الواحد يعنون عيسى عليه السلام و
كتابه قرأ ابو عمرو ويعقوب وكتبه على الجمع وهي رواية حفص عن
عاصم واختاره ابو حاتم قال لانها اعم وقرأ الآخرون وكتابه على الواحد
وهي اختيار ابي عبيد وكانت من القانتين المطيعين مجازه من القوم
القانتين فلذلك لم يقل من القانتات نظيره يا مريم اقنتي لربك
اخبرنا الحسين محمد الحسين حدثنا احمد بن محمد بن اسحاق السني و
محمد بن المظفر قالا حدثنا علي بن احمد بن سليمان بن موسى بن سابق
حدثنا ابن وهب اخبرني المفضل بن محمد عن برده عن مكحول عن معاذ بن
جبل ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم دخل على خديجة وهي تجود بنفسها
فقال اتكرهين ما نزل بك وقد جعل الله في الكره خيرا كثيرا فاذا قدمت
على ضراتك فاقرئهن مني السلام قالت يا رسول الله ومن هن قال مريم
بنت عمران وآسية بنت مزاحم وكلثم او حليمة اخت موسى شك
ابن سابق فقال بالرفاء والبنين فاخبرني الحسين بن محمد حدثنا ابن سنبه
حدثنا عبيد الله بن احمد بن منصور الكسائي حدثنا محمد بن عبد الجبار
المعروف بسندول الهمداني حدثنا ابو اسامه حدثنا عن شعبة عن عمرو بن
مرة عن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كمل من الرجال
كثير ولم يكمل من النساء الا اربعة آسية بنت مزاحم امراة فرعون ومريم بنت
عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد وفضل عايشة على النساء
كفضل الثريد على ساير الطعام انتهى كلام الثعلبي وتم ههنا تفسير سورة
التحريم وانچه از تفسیر مفسر نقل شد معلوم گردید که بیشتر سوره

در عتاب

در عتاب زوجتين است تجاوز الله عن سيئاتهما وارتكاب ايشان
اولا دروغ سر زده وبعد از ان اینکه ان دروغ در حق حضرت پیغمبر
بوده وسیوم اسناد چیزی ناخوش مکروهی بحضرت پیغمبر چهارم اغوا
جماعتی دیگر از ازواج وباخود متفق ساختن بر نفاق حضرت پیغمبر
وانجماعه را بمعصیت داعی شدن پنجم رنجانیدن حضرت پیغمبر با وجود
کمال رأفت ومهربانی تا بیکماه عزلت ودوری از انها اختیار کرده ششم
اینکه چون بعد از یکماه آنحضرت برسر عطوفت وشفقت در آمد کسی
آمدن از راه اعتراض ونکته گیری کرده که شما عهد کرده بودید که یکماه
در عزلت باشید وهنوز ماه درست نشده وبیست ونه روز گذشته
ابنجنین تخصیصی را بهتر از حضرت خدیجه دانستن که در بیان وحی
طلب معجزه تصدیق نبوت آنحضرت رسالت پناهی نموده وصدق
ایمان مبین بوده وسابقه باسلام از کل خلایق واز کاملات نساء اربعه
عالمین بمقتضی حدیثی که از تفسیر ثعلبی در آخر سوره تحریم نقل کرده شد
یعنی کمل من الرجال کثیر ولم یکمل من النساء الا اربعه وحضرت پیغمبر
از مال او منتفع شده واولادی که نسل از ان مانده آنحضرت را از او نصیب
شده وبسبب اینها رضا بحق پیغمبر الزوجیت کسی را که مخالف وما هنا نقل کرده بحض
بغض بنت رسول ومحبت بجانب مرجوح ترجیح داده وافضل زنان
زوجه مذکوره عفی الله عنها از حضرت فاطمه که بضعه حضرت پیغمبر
بوده با آن که آل عبا جزو ده شده بتطهیر ایشان بآیه انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا الا از جماعت واجب المودة بقول

بنص

تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و از خوانده شدها
نموده تعالی ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
در آیهٔ مباهله و سیدهٔ نساء العالمین بوده و خلاف از هیچ مخالف
و از مباهات باسلام و کاملات امم ما بقدر و لاحقه بوده و هرگز کرد
هیچ فعلی و قولی نا بایست و مکروه بود امن عصمت از مطهر عالیة
القدر نشسته و هرگز از لذات دنیوی و توسعه در اسباب عیش
ملتذ و منتفع نگردیده و حضرت رسالت پناهی را بنهایت علاقه و خاطر
و محبت که ما فوق آن متصور نبوده باشد بان سیدهٔ مطهره بوده
و او را بضعه خود بی خلاف فرموده و فرموده که انها روحی التی بین جنبی
و در حق او و زوج او و فرزندان او باتفاق فرموده که انی سلم لمن سالمهم
و حرب لمن حاربهم و نیز فرموده که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی الا و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض از این قسم خبری انتسم ندارد افضل و انسب و تفضیل بر
و ترجیح دادن بضعه ابو بکر بر بضعه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و ابحد از ذلالت زوجهٔ اولی از زوجتین مذکورتین خبر غرایب
که در قضیهٔ تحریم واقع شده و غیر آن از ما شبههما او با حضرت علی و حضرت
فاطمه و حسنین بیاد نیست که آثار آن بعد از رحلت حضرت پیغمبر
از و ظاهر شده مثل جنگ جمل با حضرت علی کردن و چندین هزار صحابی
و صحابی زاده و تابعین بکشتن دادن و بر خلاف مقتضی آیه وقرن
فی بیوتکن عمل نموده بقصد جنگ برآمده با آنکه حضرت پیغمبر

حضور

حضور او را خبر داده بوده اند که زود باشد که یکی از شماها بر آید
صاحب شتری باشد که پیشانی او پر پشم باشد بیرون آید تا جائی
که سگان حواب بروی بانگ کنند و بسیاری بر دست راست او
کشته شوند و بسیاری بر دست چپ او و او هم نزدیک بهلاک
برسد و آخر نجات یابد و علامات در اثناء طی مسافت از مکه معظمه
تا بصره برو ظاهر شد از بانگ کردن سگان حواب و از اراده سیر
منهیه باز نا ایستاد و اینها در شواهد النبوة ملا جامی مذکور است
در معجزات حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و ابحد از زوجه دوم
واقع شده و نص و آیات این سوره تحریم در الست بران اینست
افشاء سر حضرت پیغمبر کرده بعد از آنی که در ستین و چهل از با
حضرت رسالت پناهی بسبب نزدیکی ماریه قبطیه مبالغه و ابرام
نموده بود و حضرت پیغمبر بجهة تسلیه او و اطفاء نایره خشونتیه
او وه چیزی که خواهش و سرور او در آن بود باو فرموده که این امانت
است نزد تو هیچ کس را اظهار نکنی فی الفور بهمسایه خود اظهار کرد
و حق تعالی او را و جاره او را باین عمل عتاب فرموده و تشدید در عتاب
کرده بمبالغات و از ابحد ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده که
خلیفه ثانی از قضیه با خبر شده بمسجد حضرت حاضر شده حضرت
پیغمبر در مشربه ماریه از نساء خود آزرده شده اعتزال نموده و قرار گرفته
بودند و غلام سیاهی بر در بود خلیفه ثانی او را گفت که از برای داخل
شدن من از حضرت رخصت بطلب غلام عرض کرده حضرت جواب

بداند تا ناشسته مرتهها ازین مفهوم میشود که از حفصه این قدر
آزرده بوده اند که دیت بدرش هم خویش نمی آمده و آزردگی را
از خویش ابو اسحق ثعلبی تا اینجا نقل کرده که حضرت پیغمبر او را طلاق
داده بنابرین میگوید که یک طلاق داده اند و باز رجعت کرده اند و تا یکماه
از زنان همه عزلت اختیار کرده شد و آنچه خلیفه ثانی بعد از حاصل
شدن اذن دخول در نشستن با حضرت عرض کرده که یا رسول الله ادع
الله عز وجل ان یوسع علی امتک فانه قد وسع علی فارس والروم و هم
لا یعبدون الله از جواب حضرت و طرز نقل مفسر معلوم میشود
که آن حضرت را خوش نیامده مفسر میگوید که فاستوی جالسا ثم
قال افی شک انت یا ابن الخطاب اولئک قوم عجلت لهم طیباتهم
فی الحیوة الدنیا و از جواب خلیفه ثانی که در مرتبه دوم بعد از این
قول حضرت پیغمبر گفته که استغفر لی یا رسول الله نیز معلوم میگردد
که آنحضرت آن سخن او را عیب شمرده بوده اند و بطریق توبیخ فرموده
اند که افی شک انت یا ابن الخطاب و اما اینکه در تفسیر افشاء سری که
با امانت حضرت پیغمبر بحفصه سپرده بوده اند و وصیه بکتمان آن
نموده که یکی این بوده باشد که ان اباک و ابا عائشة یلیان الخلافة بعدی اولا
در صدق این سخن جای شک عظیم است چرا که آنحضرت خود در مقام
اخفا بوده اند پس ناگزیر یکی ازین دو از حجره خواهند بود و از حضرت
پیغمبر نیز دانسته و یا یکی از دیگری و این دو چون چنین کذب
افترایی بر حضرت پیغمبر واقع شد که اسناد بدی بهم آمده از بدن

مبادا

مبادا که کرده اند جماعتی اعوان نموده اند و بر نفاق سرور کاینات
داشتند و از دو مین ایشان خیانت در امانت نیز واقع شده و
حق تعالی خبر داده از میل قلوب ایشان از اخلاص حضرت پیغمبر
و اینکه از ایشان معصیتی و ذنبی سرزده که استحقاق توبه پیدا کرده
اند اعتماد چگونه برین سخن اینها توان کردن خصوصا در سخنی که حظ
و غرض بوده باشد و جلب نفع بجانب خودها و پدران خودها ممکن
باشد که منظور داشته باشند و برتقدیری که این سخن از حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه واقع شده باشد ظاهر آنست که از باب اخبار
بغیب و نشان دادن وقوع قضیه بوده باشد نه از باب حکم بجهت
اینکه امامت و اظهار رضا خود بآن و امر بکتمان و نهی از افشاء بنا بر
تمام ازین جهة بوده که قضیه واقع شدنی نامرضی بوده و حضرت میکرده
مبادا شنیدن این را که متمسک باین خبر شده متصدی دعوی خلافت
کرده اند و از افشاء این سر آنقدر آزرده شده که خبر دهند و یا طلاق
دهند و تا یکماه از هر دو زوجه دوری اختیار کنند با وجود کمال محبت
و رافت آنحضرت و با کثرت رغبت بنساء این مشعر باینست و اگر از
اظهار سخن حقی که رضای خدا و رسول خدا در آن باشد و واقع شدنی
باشد چرا حضرت پیغمبر صلوات الله علیه اینقدر آزرده کردند
و نیز از اینکه نقل میکنند که حضرت پیغمبر بحفصه در مقام گله
و توبیخ از جهت افشاء سری که از ایشان واقع شده بود قصه ماریه را با
تعریف نموده اند و مراد از عرف بعضه این سخن است و از اعرض عن بعض

قضیه فشنید خلافت مراد است که انوا بروی دنیا در دنیا و از اجوبه الیوم اخفای
دو باره بر زبان مبارک نگذرانیده اند از این اداهم فهم میشود که وقوع
قضیه واقع شده مکرره آنحضرت بوده وتمام رضی حق تعالی که با
ضعف این نقل قضیه خلافت باعث شده علماء اهل سنت را این که
متمسک بآن نشده اند در اثبات حقیت خلافت شیخین و در کتب کلامی
ایشان مثل شرح تجرید و شرح مقاصد و شرح مواقف اثری ازین نیست
و همچنین در کتب عقاید ایشان مرقوم نگشته والله اعلم بحقائق الامور
قال ابو اسحق الثعلبی فی تفسیره کما نقلناه قوله تعالی ان تتوبا الی الله فقد صغت
قلوبکما ای زاغت ومالت واستوجبتما التوبة قال ابن زید مالت
قلوبهما بان سرهما ان یجتنب رسول الله علیه السلام ما رتبه وذلک لهما
مما وافق سرهما ما کره النبی علیه السلام یقول صاحب المسودات و کان
سرها قوله علیه الصلوة والسلام ان اباک وابا عایشه یلیان الناس بعدی
و سرهما ان یدع رسول الله الخلافة لابویهما عفوا صفوا من غیر مساهم
منازع وکان ذلک لهما موافقا ولرسول الله مکروها فرهما ما کره النبی علیه الصلوة
والسلام فلذلک عوتبتا وامرهما بالتوبة واتی لهما التوبة وقد هلکتا
وابواهما بعد هذا العتاب والتوبیخ بالاذی کبده وخرق نصه علیه السلام
اهجن الافاعیل وساء هم امر من العلقم وغصبوا حقوقهم واذوا بضعه
النبی اشد الایذاء کما هو مشهور معروف فجزاهم الله من بنیهم ما یستحقونه
من الخیر والشر وکفی بالله حسیبا قوله تعالی ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة
نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما

فلم یغنیا عنهما

فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین قال ابو
اسحق الثعلبی یخوف عایشه وحفصه رضی الله عنهما قال
الزمخشری فی الکشاف وفی طی هذین التمثیلین تعریض بامی المؤمنین
المذکورتین فی اول السورة وما فرط منهما من التظاهر علی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بما کرهه وتحذیر لهما علی اغلظ وجه واشده
لما فی التمثیل من ذکر الکفر ونحوه فی التغلیظ قوله ومن کفر فان الله غنی
عن العالمین واشارة الی ان من حقهما ان تکونا فی الاخلاص والکمال کمثل هاتین
المؤمنتین وان لا یتکلا علی انهما زوجا رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فان ذلک الفضل لا ینفعهما الا مع کونهما مخلصتین والتعریض
بحفصه ارجح لان امرأة لوط افشت علیه کما افشت حفصه علی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم واسرار التنزیل ورموزه فی کل باب بالغة من اللطف
والخفا حدا تدق عن تفطن العالم وتزل عن تبصره وازین تحذیر و
مضمر در تفسیر این آیه نقل کرده شد واز سوق عبارة قرآنی بوضاحت
بر صاحب خرد سلیقه در یافت تواند گردید که این کلام ربانی ظاهر میگردد
که غرض و فایده مترتب بر این کلام تهدید و تخویف زوجتین است
و اینان آنکه نسبت زنی بپیغمبر شما را ایمن از کفر و دخول نار
نیست چنانچه زوجتین آن دو پیغمبر را بسبب عدم اخلاص بشوهران
خود کفر لاحق شده در باب ایشان که در آیید با آتش دوزخ یا در آیید که
شما را نیز خاتمت معلوم نیست و مقتضی عدم اخلاص خاتمت ناخوش است
پس معلوم شد که جزم و علم قطعی بفلاح آن زوجتین است حسب الشرع

و بموجب نص قرآن حاصل نیست بلکه همچو بیان النار در باب ایشان حواله
بمشیت و اراده الهیست و از این لازم می آید که ایشان داخل اهل بیت
که در حق ایشان حق سبحانه تعالی فرموده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا نباشند و ظاهر شد که از اهل عصمتی
که مقتضی آیه تطهیر است نیستند چرا که اجماع عدم رجس معصیه از ایشان
حق تعالی بوده است محالست که دروغ از ایشان سر زند و اسناد عیبی
بحضرت رسالت پناهی حق تعالی شده باشد چگونه حضرت پیغمبر است
و اذا حضرت پیغمبر تا بانجا که یکجا از ایشان افترا را فرا بندد خواهند
بود که از ایشان که مستغنی از تطهیر شده باشند خبر داده شود با اینکه صفت
قلوبهم و تخویف نموده شود ایشان را بمخوف انار و قبل از این اگر چه در تفسیر
آیه مباهله و آیه تطهیر بتصریح مفسرین و محدثین نقل کرده شد که بود
با اینکه مراد از اهل البیت در این مقام خمسه آل عبا اند و غیر ایشان داخل
در اهل البیت نیست اما این استنباطی که از این آیات سوره تحریم
واقع شد بر این مطلب دلیل علیحده می شود مستقلا و بر اسه
نی احتیاج بان نقلها از مفسرین و محدثین والحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله اللهم ثبتنا علی الحق الذی هدیتنا
و اما قوله تعالی و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امراة فرعون الی آخر سوره
پس از این تمثیل و ضرب المثل نمایان میشود که احوال زنی که در تحت اعلا
عدو حق تعالی بود و ثنا باجات عورتی که دوری مردم هرگز نزدیک کرا این
دو بود سطر طاعت او امر الهی و اجتناب از منهیات و معصیت از پسندیده ها

درگاه احدیت شدند و بمثوبات عالیه نشاه اخروی فایز گردیدند
و بمدح و ثنای ایزد متعال امتیاز یافتند و از مضمون حال این دو
کاملین با تمثیل سابق بتعریضا این بر می آید که زنی پیغمبر از اعمال صالح
و اخلاص پیغمبر چون و اجتناب از نفاق فتن فایده نمی بخشد و از امام احمد
ابو اسحاق ثعلبی در این مقام نقل کرده با اسناد که قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا اربعة آسیه بنت
مزاحم امراة فرعون و مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة
بنت محمد و فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام
و قاضی بیضاوی نیز بجنس همین عبارت در آخر تفسیر این سوره آورده
و جار الله صاحب کشاف هم بی تفاوت حرفی نقل کرده و عبارت
این حدیث دلالت واضح دارد بر افضلیت حضرت فاطمه و حضرت خدیجه
بر عائشه چرا که آنحضرت نفی کمال فرموده از غیر این چهار زن بقول و لم
یکمل من النساء و استثنا کرده این چهار زن را از میان زنان عالم از امم
سابقه و لاحقه بس منحصر شد کمال در ایشان و غیر ایشان را این معنی ثابت
کنند نهایت گنجایش توجیه این باشد که مراد کمال العزوی و کثرة ثواب
و کرامت عند الله داشته شود و همین مطلوب است و از فقره و فضل
عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام بیش از این فهم
نمیشود که عائشه را بر سایر ازواج مطهره که معاصر او بوده اند زیادتی
در رجحانی بوده و دور نیست که آن رجحان را از جهت رغبت زنان شوهر
که در میان مرد و زن میباشد اراده فرموده باشند و آنرا هیچ دخلی بفلاح

اخروی ندارد و اما آنچه ابو اسحق ثعلبی نقل کرده باسناده کان النبی
صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی خدیجة و هی تجود بنفسها فقال اتکرهین
ما نزل بک یا خدیجة وقد جعل الله فی الکره خیرا کثیرا فاذا قدمت
علی ضراتک فاقرئیهن منی السلام قالت یا رسول الله من هن قال مریم
بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و کلثم او حلیمه اخت موسی شک
ابن سابق یعنی الراوی پس ازین حدیث و حدیث سابق منفصل
یعنی کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا اربعة از مجموع اشعار
باین میشود که مریم و آسیه رضی الله عنهما در جنت برای حضرت علیه
الصلوة و السلام داده شوند عوض از زن زوجتین معاتبتین چرا که
بر نفس ایشان یک گناه اینها بر کرده حضرت پیغمبر بخشیده شود و از دلایل که
بعد از حضرت رسالت پناهی از بعضی ازینها در ناخوشی اهل بیت سرزده
معفو کردند و ایمان بسلامت بردند یقین که مرتبه آن کاملتین هنوز حفظ
علی لسان الله نخواهد داشت بحدیث و لم یکمل من النساء الا اربعة
صراحة دانست بر آنکه بس مرتبه که زوجتین معاتبتین دا بر تقدیر عدم
عصیان می بایست می بود کاملتین را خواهد بود در زنی حضرت و نفاق
آنحضرت و رفاقت اهل بیت آنحضرت و ذریه آنحضرت سلام الله علیهم
در درجه ابرار و مقربین ذلک فضل الله یؤتیه و الله ذو الفضل العظیم
قال المفسر النیشابوری فی تفسیر قوله تعالی عسی ربه ان طلقکن ثم
العصیان فان امهات المؤمنین و هی خیر نساء العالمین یصیر عن هن
و من عدم العصیان خیر منهن بعرض العصیان و تطلیق الرسول ایاهن

بعد از طی

بعد از طی این مراتب بر همه ایشان بنا بر اینکه ناظر این اوراق عرضه داده
میشود که باقی آیات این سوره که فیما بین ذکر قصه زوجتین معاتبتین
و ضرب المثلین مذکور شده همه آیات اند و تهدید و اشارت بتوبه
و اجتناب از معاصی کقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم
نارا وقودها الناس و الحجارة الی آخرها و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
توبوا الی الله توبة نصوحا الی آخرها و ازین مفهوم میگردد که خیانت
معاتبتین عند الله عظیم بوده و الله اعلم بحقایق الامور فصل
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض و الله سمیع علیم قال المفسر النیشابوری ای جعلهم
صفوة خلقه و المختارین من بینهم تمثیلا بما یشاهد من الشیء الذی
یصفی و ینقی من الکدورة و ذلک باستخلاصهم من الصفات التی
و تحلیتهم بالخصال الحمیدة کقوله و الله اعلم حیث یجعل رسالاته ثم قال
بعد سطور نزلت القرآن و دل علی ان اول الاشیاء اصطفاء آدم صفی
الله و خلیفته ثم انه وضع کمال القوة الروحانیة فی شعبة معینة
من اولاد آدم و هو شیث و اولاده الی ادریس ثم الی نوح ثم الی ابراهیم
ثم انشعب من ابراهیم صلوات الرحمن علیه شعبتان اسمعیل و اسحق
فجعل اسمعیل مبدأ لظهور الروح القدسیة لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم
و جعل اسحق مبدأ الشعبتین یعقوب و عیص فوضع النبوة فی
نسل یعقوب و وضع الملک فی نسل عیص و استمر ذلک الی زمان محمد
صلی الله علیه و آله و سلم فلما ظهر محمد نقل نور النبوة و نور الملک الیه و بقی

الدين والملك في امته الى يوم القيمة فالمراد بآل ابراهيم اولاده وهو المطلوب
بقوله ومن ذريتي بعد قوله اني جاعلك للناس اماما واما آل عمران فقيل
اولاد عمران بن يصهر والد موسى وهرون وقيل المراد بآل عمران والد مريم وهو
عمران بن ماثان بدليل قوله عقيبه اذ قالت امرأة عمران وكان بين العمران
بن ماثان جد عيسى من قبل الام اينجاست هو سند كلام مفسر و ما از اين سوره
ميگوييم اصطفايي كه مفسر نقل كرده باين نهجست كه از آدم گفته كه
كمال قوة روحانية در شعبه معين از اولاد آدم من جانب الله نهاده شده كه
آن شيث و اولاد او بوده باشند تا ادريس و از ادريس تا نوح و از نوح
تا ابراهيم دو شعبه منشعب شده اسمعيل و اسحق و اسمعيل را حق تعالى
مبدا ظهور روح مقدس مصطفوی كردانيد و بواسطه مصلحت كامل
مخفيه خواهد بود تا خير ظهور آن نور آن بحسب زمان و از اسحق باز
دو شعب منشعب شد يعقوب و عيص و در اولاد يعقوب حق سبحانه
تعالى نبوة نهاد و در اولاد عيص پادشاهی و سلطنت و اين نسبت در اولاد
يعقوب و عيص مستمر بود تا زمان بعثت خاتم الانبياء و چون افضل رسل
مرسلين و خاتم النبيين مبعوث بدعوة خلق گشت نور نبوة و نور
ملك در وی جمع كردند و از آن دو شعبه اسحاق باين دو جا اسمعيل كه اصلنا ثابت
و فرعها في السماء منتقل كردند و اينجا فيض عنايت الهی در ارشاد بنی
نوع انسانی بجوی بهاد دينی و دنياوی بكمال رسيد و صورت تمامی پذيرفت
و كريمه اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتی ورضيت لكم الاسلام دينا
دال بر آنست و چون كاملترين اديان اين دين قويم محمدیست و التی

وازابراهیم

که متدین باین دین باشند بهترین امم است بمقتضی کنتم خیر امة
اخرجت للناس و بحمد الله تعالی این دین را نسخی و تبدیل نیست
و باقیست تا قیامت پس بموجب کامل شدن دین در وی مرتبه
مقتضی زیادتی فضل الهی که نسبت با افضل مرسلین مقرر شده و است
و بمقتضای اسلوب اصطفایی که مفسر نقل کرده از ابقاء کمال قوة
در شعبه معین از شعب اولاد آدم تا با ابرهیم و از انشعاب دو شعبه
ابراهیم علیه السلام و مخصوص شدن یکی بنبوة و دیگری بملک و سلطنت
و باز جمع شدن هر دو نور در وجه اسمعیلی و بکمال رسیدن نعمتی که حق تعالی
با افضل رسل خود عطا فرموده ابقاء مناسب این مرتبه از نعمت این بود که
ابقاء این نعمت کنند در ذریه افضل رسل خود چنانچه در وقت نبوت ابقاء
مثل این داده در ذریه سائر انبیا که افضل نبوة و ملک بهایت چون اکرام
نسبت بحضرت رسالت پناهی مقتضی بیشتر و ابقاء نبوة بنا بر آن محال
گشته بجای آن امامت را که در انبیا و اولیا متحقق میتواند بود شده
و عموم دارد در ذریت مقدسه مصطفوی بعد نبوت موجود باشد و نور
الملك ابيعا بقي الدين والملك في امته الى يوم القيمة لاجرم این بود
که بگوییم که ما بقي الامامة والملك في ذريته الى يوم القيمة چنانچه
مشهور است با معنی آن قول مفسر که گفته که فالمراد بآل ابراهیم اولاده
وهو المطلوب بقوله ومن ذريتي بعد قوله تعالی اني جاعلك للناس
اماما چرا که تشریف و اکرام پیغمبر ما بیشتر است که ابقاء نعمت
در ذریت او کرده شود از دیگر ابقاء این نعمت در حاشیه کرده شود از آن

وابقاء آن فرموده تا قیامت
پس عجاء اکه مفسر گفته که
فلما الظهر محمد نقل النور النبوة الخ

اکرامه

دیگر اینکه مراد از امت دعوه داشته شود که دین در کل امت دعوه حاصلست
جز جای بلاغی بودن تا قیامت واگر امت اجابت خواسته شود ابقا
دین در امت اجابت تحصیل حاصلست چرا که امت اجابت همانست
که قبول دین کرده باشد پس کسی که دین را قبول کرده در باب او گفتن
که دین را در اینها ابقا کرده شرعی جز ما حصل ندارد وجه معتد از ترتیب
واکرامست در حسب اکرام انبیاء سابقین که نبوة و ملك در ذریه
ایشان نهاده شده بود و ترك عبارت لا یفتقر کرده این عبارت گفتن
مقرر کرد که ما بقی الدین والملك فی امته الی یوم القیمه و سبب حفظ در
نسخ این است چرا که بر روش ایشان صحیح نیست که گفته شود که
ابقی الامامة والملك فی ذریته و ایشان امامه و ملك را بالجانب
روا داشته اند بلکه واجب دانسته اند اما اینکه کسی از جانب ایشان
بگوید که چگونه دانسته می آید ابقی الامامة والملك فی ذریته حال
آنکه قضیه خلافت و تصرف در ملك بحسب امور دینی و دنیاوی بان
نهج مشهور و معروف متحقق گشته یعنی بترتیب خلافت پس جواب
اینست که مراد از ابقاء امامت و ملك ابقاء و تعیین من جانب
الله است و از اینکه خلایق موفق بتصدیق و اطاعت ایشان مفروض
الطاعه نشوند قدح در امامت ایشان لازم نمی آید و با بسیاری
از انبیا سلوك امت ایشان همین طریق عصیان و تمرد بوده و
با چندی از انبیاء عظیم الشان معیشت و سلوك امت از این نحو
واقع شده که قلیلی ایمان بدین خود آورده اند و متکبرین اضعاف

بغایت قلیلی

مضاعفه مومنین بوده اند چنانچه حضرت نوح با آنکه نهصد و
پنجاه سال بدعوة امة مشغول بوده زیاده از هشتاد نفر ایمان نیاورده
بودند پس از اینکه بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی عامه مردم و بیشتر
ایشان بشخصی خارج از اهل بیت نبوی گرویدند و قبول خلافت
او که بسعی خلیفه ثانی و ابو عبیده و امثال آن واقع شده بود نمودند
قصوری در خلافت و وصایت و امامت امیر المومنین لازم نمی آید و قدحی
در آن واقع نمیشود و بعد از تمام بودن حجج مثل این حدیث غدیر خم
که از روی نص آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و
ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس واقع شده
و بیان آن بتفصیل گذشته و مثل آیه انما ولیکم الله الی آخره و نظایر
آن و با وجود تصدیق نمودن خلص اصحاب رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم مثل سلمان و ابا ذر و مقداد و عمار و بریده الاسلمی و ابی بن
کعب و خزیمة بن ثابت و ابو الهیثم ابن التیهان و سهل بن حنیف
و عثمان بن حنیف و ابو ایوب الانصاری و امثال اینها که همه معتقد
حقیت امیر المومنین بوده اند که ارکان و ساخط امارت و خلافت غیر آنحضرت
بودند و اظهار نارضایتی در اوایل حال نموده اند و در آخر بعد از رضای آنحضرت
که از روی تقیه و وصیت حضرت رسالت پناهی بود ایشان نیز با آن
کره رضا نموده اند و این حال در جمیع خلفا با استقلال هر یک از خلفاء
ثلثه بوده و بعد از آن چون نوبت خلافت ظاهری با میر المومنین
رسید معتقدین امامت بحق آنحضرت و شیعه اهل البیت از الوف تجاوز

بوده‌اند و همچنین در عصر هر یک از ائمه احد عشر از ذریت طیبه
معتقدین امامت او جماعتی کثیری میبوده‌اند و مالک ملکی قوی
متصرف در امور مسلمین در مهمات دینی و دنیوی آن امام را نمیشد
اند اگرچه متغلبین غصب حق ایشان نموده باشند لهذا در زمان
تقیه اخفاء امامت خود میکرده باشند تا آنکه نوبت به امام دوازدهمین
ایشان رسید و باذن الهی که از روی حکمت بالغه بوده از نظر عالمیان
مختفی گردید و باذن و ارادهٔ الهی در وقت موعود خروج خواهد
کرد و ظاهر خواهد گشت و طایفه امامیه اثنا عشریه او را امام زمان
خود و صاحب عصر و دولت میدانند و باین نهج صحیح مبسوط
کرده‌اند نقل الامامة والملک فی ذریته علیه و علیهم السلام من الملک
العلام و مصنفین علماء اهل سنت در مصنفات خود مثل صاحب
فصول المهمه و غیر او ذکر احوال ائمه اثنا عشر و فضائل و کمالات ایشان
نموده‌اند و نقل خوارق عادات و کرامات از ایشان نموده‌اند و تصریح
کرده‌اند باینکه هر یک از ائمه اهل البیت در نوبت خود ادعای
امامت میکرده‌اند و مردم معتقد امامت ایشان بوده‌اند و هر که امام
وقت رحلت خود وصیت بخلف خود کرده و بعض علماء از اهل سنت اعتراف
نموده‌اند باینکه علوم ائمه اهل البیت اکتسابی و تعلیمی نبوده و وقت
رحلت امام سابق از او بامام لاحق منتقل میشد و قاضی میر حسین میبدی
در شرح فواتح حضرت امیر گفته که ابن اثیر گوید که احمد شاگرد
شافعی است و شافعی شاگرد مالک و مالک و ابوحنیفه شاگرد امام جعفر

علیه السلام

علیه السلام و باز دیگر بعبارت دیگر گفته میشود که هر عاقل منصف
متامل در این مسئله چون فکر کند ذهن سلیم او که تتبع اخبار و آثار کرده
باشد حکم میکند باینکه نعمت امامت و ارشاد که حق سبحانه در ذریت
انبیاء دیگر ابقاء آن نموده منت بر ایشان نهاده باشد و در مقام مدح
و ثنای انبیاء این معنی را ذکر فرموده مقتضی افضلیت پیغمبر آخر الزمان
و ختم شدن نبوت و رسالت بآنحضرت آنست که نظیر آن که ممکن باشد
در ذریت این پیغمبر بطریق اولی و اتم و اکمل ابقا نماید و هر گاه چنین بوده
باشد و قصه امامت بنهجی که امامیه اعتقاد کرده‌اند امری ممکن بوده
باشد و ادعای امامت ائمه اثنی عشر اهل البیت بر ترتیب مخصوص بما رسیده
باشد حسن ظن و تعظیم شأن خیر النبیین عند الله و خلوص عقیده
بجلالت قدر او اقتضا میکند که اولاد مطهر او را که از کذب و معصیت
را حق سبحانه تعالی بمقتضی کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از ایشان دور کرده باشد در دعوی امامت
راستگو بدانیم و تکذیب ننمائیم و بنا بر این تصدیق ثابت
دانیم از برای پیغمبر خود فضیلتی عظیمی من جانب الله مثل فضیلتی
که از برای پیغمبران سابق عطا فرموده بود با آنکه کار آن پیغمبران در درجه
قرب پیغمبر ما نبوده‌اند و چه چیز مانع است ما را از تصدیق باین
فضیلت از برای پیغمبر خود از نص قرآنی یا حدیث متواتر واجب
الاذعان یا دلیل عقلی قطعی و چون نیابیم مانع فضیلتی عالی
القدر را منکر شویم در حق پیغمبر خود قائل شده باشیم بنقصی و

مفضول نیست پیغمبر خود نسبت به پیغمبران دیگر اعتقاد کرده باشیم
این را که حق سبحانه تعالی اجتبا و اصطفا نبی که در پیغمبران دیگر در بوده
در فضایل ایشان ذکر نموده با آنکه در باره ی پیغمبر ما این ممکن بوده
امتناع نداشت نظیر آنها دریغ فرموده و چون در واقع چنین بوده باشد
و ایمه اهل بیت در دعوی امامت راست گو باشند و حق سبحانه آیه تطهیر
در اهل البیت و ذریه مطهره افضل مرسلین خود بر جد ایم و اکمل نموده
باشد ذهی بی شرمندگی و خجالت که منکر این فضیلت فاضله در روز قیامت
و بعد از کشف غطا از حضرت پیغمبر و از ایمه اهل بیت آنحضرت کشد
اللهم احفظنا من کل سوء و خزی فی الدنیا والآخرة با دو دیگر از
راه دیگر بر این مقصد بحث کرده میشود باین عنوان که حضرت
اسمعیل و حضرت اسحق هر دو پیغمبر بزرگ اند و پسران ابراهیم خلیل الله
که در جهان و زیادتی معتد بهی نمایانی در کرامت عند الله و قرب درگاه
الهی هیچ کدام را بر دیگری نیست و هیچ کس از فرق مسلمین قایل
بتفضیل حضرت اسحق بر حضرت اسمعیل نشده و اثبات ننموده و چون
چنین باشد هرگاه حق سبحانه تعالی در ذریه اسحق در دو شعبه و
در یکی ابقاء سلطنت و ملک نموده پادشاهان عظیم خلق فرموده و در شعبه
دوم که مبدا آن یعقوب است ابقاء نبوت فرموده و پیغمبران جلیل القدر
مثل یوسف و داود و سلیمان و موسی و عیسی مبعوث گردانیده
با چندین هزار از پیغمبران غیر مرسل دیگر از انبیا بنی اسرائیل و غیر
مشهور که اسامی ایشان بتفصیل باین امت نرسیده و علی الاجمال ذکر

ایشان در قرآن مجید شده و از حضرت اسمعیل جناب حضرت نبوی
نقل کرده و اجماع مورخین و ناقلین اخبار و قصص انبیاست غیر از خاتم
النبیین که افضل المرسلین است مبعوث نشده و این از کمال فضل
و جلالت قدر پیغمبر آخر الزمانست و گویا این یکی معادل اینها همه است
و از این بحر فیض ذریه قبل از این بهره نیامده تا آنحضرت در یتیم بی همتا
باشد و بعد از او نیز پیغمبری مبعوث کرده بدنی نیست تا ناسخ دین
آنحضرت شود و تا قیامت این دین قویم اکمل اتم ثابت و بجا باشد
و ختم پیغمبری بآنحضرت شود و شرف ختمیت بآنحضرت لاحق گردد
و مانع بعثت پیغمبر دیگر از ذریه پیغمبر آخر الزمان این معنی شده اما
از ابقاء اما مسئله اعم از نبوت و ادون از آن در ذریه حضرت مانع
نیست و چون چنین باشد چگونه تواند بود که در شعبتین اسحاقی
حق سبحانه تعالی چندین هزار سال انبیا و ملوک و سلاطین مبعوث
گردانیده باشد و ابقاء ملک و نبوت در ذریه ایشان نموده در شعبه
اسمعیل بنی مبعوث گردانید و ظهور سلطنت و غلبه او بر اعدا بعضی
از گردن کشان عالم همین ده سال توطن مدینه منوره بوده باشد پس
و بعد از او با آنکه ممکن باشد و امتناعی نداشته ابقاء ریاست دینی و
دنیوی در اهل بیت و ذریه او ننماید و ملاحظه فرماید دینی بطلب جانب
و پیکانهای او کرده باشد و ذریه معصوم مطهره او از آن محروم گردانیده
چنانچه جمهور اعتقاد کرده اند و خلافت خلفاء ثلثه را حق صریح
گردانیده مبدا نشد و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر

ملوکا عضوضا نقل میکنند ابن حجر عسقلانی ... شعبتین
اسحاق و اسمعیل عقیده نکنم با آنکه حق سبحانه تعالی بعد از پیغمبر آخر
الزمان خود امامة که ریاست دینی و دنیویست و سلطنت و فرمان
فرمانی را در ائمه اهل البیت و ذریت مطهره تعیین فرموده و حضرت
رسالت پناهی بفرموده خدا خبر داده و اولین ایشان را نصب کرده و
آنکه امت بفرموده خدا و رسول خدا عمل نکرده اند و حق را از ایشان غصب
کرده اند از خذلان توفیقی ایشانست و باعث رفع درجات ائمه معصومین
مظلومین که حق ایشان مغصوب شده در آخر کار و قرب وانقضاء
ایام دنیا ریاست دینی و دنیوی و امامت و ملک و سلطنت بخاتم ذریه
مصطفوی باز خواهد گردید و تسلط تمام بر اعدا خواهد رسانید
و عالم را پر خواهد کرد از عقیده درست و عدل و محو خواهد ساخت
کفر و عقاید باطله و ظلم را از روی زمین جناب جد در حق حضرت
رسالت پناهی فرموده بارها از آن باشد اهل سنت نقل کرده در این
مقام اقتضا میکند و منتخبی از آورده صاحب فصول المهمه آنست که
الامام بعد ابی محمد الحسن ابنه محمد و لم یخلف ابوه ولدا غیره و خلفه ابوه
غائبا و مستترا بالمدینة و کان عمره عند وفات ابیه خمس سنین اتاه الله عز و جل
فیها الحکمة کما اتاها یحیی صبیا و جعله اماما فی حال الطفولیة کما
جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیا و قد سبق النص علیه فی ملة الاسلام
من النبی محمد علیه افضل الصلوة و السلام و کذلک من جده علی بن ابی
طالب و من بقیة آبائه اهل الشرف و المراتب و هو صاحب السیف القائم

المنتظر

المنتظر کما ورد ذلک فی صحیح الخبر و له قبل قیامه غیبتان احدیهما اطول
من الاخری فاما الاولی وهی القصری فمنذ ولادته الی انقطاع السفارة
بینه و بین شیعته و اما الثانیة وهی الطولی فهی التی بعد الاولی
فی آخرها یقوم بالسیف قال الله عز و جل لقد کتبنا فی الزبور من بعد
الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لم ینقض الایام و اللیالی حتی یبعث الله عز و جل رجلا من اهل بیتی یواطی
اسمه اسمی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و عن زرارة قال سمعت
ابا جعفر یقول الائمة الاثنی عشر کلهم من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
علی بن ابی طالب و احد عشر من ولده و روی الحافظ ابو نعیم بسنده
مرفوعا الی عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم لا تذهب الدنیا حتی یبعث الله رجلا من اهل بیتی یواطی
اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاها قسطا و عدلا کما ملئت جورا
و ظلما و روی الخشاب فی کتاب موالید اهل البیت یرفعه بسنده الی
علی بن موسی الرضا انه قال الخلف الصالح من ولد ابی محمد الحسن
بن علی و هو صاحب الزمان القائم المهدی و هذا طرف یسیر مما جاء من النصوص
الدالة علی الامام الثانی عشر من الائمة و الثقات و الروایات
فی ذلک کثیرة اضربنا عن ذکرها و قد دونها اصحاب الحدیث فی کتبهم
و اعتنوا بجمعها فلم یترکوا منها شیئا و ممن اعتنی بذلک و جمعه علی
الشرح و التفصیل الشیخ الامام جمال الدین ابو عبد الله محمد بن ابراهیم
المشهور بالنعمانی فی کتابه الذی صنفه ملاء العیبة فی طول الغیبة [illegible]

الحافظ ابو نعيم اربعين حديثاً في امر المهدي خاصة وصنف الشيخ ابو
عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي في ذلك كتاباً سماه
البيان في اخبار صاحب الزمان روى الشيخ ابو عبد الله الكنجي المذكور
في كتابه هذا باسناده عن زر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطئ اسمه
اسمي اخرجه ابو داود وعن علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه وآله
وسلم انه قال لو لم يبق من الدهر الا يوم لبعث الله رجلا من اهل بيتي يملاها
عدلا كما ملئت جورا هكذا اخرجه ابو داود في سننه ومن ذلك
ما رواه القاضي ابو محمد الحسين بن مسعود البغوي في كتابه المسمى بشرح
السنة واخرجه مسلم والبخاري في صحيحيهما يرفعه كل واحد منهما بسنده
الى ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كيف
انتم اذا نزل ابن مريم فيكم وامامكم منكم ومن ذلك ما اخرجه
ابو داود والترمذي في سننهما يرفعه كل واحد منهما بسنده الى عبد الله
بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لو لم يبق من الدنيا
الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا من امتي
او من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي يملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت
جورا وظلما ومن ذلك ما رواه ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبي يرفعه
بسنده الى انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
نحن ولد عبد المطلب سادة الجنة انا وحمزة وجعفر وعلي والحسن والحسين
والمهدي واخرجه ابن ماجة في صحيحه وعن علقمة بن عبد الله قال بينما

نحن عند

نحن عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذ اقبل فتية من بني هاشم
فلما رآهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم اغرورقت عيناه وتغير لونه قال
فقلت ما لك يا رسول الله نرى في وجهك شيئا نكرهه قال صلى الله عليه وآله
وسلم انا اهل البيت اختار الله تعالى لنا الآخرة على الدنيا وان اهل بيتي سيلقون
بعدي تشريدا وتطريدا حتى يأتي قوم من قبل المشرق معهم رايات سود
فيسألون الخير فلا يعطونه فيقاتلون فينصرون فيعطون ما سألوا
فلا يقبلون حتى يدفعوها الى رجل من اهل بيتي فيملاها قسطا كما ملاؤها
جورا فمن ادرك ذلك منكم فليأتهم ولو حبوا على الثلج اخرجه
الحافظ ابو نعيم وروى الحافظ ابو نعيم ايضا بسنده عن ثوبان قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايتم الرايات السود قد
اقبلت من خراسان فأتوها ولو حبوا على الثلج فان فيها خليفة
الله المهدي وروى الحافظ ابو عبد الله محمد بن ماجة القزويني في حديث
طويل في نزول عيسى بن مريم عليه السلام عن ابي امامة الباهلي رضي الله عنه
قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وذكر الدجال وقال فيه ان
المدينة لتنفي خبثها كما ينفي الكير خبث الحديد ويدعى ذلك اليوم
يوم الخلاص فقالت ام شريك بنت ابي العسكر يا رسول الله فاين العرب
يومئذ قال صلى الله عليه وآله وسلم هم يومئذ قليل ورجلهم ببيت المقدس
وامامهم المهدي وقد تقدم اذ يصلي بهم الصبح اذ نزل عيسى بن مريم
فرجع ذلك الامام ينكص عن عيسى القهقرى ليتقدم عيسى يصلي
بالناس فيضع عيسى يده بين كتفيه ثم يقول له تقدم قال هذا حديث

صحيح ثابت وهذا مختصره وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم وامامكم وهذا
حديث حسن متفق على صحته من حديث محمد بن شهاب الزهري و
رواه البخاري ومسلم في صحيحيهما وعن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم يقول لا تزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق
ظاهرين الى يوم القيمة قال فينزل عيسى بن مريم على نبينا وعليه افضل
الصلوة والسلام فيقول اميرهم فيقال صل بنا فيقول لا ان بعضكم
على بعض امراء تكرمة الله تعالى لهذه الامة قال هذا حديث حسن صحيح
اخرجه مسلم في صحيحه وعن ابي هرون العبدي المعلم قال اتيت
ابا سعيد الخدري رضي الله عنه فقلت له هل شهدت بدرا قال نعم
فقلت الا تحدثني بما سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في
علي وفضله فقال بلى اخبرك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مرض
مرضة نقه منها فدخلت عليه فاطمة رضي الله عنها وانا جالس عن يمين
النبي صلى الله عليه وآله وسلم فلما رات فاطمة رضي الله عنها ما برسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم من الضعف خنقتها العبرة حتى بدت دموعها
على خدها فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا فاطمة ان الله تعالى
اطلع على الارض اطلاعة على خلقه فاختار منهم اباك فبعثه نبيا
ثم اطلع ثانية فاختار منهم بعلك فاوحى الي ان انكحه فاطمة فانكحته
اياك واتخذته وصيا اما علمت انك بكرامة الله تعالى اباك زوجك
اعلمهم علما واكثرهم حلما واقدمهم سلما فاستبشرت فاراد رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم

صلى الله عليه وآله وسلم ان يزيدها من مزيد الخير الذي قسمه الله تعالى
لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم قال فقال لها يا فاطمة ولعلي ثمانية اضراس يعني
مناقب ايمان بالله تعالى ورسوله وحكمته وزوجته وسبطاه الحسن
والحسين وامره بالمعروف ونهيه عن المنكر يا فاطمة انا اهل بيت اعطينا
ست خصال لم يعطها احد من الاولين ولا يدركها احد من الاخرين
غيرنا نبينا خير الانبياء ووصينا خير الاوصياء وهو بعلك وشهيدنا خير
الشهداء وهو حمزة عم ابيك ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناك
ومنا مهدي هذه الامة الذي يصلي خلفه عيسى ثم ضرب على منكب
الحسين وقال من هذا مهدي هذه الامة هكذا اخرجه الدارقطني صاحب
الجرح والتعديل وعن علي بن ابي طالب كرم الله وجهه قال قلت
يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امنا محمد المهدي ام من غيرنا فقال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا بل منا يختم الله به الدين كما فتح بنا
وبنا ينقذون من الفتنة كما انقذوا من الشرك وبنا يؤلف الله قلوبهم
بعد عداوة الفتنة كما الف بين قلوبهم بعد عداوة الشرك وبنا يصبحون
بعد عداوة الفتنة اخوانا في دينهم وهذا حديث حسن صحيح عال
رواه الحافظ في كتبهم واما الطبراني فقد ذكره في المعجم الاوسط و
اما ابو نعيم فرواه في حلية الاولياء واما عبد الرحمن بن حماد فقد ساقه
في عواليه وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما انه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم يخرج المهدي وعلى راسه غمامة فيها ملك ينادي الا ان هذا خليفة الله
المهدي فاتبعوه قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي

الشافعي في كتاب البيان في اخبار صاحب الزمان من الدلالة على كون المهدي
حيا باقيا منذ غيبته الى الآن انه لا امتناع في بقائه كبقاء عيسى بن مريم
والخضر والياس من اولياء الله تعالى وبقاء الاعور الدجال وابليس اللعين
من اعداء الله هؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالكتاب والسنة اما عيسى فالدليل
على بقائه قوله تعالى وان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته
ولم يؤمن به منذ نزول هذه الآية والى يومنا هذا احد فلا بد ان يكون هذا
في آخر الزمان واما السنة فما رواه مسلم في صحيحه عن النواس بن سمعان في
حديث طويل في قصة الدجال قال فينزل عيسى بن مريم عند المنارة البيضاء
بين مهرودتين واضعا كفيه على اجنحة ملكين وايضا ما تقدم
من قوله صلى الله عليه وآله وسلم كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم وامامكم
واما الخضر والياس فقد قال ابن جرير الطبري الخضر والياس باقيان
يسيران في الارض وايضا ما رواه مسلم في صحيحه عن ابي سعيد الخدري
رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حديثا طويلا
عن الدجال فكان فيما حدثنا انه قال يأتي وهو محرم عليه ان يدخل نقاب
المدينة فينتهي الى بعض السباخ التي تلي المدينة فيخرج اليه يومئذ
رجل هو خير الناس او من خير الناس فيقول الدجال ان قتلت هذا ثم
احييته اتشكون في الامر فيقولون لا قال فيقتله ثم يحييه فيقول
حين يحييه والله ما كنت فيك قط اشد بصيرة مني الآن قال فيريد
الدجال ان يقتله فلا يسلط عليه قال ابراهيم بن سعيد يقال ان هذا
الرجل هو الخضر هذا لفظ مسلم في صحيحه كما سقناه سواء واما الدليل

على بقاء

على بقاء ابليس اللعين فآي الكتاب العزيز وهو قوله تعالى قال انظرني
الى يوم يبعثون قال فانك من المنظرين واما بقاء المهدي فقد جاء
في الكتاب والسنة اما الكتاب فقد قال سعيد بن جبير في تفسير قوله تعالى
عز وجل ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون قال هو المهدي من ولد فاطمة
واما من قال انه عيسى فلا منافاة بين القولين اذ هو مساعد للمهدي على
ما تقدم وقد قال مقاتل بن سليمان ومن تابعه من المفسرين في تفسير
قوله تعالى وانه لعلم للساعة قال هو المهدي يكون في آخر الزمان
وبعد خروجه يكون امارات ودلالات الساعة وقيامها والله تعالى
وتقدس اعلم بذلك انتهى باد سيوم ازانكه ديگر در بيت باب سخن
ميكنيم باين روش كه انقطاع امر امامت ورياست دينى ودنيوى كه ابقاى
آن در ذريه انبياء سابقين شده از ذريه مقدسه مصطفويه
بيكى از دو وجه ميتواند بود اول انقطاع فيض الهى و برطرف شدن
نظر اكرام واجلال كه با ذريه انبياء ديگر حق سبحانه تعالى را بوده از
ذريه مطهره اين پيغمبر كه افضل المرسلين است واين را هيچ عاقل
مطلع بر افضليه پيغمبر آخر الزمان تجويز نميكند كه اكرام وافضال
واقع شده با انبياء ديگر را حق تعالى در باب افضل انبيا بر خود بعضا نعم
كند دوم عدم استعداد ذريه وقابل اين فيض بودن ونامناسب بودن
حال ايشان از تحقق معنى امامت در ايشان وبحمد الله كه افراد سلسله
اين شجره زكيه طاهره مطهره اند ائمه اهل بيت وذريه نبويه كه
اماميه معتقد بقاء امامت وملك من جانب الله در انها اند هريك

باعتقاد مخالف وموالف بصفات حسنه واخلاق کریمه متصف وآراسته
بوده اند وعلوم ومعارف حقیقیه وخرق عادات وکرامات ایشان را
در شان ایشان علماء جمهور ثابت کرده اند وکتابها ورسائل در بیت
ولادی تصنیف کرده اند مثل ملا عبد الرحمن جامی که در شواهد النبوة
کرامات وخرق عادات ائمه اثنا عشر نقل کرده ودر باب اولین بیان
اعنی علی ابن ابی طالب سلام الله علیه گفته که امام احمد حنبل رضی الله عنه
فرموده که از هیچ یک از صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم آنقدر فضایل
بما نرسیده است که از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه رسیده
واز جمله مویدات عقیده امامیه ائمه اثنا عشر بیت حدیثی است
که اهل سنه نقل میکنند ودر کتاب مشکوة بابی مناقب مذکور است
در باب مناقب قریش که لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة او یکون
علیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش متفق علیه یعنی در صحیحین
مذکور است ومعنی حدیث بی تکلف وتاویل مقتضی این است که بعد
از حضرت رسالت پناهی تا قیام قیامت دوازده خلیفه باشند ما ملک
اموی وعباسی ومومنین زیاده کم وهیچ جز بجای در زمان
از وجود یکی از این دوازده نفر خلیفه نباشند واین سخن بهیچ وجه
وطریقی ومذهبی درست نمیشود بغیر از روش قائلین بوجود با ائمه
اثنا عشر اهل البیت فصل در تفسیر قوله سبحانه ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا والآیات السابقة عن هذه
واللاحقة معها هکذا ان الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة

انفقوا

خالی

وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم
اجورهم ویزیدهم من فضله انه غفور شکور والذی اوحینا
الیک من الکتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه ان الله بعباده لخبیر
بصیر ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه
ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر
قال القاضی فی تفسیر هذه الآیات ان الذین یتلون کتاب الله
یداومون علی قراءته او متابعة ما فیه حتی صارت سمة لهم وعنوانا
فالمراد بکتاب الله هو القرآن او جنس کتب الله فیکون ثناء علی المصدقین
من الامم بعد اقتصاص حال المکذبین واقاموا الصلوة وانفقوا
مما رزقناهم سرا وعلانیة کیف اتفق من غیر قصد الیهما وقیل السر فی
المسنونة والعلانیة فی المفروضة یرجون تجارة تحصیل ثواب بالطاعة
وهو خبر ان لن تبور لن تکسد ولن تهلک بالخسران صفة للتجارة وقوله
لیوفیهم اجورهم علة لمدلوله ای ینتفی عنها الکساد وتنفق عند الله
لیوفیهم بنفاقها اجور اعمالهم او لمدلول ما عد من افعالهم نحو فعلوا ذلک
لیوفیهم او عاقبة یرجون ویزیدهم من فضله علی ما یقابل اعمالهم انه غفور
لفرطاتهم شکور لطاعتهم ای مجازیهم علیها وهو علة للتوفیة والزیادة
او خبر ان ویرجون حال من واو وانفقوا والذی اوحینا الیک من الکتاب
یعنی القرآن ومن للتبیین او الجنس ومن للتبعیض هو الحق مصدقا لما
بین یدیه احقه مصدقا لما تقدمه من الکتب ان الله بعباده لخبیر بصیر عالم
بالبواطن والظواهر فلو کان فی احوالک ما ینافی النبوة لم یوح الیک مثل

هذا الکتاب المعجز الذی هو عیار علی سائر الکتب وتقدیم الخبر للاشعار
علی ان العمل فی ذلک الامور الروحانیة ثم اورثنا الکتاب حکمنا بتوریثه
منک او نورثه فعبر عنه بالماضی لتحققه او ورثنا من الامم السالفة
والعطف علی ان الذین یتلون والذی اوحینا الیک اعتراض لبیان کیفیة
التوریث الذین اصطفینا من عبادنا یعنی علماء الامة من الصحابة ومن
من بعدهم او الامة باسرهم فان الله اصطفاهم علی سائر الامم فمنهم ظالم
لنفسه بالتقصیر فی العمل به ومنهم مقتصد یعمل به فی اغلب الاوقات ومنهم
سابق بالخیرات باذن الله بضم التعلیم والارشاد الی العمل وقیل الظالم الجاهل
والمقتصد المتعلم والسابق العالم وقیل الظالم المجرم والمقتصد الذی خلط
الصالح بالسیء والسابق الذی ترجحت حسناته بحیث صارت سیاته
مکفرة وهو معنی قوله علیه السلام اما الذین سبقوا فاولئک یدخلون الجنة
بغیر حساب واما الذین اقتصدوا فاولئک یحاسبون حسابا یسیرا
واما الذین ظلموا انفسهم فاولئک یحبسون فی طول الحشر ثم یتلقیهم
الله برحمته وقیل الظالم الکافر علی ان الضمیر للعباد وتقدیمه لکثرة الظالمین
ولان الظلم بمعنی الجهل والرکون الی الهوی مقتضی الجبلة والاقتصاد
والسبق عارضان ذلک هو الفضل الکبیر اشارة الی التوریث او الاصطفاء
او السبق انتهی کلام القاضی مولف مسودات میگوید که آنچه در تفسیر
اورثنا الکتاب گفتند که حکمنا بتوریثه منک یعنی امر کردیم بانکه بطریق
میراث ذکر کنند قرآن را از نبی ومالک کردند همچنانکه وارث مالک میشود
موروث را واین کتاب خواهد بود از جاهز بود در لفظ ومعنی قران نزد

الشخص

الشخص چنانچه حاضر می باشد متاع وشیئی موروث نزد وارث بعد
از انعدام موروث منسوب وتشبیه خواهد بود بمهارة واطلاع الشخص را
که لفظ ومعنی قرآن را بامر الهی از حضرت رسالت پناهی درست فرا گرفته
نزد خود دارد واز وی غافل نمیشود باطلاع ووقوف وارث بر شیئی که
بطریق میراث آنرا از موروث منه اخذ کرده وما مور بودن بامر بحسب
دلالت لفظ حکمنا بتوریثه منک اگرچه اقرب بذهن ومتبادر آنست که
وارث باشد اما مستوا بند بودن موروث منه که حضرت پیغمبرست
مامور شده باشد بانکه قرآن را از جبریل فرا گرفته بحسب لفظ ومعنی
بسپارد بشخصی از برگزیدهای امت خود وظاهر اینست که این حکم
وامر بتوریث قرآن از حضرت پیغمبر متعلق بوارث وموروث
منه هر دو شده باشد چرا که این توریث بتعلیم وتعلم حاصل میگردد
وتمام میشود که آن موقوفست بر افاده از جانب معلم واستفاده از متعلم
بنابرین بحسب سیدت وحی چون امر بتعلیم شده باشد وموید
وحی حضرت پیغمبرست مامور اولا وبالذات آنحضرت خواهد بود ونظر
باین کرده که امر بتعلیم شخصی معین شده باشد آن شخص نیز ثانیا وبالتبع
مامور بتعلیم شده ومؤید این سخن است آنچه در تفسیر آیة ونعیما
اذن واعیة از ابو اسحق ثعلبی که از متقدمین علماء اهل سنت است در
تفسیر او مسمی بالکشف والبیان فی تفسیر القرآن بیشتر نقل کرده شده
قال صالح بن هیثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لعلی ان الله عز وجل
امرنی ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک وان تعی فانزلت وتعیها

حق علی الله ان تعی

اذن واعیه واز لفظ وان تعی مفهوم میکردیم که علی ابن ابی طالب رض
مامور شده بود بتعلیم همچنانکه حضرت پیغمبر مامور شده بود بتعلیم
او بر ما حصل عبارة حکمنا بتو دیشه منک که قاضی بیضاوی که در
تفسیر ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا گفته این شده که مکرر کردیم
بتو که تعلیم کنی کتاب را یعنی قرآن را تمام بان کسانی که برگزیده ایم ما از بندهای
خود از امت تو و باید که اینها بطریقی که وارث چیزی را از مورث خود
اخذ میکنند و مالک میگردند و چون عزیز او مجموع باشد حفظ آن می نمایند
چون از تو اخذ کنند نگاه دارند و چیزی از آن را از دست ندهند و انکه
تعلیم کل قرآن بتمام گفته شد برای اینست که قرآن عبارة مجموع ما
بین الدفتین است از باء بسم الله فاتحه تا سین آخر قل اعوذ برب
الناس و اگر کسی بعضی این از حضرت پیغمبر فرا گرفته باشد وارث بعض
خواهد بود و همچنین کسی که بعضی قرآن را نداند مالک کل کتاب
نخواهد بود و بشارة نگاه داشت و فوت نکردن بکریمه تعیها
اذن واعیه بنا بر نقلها متعدد از علماء اهل سنت که فصول مهمه و تفسیر
ثعلبی نقل کرده شده در شان علی ابن ابی طالب واقع شده و قال
المفسر المذکور بودی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا قال لعلی عند
نزول الآیه سألت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی رضی الله عنه
فما نسیت شیئا بعد ذلک وما کان لی ان انسی و قال صاحب الفصول
المهمه و عن مکحول عن علی بن ابی طالب فی قوله تعالی و تعیها اذن واعیه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سألت الله ان یجعلها اذنک یا علی

فنقل فكان

فنقل فکان علی کرم الله وجهه یقول ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم کلاما الا وعیته وحفظته ولم انسه و ظاهر است اینکه از حکم
بتو رسیت اگر فواید و حکمتها دقیق خفی بسیار باشد یکی از فواید عمده
جلیله نگاهداشت و محافظت قرآن مجید است بنهجی که نزد حضرت
رسالت پناهی بود و آنحضرت از جبرئیل فرا گرفته و جبرئیل از حضرت
رب العزة جل جلاله و تعالی شانه آورده و بنا بر اخبار بمحافظت و محفوظ ماندن
قرآن که بآیت انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون واقع شده متیقن
بوده که متفرع بر این حکم و امر بتوریث بطریق تعلیم و تعلم از حضرت
پیغمبر بوده باشد بنهجی که مذکور شده یعنی بمعصومین که بلاد
که مصون اند از سهو و نسیان و مراد از انا له لحافظون این باشد
که انا له لحافظون فی قلوب المصطفین الاخیار الذین ورثوه من
الرسول المختار و مؤذان واعیه و افهام زکیه معصومه من السهو والنسیان
و شک نیست در اینکه این روش از حفظ و صیانت که بو برگزیده معصوم
از امت که سهو و نسیان بود و جایز نباشد از حضرت پیغمبر فرا گرفته حضرت
پیغمبر اعتماد به بشارة و تعیها اذن واعیه کرده باو سپارد بطریق وصایة
و وراثة و این قصه معارض اول غنه رحلت خود از دار فنا بسبب
بیکی از دو فرزند ارجمند خود که سبطین و سرور و قرة عین بتول و قلب
و سید اشباب اهل الجنه بوده اند از حضرت پیغمبر با قرار مخالف و موافق
فان سبط اول وقت توجه خود بعالم بقا بسبط دیگر بطریق
وصایة و وراثة سپرده باشد و همچنین از معصوم بمعصوم دیگر

اذن واعیه وار لهظ وان تعی نفهمومی سیکردم که علی ابن ابی طالب ر
مامور شده بود بتعلیم همچنانکه حضرت پیغمبر مامور شده بود بتعلیم
او بر احصل عبارة حکمنا بتوریثه مثلک که قاضی بیضاوی که در
تفسیر ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا گفته این شده که کم کردیم
...ها تمام بان کسانکه برگزیده ایم ما از عبادها
...نفی که دارنت جیزی را از معدود خود منه
...ون عزیز الوجود باشد حفظ آن می نماید
...زند و جیزی از آن را درست نزدهند انکه
...برای اینست که قران عبارة مجموع ما
...سم الله فاتحه تا سین آخر قل اعوذ برب
...حضرت پیغمبر فرا گرفته باشد و ارث بعض
...ک بعضی قران را نداند ما الف کل کتاب
...ا هدا شت و فوت نکردن بکرنهم تعنیها
...عدد از علماء اهل سنت که فضول نعمه و تفسیر
ثعلبی نقل کرده شده در شان علی ابن ابی طالب واقع شده و تلا
المفسر النیشابوری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال لعلی عند
نزول الآیة سالت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی رضی الله عنه
فما نسیت شیئا بعد ذلک وما کان لی ان انسی وقال صاحب الفصول
المهمه وعن مکحول عن علی بن ابی طالب فی قوله تعالی وتعیها اذن واعیه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سالت الله ان یجعل اذنک یا علی

فقعل فکان

در وجه ... ۱۲۵۹
... ربیع اول
...
۱۰۵

فقعل فکان علی کرم الله وجهه یقول ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم کلاما الا وعیته وحفظته ولم انسه وظاهر است اینکه از حکم
بتوریث اگر فواید وحکمها دقیق خفی بسیار باشد یکی از فواید عمده
جلیله نگاهداشت و محافظت قران مجید است بنهجی که نزد حضرت
رسالت پناهی بوده و آنحضرت از جبرئیل فرا گرفته و جبرئیل از حضرت
رب العزة جل جلاله وتعالی شانه آورده بنا بر اخبار بمحافظت و بحفظ ایمان
قران که بآیت انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون واقع شده متوقع
بوده که متفرع بر این حکم وامر بتوریث بطریق تعلیم و تعلم از حضرت
پیغمبر بوده باشد بنهجی که مذکور شد یعنی بمعصومین سپارد
که معصوم اند از سهو ونسیان و مراد از انا له لحافظون این باشد
که انا له لحافظون فی قلوب المصطفین الاخیار الذین ورثوه من
الرسول المختار و اذن واعیه وابهام ترکیبه عصمتی من السهو والنسیان
وشک نیست در اینکه این نوع از حفظ وصیانت که برگزیده معصومی
از امثال سهو ونسیان بود جائز نباشد از حضرت پیغمبر فرا گرفته حضرت
پیغمبر اعتماد به بشارة وتعیها اذن واعیه کرده باو سپارد بطریق وصایة
و وراثت واین وصی و وارث اول نیز در حلت خود از دار فنا بسبب
بیکی از دو فرزند ارجمند خود که سبطین رسول و قرة عین بتول و ملقب
بسید اشباب اهل الجنه بوده اند از حضرت پیغمبر با قرار مخالف و مالف
وان سبط اول وقت توجه خود بعالم بقا بسبط دیگر بطریق
وصایة و وراثة سپرده باشد و همچنین از معصومی بمعصوم دیگر

رسیده باشد وباید وارث همین مانده باشد تا قیام قیامت دین قویم
نگاهداشتن واحراز بهترین اقسام محافظت وصیانت است از تحریف
وتبدیل وزیادتی ونقصان واز انجه گفته شد که توریث قرآن عبارت
از آنست که شخصی که متصف باشد بعدالت ظاهری وباطنی محفوظ
باشد از سهو وخطا ونسیان بتمام وکمال لفظ ومعنی قرآن را وبطون
آنرا از حضرت پیغمبر فراگیرد بامر الهی وحضرت پیغمبر بطریق امانت وصایت
سپرده باشد واو قبول وراثت وصایت نموده حفظ آنرا وظیفه خود
وبر خود لازم میدانسته باشد وآنست وراثت حقیقی قرآن از حضرت
پیغمبر ومراد از اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا ودلایل بر این
وامارات بر اینکه حضرت رسالت پناهی تعلیم قرآن بامر الهی بامیر المؤمنین
فرموده وامیر المؤمنین مستحفظ آن بوده بعضی مذکور شد وبعضی
دیگر باسانید اهل سنت مذکور خواهد شد وبالجمله درین شکی نیست
ومخالف را نیز بنابر ضوابط قوم خود مقر ومعترف می باید بودن
باینکه علی بن ابی طالب از آنهاست که مراد اند بقوله تعالی ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا وطایفه معتقد حقایق حقه را نیز
این صفت از هر یک از آحاد امه بخصوص بیست محتاج الیه نیست و
جمهور از برای خلفای ثلثه اگرچه ادعاء فضایل بمقتضی روایات
واحادیث کرده اند اما در باب علم ترجیح هیچ یک از آنها را بر امیر المؤمنین
دعوی نکرده ومثل آن حدیث را که از ثعلبی نقل کرده شد که از الله عز وجل
امرنی ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک وان تعی وحق علی الله عز وجل

مفهوم شده

ان تعی

ان تعی ومثل آنکه در شان آیه وتعیها اذن واعیه فرموده که سالت الله
ان یجعلها اذنک یا علی فنعل در باب هیچ یکی نقل نمیکنند وچون
هر یک از خلفاء راشدین را بوصفی مخصوص میکنند چنانچه خلیفه
اول را بصدق وثانی را بعدل وثالث را بحیا امیر المؤمنین را که
رابع میدانند بعلم مخصوص میگردانند پس گویا نزد ایشان زیادتی
آنحضرت درین صفت مسلمست وعرفا ومصنفین علماء ایشان در کتب
ورسایل مصنفات خود تصریح باین نموده اند ودعوی سخن درین معدودات
با جهال ومتعصبین نیست مانند این مرتبه از سخن که امامیه وراثت
کتاب الله العزیز را که بامر الهی بطریق وصایت بوده بعد از علی بن ابی
طالب مخصوص اولاد امجاد او میدانند وبترتیب خاص منتهی
بصاحب الزمان اعتقاد کرده اند بسبب اعتقاد عصمت یا بجماعه و
جزم باینکه سهو وخطا ونسیان وفرو گذاشت ومساهله در حفظ
کتاب الله وجمیع مراسم دین بر ایشان روا نیست وبسبب نفی که
از ائمه ایشان با ایشان رسیده وجمهور تعمیم در آن میکنند وترتیب
خاص وانتها خاص را قائل نیستند بس مقام اقتضا بحث کردن مردم
نادی میکند ولان فنشرع فی المقصود مستعینا من الملک الودود ومخفی
نماند که تعمیم اول بجماعه ایست که از الذین اصطفینا من عبادنا که
در آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا واقع شده
مراد علماء امت از صحابه وتابعین داشته وبعد از ایشان از علماء هر که
باشد تا قیامت وتعمیم دوم که اشمل واوسع است آنکه کل امت اسلام

مراد داشته‌اند باین اعتبار که این امت را حق تعالی از امم دیگر رجحان
داده و در بعضی مواضع قرآن فرموده که کنتم خیر امة اخرجت للناس
وجوه تعمیم دوم دور از کار تر است اولا توصیف این تاویل کرده
میشود باینکه ورثه کتاب الله العزیز را حق تعالی بچند تشریف
مشرف ساختند اول اینکه انها وارث کتاب ومالک ان خواندند تشریف
دوم اینکه ایشان کتاب الله را بوراثه از خیر البریه وافضل المرسلین
گرفته‌اند مرتبه سیوم از مدح وثنا اینکه این توریث بامر الهی واقع
شده وحکم وامر بتوریث را حق سبحانه تعالی بخود نسبت داده و
فرموده که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا مرتبه چهارم
نوازش اینکه توصیف انها را باصطفا فرموده و نسبت بخود داده
من عبادنا فرموده وچون تواند بود که جماعتی که باین مراتب مدح
وثنا واکرام واعزاز من جانب الله در کلام مجید مذکور شده باشند
فساق وفجار وغافلین از دقایق نشاه اخروی ومتوغلین در معصیت
ومنهمکین در لذات خسیسه دنیویه وضعفاء العقیده از مستضعفین
عوام الناس وجمعی که سطری از قرآن نخوانده باشند ونداننده در ان
داخل باشند وبودن این امت بهترین امم مسلمست بایه کنتم خیر امة
وغیر آن ولازم نمی آید از اینکه اصطفاء الهی تعلق گرفته باشد به یکی
از احاد سفله این امت وهر یک از عوام الناس این امت را هر چند که ایچی
از قرآن نخوانده باشد ونداند مالک قرآن توان گفتن ووارث
قرآن از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه توان قرار دادن وحال اینکه

انها باصطفاء انجناب
خود کرده مرتبه پنجم
از اکرام الکه ه ه ه

اصطفا

اصطفا من جانب الله وصفیست بغایت عظیم الشان مستلزم عصمت و برات
از آثام ومعاصی که گرچه اعم واشمل از نبوتست انچه مراد ست از ان
اما در افراد انسانی اعم یا اوسع از وصف صدیقیه ووصایت انبیا وولایت
نیست وانها که حق تعالی اطلاق این لفظ در اینجا کرده یا نبی است یا
دین نبی یا ملائکه یا صدیقه مثل مریم سلام الله علیها وانبعض از استقرا
مواضعی که لفظ اصطفا در کلام مجید در ان مواضع واقع شده ظاهر
میگردد وبالفعل از هشت جا از عبارات قرانی نقل کرده میشود
اول در سوره بقره ومن یرغب عن ملة ابرهیم الا من سفه نفسه ولقد
اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الاخرة لمن الصلحین اذ قال له ربه اسلم
قال اسلمت لرب العالمین ووصی بها ابرهیم بنیه ویعقوب یا بنی ان الله اصطفی
لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون وظاهر است اینکه حضرت
ابراهیم بهترین بنی نوع ادم بود در عصر خود ولهذا خیر البریه گفته
شده ومشهور است که شخصی بحضرت پیغمبر خاتم الانبیا خطاب کرده
وگفته که یا خیر البریه انحضرت از باب کسر نفس وتواضع فرموده
کذاک ابراهیم وقاضی بیضاوی در تفسیر این ایه گفته که کان صفوة
العباد فی الدنیا مشهودا له بالاستقامة والصلاح یوم القیمة وبعضی
نیشابوری گفته که اصطفیناه ای اخترناه للرسالة من بعد الخلیفة
وعرفناه الملة الجامعة للتوحید والعدل والامامة الباقیة الی قیام
الساعة حتی نال منزلة الخلة ولفظ اصطفی دوم در باب توصیف
وتفریح دین انجنابست دوم در سوره ال عمران قوله تعالی ان الله اصطفی

آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین واقع شده و اصطفاء آدم
و نوح و مرتبه ایشان واضح و روشن است و ترجیح و فضل آل ابراهیم که
مراد از اولاد اسحق اند از انبیاء بنی اسرائیل و اولاد اسمعیل از حضرت
پیغمبر گرفته تا ائمه اهل البیت تا بصاحب الزمان جنانچه در ضمن تفسیر
گذشته بیش جای شک نیست و فضل آل عمران که مراد از عمران پدر حضرت
موسی یا جد مادری حضرت عیسی است بر خلایق معاصرین ایشان
از یهود و نصاری که امت آن دو پیغمبر بودند معلوم است سوم اصطفا
درین سوره در شان مریم سلام الله علیها واقع شده که یا مریم ان الله
اصطفیک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین و مریم صدیقه
بوده دلیل آن قوله تعالی است در جای دیگر در باب حضرت عیسی کانت
امه صدیقه چهارم در سوره اعراف در شان حضرت موسی فرموده
که یا موسی انی اصطفیتک برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک وکن
من الشاکرین و بزرگی حضرت موسی از میان بنی اسرائیل و بودن
او از انبیاء اولو العزم مشهور و معروفست و احتیاج بیان ندارد
پنجم در سوره حج فرموده که الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس ان الله
سمیع بصیر و اصطفاء مذکور درین آیه بملائکه و مردان که همان
انبیا و با انبیا مخصوص شده ششم در سوره ص فرموده و اذکر عبادنا
ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی والابصار انا اخلصناهم بخالصة
ذکری الدار و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار و بزرگی حضرت ابراهیم
و اسحق از میان انبیا معلوم است و همچنین حضرت یعقوب که انبیاء بنی

اسرائیل

اسرائیل همه از نسل او مبعوث شدند و اسرائیل لقب مبارک آن حضرت
بوده هفتم در سوره فاطر که سخن بر سر آن بود فرموده که ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا و هشتم آنکه در سوره زمر فرموده که لو اراد الله
ان یتخذ ولدا لاصطفی مما یخلق ما یشاء سبحانه هو الله الواحد القهار
صاحب کشاف در تفسیر این آیه گفته لکن که یعنی لو اراد اتخاذ
الولد لامتنع ولم یصح لکونه محالا ولم یتأت الا ان یصطفی من خلقه
بعضه و یختصهم و یقربهم کما یختص الرجل ولده و یقربه وقد فعل
ذلک بالملائکة فافتتنتم به و غرکم اختصاصه ایاهم فزعمتم انهم اولاده
جهلا منکم به و بحقیقته المخالفة لحقائق الاجسام والاعراض کانه
قال لو اراد اتخاذ الولد لم یزد علی ما فعل من اصطفاء ما یشاء من
خلقه و هم الملائکة الا انکم لجهلکم به حسبتم اصطفاءهم اتخاذهم
اولادا ثم تمادیتم فی جهلکم و سفهکم فجعلتموهم بنات و از این تفسیر
مفهوم گشت که اصطفایی که درین آیه واقع شده در حق ملیکه محقق
گشته و منشاء گمراهی جمعی از کفره گردید که کفار از این برگردیده نسبت
ساختن حق تعالی مر ملیکه را فرزند ساختن ملیکه اعتقاد کرده انه سبحانه
هو الله الواحد القهار پس چون از تامل در موارد استعمال این لفظ در قرآن
مجید معلوم گردید که در غیر این محل که بحث بر سر آن بود هر جا که
اصطفا کرده شد همانا انبیا مراد بوده یا دین انبیا یا ملیکه یا صدیقه
درینجا از لفظ الذین اصطفینا کل امة یا سرها مراد داشتن بنحوی
که غالبان در فسوق و جهل بعلوم دینیه و عقاید حقه داخل باشند

از بهره یافتن حق دور افتاده نسبت و آنچه گفته شد از بیگانگی لفظ
اصطفا ست ازین مراد و بیگانگی ایراث قرآن و مالک شدن و علی
الخصوص ایراث از خیر المرسلین و حال آنکه این ایراث بفرموده امر
الهی باشد و اسناد حق تعالی عباد را بخود بلفظ من عبادنا بیگانگی
این امور جمله هم از تعمیم مذکور بجای خود است و نیز بیشتر مذکور شد
که بعید است کردن و داشتن کتاب الله از حضرت پیغمبر آنست که کل عبارة م
قرآن را چنانچه آورده جبرئیل است بحسب لفظ و معنی داشته
باشند و مالک بوده باشند چگونه میتوانند بودن که کل امت مامور بآن
باشند و بر هر یک از آحاد امت واجب یعنی حفظ بعض از قرآن نیست
که بمثل آیه فاقرؤا ما تیسر من القرآن واجب شده چون بانتفاء مات
مذکوره واضح کردیم که از الذین اصطفینا من عبادنا که در آیه ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا واقع شده تعمیم امر خواستن بلکه
تمام دارد لهذا بیان این کردن که تعمیم اولیکه در علما واقع شده بحیثیتی
که شامل صحابه و تابعین و من بعدهم الی یوم القیمة بوده باشند کاینا من
کان این نیز حق نیست و خالی از فساد نیست لازم است تا مخصوص شود
به بزرگزیدهایی که طایفه حقه اعتقاد کرده اند و بیان نشان اینکه از علما اینها
معرفت بقرآن و تفسیر و تاویل او ندارند فی الجمله و بصلاح و سداد آراسته
نیستند یعنی مرتبه عدالت ظاهری که عبارت از اجتناب از معاصی و
اتیان واجبات است بالتمام ندارند یا این مرتبه دارند و علم را باعث تفوق
و تکبر بر مردم ساخته اند و یا در اصول دین عقاید حقه ندارند و صاحب عقاید

باطلا

باطلا اند ظاهر است که اطلاق لفظ اصطفاء الهی بر ایشان بنابر قرآن
گذشته نمیتوان کردن و اینها که ازین آفات مصون باشند و معرفت
بکمال ندارند و نسبت ببعضی از قرآن جاهلند ایشان را مالک قرآن نمیتوان
گفتن و اینها که بتمام قرآن بنحوی از معرفت دارند و سلسله اخذ علم ایشان
منتهی بحضرت رسالت پناهی بوسایط و اسناد صحیحه نیست بلکه بنابر
معرفت لغت عرب و دانستن علوم ادبیه از نحو و صرف و معانی و بیان و بعض
از علوم عقلیه از هر کیفیه و ملکه حاصله از علوم مذکوره ترجیح نموده
استنباط معانی آیات نموده اند یا اخذ کرده اند از کسی که او این حالت داشته
و منتهی نیست تعلم او بآنحضرت اینقسم علما وراثه ایشان مر قرآن را از
حضرت پیغمبر وراثت حقیقی نیست مثل وراثت علی ابن ابیطالب که
بی واسطه بامر الهی از حضرت اخذ کرده و مثل وراثت امام حسن علیه
السلام که از پدر خود بی واسطه بطریق وصایت وراثت اخذ کرده و علی
هذا القیاس در باقی ائمه علیهم السلام پس صادق نیست در حق کسی که سلسله
تعلم او منتهی بحضرت پیغمبر نیست حکما بتوریثه مثلا مگر بمجاز
او حقیقة توریث او صحیح نیست و ناممکن باشد حمل عبارة قرآن
بر معنی حقیقی میباید کرد نسبت بکسانی که ایشان مراد باشند
از اورثنا الذین اصطفینا من عبادنا و اما آن بزرگزیدها که متصف
اند بصفت تقوی باطن و محلی اند بحلیه عدالت ظاهری و نگاهداشته
شده اند بحفظ و صیانت ایزدی از سهو و خطا و نسیان و فرا گرفته اند
لفظ و معنی قرآن مجید را از حضرت پیغمبر و معرفت تفسیر و تاویل او همه

کرده اند وعارف ببطون معانی قرآنی اند وعام وخاص آن وناسخ و
منسوخ آن ومحکم ومتشابه آن را از هم درست فرق کرده باخود دارند
وحضرت پیغمبر بامر الهی بایشان سپرده یا بی واسطه جناب امیر المؤمنین
ویا بواسطه جناب سیدة نساء فاطمه علیهم السلام اجمعین وایشان محافظ
کتاب الله العزیز اند وبعد ازیشان باولاد دوازده گانه که اوصیا باقیست وتا
خواهند بود تا قیامت وهیچ جزوی از زمان خالی از وجود یکی ازینها
نبوده ونخواهد بود پس معلوم گردید که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا منطبق میشود بر حال ایشان نه بر ارتکاب تکلفی ونه ورود
محذوری پس میباید که مراد ایشان باشند وآن حدیث مصطفوی
که اهل سنت نیز بجد نقل کرده اند ودر صحاح حدیث ایشان هست
ودر کتاب مشکوة حدیث ودر فصل ... مذکور است که انی تارک
فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله
حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی ولن یفترقا حتی یردا
علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما وعبارت ولن یفترقا
حتی یردا علی الحوض شدید الاشعار است باینکه کتاب الله را حضرت
رسالت پناهی باهل بیت وعترت خود سپرده وبا ایشان خواهد بود
تا قیامت واینکه کتاب الله واهل بیت وعترت از هم جدا نمیشوند
تا آنکه بر حوض کوثر بان سرور کاینات برسند فالحمد لله الذی شرفنا بهم
اهل بیت نبیه وعترته بوراثة کتابه المهیمن علی سایر کتبه ومن
جمله مؤیدات آن حدیث است که صاحب مشکوة در مناقب علی بن ابی طالب

آورده که انا مدینة الحکمة وعلی بابها واز مؤیدات اینکه مراد
از الذین اصطفینا کل امت نیست که شامل فساق وفجار وجهال
ومستضعفین باشد نیست وهمچنین مطلق علما نیست
که شامل علماء سوء باشد ازانها که در اصول دین عقاید حقه ندارند
یا نا معتقد اند بانیان واجبات از منهیات ویا علم را سبب کسب
دنیا از حکام جابر ساخته باشند یا موجب تکبر وتفاخر وتفوق
خود کرده باشند اند مراد نیست اینکه آیه ثم اورثنا مفسرین مربوط
بآیه ان الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم
سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور ساخته اند ومعنی آنکه بعد از آنکه
جمعی بودند از مؤمنین که تلاوة قرآن مجید میکردند ومتصف
بصفات ابرار بودند ازان میان جمعی را انتخاب کردیم وبرگزیدیم
ومرتبه بالاتر از مرتبه آن جماعه سابق باینها دادیم که اینها را وارث
قرآن ساختیم از پیغمبران خود ولا خبر دادن از حال جماعه اول
یرجون تجارة لن تبور معلوم میشود که اینها صاحبان اعمال حسنه
ونیات خالصه اند ودر تفسیر ان الذین یتلون کتاب الله قاضی گفته
که یداومون علی تلاوته ومتابعة ما فیه حتی صار ذلک سمة لهم وعنوانا
وازین تفسیر واخبار سابق معلوم شد که جماعه اول از صلحا وابرار اند
وجماعه که ازان میان منتخب کردند وبمرتبه اصطفا رسیدند حق
تعالی اینها را وارث کتاب خود از پیغمبر خود ساخت چون بودن که داخل نوانده
باشند در آن مرتبه مصطفین اخیار فساق وفجار وعلماء سوء بعد از آنکه

اینمراتب از سخن جا سخنی ماند و آن اینکه گفته شود که نفی تعمیم اول کلام
و از تعمیم دوم که در علما بود هم نفی این اقسام که کردی بجاست چه این اقسام
از علما اینجا پیش نیاید که مراد باشند از ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا لیکن بجماعت دیگر ماند سوای ازین اقسام و سوای ائمه
معصومین و آن گروهی اند از علما که صاحب عقاید حقه اند در اصول دین
از امامت و غیر آن و علم قرآن بلکه جمیع علوم شرعیه حاصل کرده اند
و تقوی باطنی با عدالت ظاهری نیز داشته اند و در رتبه مثل مجتهدین
جامع الشرایط طایفه امامیه که امامیه این طور شخص را نایب امام میدانند
در باب اینجماعه چه میگوئی اینها را از الذین اصطفینا مراد میتوان
داشتن و اینها وارث قرآن حضرت پیغمبر میتوان گفتن یا نی بحرف حق
در وادی جماعه مذکوره ظاهر این بوده باشد و عدل بوده باشد از علم که
اخذ کرده و مراتب متوسطه هم عدل بوده باشد و در آخر سلسله اخذ علم
او منتهی بیکی از معصومین شود او را توسعًا و مسامحة از ورثه قرآن
و از اهل اصطفا دور نیست که توان گفتن چنانچه حضرت پیغمبر بعضی
از خلص اصحاب را که بصفت عدالت و اخلاص عقاید متصف بوده اند
و در محبت اهل البیت که جزو ایمان کامل است راسخ بوده اند ایشان را بتجوّز
و تشریفا هم از اهل بیت میفرموده اند چنانچه در حدیث مصطفوی
واقع شده که السلمان منا اهل البیت و ظاهر است که سلمان بحسب نسب
نسبتی بعرب ندارد چه جای اهل بیت نبوة و مردی عجمی بوده از
فارس و یمن گویا از باب المرء مع من احب و من احب قوما فهو منهم بوده

که هر کدام ازینها که علم قرآن را کماهو داشته

باشد

باشد و اگر متعارف حقیقی قرآن از حضرت رسالت پناهی و اهل اصطفا
حقیقی اینجماعه اند که اولین ایشان بامر الهی از حضرت پیغمبر قرآن را
بتمام و کمال لفظا و معنی فرا گرفته و عارف ببطون معانی قرآن بوده
و علم بتفسیر و تاویل کل قرآن داشته و عام و خاص قرآن و ناسخ و منسوخ
او و محکم و متشابه او از هم فرق کرده نزد خود داشته و حرفی از آن فرو گذاشت
نکرده و سهو و خطا برو روا نبوده و مامور بوده بحفظ دین و کتاب خدا
و همچنین بعد از حضرت امیر اوصیاء معصومین دیگر یکی بعد از دیگری
تا منتهی شده بصاحب الزمان و همه وارثه قرآن بوده اند از حضرت
پیغمبر بی واسطه و بواسطه و همه اهل عصمت بوده اند و اهل اصطفا و مفترض
الطاعة من جانب الله و غیر این جماعه از ذریه دیگر را در این مرتبه شرکت و دخل
نیست هر چند که از ذریه مرتضوی باشند و علوی و فاطمی باشند حتی
برادر بی واسطه امام حسن علیه السلام که خود شان امام بحق و از اوصیای معصومین
بوده و همچنین سایر ذریه حسینیه غیر معصومین موعودین را شرکت
مثلا از برادر امام زین العابدین دیگر برادران امام محمد باقر مثل زید
و غیر او نامدخلیتی و مشارکتی درین امر نیست و همچنین بعضی از علماء اعلام
مثل سید مرتضی و سید رضی الدین که از محمدین طایفه امامیه بوده اند
ایشانرا دخل و مشارکتی در مراتبی که مخصوص اوصیاست نیست و ایشانرا
ورثه قرآن از حضرت پیغمبر حقیقه و اهل اصطفا نمیتوان گفتن اگرچه
سلسله اخذ علم ایشان منتهی بمعصومین میشده باشد چرا که خود ها
از اهل عصمت نیستند و متعین بوصایة و مفترض الطاعة کل امة نیستند

اگرچه همه سادات را فضل و شرف نسب هست و حسنات ایشان را دو ضعف
است و خمس با ایشان تعلق دارد و زکاة بر همه ایشان حرامست و بعضی
احکام شرعیه اختصاص با ایشان دارد و از میان سادات صلحا و علما
بزیادتی کرامت و تفضیل ممتازند و از جمله فرقها در میان علوم اوصیا معصومین
و علوم علما رسمی اینکه علوم اوصیا بتعلیم و تعلم رسمی نیست و بهر لاحقی
از سابق در قرب ایام رحلت او منتقل میشود بطریق علوم الهامی و لدنی
و بطریقی که تعلیم رسمی را بآن راه نباشد یا در آن زمانی باذن الله تعالی
بروحی لاحق منکشف میگردد بتودیع سابق و از جمله محامل معنی آیه ثم
اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا اینست که مراد از الذین
اصطفینا انبیا باشند در این صورت اگرچه اصطفا در انبیا کاملترست
اما از کتاب جنس کتاب اراده می باید کردن و از ایراث اعطا می باید
گرفتن تا معنی آیه مستقیم گردد چرا که یک کتاب بخصوصه از یکی
بدیگری منتقل نشده و این هر دو خلاف ظاهر است و قوله سبحانه فمنهم
ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک
هو الفضل الکبیر ضمیر فمنهم ظاهر آنست که راجع بعباد باشد نه بالذین
اصطفینا و مقصود بیان کردن تخصیص ایراث قرآن از حضرت رسالت
پناهی باشد باهل اصطفا و عصمت باین روش که چون مطلق عباد بر سه
قسم بود و مناسب حال قسم اول و ثانی نبوده ایراث کتاب
ازین جهت خاص ساخت ایراث کتاب را بقسم ثالث که اعلی مرتبه هستند
و در این صورت مراد از ظالم لنفسه کفار و فساق میتواند داشتن

و از مقتصد

و از مقتصد آنانکه خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا و صاحب جهد و سعی
اند در توبه و تدارک و تلافی و از سابق بالخیرات اهل اصطفا که باذن الهی
از لوث عصیان معصوم مانده اند یعنی ائمه اثنا عشر و اهل البیت سلام
الله علیهم اجمعین یا آنکه مراد باشد از ظالم لنفسه اهل کبائر و از مقتصد
اهل صغایر که مجتنب اند از کبائر و از سابق بالخیرات جمعی که معصوم باشند
از کبائر و صغایر و میتواند بودن مراد از ظالم لنفسه آنکسان باشد که
محاسب شوند و بدوزخ در آورده شوند و از مقتصد آنانکه محاسب شوند
و بجنت در آورده شوند اولئک اصحاب المیمنة و از سابقین آنانکه بی
حساب ببهشت در آورده شوند و هم السابقون المقربون و نکته در تقدیم
ظالم بر مقتصد و تقدیم مقتصد بر سابق بالخیرات میتواند بودن که اعلام
این معنی باشد که ظالمین بیشترین مردم اند و اکثر بعد ازو سابقین اقل اصناف
ثلثه کما قال و قلیل من عبادی الشکور و مقتصدین متوسط و میتواند بود
که بدین ترتیب ترقی از ادنی باعلی ذکر فرموده باشد کما قال سبحانه یولج اللیل
فی النهار و کما قال یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور و خلق الموت
والحیوة و قال فمنکم کافر و منکم مؤمن قوله تعالی ذلک الفضل الکبیر
لفظ ذلک میتواند بودن که اشاره باشد بایراث قرآن یا اصطفا یا بسبق
بالخیرات والله اعلم بمراده **فصل در تفسیر** قوله سبحانه فی سورة
النور وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی و لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک

فأولئك هم الفاسقون قال القاضي في تفسيره خطاب للرسول والامة او له
ولمن معه ومن للبيان ليستخلفنهم في الارض ليجعلنهم خلفاء متصرفين
في الارض تصرف الملوك في مماليكهم وهو جواب قسم مضمر تقديره وعدهم
الله واقسم ليستخلفنهم او الوعد في تحققه منزل منزلة القسم كما استخلف
الذين من قبلهم يعني بني اسرائيل استخلفهم في مصر والشام بعد الجبابرة
وقرأ ابو بكر بضم التاء وكسر اللام واذا ابتدأ ضم الالف والباقون بفتحهما
واذا ابتدؤا كسروا الالف وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وهو الاسلام
بالتقوية والتثبيت وليبدلنهم من بعد خوفهم من الاعداء وقرأ ابن
كثير وابو بكر بالتخفيف امنا منهم وكان رسول الله واصحابه مكثوا
بمكة عشر سنين خائفين ثم هاجروا الى المدينة وكانوا يصبحون في
السلاح ويمسون فيه حتى انجز الله وعده واظهرهم على العرب كلهم وفتح
لهم بلاد الشرق والغرب وفيه دليل على صحة النبوة بالاخبار عن الغيب على ما
هو به وخلافة الخلفاء الراشدين اذ لم يجتمع الموعود والموعود عليه لغيرهم
بالاجماع وقيل الخوف من العذاب والامن منه في الآخرة يعبدونني حال من
الذين لتقييد الوعد بالثبات على التوحيد او الاستيناف ببيان المقتضي
للاستخلاف والامن لا يشركون بي شيئا حال من الواو اي يعبدونني غير
مشركين ومن كفر ومن ارتد او كفر هذه النعمة بعد ذلك بعد الوعد
او حصول الخلافة فأولئك هم الفاسقون الكاملون في فسقهم حيث ارتدوا
بعد وضوح مثل هذه الآيات او كفروا تلك النعمة العظيمة مسود اوراق
بو ضمایر مرآة نظایر ناظرین عرضه سیلدم که لفظ استخلاف یعنی

آوردن چیزی نیست بعد از چیزی یا شخصی بعد از شخصی دیگر است
یا آوردن قومی بعد قوم دیگر و شرط نیست در وی آنکه آورده شده
از عقب پادشاه کرده شود یا خلیفه ساخته شود چنانچه در آیت
بنی اسرائیل حق سبحانه تعالی از زبان حضرت موسی میفرماید که فی
عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون
ظاهر است اینکه هر یک از بنی اسرائیل را از آنها که موسی علیه السلام این
وعده با ایشان کرده حق تعالی پادشاه و خلیفه نکرده بلکه فرعون را
با قبطیان هلاک کرده بغرق و ممالک مصر و مساکن ایشان را نصیب بنی
اسرائیل کردانید که از آن منتفع و محظوظ کردیدند و موید اینمعنیست
آنچه در سوره دخان در باب قوم فرعون فرموده کم ترکوا من جنات
وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلک و
اورثناها قوما آخرین و بر تقدیری که یعنی خلیفه کردانیدن بوده باشد
اینمعنی نیز مستلزم پادشاهی و مالک امر دین و دنیا آمده کردیدن نیست
چنانچه حق جل وعلا در شان حضرت نوح و قوم او فرموده فکذبوه
فنجیناه ومن معه فی الفلک وجعلناهم خلائف واغرقنا الذین کذبوا
بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة المنذرین وهر اهل نوح علیه الصلوة و
السلام را که حق تعالی خلائف خوانده یعنی پادشاه کردانیدن و خلیفه
کردانیدن هر یک نیست بلکه بمعنی ابقا انهاست بعد از اهلاک و
غرق مکذبین و متصرف شدن نعمتها و روی زمین که پیشتر از آن قوم متصرف
بوده اند بر قیاس اهلاک قوم فرعون و استخلاف بنی اسرائیل در ارض مصر

وشام بجا آنها وجا بجهت در سوره یونس در شان امت پیغمبر ما علیه الصلوة
والسلام یعنی اهل اسلام فرموده واین اقرب وانسب است بآیه وعد الله
الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم کما نحن فیه است
چه هر دو آیه در شان امت پیغمبر ماست قال الله عز وجل ثم جعلناکم خلائف
فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون قال القاضی فی تفسیره ثم جعلناکم
خلائف فی الارض من بعدهم استخلفناکم فیها بعد القرون التی اهلکناهم
استخلاف من یختبر لننظر کیف تعملون خیرا او شرا ومفسر نیشابوری
در تفسیر این آیه بتفسیر کذلک نجزی القوم المجرمین که قبل آیه متصل
واقع شده گفته کما ای مثل ذلک الجزاء وهو الاستیصال الکلی نجزی کل مجرم
وفیه وعید لاهل مکه علی تکذیبهم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثم
خاطب الذین بعث الیهم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقوله ثم جعلناکم
خلائف ای استخلفناکم فی الارض بعد تلک القرون لننظر کیف تعملون
خیرا او شرا وچون بکل اهل مکه وامتی که خاتم النبیین با ایشان مبعوث
گشته گفته شود که ثم جعلناکم خلائف وخلائف جمع خلیفه باشد
معلوم می شود که مراد از خلیفه در اینجا از بیرون بکری ایشان است نه
بادشاه ومالک امر امت یا نایب حق از پیغمبر ونیز مفسر نیشابوری در
تفسیر آیه انی جاعل فی الارض خلیفه گفته الخلیفه من یخلف غیره
ویقوم مقامه اسم یصلح للواحد والجمع والمذکر والمونث وجمعه خلائف
مثل کریمه وکرایم وجاء خلفاء لانهم جمعوا علی اسقاط الهاء مثل ظریف
وظرفا والمراد به آدم علیه السلام اما لانه صار خلیفه لاولئک الجن الذین

تقدم بوده

تقدم بوده او لجوع آخر پس بر قیاس این آیات ظاهر آنست که در آیه
مبحوث عنه خطاب بحضرت پیغمبر بوده باشد واهل اسلام که
با آنحضرت بودند در اوایل هجرت وحین ضعف حال اهل اسلام
وقوت وشوکت کفار مکه وبعد استخلاف اشاره بفتح مکه بوده
باشد وسایر بلاد عرب از نواحی حرمین که در عصر حضرت پیغمبر فتح
شد وعلی هذا القیاس تمکین وتقویه دین اسلام وازاله خوف اهل
اسلام وتبدیل آن بامن جمیع این مراتب در عصر حضرت ممکن است که
متحقق شده وهر گاه که اینچنین بوده باشد چگونه آیه دلیل میشود
بر صحت خلافت خلفاء ثلثه وآنکه در بیان کلام قاضی گفته که انا لم
یجتمع الموعود والموعود علیه لغیرهم بالاجماع لا نسلم عدم اجتماع
بلکه از برای هر یک از اصحاب که بعد از فتح مکه در رکاب سعادت
انتساب بودند مثل سلمان ومقداد وابی ذر وعمار وغیرهم جمع شد
موعود وموعود علیه وآنکه گفته که موعود یعنی استخلاف واخوات
او وموعود علیه که ایمان وصلاحست در خلفاء راشدین موجود است
موجود بودن ایمان وصلاحست در خلفاء راشدین موجود است
موجود وعمل صالح در خلفاء ثلثه که نزد خصم مسلمست واین گفتن
مصادره بر مطلوبست وصاحب مواقف وشارح در تفضیل دلاله
بر امامت ابو بکر گفته اند که من وجوه الاول قوله وعد الله الذین آمنوا منکم
وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم والخطاب للصحابة وقد

بجمع ثلثة ووعد الله حق فوجب ان یوجد فی جماعة منهم خلافة تمکن بها
الدین ولم یوجد علی هذه الصفة الا خلافة الخلفاء الاربعة فهی الحق
وعلی هذا مقام شد این استدلال موقوفست بر آنکه از الذین آمنوا
منکم وعملوا الصالحات بعض الذین آمنوا وعملوا الصالحات کرفته شود
واستخلاف خلافت حقه رسول الله مراد داشته شود بعد از حضرت که
خالی بوده باشد از شوائب ظلم وانحراف از جاده مستقیم مصطفوی
ودیکر مسلم داشته شود که خلفاء ثلثه از الذین آمنوا وعملوا الصالحات
بوده اند ووجه توقف تمامی استدلال بر سه چیز مذکور ظاهر است که اکر
مراد داشتن از الذین آمنوا وعملوا الصالحات بعض الذین آمنوا وعملوا الصالحات
قائل شدن مستند بدلیلی نیست وقرینه بلکه ظاهر آنست که جمیع موعود علیه
باز از قاضی بیضاوی ایمان وعمل صالحست هر جا که آن موجود باشد
باید که موعود یعنی استخلاف وتمکین دین وتبدیل خوف بامن متحقق
کردد وهمچنین در تفسیر یعبدوننی قاضی کفته که حال من الذین لتقیید
الوعد بالثبات علی التوحید او استیناف ببیان المقتضی للاستخلاف
والامن واز این عبارت مفهوم میکردد که مقتضی استخلاف والامن ایمان
خالص است نهایت مرتبه آنکه عمل صالح شرط باشد پس هر جا که ایمان خالص
وعمل صالح که مقتضی است موجود باشد مقتضی که استخلاف والامن است
می باید که متحقق کردد پس باید که کل الذین آمنوا وعملوا الصالحات موعود
لهم باشند نه بعض اما ثانی از آن سه چیز موقوف علیه استدلال که از لفظ
استخلاف خلیفه بحق رسول خدا ساختن مراد داشته شود پس در وقوع مخصوص

این نیز

این نیز خلاف ظاهر بعید است چه اکر معنی لغوی استخلاف از عقب
در آوردن شخصیست مر شخصی را یا قومی نسبت بقوم دیکر ویعنی خلیفه
کردانیدن اکر کرفته شود یعنی لغوی خلیفه از بنی اسرائیل است
با ملت عظیم ومعنی خاص مذکور از برای خلیفه اصطلاح مستحدث است
حادث شده بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی وشهرت این اصطلاح
از اقوال مؤلفان کتب حدیث وسیر وتواریخ که بعد از انقضاء عصر حضرت
پیغمبر وبعد از تحقق امارت مسلمین بر وجه مخصوص معروف مرقوم
کردیده حاصل کشته واما مقدمه ثالثه یعنی آنکه خلفاء ثلثه از اهل
ایمان وعمل صالح بوده اند ظاهر است که نزد شخصی که ایشانرا غاصب
حق حضرت رسالت پناهی از اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم
اجمعین داند مسلم نخواهد بود واکر مسلم باشد بر دیکری چه احتیاج
باستدلال بر صحت خلافت وامامت ایشانست چه اکر تصدی ولایت امور دین
ودنیا بر مسلمین خود ایشانها بترتیب مخصوص واین خبر از مقوله ثابت است
بلکه مخبر باین خبر از مصنوح کویا از عیان نیانست وهرکاه مسلم شود
که ایشان از اهل ایمان وعمل صالح بوده اند شخص معترض که تصدی
ولایت امور مسلمین از ایشان بحق بوده پس از آنچه کفته شد واضح
کشت که این مذکوره با دلیل صحت امامت خلفاء ثلثه کرفتن موقوف بر
ارتکاب چند بر خلاف ظاهر عبارتست وخلاف واقع وظاهر عبارت آیه
مناسب اینست که در شان حضرت پیغمبر را اهل ایمان وصلاح آن
عصر که ملازمت آنحضرت بودند نازل شده باشد واوایل هجرت

در حین ضعف اهل اسلام و شوکت کفار فی الحجاز وغیره بفتح مکه وغیر آن
شده باشد چنانچه قاضی در تفسیر فرموده ولیبدلنهم من بعد خوفهم
امنا گفته وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه مکثوا بمکة
عشر سنین خایفین ثم هاجروا الی المدینة وکانوا یصبحون ویمسون فی
السلاح ویمسون فیه حتی انجز الله وعده واظهرهم علی العرب کلهم
وفتح لهم بلاد الشرق والغرب وذکر این کتاب خلاف ظاهر لفظ منکم
نیز می تواند بودن که آیه اشارة باشد بائمه اثنا عشر معصومین من
اهل بیت و در رتبه معتد به سوی رجال الایشان مناسب بیشتر دارد
از انچه برجال خلفاء ثلثه چرا که مراد از عملوا الصالحات ظاهر آنست که
جمیع باشند که از اول سن تکلیف تا آخر عمر عامل باعمال صالحه بوده اند
وسیئه از ایشان سر نزده باشد مثل معصومین نه کسانی که عمل صالحات
کرده باشند فی الجمله چرا که اینمعنی در بسیاری از اهل اسلام متحقق شده
موعود از ایشان تخلف کرده ونیز استخلاف ایشان در ارض بوجهی
که امامیه قایلند در جمیع اوقات واز هنگام است از وفات رسول تا حضرت
بتمییز تا انتهای است یکی بعد دیگری و کمال نور بقائم ایشان است و حکم
لیستخلفنهم فی الارض علی الاطلاق در رجعت ایشان بوجه کامل متحقق
میگردد از انچه در رجعت جمعی که ملک فی قبیله وال الرجعة بوده اند
خود باید باجمله گفته شد مفسر نیشابوری که از علماء اهل سنت بود
در تفسیر خود در ذیل تفسیر این آیه گفته که قال اهل السنة فی الآیة
دلالة علی امامة الخلفاء الراشدین لان قوله منکم للتبعیض وذلك

البعض یجب ان یکون من الحاضرین فی وقت الخطاب ومعلوم ان الائمة الاربعة
کانوا من اهل الایمان والعمل الصالح وکانوا حاضرین وقتئذ وقد حصل لهم
الاستخلاف والفتوح فوجب ان یکونوا مرادا من الآیة واعترض
بان قوله منکم لم لا یجوز ان یکون للبیان ولم لا یجوز ان یراد به الخلافة
فی الارض هو امکان التصرف والتوطن فیها کما فی حق بنی اسرائیل
سلمنا لکن لم لا یجوز ان یراد به خلافة علی التعظیم او یراد هو واولاده
الاحد عشر بعده وقیل ان فی قوله ومن کفر بعد ذلك اشارة الی
الخلفاء المتغلبین بعد الراشدین ویؤیده قوله صلی الله علیه وآله وسلم
الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا انتهی کلام المفسر پس
مشخص شد که از این آیه اهل سنت را استدلال بر خصم میسر نیست آری اگر
گویند که بنابر معتقد ما که خلفاء ثلثه را از اهل ایمان وصلاح میدانیم و
فتوحات عظیم در ایام و عصر ایشان اهل اسلام را روداده واسلام
قوی تر گشته میتواند بودن که آیه اشارة بخلافة ایشان باشد گنجایش
دارد ودر این تقدیر ادا منصفانه این بود که قوله تعالی ومن کفر
بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون را اشارة برجال معاویه و یزید
قرار دهند چنانچه مفسر نیشابوری ایما بان کرده بقوله وقیل ان فی
قوله تعالی ومن کفر بعد ذلك اشارة الی الخلفاء المتغلبین بعد الراشدین
ویؤیده قوله صلی الله علیه وآله وسلم الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم
یصیر ملکا عضوضا چرا که بعد متصل خلفاء راشدین معاویه ویزید
بوده اند وقتل امام حسین علیه السلام که یکی از دو سید شباب اهل الجنة

بوده نه خلاف وسبی ونهب در تبه نقل شد بنوعیکه از زین یدالبید
واقع شده از امامات کفر اولیلاحشم ازین فهم خبری ظاهری گوشیده
از برای حفظ مرتبه شده در تشنیع با انکه در اصل تشنیع صرف ریب
وتشفیعات ابتاده مثل ملا سعد الدین قایل شده اند بکفر یزید
اغماض عنین ازو نکرده نیست والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
و بعضی بکیم ازینها از تاویل آیه بکه تعریض اول است که مراد ازهم
جهلانی اهل و اصحاب بوده باشند جاه استخلاف اهل اسلام در کل
ارض علی الاطلاق از زمان حضرت پیغمبر کرده تا زمان خلفا
راشدین و ظاهر از بالاد بعد از ایشان واقع نشده و در وقت مهدی ظهور
با وجود خلاف و ما لف کل ارض با اهل اسلام مستقر خواهد بود
وادیان و اهل عقاید باطله بر طرف خواهند شد بعد تمکین تام دین
هم در ان وقت حاصل خواهد شد و همچنین ازالهٔ خوف و تبدیل
آن با امن بمعنی و من کفر بعد ذلک سیقوال بودن که این باشد
که بعد از وعده با استخلاف بعضی آن که زمره آن ازین وجوه اشاره
بوده انها کامل در شوق اند یعنی
خارج از ایمان بارتکاب اخبث فسوق که کفر است والله اعلم بمراده

فصل قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم
اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا
وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما الآیات المتقدمة
المربوط بهذه مع تفسیرها کما فی تفسیر القاضی هکذا سیقول لک المخلفون

من الاعراب

من الاعراب هم اسلم وجهینة ومزینة وغفار استنفرهم رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم عام الحدیبیة فتخلفوا واعتلوا بالشغل باموالهم
واهالیهم وانما خلفهم الخذلان وضعف العقیدة والخوف من
مقاتلة قریش ان صدوهم شغلتنا اموالنا واهلونا اذ لم یکن لنا من یقوم
باشغالهم وقرئ بالتشدید للتکثیر فاستغفر لنا من الله علی التخلف
یقولون بألسنتهم ما لیس فی قلوبهم تکذیب لهم فی الاعتذار والاستغفار
قل فمن یملك لكم من الله شيئا فمن يمنعكم من مشيئته وقضائه ان اراد بكم
ضرا ما یضرکم کقتل او هزیمة وخلل فی المال والاهل وعقوبة علی التخلف
وقرأ حمزة والکسائی بالضم او اراد بکم نفعا ما یضاد ذلك وهو تعریض
بالرد بل کان الله بما تعملون خبیرا فیعلم تخلفکم وقصدکم فیه بل ظننتم
ان لن ینقلب الرسول والمؤمنون الی اهلیهم ابدا لظنهم ان المشرکین
یستأصلونهم واهلون جمع اهل وقد یجمع علی اهلات کأرضات علی ان
اصله اهلة واما اهال فاسم جمع کلیال وزین ذلك فی قلوبکم فتمکن
فیها وقرئ علی البناء للفاعل وهو الله او الشیطان وظننتم ظن السوء
الظن المذکور والمراد التسجیل علیه بالسوء او هو وسائر ما یظنون
بالله ورسوله من الامور الزائفة وکنتم قوما بورا هالکین عند الله
لفساد عقیدتکم وسوء نیتکم ومن لم یؤمن بالله ورسوله فانا اعتدنا
للکافرین سعیرا وضع الکافرین موضع الضمیر ایذانا بان من لم یجمع
بین الایمان بالله ورسوله فهو کافر وانه مستوجب السعیر بکفره
وتنکیر سعیرا للتهویل او لانها نار مخصوصة ولله ملك السموات والارض

يغفر

يدبره كيف يشاء يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء اذ لا وجوب عليه
وكان الله غفورا رحيما فان الغفران والرحمة من ذاته والتعذيب داخل تحت
قضائه ولذلك جاء في الحديث الالهي سبقت رحمتي غضبي سيقول
المخلفون يعني المذكورين اذا انطلقتم الى مغانم لتأخذوها يعني
مغانم خيبر فانه عليه السلام رجع من الحديبية في ذي الحجة من سنة ست
واقام بالمدينة بقيتها واوائل المحرم ثم غزا خيبر بمن شهد الحديبية
ففتحها وغنم اموالا كثيرة فخصها بهم ذرونا نتبعكم يريدون ان
يبدلوا كلام الله ان يغيروه وهو وعده لاهل الحديبية ان يعوضهم
من مغانم مكة مغانم خيبر وقيل قوله لن تخرجوا معي ابدا والظاهر
انها في تبوك والكلام اسم للتكليم غلب في الجملة المفيدة وقرأ حمزة
والكسائي كلم الله وهو جمع كلمة قل لن تتبعونا نفي في معنى النهي كذلكم
قال الله من قبل تهيؤهم للخروج الى خيبر فسيقولون بل تحسدوننا
اي يشاركنا في الغنائم وقرئ بالكسر بل كانوا لا يفقهون الا قليلا الا
فهما قليلا وهو فطنتهم لامور الدنيا ومعنى الاضراب الاول رد منهم ان
يكون حكم الله ان لا يتبعوهم واثبات الحسد والثاني رد من الله لذلك
واثبات لجهلهم بامور الدين قل للمخلفين من الاعراب كرر ذكرهم
بهذا الاسم مبالغة في الذم واشعارا بشناعة التخلف ستدعون
الى قوم اولي بأس شديد بني حنيفة او غيرهم ممن ارتدوا بعد رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم او المشركين فانه قال تقاتلونهم او يسلمون اي
يكون احد الامرين اما المقاتلة او الاسلام لا غير كما دل عليه قراءة او

يسلمون اذ من عداهم يقاتل حتى يسلم او يعطي الجزية وهو يدل على امامة
ابي بكر رضي الله عنه اذ لم يتفق هذه الدعوة لغيره الا اذا صح انهم
ثقيف وهوازن فان ذلك كان في عهد النبوة وقيل فارس والروم و
معنى يسلمون ينقادون ليتناول تقبلهم الجزية فان تطيعوا يؤتكم الله
اجرا حسنا هو الغنيمة في الدنيا والجنة في الآخرة وان تتولوا كما
توليتم من قبل يعذبكم عذابا اليما لتضاعف جرمكم انتهى واقول
مع تفسيرها وقال ضعيف عضده هو ان قوله تعالى قل للمخلفين من الاعراب ستدعون
الى قوم اولي بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون الى الحرم استدلال
بر صحة خلافة وامامة خليفة اول كرره وانه تبرأ من رفض الدين امامة
ابي بكر رضي الله عنه عند اهل السنة كغيره كذا الثاني في قوله تعالى قل للمخلفين
من الاعراب ستدعون الى قوم اولي بأس شديد تقاتلونهم او يكون
وليس الداعي لهم في ذلك القوم لطلب الاسلام محمدا لقوله تعالى سيقول
لك المخلفون الى قوله قل لن تتبعونا كذلكم قال الله من قبل فقد علم
النبي صلى الله عليه وآله وسلم من هذه الآية انهم لا يتبعونه ابدا فكيف
يدعوهم الى القتال ايضا فان المخلفين لم يدعوا الى محاربة في زمنه
عليه السلام ولا علي لانه لم يتفق له في ايام خلافته قتال لطلب
الاسلام بل لطلب الامامة ورعاية حقوقهما ولان بعده من الولاة
والحكام كانوا عندنا ظلمة وعندهم كفار فلا يليق بهم قوله تعالى
فان تطيعوا يؤتكم الله اجرا حسنا الآية فهو اي ذلك الداعي الذي
يجب باتباعه الاجر الحسن وبتركه العذاب الاليم احد الخلفاء

الثلثة ويلزم خلافة ابي بكر لعدم القائل بالفصل بل الظاهر انه
ابو بكر وان القوم المذكورين بنو حنيفة اصحاب مسيلمة انتهى كلام
الناظر والشارح في هذه الآية والاستدلال منها ومولف مسودات
درین استدلال میگوید که استدلال تمام نمیشود مگر باثبات اینکه
مراد حق سبحانه تعالی از قوم اولی باس شدید بنو حنیفه قوم مسیلمه اند
واین روایة قطعی ومتفرد بنقل نیست وجزم باین حاصل نشده بلکه
مفسرین روایات متعدده ذکر کرده اند وگفته اند که مراد ثقیف و
هوازن بوده اند که قتال با ایشان در عهد نبوة واقع شده بعد
از فتح مکه وبعد از غزوه خیبر چنانچه که قاضی بیضاوی تصریح
باین نموده که مخلفین مذکورین ممنوع شده بودند از اتباع وی
هر آینه در آن غزوه پیش از فتح مکه بوده، وبعد از مراجعت از حدیبیه
وگفته اند که مراد از قوم اولی باس شدید فارس وروم است ومراد
از یسلمون برین تقدیر منقاد دون می باید گرفت تا شامل جزیه دادن
بوده باشد قال القاضي وهو يدل على امامة ابي بكر رضي الله عنه
اذ لم يتفق هذه الدعوة لغيره الا اذا صح انهم ثقيف وهوازن
فان ذلك كان في عهد النبوة وقيل فارس وروم ومعنى يسلمون
ينقادون ليشمل تقبلهم الجزية وقال المفسر النيشابوري و
قد يستدل بهذا على امامة ابي بكر فانهم لم يدعوا الى حرب في ايام
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولكن بعد وفاته ولا سيما فيما
يزعم انه نزل فيهم لن تخرجوا معي ابدا اللهم الا ان يقال المراد لن تخرجوا

معي ما دمتم

معي ما دمتم على حالكم من مرض القلوب والاضطراب في الدين او انهم
لا يتبعون الرسول الا متطوعين لا نصيب لهم في المغنم وقيل الاسلام
ههنا الانقياد فيشمل اعطاء الجزية ايضا فالاجر الحسن في الدنيا
الغنيمة وفي الآخرة الجنة وقيل الغنيمة فقط بناء على ان الآية في
المنافقين وعلى هذا لا يتم الاستدلال على امامة الخلفاء انتهى كلام
النيشابوري وقال جار الله في الكشاف فان قلت عن قتادة انهم ثقيف و
هوازن وكان ذلك في ايام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قلت
ان صح ذلك فالمعنى لن تخرجوا معي ابدا ما دمتم على ما انتم عليه من مرض
القلوب والاضطراب في الدين او على قول مجاهد كان الوعد انهم لا
يتبعون الرسول صلى الله عليه وآله وسلم الا متطوعين ولا نصيب لهم
في المغنم انتهى كلام صاحب الكشاف واز این عبارات منقوله
از تفاسیر ثلثه مفهوم میشود که علماء ایشان بقول بعضی رواة از صحابه
مراد از قوم اولی باس شدید غیر قوم بنی حنیفه گرفته اند از اقوامی که
در عصر نبوة بوده اند وقائل شده اند باینکه برین تقدیر آیه
دلالت نمیکند بر خلافت خلفاء وان قوم ثقیف وهوازن است که در
عصر حضرت رسالت پناهی قتال با ایشان واقع شده وبرین تقدیر
داعی ایشان حضرت پیغمبر بوده علیه الصلوة والسلام واین قول قتاده است
چنانچه از کشاف نقل شده وبعضی هم برین تقدیر از یسلمون
انقیاد معنی گرفته اند که شامل جزیه دادن میشود وبر تقدیر
کفار روم مراد بودن نیز ممکن است که داعی حضرت پیغمبر باشد چنانچه

مفسر نیشابوری گفته که قیل هم الروم غزاهم رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم فی غزوة تبوک و بر تقدیری که داعی حضرت پیغمبر بوده
باشد در قتال ثقیف و هوازن در طایف و حنین یا در حق
تبوک قل لن تتبعوا را باین روش راست کرده اند که مراد همان غزوه
خاص خیبر است قال النیشابوری قل لن تتبعونا ای فی خیبر و قیل
عام فی غزوات و عبارة لن تخرجوا معی ابدا که در سورة برائة واقع شد
ان در حق مخلفین غزوه تبوک است که بعد از ین غزوه خیبر بوده
بوده و ان مخلفین غیر اینها بوده اند که بحث در اینها بوده و بر تقدیری
که یکی باشند میتوانند بودن که مراد این باشد که لن تخرجوا معی ابدا
ما دمتم علی حالکم من مرض القلوب والاضطراب فی الدین یا مراد
این باشد که لا یتبعون الرسول الا متطوعین و لا نصیب لهم فی المغنم
چنانچه از تفسیر نیشابوری و کشاف نقل شد پس بنابر مقدمات
مذکوره ظاهر اینست که داعی حضرت پیغمبر بوده باشد در غزوات
دیگر بعد غزوه خیبر و اگر مرتکب خلاف ظاهر شویم تا منطبق و مناسب
شود بحال یکی از خلفاء راشدین دیگر بر نقلی اکتفا کرده شود این نقل
هم هست که مراد اهل صفین اند و عبارة قرآنی ابا بی ظاهر از ینکه
قوم اولی باس شدید اهل شام بوده باشند یعنی اصحاب معاویه که قتال
کرده اند با امیر المومنین در صفین و غیر آن و کلام تقاتلونهم او
یسلمون را بر تقدیر مسلمان بودن اصحاب معاویه باین راست کرده
شود که مراد از او یسلمون او ینقادون باشد و قتال با اهل یعنی بنی اهل

وج

و جمیع فرق اسلامی جایز است تا آنکه قید با غیر منقاد کرده و
مطیع شود امام بحق را و کره و اگر قتال با خوارج مراد داشته
شود چون خوارج تکفیر امیر المومنین میکردند و از نجهة کافر شده
بودند در حق ایشان او یسلمون نه بتوجیه ینقادون هم راست می
آید و قتال حضرت امیر علیه السلام با آنها و خواهش توبه از آنها
و فرستادن ابن عباس نزد ایشان بنصیحت در حقیقت طلب اسلام بوده
از آنها و اینچه در صحیح بخاری در حق خوارج در تعیین ایشان از حضرت
رسالت پناهی نقل کرده شده نیز دالست بر کفر ایشان بلکه بحث ما
موافق حق نیست که گفته شد که و لا علیا لانه لم یتفق له فی ایام خلافته قتال
لطلب الاسلام بل لطلب الامامة در غایت حقوقیها و چون این را اصل
موضوع ساختند نشود که مراد از قوم اولی باس شدید بنی حنیفه قوم مسیلمه
اند و این مقدمه مقرر و مسلم نباشد دیگر بهیچ وجه استدلال از ین
آیة تمام نمیشود چرا که اولا ممکن است که مراد از مخلفین که در قل للمخلفین
واقع شده غیر آن مخلفین باشد که ممنوع از اتباع شده اند بقوله
لن تتبعونا و بر ین تقدیر داعی ایشان حضرت پیغمبر میتواند بود و
بر تقدیری که همان مخلفین ممنوعین باشند ممکن که منع ایشان مخصوص
همان غزوه خیبر بوده باشد چنانچه از تفسیر نیشابوری نقل کرده شد
و آنکه شارح مواقف گفته که ایضا فان المخلفین لم یدعوا الی محاربة
فی حیوة رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با آنکه از مقوله گواهی بر نفی است
و اثبات متعذر است می بایست حدیثی و شاهدی بر آن نقل میکرد

واکر شده معرض درست باینکه لا نسلم که ممنوع عین سه عون شده باشند
اصلا بعد از ان در هیچ غزوه بعد از غزوه خیبر و سنده منع اینکه صاحب
کشاف از قتاده نقل کرده که مراد از قوم اولی باس شدید ثقیف و هوازن
اند که قتال با ایشان در عهد نبوی در غزوه طایف و حنین واقع
شده و هرکاه که وعده دعوه در بین غزوه شده باشد داعی ایشان
حضرت پیغمبر شده و ایشان مدعو حضرت پیغمبر کردیده اند و توجیه
لن تتبعونا و جواب لن تخرجوا معی ابدا مذکور شده و انکه کفته که و علیا
لانه لم یتفق له فی ایام خلافته قتال لطلب الاسلام بل لطلب الامامة و رعایة
حقوقها جواب این نیز عنقریب مرقوم کردیده و انکه کفته
و کامن بعده من الولاة و الحکام لانهم عندنا ظلمة و عندهم کفار فلا یلیق
بحالهم قوله تعالی فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا و ان تتولوا کما تولیتم
من قبل یعذبکم عذابا الیما جوابش اینست که لا نسلم که امامیه جمیع ولاة
و حکام را تا قیامت کفار دانند بلکه جمعی از حکام و ولاة را که معتقد
عقیده حقه در امامت نباشند انها را هم معلوم نیست که امامیه کافر دانند
بیش از این نیست که کفته که محاربوا علی کفرة و مخالفوه فسقة و انکه
کفته که عندنا ظلمة فلا یلیق بحالهم قوله ان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا
و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما این هم محل بحث است چرا که الیمامه
ایشان تا بعین پادشاهان جایر و ولاة و حکام را بموجب اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم واجب میدانند پس هرکاه یکی
از ینها قومی را بقتال قومی از کفار بطلبد تا انکه کفار یا مسلمان شوند

یا تطیع الاسلام کردند و جزیه دهند چه عجب که خلق در اطاعت این
امرا ایشان بجهاد من جانب الله مثاب شوند و در تولی و عصیان این
امر معذب کردند پس درست نشد فلا یلیق بحالهم قوله تعالی ان
تطیعوا الی آخره و الله اعلم بالصواب **فصل** و ایها الذین
آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا
یخافون لومة لایم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم قال
المعشر النیشابوری من یرتد منکم عن دینه ای من یرتد الکفار منکم فرید
فلیعلم ان الله تعالی یاتی بقوم آخرین ینصرون هذا الدین علی ابلغ
الوجوه و قال القاضی فی تفسیر قوله تعالی فسوف یاتی الله بقوم یحبهم
و یحبونه هم اهل الیمن لما روی انه علیه السلام اشار الی ابی موسی و قال
قوم هذا و قیل الفرس لانه علیه السلام سئل عنهم فضرب یده علی عاتق سلمان
و قال هذا و ذووه و قیل الذین جاهدوا یوم القادسیة الفان من
النخع و خمسة آلاف من کندة و بجیلة و ثلثة آلاف من افناء الناس
و الراجع الی من محذوف تقدیره فسوف یاتی الله بقوم مکانهم و از ین دو عبارت
در تفسیر النیشابوری معلوم میشود اینست که مراد این باشد که اکر جمعی
از مردم که ایمان آورده اند از دین خود برکردند و متفرق شوند از دین برکردیده
و تولی نصرت دین بکنند حق تعالی قادر است بر اینکه بجای انها
جمعی دیکر بهتر از انها بیاورد که متصف باشند بصفات حسنه
مذکوره و صحة این قضیه شرطیه لازم ندارد تحقق مقدم را و تحقق

نالی را بامعدوم واین مثل آنست که در آخر سوره محمد صلی الله علیه وآله
وسلم واقع وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم قال
القاضی یقیم مکانکم قوما آخرین ثم لا یکونوا امثالکم فی التولی
والزهد والایمان وهم الفرس لانه سئل علیه السلام عنه وکان سلمان الی جنبه
فضرب فخذه وقال هذا وقومه او الانصار او الیمن او الملائکة وقال
النیشابوری ثم هددهم بقوله وان تتولوا وهو معطوف علی وان
تؤمنوا ومعنی یستبدل قوما غیرکم یخلق قوما سواکم راغبین فیما
ترغبون عنه من الایمان والتقوی کقوله فی سورة ابرهیم علیه السلام
ان یشاء یذهبکم ویأت بخلق جدید وما ذلک علی الله بعزیز
ومعنی ثم التراخی فی الرتبة ای لا یکونوا اشباهکم فی حال تولیکم وقیل
فی جمیع الاحوال وعن عکرمة شرط الاستبدال تولیهم لکنهم لم یتولوا فلم
یستبدل قوما وهم العرب اهل الیمن او العجم قال الحسن وعکرمة لما
روی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سئل عن ذلک وکان سلمان الی
جنبه فضرب علی فخذه فقال هذا وقومه والذی نفسی بیده لو
کان الایمان بالثریا لتناوله رجال من فارس والله اعلم وبعد از تفسیر آیات که
منقول شد مفهوم گردید که هیچ کدام ازین سه آیه دلالت بر تعیین
کسانی که آوردن قوم ثانی برای قتال وجهاد قوم اولست نمیکند مگر بسا اشارت
بر قدرت بر اتیان قومی احسن واصلب در دین عوض قومی که خطاب
با آنها بوده وتوبیخ نسبت با آنها واقع شده بسبب سستی در صحبت خلیفه
رسول خدا وعدم تقلب در دین واستحکام در قتال وجهاد چه در

کتب اهل سنت است تهدید وتوبیخ بجماعتی از عرب که سستی در تقویت
اسلام واعانت ونصرت دین بر حضرت پیغمبر می نمودند واشارت
بظهور جماعتی از غیر عرب وبهم رسیدن ایشان از عجم خصوصا
از فارس وذکر بخلاف ظاهر بنا بر اخبار ماثوره اشارة بفضیلت
قوم آباء اینست بالجمله پس تا از آیات احتمال تعیین بوده باشد
بقضیه قتال امیر المومنین که با خوارج کرده وخوارج بتکفیر امیر
المومنین مرتد شده بودند خاصیتی تمام دارد خصوصا که حضرت
رسالت پناه امیر المومنین را در غزوه خیبر بجمل صفت آیه در روایت
یحبه الله جنانچه در این آیه وصف قوم واقع شده وقال النیشابوری
قالت الشیعة نزلت فی علی کرم الله وجهه لما روی ان النبی صلی الله علیه
وآله وسلم دفع الرایة الی علی یوم خیبر وکان قد قال لادفعن الرایة
الی رجل یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله وکان ما یعلم الآیة
فیه باتفاق اکثر المفسرین ذکر الامام فخر الدین الرازی فی هذه الآیة
دلائل لا تدل علی فساد مذهب الامامیة لان الذین اتفقوا علی امامة
ابی بکر لو کانوا انکروا نصا جلیا علی امامة علی لکان کلهم مرتدین ثم
لجاء الله بقوم یحاربهم ویردهم الی الحق ولما لم یکن الامر کذلک بل
الامر بالضد فان فرقة الشیعة مقهورون ابدا حصل الجزم بعدم
النص وللناصر مذهب الشیعة ان یقول ما یدریک ان الله تعالی لا یجیء
بقوم یحاربهم ولعل المراد بخروج المهدی هو ذلک فانه یحاربهم
من دون ان یدین الاوائل مع محاربة الاواخر وهذا انما ذکر بطریق

المنع لا لاجل العصبية والميل فان اعتقاد ارتداد الصحابة الكرام
امر فظيع والله اعلم انتهى كلام النيشابوری و بر متامل فطن باندک
تاملی ظاهر میشود که سخن فخر الدین رازی گاهی تمام می شود که این
مقدمه کلیه باشد که هرگاه مرتدی بهم رسد حق تعالی شخصی از ابرار
برای قتال او خلق میکند و برو میگمارد و هیچ دلیلی عقلی و نقلی برین
مقدمه نیست و تخلفش بسیار مشاهده میشود و معارضه عقل
میتوان کردن و میتوان گفتن که لو کان الذین ادعوا مذهب
الاثنا عشریه کاهل ایران فی عصر السلاطین الصفویه مثلا و کاهل
العراقین فی زمن السلاطین الدیالمه و اتفقوا علی امامة علی
علیه السلام کافرین بسبهم للشیخین کما هو مقتضی عقایدهم لکانوا
مرتدین خصوصا اوائلهم الذین انتقلوا من التسنن الی التشیع
ثم لجاء الله بقوم یجاهدهم ویردهم الی الحق ولما لم یکن الامر کذلک حصل
الجزم بعدم کفرهم و ارتدادهم و نیز استدلال مذکور موقوفست برینکه
معنی آیه این باشد که حق تعالی قوم ثانی را برای قتال و جهاد با قوم اول
که مرتد شده اند می آورد و در آیه لفظی که دلالت برین معنی کند
نیست و اگر مراد جهاد با ایشان می بود مناسب این بود که حق تعالی
یجاهدونهم یا یقاتلونهم میفرمود و بر تقدیری که ازین دو مرتبه بحث
گذشته شود و مسلم داشته شود که آن مقدمه اوله کلیه باشد و آوردن
قوم ثانی از برای قتال و جهاد قوم اول بوده باشد این توجیه موجه
ظاهر می توان کردن که مراد از ارتداد ترک دین قوم محمد نیست بالکل

واختیار دینی

و اختیار دین دیگر مثل نصرانیه یا یهودیه یا ترک ادیان انبیا بتمام
و اختیار طریقه اباحیه و ملاحده نه اینکه از میان عقاید فرق اسلامی
کسی اگر ترک عقیده طایفه ناجیه کرده اختیار عقیده یکی از طوایف
هالکه کرده باشد بنا بر شبهه یا غرض او را مرتد گویند بس جمعی
که متفق شدند بر امامت خلفا ولی بر تقدیری که در باب امامت
بر عقیده حقه نباشند قصور در کمال ایمان ایشان لازم می آید نه از اسلام
بیرون نمی روند و از جمله فرق اسلامند بس عجب چیست که ایشان از اهل
ارتدادی که مراد است از لفظ من یرتد منکم عن دینه نباشند و
این قسم جماعه را اهل بدعت و اهواء مضله میگویند نه مرتد بس مقتضی
آیه لازم نمی آید که حق سبحانه تعالی قومی برای محاربه ایشان بیاورد و استدلال
فخر الدین رازی بیهیچ میکرده اگر کسی گوید که در باب خلافت بلا فصل
و امارة امیر المؤمنین نص جلی از حضرت پیغمبر واقع شده یا نه اگر نشده
نزد امامیه کاذبند که دعوی نص جلی میکنند و اگر نص جلی واقع شده
بس می باید که متفقین بر امامت ابی بکر یا انکار آن کافر شوند و مرتد
گردند جواب میگوئیم که انکار نصی که موجب کفرست آنست که
منصوص را باطل اعتقاد کنند و حضرت پیغمبر را حاشا مراره تفسیق
کاذب کلا دانند اما اگر حق و واجب را دانسته ترک آن بواسطه
اغراض دنیوی و حب جاه کنند از فسوق و عصیان خواهد بود مثلا اداء
زکوة با جماع امه واجب است و منصوص بقرآن و احادیث بس اگر کسی
منکر وجوب او شود کافر و مرتد میشود و اگر معتقد وجوب آن بوده

از روی دوستی و بخل اعدا نمایند و بر روی همه خوبی بدارم فاسق و عاصی
خواهد بود واما آنچه متفق بین خلافه اول شده اند نمی گفتند که حضرت
پیغمبر بنص کرده اما دروغ گفتند بلکه در بعض اوقات بعض مردم منکر
تحقق نص شده اند و بعضی دیگر تاویل دور از کار از کلام حضرت پیغمبر
منکر شدند بر تقدیر تسلیم لازم آمدن ارتداد چون آنکه مفسرین شیعه بودی
گفتند بقوله ولناصر مذهب الشیعة ان یقول ما المانع ان یقال
لا یجیء بقوم یحاربهم ولعل المراد بخروج المهدی هو ذلک فان محاربة
مرتدان بدین الاوایل محاربة الاوایل الی الجزء آخر الدعاء الکل است
والله اعلم بحقایق الامور **فصل** والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا
ذلک الفوز العظیم مخفی نماند که سه آیه گذشته متصل این آیه از سه
سوره نور و سوره فتح و سوره مائده که اهل سنت از آن استدلال بر حقیه
امامت خلفاء ثلثه کرده اند سستی استدلال و محل خطای متعدد بودن
مذکور شد اما استدلال از این آیه خالی از صورتی نیست و بعضی سخنان
مشهور در روش امامیه قوة تمامی ندارد و بغیر سخنان مشهور بعون
عنایت الهی چون که میتوان گفت و صورة سخن مخالف آنکه بعضی
ایشان بوده گفته که قال اهل السنة لا شک ان ابا بکر اسبق الی الهجرة
او هو من السابقین وقد اخبر الله تعالی بانه رضی الله عنهم ولا شک ان الرضا
معلل بالسبق الی الهجرة فیدوم بدوامه فدل ذلک علی صحة امامته

لا یستحق

لا یستحق اللعن والمقت و جواب این سخن بار دیگر آنکه درین سبق
بهجرت و نصرت ایمان شرطست و انشخص در هیچ وقت ایمان نداشته
خصی نیل از نسوح ناخوشی با امیر المومنین از انصاف دور است
و گفتن آنکه مراد از سابقین بهجرت و نصرت آنها اند که تصدیق امامت
بلافصل امیر المومنین کرده باشند و بوصیت حضرت پیغمبر در امر
خلافت عمل کرده باشند تکلفیست دور از کار چرا که در لفظ آیه چیزی
که مشعر باین قید باشد نیست بر اولی اینست که جواب باین طریق
گفته شود که این آیه دلالت نمیکند مگر بر آنکه حق سبحانه تعالی از
سابق مهاجرین و انصار در این فعل ایشان که سبقت بهجرت و نصرت
پیغمبر نموده باشد راضی شده هر گاه از فعلی از افعال ایشان راضی
شود یقین که جزاء آن فعل خلود در جنت خواهد بود فاما دخول جنت
که مترتب است بر رضاء الهی و ابقاء آن رضا ظاهر است که بعوض فوت
و شروط حسن خاتمه و بقاء ایمان تا آخر عمر و عدم صدور اعمال سیئه محبطه
و این سخن هیچ خصوصیتی بمهاجرین و انصار ندارد و در جمیع مکلفین
جاریست باتفاق فریقین بلکه باجماع امة و هیچ کس برین نرفته
که هر کس که حق تعالی از یک فعل او راضی شود او در جمیع افعال و اعمال خود
مصیب خواهد بود یا خطایا او البته مغفور است و یا آنکه ممتنع میشود از
صدور اعمالی و افعالی که بآن مستحق لعن و مقت گردد و اگر چنین باشد
می باید که جمیع سابق مهاجرین و انصار و تابعین باحسان معصوم
باشند بجنت باین آیه پس مخصوص ساختن بعشره مبشره چنانچه سنیان

ساخته اند در کتب عقاید خود معنی ندارد و آیات و احادیث داله
برین سخن که گفته شد بسیارست و از قرآن صدق اینمعنی و مومنان
بعضی ذکر کرده میشود و مصنف قطع ازان درمی باید که نظایر آن از کتب
آورده نشده اضعاف مضاعف آورده شده است از انجمله در سوره
فتح واقع شده که لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
و در باب بیعة واقع شده ان الذین یبایعونک تحت الشجرة بعد از آیت
بیعة واقع شده ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن
نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
و ازین معلوم میشود که بعد ازانکه حق تعالی از ایشان راضی شده بعضی
نکث کرده اند ممکن است نکث بیعة از ایشان چون نکث بعهد کنند
ضرر بنفس ایشان میرسد و ایتاء اجر عظیم مشروطست بوفا بعهد
تا آخر مدت حیات و در سوره انفال واقع شده که یا ایها الذین آمنوا
اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه
جهنم و بئس المصیر و خطاب درین آیة ظاهرست که عامست و شامل
مهاجرین و انصار که خبر داده شده درین آیة از رضاء حق تعالی از ایشان
و اعداد جنت برای ایشان پس معلوم شد که جایزست از ایشان
صدور فرار از زحف که از اکبر کبایر شمرده شده و بر تقدیر فرار از زحف حسب
این آیة مستحق ورود غضب الهی میشوند و ماوا جهنم و بئس المصیر مخفی نماند که
بسبب سبقة و هجرة و نصرة بموجب آن آیة مورد رضاء الهی شده

بودند

بودند و موعود بجنت و این مجرد احتمال نیست بلکه باتفاق علماء فریقین
از اکثر مهاجرین و انصار خصوصا از بعض خلفاء ثلثه با همکین فرار
از زحف واقع شده و فرار از زحف از حضور حضرت رسالت پناهی
از اکبر کبایر است از جمله در غزوه احد که کیفیة آنرا ملا علی باوجود تعصب
در شرح تجرید باین روش بیان کرده که جمع له الرسول علیه السلام بین
اللواء والرایة وکانت رایة المشرکین مع طلحة بن ابی طلحة وکان
یسمی کبش الکتیبة فقتله علی علیه السلام فاخذ الرایة غیره فقتله علی
علیه السلام ولم یزل یقتل واحدا بعد واحد حتی قتل تسعة نفر
فانهزم المشرکون واشتغل المسلمون بالغنائم فحمل خالد بن الولید باصحابه
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فضربوه بالسیوف والرماح والحجر حتی
غشی علیه فانهزم الناس عنه سوی علی علیه السلام فنظر النبی علیه
الصلوة والسلام بعد افاقته وقال له اکفنی هؤلاء فهزمهم عنه
فکان اکثر المقتولین منه علیه السلام و غزوه حنین را چنین بیان کرده
وقد سار النبی علیه السلام فی عشرة آلاف من المسلمین فتعجب ابو بکر من کثرتهم
وقال لن نغلب الیوم لقلة فانهزموا باجمعهم ولم یبق مع النبی علیه السلام
سوی تسعة نفر علی والعباس وابنه الفضل وابو سفیان بن الحرث
ونوفل بن الحرث وربیعة بن الحرث وعبد الله بن زبیر وعتبة ومعتب
ابنا ابی لهب فخرج ابو جرول فقتله علی علیه السلام فانهزم المشرکون
واقبل النبی صلی الله علیه وآله وسلم وصافق العدو وقتل علی اربعین
وانهزم الباقون وغنم المسلمون قال النیشابوری فی قوله عز من قائل

ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان يعني يوم احد ذكر محمد بن
اسحق ان ثلث الناس كانوا مجروحين وثلثهم انهزموا وثلثهم ثبتوا
ومن المنهزمين من ورد المدينة وكان اولهم سعد بن عثمان اخبر ان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قتل ثم بعده رجال ودخلوا على نسائهم
وجعل النساء يقلن امن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تفرون
وكن يحثين التراب في وجوههم ويقلن هناك المغزل اعز لهم فقال بعض
الرواة ان المسلمين لم يعدوا الجبل قال القفال الذي يدل عليه الاخبار
في الجملة ان نفرا قليلا تولوا وابعدوا فمنهم من دخل المدينة ومنهم من
ذهب الى سائر الجوانب واما الاكثرون فانهم نزلوا عند الجبل و
اجتمعوا هناك ومن المنهزمين عمر الا انه لم يكن في اوائل المنهزمين
ولم يبعد فما لبث على الجبل الى ان صعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم
ومنهم ايضا عثمان انه انهزم هو مع رجلين من الانصار يقال لهما سعد
وعقبة انهزموا حتى بلغوا موضعا بعيدا ثم رجعوا بعد ثلثة ايام فقال
لهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم لقد ذهبتم فيها عريضة واما الذين ثبتوا
مع الرسول صلى الله عليه وآله وسلم فكانوا اربعة عشر رجلا سبعة من المهاجرين
ابو بكر وعلي وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص وطلحة بن عبيد الله
وابو عبيدة بن الجراح والزبير بن العوام وسبعة من الانصار الحباب
بن المنذر وابو دجانة وعاصم بن ثابت والحرث بن الصمة وسهل بن
حنيف واسيد بن حضير وسعد بن معاذ وذكر ان ثمانية من هولاء
كانوا بايعوه يومئذ على الموت ثلثة من المهاجرين علي وطلحة والزبير

وخمسة من الانصار ابو دجانة والحرث بن الصمة وخباب بن المنذر
وعاصم بن ثابت وسهل بن حنيف ثم لم يقتل منهم احد ونيز ايمنی از
عذاب بمجرد ایمان وهجرة ونصرة حاصل نمیشود مگر بشرط احتراز
از معاصی یا توبه از معاصی ومقبول شدن توبه چنانچه مشاهدست
با بمعنی آیه الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم
مهتدون وهرگاه البأس وخلط ایمان بمطلق ظلم مخل باشد بامنیة
از عذاب ظلم در حق افضل مرسلین وغضب حق از او بطریق اولی
بلکه جد عجب که این ظلم بسبب عظیم نکایة وشناعة او سبب سلب ایمان
نیز شود ونیز از برای رسیدن بثواب موعود من جانب الله بر سبق
بهجرة ونصرة وبر سایر اعمال حسنه محفوظ ماندن اعمال از تعقیب
اعمال سیئه محبطه شرطست چنانچه مشعر است باو کریمه یا ایها الذین
آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول
کجهر بعضکم ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون وهرگاه مجرد رفع
صوت وجهر بقول از این جهت که در حسن ادب ورعایة تعظیم حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام مخلست سبب احباط اعمال حسنه تواند
شدن ورفع صوتی که جمع شود با منع از ارادة آنحضرت وبا نزاع
مردمی که اینها بفرموده آنحضرت میخواستند عمل کنند اولی خواهد
باحباط خصوصا که این قضیه در حین احتضار وقرب رحلة حضرت
پیغمبر بوده باشد وآن سرور کائنات از برای ارشاد خلق وحفظ
از ضلال اراده نوشتن نوشته وصیتی کرده باشد تخصیص بعنف از اراده

بنبغی
واما نع ایننا آنکه آنحضرت آزرده شده نفرمایند که فتوبوا عنی فانه لا
عندی لتنازع وخاتمه رضامندی ونارضامندی آنحضرت از انشخص این
بوده باشد وبعد از این صحبت دیگر طلب عفو واستغفار نیز نکرده
باشد سبق هجرة ونصرتی که از بظهور رسیده شخصی واشباه او واقع شده
باشد واز دنبال چنین اعمال حبط داشته باشد چگونه رضای حق سبحانه
تعالی که متعلق بسبق هجرة ونصرة ایشان شده باشد باقی میماند
وموعود بران مترتب میشود مجملا این مردم در اوایل اسلام ودر حین
ضعف اسلام واحتیاج بامداد ونصرة سبق بهجرة وهمراهی ونصرة
حضرت رسالت پناهی واقع شده وبعد از آن ارتکاب نارضی آنحضرت
واطاعت فرموده نکردن وعمل بوصیتی که در حق اهل بیت خود کرده
بود نکردن ورنجانیدن بضعه حضرت پیغمبر که آنحضرت در حق او
فرموده که رنجانیدن او رنجانیدن منست ورنجانیدن من
رنجانیدن خدا است نیز واقع شده کسیکه از جانب ایشان سخن
میکنند وترک جانب اهل بیت وذریه پیغمبر خود میکنند چرا نظر
بران اعمال حسنه ایشان میکنند واز این اعمال سیئه محبطه چشم
می پوشند والی المشتکی بار دیگر سخن را از سر گرفته گفته میشود
که در قرآن مجید بسیار جا وعده خلود در جنت ورضا حق تعالی در برابر
ایمان فقط واقع شده وظاهر است که باتفاق فریقین بلکه باجماع
امة مقارنة اعمال صالحه وخاتمه برایمان شرط خواهد بود واگر نه هیچ
کس برین رفته که هر که مومن بود وصادق آید فی الجمله در وقتی از اوقات

او میسر

او میسر است من جانب الله بخلود در جنت ورضاء حق تعالی تخلف
واگر خبر مصر بر کبایر باشد یا العیاذ بالله خاتمه منسوب بجای او واقع
شده باشد واز جمله آن آیات این آیتست از سوره توبه یعنی سوره
براة که آیه مبحوث عنه نیز از او این آیتست که وعد الله المومنین
والمومنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ومساکن طیبة
فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر ذلك هو الفوز العظیم واین آیه
بغایت شبیه است در معنی وحکم بآیتی که سخن بر سر آن بوده در
لفظ این تفاوتست که اینجا عنوان آیه السابقون الاولون من المهاجرین
والانصار است واینجا وعد الله المومنین والمومنات واقع شده واین
عنوان عامتر است وموعود از خلود جنت ورضای الهی گذشت باز یادتی
در لفظ بذکر مساکن طیبه وجنات عدن ولفظ ذلك الفوز العظیم
که در خاتمه آن آیه مذکور است در خاتمه این آیه نیز مذکور شده
باز یادتی لفظ هر که مشعر بحصر است پس معلوم شد که آنچه در آیة
السابقون الاولون الی آخره بسابق وعده شده در این آیه بجمیع مومنین
ومومنات نظیر آن یا قریب بآن وعده شده وظاهر است که ایجاب
وفا این وعده بنهجی که قبیح باشد تخلف از آن علی الاطلاق نیست
بلکه مشروطست بعمل صالح ولهذا در بسیاری از آیات امنوا وعملوا
الصالحات باهم واقع شده واکثر مرتبه خاتمه برایمان خود البته شرط است
بلکه معنی مومنین ومومنات همین است که تا خاتمه با ایمان باشند و
هرچه در این آیه ذکر رفته میشود ومراد داشته میشود در آن آیه

السابقون الاولون نیز گنجایش ندارد و استبعادی ندارد بلکه ضرورتست
که مراد داشته شود تا معنی مستقیم شود و مفسده بران مترتب نگردد
چه عقل هیچ عاقلی تابع شرع الحق بر این نمیکند که حق تعالی بجمیع
کبرای امت مهاجرین و انصار و تابعین خبر دهد و بفرماید که این شما
بسبب فلان فعل حسن که از شما صادر شده راضی شده ام و بهشت
از برای شما واجب شده بعد ازین هرچه بخواهید بکنید از معاصی
چرا که این عین اغراست و داعی تعطیل از جهد و کوشش در عبادات
شاقه از قسم جهاد و غیره و منافی تکالیف واجبه شرعیه بلکه
بعد از نزول این آیه و این اخبار بنابرین معنی که مستدل ادعا
نموده می باید که هیچ جهادی بر ایشان لازم و واجب نماند چرا که واجب آنست
که مکلف بترک آن معاقب شود و عقاب بزعم مستدل از ایشان
ممتنع شده و آنچه از احادیث جمهور نقل میکنند که بخلیفه ثانی در حق
حاطب بن ابی بلتعه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که
انه قد شهد بدرا و ما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا
ما شئتم فقد وجبت لکم الجنة او فی روایة فقد غفرت لکم و حدیث
دیگر از حفصه در مشکاة نقل کرده شده که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم انی لارجو ان لا یدخل النار ان شاء الله احد شهد بدرا
والحدیبیة و فی روایة لا یدخل النار ان شاء الله احد من اصحاب
الشجرة الذین بایعوا تحتها بر تقدیر صحت نقل و صحیح بودن
حدیث از او توجیه باین روش میتوان کردن که آنحضرت بطریق رجا

وخواهش

وخواهش خیر و نیکویی در حق ایشان فرموده اند نه بطریق جزم و در حدیث
دوم با ان شاء الله فرموده و شاید که بشرطیه قصد کرده باشند یا مراد
این باشد که مقتضی دریافت غزوه بدر و بیعت شجره اینست که
با آتش در نیاید که مخل وارد نشده باشد و این از آن بابست که
آنحضرت فرموده که من قال لا اله الا الله دخل الجنة و معنی باتفاق
فریقین اینست که هرکه این قول را بگوید بزبان و معتقد باشد
بدل بمضمون این قول و تا خاتمه بر این باشد مقتضی این دخول جنت
است و منافاة ندارد این معنی با آنکه اگر صاحب آثام و معاصی
باشد و مغفور نشده باشد و مشفع نشود بشفاعت شافعی از
معذبین و ابرار و صلحا بقدر جرم خود معذب گشته بعد از آن
داخل جنة شود و این قسم عمومات بشاراة اگر مخصص نشود و بر
اطلاقش باشد مبشر من زنا مانعی نمی ماند از قتل عمد بغیر حق و از
سرقه و زنا و دیگر کبایر معاصی و اگر این قسم بشاراتی بی تخصیص علی
الاطلاق واقع شود می باید که در حق معصومین بوده باشد که ممتنع باشد
از ایشان صدور معصیت و قایل شدن باین قسم بشاراة علی الاطلاق
در حق مردمی که از ایشان بعد از بشاراة معاصی متحقق گشته درست
کردن با آنکه ایشان مغفور نشده اند مستحیل است و آنکه حضور معصومی
از جماعتی بموجب نص مغفور شده باشد مستثنی است دیگر آنکه
در این حدیث من قال لا اله الا الله دخل الجنة با وجود آنکه اقرار
نبوة هم شرطست بی خلاف در لفظ حدیث بلا اله الا الله اکتفا شده

از روی اعتماد بر آنچه معروف و مشهور است در میان اهل اسلام که قرآن
بتوجه جمع شده از قرآن جمعی از بزرگان صحابه از آنکه کافی نیست ابن جزم انوانند
بودن که این مجید مبارک بشارت و بیانات مهاجرین و انصار و تابعین باحسان
ودعوت کنند مثل ابن جریر بشرط باشند و اگر برای اعتماد بر این نظم قرآن
از اسلوب سخن کرده باشد نظر را مذکور کرده شده و باشد مثل اینکه در
نصرت و تابعین آنحضرت که در این آیه سبب رضاء الهی و اعداد جنات
بجهت ایشان کرده اند شده مستقیم باشند تا آخر عمر و معتقد امام
باشند در هر واجب و از ابواب بکی اقتدا دلالت از اوصاف اوست از اهل
بیت او والله اعلم بالصواب **فصل** قوله تعالی الا تنصروه
فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده
بجنود لم تروها وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا
والله عزیز حکیم پوشیده نماند که دوملین حضرت رسالت پناه
در غار باتفاق فریقین خلیفه اوست و مراد از ثانی اثنین در لفظ
هما حضرت پیغمبر و ابو بکر است و خلاف نمایش اینست که [illegible] و نوع
بر فضل وافر ندارد حجه برای فضیلتیه و بعضی اهل سنه از این آیه استدلال
بر افضلیه کرده اند و از شیعه طایفه امامیه در رد مقدمات استدلال
سخنان مذکور ساخته اند و چون مفسر نیشابوری سخنان طرفین
را مبسوط آورده اگرچه در حمایت اهل سنه کرده و از طرف ایشان
در رد سخنان امامیه سعی بسیار نموده ما فی التفسیر او را بعینه

نقل کرده

نقل کرده میشود تا در آخر محاکمه نموده آنچه بر عالم ایشان حق است مع بعض
داشته شود آیه قال المفسر النیشابوری استدل اهل السنة بالآیة
علی افضلیة ابی بکر وغایة اتحاده ونهایة صحبته وموافقته باطنه
وظاهره والا لم یعتمد الرسول صلی الله علیه وآله وسلم فی مثل تلک الحالة
وانه کان ثانی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الغار وفی العلم لقوله
صلی الله علیه وآله وسلم ما صب فی صدری شیء الا وصببته فی صدر ابی
بکر وفی الدعوة الی الاسلام لانه صلی الله علیه وآله وسلم عرض الایمان علی ابی
بکر فآمن ثم عرض ابو بکر الایمان علی طلحة والزبیر وعثمان بن عفان
وجماعة اخری من اجلاء الصحابة وکان رضی الله عنه لا یفارق الرسول
صلی الله علیه وآله وسلم فی الغزوات وفی اداء الجماعات وفی المجالس
والمحافل وقد اقامه فی مرضه مقامه فی الامامة وحاله فی دفنه بجنب
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فکان ثانی اثنین من اول امره الی آخره
ولو قدرنا انه توفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی ذلک السفر
لزم ان لا یقوم بامره ولا یکون وصیه الا ابو بکر وان لا یبلغ ما حدث
فی ذلک الطریق من الوحی والتنزیل الا ابو بکر وقوله لا تحزن نهی عن
الحزن مطلقا والنهی یقتضی الدوام والتکرار فهو لا یحزن قبل الموت
لا عنده ولا بعده ولا شک ان من کان الله معه فانه یکون من المتقین
المحسنین لقوله ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون قال الحسین
بن الفضل من انکر صحبة ابی بکر من الصحابة فانه یکون کافرا بانکار نص
ومن انکر صحبة ابی بکر کافرا لانه خالف قول الله تعالی اذ یقول لصاحبه

یکون [illegible]

اجابت الشيعة بان كونه ثانى اثنين ليس باعظم من كون الله رابعا
لكل ثلثة فى قوله ما يكون من نجوى ثلثة الا هو رابعهم وهذا عام
فى حق كل كافر ومؤمن وكون المصاحبة موجبة للتشريف معارض
بقوله تعالى قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت بالذى خلقك وكما
احتمل ان يكون صلى الله عليه وآله وسلم استخلصه لنفسه فى هذا السفر
لاجل الشفقة احتمل ان يكون ذلك لاجل انه خاف ان يدل الكفار عليه
او يدل نفقهم على اسراره لو تركه ثم ان حزنه لو كان حقا لم ينه عنه وهو
ذنب وخطاء سلمنا دلالة الاية على افضلية ابى بكر الا ان اضطجاع
على عليه السلام على فراشه اعظم من ذلك لما فيه من خطر النفس اجاب
اهل السنة بان كون الله رابعا لكل ثلثة امر مشترك وكونه ثانى
اثنين تشريف زايد لخصوص الله ابا بكر به على ان المعية هنالك
بالعلم والتدبير وههنا بالصحبة والموافقة فان احدهما من الاخرى
والصحبة فى قوله قال له صاحبه مقرونة بما يقتضى الاهانة و فاين
الاذلال وهو اكفرت وفى الاية مقرونة بما يوجب التعظيم والاجلال
وهو قوله لا تحزن ان الله معنا قالوا والعجب من الشيعة اذ اطلقوا
وقالوا حق خمسة سادسهم جبرئيل واستنكروا ان يقال فى حق
اثنين الله ثالثهما والاحتمال الذى ذكروه مدفوع بما روى ان ابا بكر
هو الذى اشترى الراحلة للرسول صلى الله عليه وآله وسلم وان عبد الله
بن ابى بكر واسماء بنت ابى بكر كانا ياتيانهما بالطعام مدة مكثهما فى
الغار وذلك ثلثة ايام وقيل بضعة عشر يوما وروى ان جبرئيل
عليه السلام

عليه السلام اتاه وهو جايع فقال هذه اسماء قد اتتك بحيسة ففرح
بذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واخبر به ابا بكر ولو ان ابا بكر
كان قاصدا للصياح بالكفار عند وصولهم الى باب الغار ولقالوا انه
وا بشر نحن نعرف مكان محمد صلى الله عليه وآله وسلم وكون حزنه معصية
معارض بقوله تعالى لموسى لا تخف انك انت الاعلى وبقوله
الملائكة لابرهيم لا تخف وبشروه ثم انا لا ننكر ان اضطجاع على على
فراش الرسول صلى الله عليه وآله وسلم طاعة وفضيلة الا ان صحبة
ابى بكر اعظم لان الحاضر اعلى من الغايب وكان عليا ما تحمل المحنة
الا ليلة وابو بكر مكث فى الغار اياما وانما اختار عليا للنوم
على فراشه لانه كان صغيرا لم يظهر منه دعوة بالدليل والحجة ولا جهاد
بالسيف والسنان بخلاف ابى بكر فانه قد دعا حينئذ جماعة الى الدين
وقد ذب عن الرسول صلى الله عليه وآله وسلم بالنفس والمال وكان غضب
الكفار على ابى بكر اشد على غضبهم على على ولهذا لم يقصدوا عليا
بضرب ولا الم لما عرفوا ان المضطجع هو ثم زعم اهل السنة ان الضمير
فى قوله فانزل الله سكينته عليه عايد الى ابى بكر لا الى الرسول لانه
اقرب المذكورين فان التقدير اذ يقول محمد لصاحبه ابى بكر ولان الحزن
كان حاصلا لابى بكر والرسول كان امنا ساكن القلب بما وعد الله تعالى
من النصر ولو كان خايفا لم يمكنه ازالة الخوف عن غيره بقوله لا تحزن
والمناسب ان يقال فانزل الله سكينته عليه فقال لصاحبه لا تحزن
واعترض بان قوله وايده عطف على فانزل فيجب ان يتحد الضمير فى

حکم المعود واجیب بان قوله وایده معطوف علی قوله فقد نصره والتقدیر
الا تنصروه فقد نصره الله فی واقعة الغار وایده فی واقعة البدر
والاحزاب والحنین بالملائکة والظاهر ان لا تحزن لا یبعد ان یکون
شاملاً للنبی صلی الله علیه وآله وسلم ایضا من حیث البشریة کقوله
وزلزلوا ویکون فی الکلام تقدیم وتاخیر والتقدیر فانزل الله سکینته
علیه اذ یقول له ویکون فانزل معطوفاً علی نصر والمراد بالسکینة ما
القی فی قلبه من الامنة التی سکن عندها وعلم انه منصور لا محالة کقوله
فی قصة حنین ثم انزل الله سکینته علی رسوله وقوله وجعل یعنی
فی یوم بدر وسائر الوقایع کلمة الذین کفروا وهی دعوتهم الی الکفر
عبادة الاصنام السفلی وکلمة الله وهی دعوته الی الاسلام او کلمة
التوحید لا اله الا الله هی العلیا وفی توسط کلمة الفصل اعنی هی
تاکید فضل کلمة الله فی العلو وانها المختصة بالعلاء دون سایر الکلم
قال ابو الفراء لا احب نصب الکلمة لان الاجود حینئذ بان یقال وکلمته
هی العلیا الا تری انک تقول اعتق ابوک غلامه ولا تقول اعتق ابوک
غلام ابیک قلت وفی الرفع ایضا الاستیناف وما فی الجملة الاسمیة
من الثبات والله عزیز حکیم قاهر غالب لا یفعل الا الصواب
انتهی کلام المفسر بالشرح والبسط ومولف مسودات مسکوبه که
مفسر در ابتداء سخن عنوان این را ساخته که استدل اهل السنة بهذه الایة
علی افضلیة ابی بکر وبعد از ان فراموش کرده سخنان خارج از
ایه آورده که مناسبتی هم با ایه ندارد ومع هذا بعضی بلا صدق عبرتست

نزد خصم

نزد خصم وبعضی مردود و باطلست وبعضی بی فایده است ودر معرض
ازجمله آنکه گفته که اشکال ثانی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فی العلم بقوله علیه السلام ما صب فی صدری شیئ الا وصببته فی
صدر ابی بکر این سخن مناسبتی با آیه ومضمون آیه ندارد ونزد
خصم مسلم نیست وخصم میتواند گفتن که از احادیث موضوعه
است پس در مقام استدلال آوردن چه حاصل دارد وکلی این حدیث
مثل آن حدیث است که ابو اسحق ثعلبی که از علماء شما است در
تفسیر این آیه وتعیها اذن واعیة نقل میکند که قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم ان الله عز وجل امرنی ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک
وانه حق علی الله عز وجل ان تعی فانزلت وتعیها اذن واعیة
ودر مشکاة حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها نقل کرده شارح
وملا علی در شرح تجرید در بیان اعلمیت گفته وانه علم قوة حدسه
ودوام ملازمته للرسول صلی الله علیه وآله وسلم لانه فی صغره کان فی حجره
وفی کبره کان ختنا له یدخل کل وقت وکثرة استفادته منه لان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم کان فی غایة الحرص علی ارشاده وفرقه حین
نزل قوله تعالی وتعیها اذن واعیة اللهم اجعلها اذن علی قال علی
ما نسیت بعد ذلک شیئا وقال علمنی رسول الله الف باب من العلم
فانفتح لی من کل باب الف باب من العلم وان بین مقوله بسیار است
همین دو اکتفا کرده میشود وچون در کتب ایشانست نمیتوانند
گفتن که دروغست وموضوعست واینکه گفته شد که با این مناسبة

نداریم با آنکه مناسبت ثانی بیر هست برای اینست که ثانی پیغمبر در آیه
بطریق مدح واقع نشده چنانچه میگویند که فلانی ثانی فلان
مردم بزرگست یعنی نزدیک او و مثل اوست و یا قریب باوست مرتبه
رتبه و فایق است از ما سوای دیگر که آید در این مقام واقع شده
که حق تعالی نصرة پیغمبر کرده در حینی که کمال ضعف داشته و هیچ
اعوان و انصار نبوده و با او جز یک شخص دیگر نبوده پس این مقام
مقام تعریف آن شخص است بلکه مقام بیان بیکسی حضرت
پیغمبر است و نیز اگر از ثانی اثنین مراد ابو بکر میبوده تکلف میبود در
آوردن بر حال الصورة نیز سیما نیست که حمل بر تعریف او کرده شود چون حال
آنکه چنین نیست بلکه ثانی اثنین از وصف حضرت پیغمبر
کرده ابتداع شده و بحسب ترکیب حال است از ضمیر اخرجه یعنی
این میشود نصرة کرده او را یعنی پیغمبر را حق تعالی در حالتی که او
دوم دو کس بود یعنی همراه او بیش از یک کس نبوده و از بیع
آن شخص کلام نمی آید بیکر گفتند و فی الدعوة یعنی ثانی در دعوة
اسلام بوده لان النبی صلی الله علیه واله وسلم عرض الایمان علی ابی بکر ثم عرض
ابو بکر الایمان علی طلحة والزبیر وعثمان بن عفان وجماعة اخری
من اجلة الصحابة این سخن بنی بانکه مسلم الثبوت نیست چه
نسبت داریم بفتح خیبر و اسلام آوردن الجماعة کثیر بر کشش صاحب جیوش
و قلاع بسعی و کوشش علی ابن ابی طالب بعد از آنکه مکرر منهزم
برگشته باشند قال فی المشکاة عن سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله

علیه واله وسلم

علیه واله وسلم قال یوم خیبر لاعطین هذه الرایة غدا رجلا یفتح الله علی
یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله فلما اصبح الناس غدوا علی
رسول الله کلهم یرجون ان یعطاها فقال این علی ابن ابی طالب
فقالوا هو یا رسول الله یشتکی عینیه قال فارسلوا الیه فاتی به فبصق
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی عینیه فبرئ حتی کان لم یکن به وجع
فاعطاه الرایة فقال علی یا رسول الله اقاتلهم حتی یکونوا مثلنا قال
انفذ علی رسلک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم الی الاسلام واخبرهم
بما یجب علیهم من حق الله فیه فوالله لان یهدی الله بک رجلا واحدا
خیر لک من ان یکون لک حمر النعم متفق علیه واما آنکه گفتند که
رضی الله عنه لا یعنا فی لنبی فی الطفولیة و اداء الجماعات بعوز المجالس
والمحافل جواب آنچه از ملا علی نقل کرده شد در بیان شرح ملازمة
او با رسول که گفتند لانه فی صغره کان فی حجره و فی الکبر کان ختنا له یدخل
کل وقت ظاهر میشود و فی المشکاة عن ابن عباس ان رسول الله امر بسد
الابواب الا باب علی رواه الترمذی علی رضی الله عنه قال
کانت لی منزلة من رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لم تکن لاحد من الخلائق
آتیه باعلی سحر فاقول السلام علیک یا نبی الله فان تنحنح انصرفت
الی اهلی والا دخلت علیه رواه النسائی و آنکه گفتند که و قد اقامه فی
مرضه مقامه فی الامامة امامیة صدق این قضیه را قبول ندارند
و قرینه بر عقیده خود این را ذکر میکنند که ایشان را بهمراهی اسامه
و تابعیه او امر فرموده بودند و تاکید فرموده بودند بقوله جهزوا جیش

رسل بکسر را آهسته
رفتن و بتانی و وقار
رفتن ۵

حمر النعم
شتران سرخ
چه اکثر در عرب سرخ
از نفایس اموال ... ۹

اسامة لعن الله من تخلف عنها این حکم بر ایشان تخلف کرده باشند
و اگر کرده باشند تعلق با امامة از پیش حضرت عایشه شده باشد
و انکه گفته اند که لما توفی دفن فی حجرته هرگاه جناب ایشان حجره را
به حضرت عایشه تملیک فرموده باشند دخول در مال او را اهانة
باشند و بعد از رجوع وصیة خلافة بخلیفه ثانی فرموده باشند
که بانی اساس خلافة اولی وجود او در زمان کمال اقتدار خلیفه ثانی در
ما تملکه عایشه در حجره را اجر کس مانع نمی تواند شدن دفن کردن
خلیفه اول را در جنب قبر حضرت پیغمبر و از این فضلی لازم نمی آید
بلی اگر این بامر الهی یا بفرموده حضرت رسالت پناهی واقع شده باشد
دلالت بر فضل میکند و اثبات هذا دونه خرط القتاد و از این مقدمات
هم بلازم تمام نیست که گفته اند که و لو قدرنا انه توفی رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فی ذلك السفر لزم ان لا یقوم بامره و لا یکون وصیه الا ابوبکر و ان
لا یبلغ ما حدث فی ذلك الطریق من الوحی و التنزیل الا ابوبکر و این را
مدا نیست و فقط میدانیم که فضلی که بنابر فرض وقوع امری ثابت میشده
باشد هرگاه ان امر واقع نشود ان فضل ثابت نخواهد شد پس ذکر ان فضل
که متحقق نشده در اثبات افضلیت چه دخل دارد و این مثل انست
که کسی گوید که اگر یکی از سایر الناس بجا خلیفه اول رفیق آنحضرت
میبود از غار تا بمدینه و فرض کنیم که آنحضرت در اثنا سفر وفات
در می یافت هر اینه ان شخص اقامه تجهیز و تکفین آنحضرت میکرد
و وصی آنحضرت می بود و غیر سایر وحی و تنزیل حادث شده در ان

راه را الا ان شخص مثل و افضل میبود از خلیفه اول پس صاحب این سخن
غافل شده از اینکه آنچه بفرض و تقدیر هر متحقق از برای وی
خود ثابت میکند و قائل میشود با اینکه ان صفة باعث افضلیت است
این صفة از برای علی بن ابی طالب با جماع امت ثابت است بالجزم
و التحقیق که عبارة از قیام بامر تجهیز و تکفین بوده باشد و وصایت
و اگر ثبوت این صفة باعث اثبات افضلیت میشود باید افضلیت
از برای علی بن ابی طالب ثابت میشود علیه السلام و از این سخن
آنکه گفته و شیر بر ترا بیست که گفته اند که قوله لا تحزن نهی عن الحزن مطلقا
و النهی یقتضی الدوام و التکرار فیقتضی ان لا یحزن قبل الموت و لا عنده
و لا بعده و هیچ بخاطر نگذرانیده که شخصی که از قضیه معامله
محزون باشد رفیق شفیق که کسی با وی نیکوئی کرده غمخوار او گردیده باشد
که حفظ و کلائت او نموده باشد از این عبارت عقلا و زبان فهم
استنباط میکنند بشارت دادن بنجات از این امر محزون نیست و تسلیه
آن شخص و برآوردن او از این حزن وارد و ذهن هیچ ذی العقلی از این
عبارت منتقل نمیشود با خبار از غیب و نفی ابدی از حزن است
که اسباب ان معلوم نیست دیگر گفته اند که لا شك ان من كان الله معه
فانه یکون من المتقین المحسنین لقوله تعالی ان الله مع الذین
اتقوا و الذین هم محسنون جواب این است که تواند بودن که معیت
حق تعالی با حضرت پیغمبر بوده باشد و ان از باب ان الله مع
الذین اتقوا و الذین هم محسنون بوده باشد و با رفیق آنحضرت که تبع

وطفیلیست لازم نیست که ازین باب باشد و انچه ازان باب است
که در قافله اگر سعادتمندی بوده باشد یا در کشتی خطری و بلایی مترقب
بر وقوع شده باشد ببرکت یک ذات کثیر الفیض و البرکات آن جمیع
ازین مخاطر و مهالک قافله و کشتی بعون عنایت الهی بطفیل آن
یک ذات مندفع میگردد هر چند که ایشان مستحق عقوبت شده
باشند و شاهد این معنی است انچه حق تعالی فرموده در سوره انفال
و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من
السماء او ائتنا بعذاب الیم و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما
کان الله معذبهم وهم یستغفرون و ما لهم الا یعذبهم الله وهم یصدون
عن المسجد الحرام و ما کانوا اولیاءه ان اولیاؤه الا المتقون ولکن اکثرهم
لا یعلمون دیگر انچه نقل کرده که من انکر صحبة ابی بکر فانه کافر
لانه خالف قول الله تعالی اذ یقول لصاحبه جوابش اینست که
انکار هر چه در قرآنست و قرآن دال بر انست کفر است قضیه
هر جا باشد و در هر باب هر که باشد مثلا اگر کسی گوید که ابو لهب
دوزخی نیست کافر است بواسطه آنکه سوره تبت یدا دلالت
کرده بر دوزخی بودن او و یا کسی بگوید که عایشه و حفصه حضرت
پیغمبر را نرنجانیدند آنچنان رنجانیدند که توبه خواهد [illegible]
کفر باشد چرا که در آیات سوره تحریم دلالت بر زیغ قلوب ایشان
و استحقاق توبه هست و همچنین آنچه در حقیقت که دلالت میکند
قرآن بر اینکه خلیفه اول از اصحاب بوده و ازین لازم نمی آید بودن او

از ابرار

از ابرار و متقیین بلکه از اصل صحابی بودن فلاح اخروی و نجات
از سخط و ایمن از نار رضای حق سبحانه تعالی لازم نمی آید چرا که ایشان
خود نقل میکنند چیزی چند که مشعر است بآنکه ارتداد از بعض
اصحاب بعد از حضرت پیغمبر واقع شده و عبارات منقوله از
کتب ایشان اینست اما انچه نقل از جانب شیعه در رد سخنان
اهل سنت آورده و از انجمله اینست که کما احتمل ان یکون صلی الله علیه
و آله و سلم استخلصه لنفسه فی السفر لاجل الشفقة احتمل ان یکون
ذلک لاجل انه خاف ان یدل الکفار علیه او یوافقهم علی الاسرار نیز که
چون التزام کرده شد که ترک انصاف و ارتکاب سبیل [illegible] کرده
نشود نفس الامر اینست که این احتمال بغایت بعید است و عجب
چیست که خلیفه اول را که نسبت بآن حضرت بهم رسانیده بود که سبقت
در اسلام بر بسیاری از مردم داشت و اکثر اوقات ملازم صحبت
شریف حضرت رسالت پناهی میبود اختیار کرده باشد از برای همراه
داشتن [illegible] نیز بصحبت او دلشاد باشد و این معنی
نیز که از جانب شیعه نقل کرده که تم خبر لو کان حقا لم [illegible]
[illegible] این نیز سست است چرا که در خبر [illegible]
غیر ما طلب نیز تسلیم میکنند و این سخنان از برای شیعه ضروری
و محتاج الیه نیست و بعد ازینها و با اسقاط اینها مطلب ایشان تمام
نمیشود یعنی که ازین آیه افضلیت کسی نسبت بعلی ابن ابی طالب
لازم نمی آید و این سخن شیعه حقست که امتناع علی علیه السلام صح

اینجا عبارة نقل کرده است

علیه السلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اعظم من مرافقة
ابی بکر بما فیه من الخطر واما آنچه اهل سنت در رد جواب شیعه گفته
اند که کون الله ثالثاً لکل اثنین امر مشترک وکونه ثانی اثنین امر
زاید اختص بها ابا بکر تنبیه علی ان المعیة هنا المعیة بالعلم والتدبیر و هنا
بالمصاحبة والموافقة فان احدیهما من الاخری در باب این سخن شیعه
نمی آید جز که سخن شیعه اینمعنی دارد که همچنانکه حق سبحانه تعالی
رابع هر سه شخص است اگرچه کافر باشند و اینمعنی هیچ باعث
نقصی در ذات حق تعالی واکتساب شرف از برای کفار نمیشود
همچنین خواندن حق تعالی حضرت پیغمبر را ثانی شخصی معین حسب
نقصی در حضرت پیغمبر و شرف در آن شخص نمیشود و در باب این
گفتن که الله ... مقالی اثنین را حق تعالی مخصوص ابو بکر ساخته
رد آن سخن میکنند مع هذا اهل سنت را اشتباه واقع شده و غلط
کرده اند حق سبحانه تعالی در آیه حضرت پیغمبر را ثانی اثنین خوانده
وایشان بر ابو بکر ثانی اثنین اطلاق کرده اند و نمی بینند که حق
سبحانه وتعالی اورا مختص کرده ابلاغ ... اطلاق این لفظ برو
واین خود باطل است باجماع مفسرین جز که لفظ ثانی اثنین را حال
گرفته اند از ها ... کدام حجت است بحضرت پیغمبر علیه السلام ...
هرگاه دو کس بقضا ... مجتمع باشند در مکانی هر کدام را میتوان ثانی اثنین
میتوان گفتن در این صورت اطلاق لغوی ممکن ...
کدام شرف است که مخصوص ساخته حق تعالی ابو بکر را باطلاق این لفظ برو

واین اطلاق

واین اطلاق در بسیاری از مواطن ومحال در میان حضرت پیغمبر و
دیگری از وضیع شریف صورة تحقق میتواند بدین فن بحسب
عادة بسیار واقع شده از جمله هرگاه در خلوتی باشند وبجز خادمی
نزد ایشان نبوده آن خادم ثانی اثنین بوده وهمچنین کاهی که با ازواج
مطهره خلوة کرده باشند یا ببعض اعادی خود وا... مثل علی بن ابی
طالب که در روز طایف حضرت پیغمبر با ایشان تناجی کردند ومردم
گفتند که لقد طال نجواه مع ابن عمه آنحضرت فرموده کما انتجیته
ولکن الله انتجاه ودرین ماده ثانی اثنین بودن علی ابن ابی
طالب مر حضرت پیغمبر را وثالث این دو کس بودن حق سبحانه تعالی
اظهر است بافاده شرف از آنچه در حکایه غار چه حضرت پیغمبر اسناد
انتجا کرده بحق سبحانه تعالی با علی بن ابی طالب واینمعنی انجا مفقود است
واین حدیث در مشکاة در مناقب امیر المومنین مذکور است و
پیش ایشان مسلم است وانچه گفته اند که الصحبة فی قوله قال له صاحبه مقرونة
بما یقتضی الاهانة والاذلال وهو الکفر وفی الایة مقرونة بما یوجب
التعظیم والاجلال مفقود مجیب از جانب شیعه نیز اینست که اگر
مصاحبت لازم ندارد شرف وتعظیم را لهذا کاهی مقرون میشود باهانة
واذلال چنانچه در ماده قایل اکفرت ... کردی وکاهی خالی از اهانة نیز
تعظیم هر دو می باشد چنانچه در قول حضرت یوسف مر آن دو شخص را
در زندان یا صاحبی السجن ودر آیه مبحوث عنها نیز از این بابست
که از اهانت وتعظیم خالیست وقوله لا تحزن ان الله معنا از برای تسلیه

ومعیت حفظ حق تعالی بحراست او اصالة از برای حضرت پیغمبر است
و بر تبعیة وطفیل لازم می آید از برای هر که همراه او بوده باشد اگرچه
عبدی حبشی میبود بلکه اگر اینک تامل کرده شود در نقل قول الآخرین
ان الله معنا از زبان حضرت پیغمبر نوعی از استخفافست بهمراهی
این شخص که همراه بود بیا نشر اینکه مفسرین هم گفته اند که حق تعالی
در مقام منت نهادن بر پیغمبر و خبر دادن از عنایت در غایت خود
نسبة بحضرت پیغمبر در می که سستی میکردند در اعانت و نصرت
او میفرماید که اگر شما نصرت نکنید او را پس تحقیق نصرت کرده است
او را حق تعالی در وقتی که بدر کرده بودند او را کفار در حالتی که نبودن
دو کس بود یعنی کمال قلت در اعوان او بوده بحسب کمیة و همراه او بجز
یک کس بیش نبود و هرگاه در این مقام گفته شود که در رفیق که
میگفت باین یک همراه خود که غم مخور زیرا که خدا با ماست
افاده این معنی میکند که این یک شخص هم بحسب کیفیت مردی ضعیفی
بود خایف محتاج بتسلیة نه از این باب است که حضرت پیغمبر مستظهر
بوده باشد بقوة قلب او و شدة باس او در کار زار و بکر النجار از جانب
اهل سنه گفته است که والعجب من الشیعة اذا طلعوا قالوا حق
خمسة سادسهم جبرئیل واستنکروا ان یقال حق اثنین ثالثهما الله
فیقول القوم فی جوابهم نحن لا نستنکر قول حق اثنین ثالثهما الله
بل نقول بمقتضی آن باثنین محمدا و علیا لا محمدا و ابابکر و ما نرید
احسن واولی مما تریدون فانهما من الخمسة اهل العبا. باعترافکم

من الذین

من الذین اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ومن الذین اوجب الله
محبتهم علی المسلمین بآیة المودة ولیس ابوبکر منهم بل العلی ثانی
اثنین فی الطایف اذا انتجاه الرسول صلی الله علیه وآله وسلم
فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال صلی الله علیه وآله
وسلم ما انتجیته ولکن الله انتجاه دیگر آنکه گفته ان صحبة ابی
بکر اعظم من اضطجاع علی علی فراش النبی صلی الله علیه وآله وسلم لان
الحاضر اعلی من الغایب ولان علیا ما تحمل المحنة الا لیلة وابوبکر مکث
فی الغار ایاما وانما اختار علیا للنوم علی فراشه لانه کان صغیرا لم
یظهر عنه دعوة بالدلیل والحجة ولا جهاد بالسیف والسنان بخلاف
ابی بکر فانه قد دعی حینئذ جماعة الی الدین وقد ذب عن الرسول صلی
الله علیه وآله وسلم بالنفس والمال وکان غضب الکفار علی ابی بکر اشد
من بغضهم علی علی رضی الله عنه ولهذا لم یقصدوا علیا رضی الله عنه
بضرب ولا الم لما عرفوا ان المضطجع هو اینمقدمات گفتن از جانب
اهل سنه تمام تعصب است و میل بجانبی و کم عنایتی بجانب دیگر
واگر نه همه مدفوعست بیان اول آنکه لا نسلم که هر حاضر اعلی از هر غایب
بوده باشد ان گاهیست که غیبت بسبب کسل و جبن باشد و گاه
اخلاص و حضور حاضر از اضداد آن باشد اما هرگاه شخصی را بامر
الهی حضرت پیغمبر بجای خود خوابانیده باشد و رجوع سر انجام
مهمات خود در حین غیبه با و حواله فرموده و او خود را فدای آنحضرت
قرار داده بر فراش آنحضرت خوابیده و جبرئیل و میکائیل بمحافظت

او تعیین شده باشد چنانچه غزالی در احیاء علوم نقل کرده این عبید
چگونگی از حاضر میشود که و لا نسلم که علی ابن ابی طالب همراه پیغمبر سبب ۱
در مخفی بود بلکه تا در مکه بعد از حضرت رسالت پناهی توقف
کرده بود همیشه در خطر بود از اضرار قریش بلکه اهلاک و برخاند
و اهل بیت حضرت پیغمبر بوده اند و بعد از چند روز توقف چون کتب
الامر علی حضرت رسالت پناهی از راه روان شده کردند بر ملاء و علی
رؤس الاشهاد اظهار این معنی بقریش و اهل مکه هم کردند که مرا
نزد آنحضرت امانتی و از آنحضرت طلبی باشد نزد من بیاید و طلب
نماید تا جواب گویم و بعد از آن از برای فواطم رواحل کرایه
کرده سرانجام سفر نموده بر علانیه و باکمال اطمینان خاطر روان شدند
و در جمیع این مراتب ممکن بود که اعدای حضرت پیغمبر چون آنحضرت
را در نیافتند که ضایع کنند از روی ستیزه متعرض امیر المؤمنین
کردند و اهل بیت حضرت پیغمبر را نگذارند که از دیار مکه بیرون برند
از اینکه حق تعالی از این مخاطرات نگاه داشت لازم نمی آید که از جانب
امیر المؤمنین شجاعت و قوت بدنی بکار برده باشد دیگر آنکه امیر المؤمنین
با مخاطره از جانب کفار بجهت عدم مفارقت حضرت پیغمبر مبتلا
شده بود که بدتر از مخاطره مخاطره بود و در عوض این مصیبت
نیز اجر دارد و آنکه گفته که لانه کان صغیرا این هم نگفته است بلکه
در جواب که اشهر و اقوی اقوال در سن حضرت علی آنست که
در وقت بعثت یازده ساله بودند و از بعثت تا هجرت نیز سیزده سال

گذشته که مجموع

گذشته که مجموع بیست و چهار ساله میشود و نزد بیست و چهار ساله
را باالله قلب قوی و شجاعت موهبتی کسی چون هر ساله و غیر قادر بر
جهاد میداند و بعد قریب شصت ساله شده را قادر بر [illegible] نمیداند
مگر متعصب متکلف از جهت میل و اگر چنین می بود بعد از هجرت در سال
دوم غزوه بدر واقع شد می بایست اثری از شجاعت آنحضرت ظاهر
از وی نشود و از علی ابن ابی طالب اعجاز آن شد که ملا علی در شرح تجرید
نقل کرده که نصف کشتگان کفار از دست امیر المؤمنین علی کشته
شده بودند و نصف دیگر را ملائکه با جمیع مقاتلین اصحاب کشته
بودند و علی هذا القیاس در غزوه احد نیز از اکثر واقع شده و همان ساق
از امیر المؤمنین و در غزوه حنین و غزوه خندق و احزاب اینجا
مقاتله مخصوص امیر المؤمنین بود عمرو عبدود را بر سر آنحضرت کشت
بعد از آنکه همه ابا از مقاتله او کرده بودند و علماء ایشان این حدیث
نقل کرده اند که لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین الی یوم القیمة
و غزوه و فتح خیبر مشهور و معروفست که بعد از هزیمت کشتن شیخین
واقع شده و جمیع آنچه از خصوصیات این پنج غزوه بر سبیل اختصار
اشاره باین شده از کتب ایشان و از علماء ایشان منقول شده مثل
گفته ملا علی در شرح تجرید و صاحب فصول مهمه و غیرهما و آنکه
گفته لم یظهر عند دعوته بالدلیل و الحجة و لا جهاد بالسیف و السنان اما
مقدمه اولی پس لا نسلم و آوردن دلیل بر بین مدعی از منقولات که گواهی بر نفس
و مقدمه ثانیه که واقع نشده جهاد است تا وقت هجرت پس از اینجهت

ظاهر است که ان وقت من جانب الله بجز یقینا که کفار شده بود
و امر جهاد مامور نشده بعد از طی این مقدمات مفسر نیشابوری
گفته که ثم زعم اهل السنة ان الضمير في قوله فانزل الله سكينته عليه
عائد الى ابي بكر لا الى الرسول لانه اقرب المذكورين فان التقدير اذ
يقول محمد لصاحبه ابي بكر ولان الخوف كان حاصلا لابي بكر والرسول
كان آمنا ساكن القلب بما وعده الله تعالى من النصر ولو كان خائفا لم
يمكنه ازالة الخوف عن غيره بقوله لا تحزن ولمناسب ان يقال فانزل الله
سكينته عليه فقال لصاحبه لا تحزن واعترض بان قوله وايده عطف على
فانزل الله سكينته عليه فقال لصاحبه لا تحزن واعترض بان قوله
وايده عطف على فانزل فيجب ان يتحد الضمير لئلا في حكم العود واجيب
بان قوله وايده معطوف على قوله فقد نصره الله والتقدير الا تنصروه
فقد نصره الله في واقعة الغار وايده في واقعة بدر والاحزاب و
حنين بالملائكة والظاهر ان الحزن لا يبعد ان يكون شاملا
للنبي صلى الله عليه وآله وسلم ايضا من حيث البشرية كقوله وزلزلوا
ويكون في الكلام تقديم وتاخير والتقدير فانزل الله سكينته عليه
اذ يقول له ويكون فانزل معطوفا على نصره والمراد بالسكينة ما القي في
قلبه من الامنة التي سكن عندها وعلم انه منصور لا محالة كقوله في قصة
حنين ثم انزل الله سكينته على رسوله وقوله وجعل يعني في يوم بدر
وسائر الوقائع انتهى اما آنچه اهل سنه گفته اند که ضمیر سکینه راجع
با ابو بکر هست برای اینکه او اقرب مذکورین است این وجه مبنی فهو موقوفست

بر تقدیر کردن

بر تقدیر کردن لفظ ابی بکر در دنبال لصاحبه نه ضروریست و امی بر
تقدیر و اگر نظر بلفظ قران اقرب مذکورین هاء ضمیرست که متصل به
شده بصاحب در لحجت برسول صلوات الله علیه و آله گفته
که و لان الخوف تا بقوله فقال لصاحبه لا تحزن پس جواب آنهم است
که مفسر خودش گفته که والظاهر ان الحزن لا يبعد ان يكون شاملا
للنبي صلى الله عليه وآله وسلم ايضا من حيث البشرية كقوله وزلزلوا
زلزالا شديدا ويكون في الكلام تقديم وتاخير والتقدير فانزل الله
سكينته عليه اذ يقول له ويكون فانزل معطوفا على نصره والمراد
بالسكينة ما القي في قلبه من الامنة التي سكن عندها وعلم انه
منصور لا محالة لهذا دیگر آنچه از جانب شیعه بر ارجاع ضمیر سکینه
بسوی ابی بکر نقل کرده بقوله واعترض الی آخره موجه است و آنچه
از جانب اهل سنه بعبارة واجیب گفته دران تکلفست اما
بحسب لفظ پس از آنجهت که این را عطف بکبر نه بر فقد نصره الله
بعید است ضرورتی در بیان وجوه درست شده دراست شدن وارد
آمدن عطف بر فانزل الله فاما بحسب معنی پس از آنجهت که این آیه
از اولش که الا تنصروه است تا آخرش که والله عزیز حکیم است تمام
خطابست باعوان وانصار حضرت رسالت پناهی در باب بیان
اینکه حق سبحانه وتعالی در نصرت وتایید پیغمبر خود مستغنی است
از اینکه طلب نصرت او از شما بکند ولهذا نصرت او کرده بی مخلیه
امداد و اعانت فردی از افراد بشر و هیچ نوع شما در وقتی که سبب کرده

بودند او را کفار مکه در حالتی که او دوم دو شخص بود وقتی که هر دو
در غار بودند در وقتی که میگفت بآن یک همراه خود که غم مخور
و دلگیر مباش که حفظ و حراست خدا با ماست یعنی آن شخص هم
محتاج بتسلیه او بود پس گویا او هم نبود و نصرت بشر از وی بتمام
منقطع بود و منحصر بود پس گویا او هم نبود و نصرت بشر از وی بتمام
منقطع بود و منحصر بود نصرت در نصرت خالق بشر و تایید کرده او
را در غزوات بلشکرها که شما آنها را نمی بینید یعنی ملائکه و
کردانید کلمه کفار را که دعوت بکفر است و عبادت اصنام پست
و ادنی و کلمه خدا که دعوت باسلام است یا کلمه توحید بلند است و
اعلی و خدای تعالی قاهر و غالب است کما از روی دانایی آنچه حق
صواب است بجا می آورد و هرگاه معنی چنین باشد در مانحن فیه
اینکه پس فرو فرستاد خدای تعالی سکینه خود را بر همراه او باعث
تشتت و تفرق نظم کلام میشود و از جمله اجزاء این کلام قطع نظر
باید جمله فانزل الله سکینته علیه را بر باب ابو بکر گرفتن این قدر
را از سابق و لاحق بیگانه میسازد و اگر ارجاع ضمیر علیه بجانب
رسول الله صلوات الله علیه کرده شود جمله فانزل الله سکینته علیه
از مقوله فقد نصره الله سابق و ایده بجنود لم تروها لاحق میبود
در شان حضرت پیغمبر واقع میشود و کلام احسن بیان مینماید بی
آن حل تکلف کردن و معنی را ذبون ساختن است و این جمله
تکلف را بر طرف کردن و معنی را نیک ساختن است بر آن باطلست

وابن حق

واین حق وجه دیگر اینکه اخبار از انزال سکینه که در کلام الهی در پنج
جا از دو سوره فتح و توبه واقع شده و یکی از آن پنج ما نحن فیه است
هر جا ازین مواضع که سوق کلام و عبارت در وارد برای مومنین امت
و ادبار ای اعوان و انصار حضرت است از اصحاب انزال سکینه در آنجا
مخصوص بآنها مذکور شده مثل قوله تعالی فی سورة الفتح لقد رضی الله
عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل
السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یاخذونها وکان الله
عزیزا حکیما و قوله تعالی ایضا فی اوایل سورة الفتح هو الذی انزل
السکینة فی قلوب المومنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم ولله جنود
السموات والارض وکان الله علیما حکیما و هر جا که سوق کلام و عبارت
در آن در شان حضرت پیغمبر و مومنین بر سبیل اشتراک است یا تخصیص
یا او ثابت که مقتضی انزال سکینه شده از خوف و خطر بشرت ادنی قوه
یا حلم و وقار که تا از برای صبر بر بلا بر جهاد کفار در کار بود تا صلحی منعقد
کردد از حضرت پیغمبر با اصحاب و مطلوب بوده در اینجا اخبار از انزال
سکینه نسبت بحضرت پیغمبر و مومنین هم واقع شده بتقدیم ذکر
صلوات الله علیه و تعقیب مومنین جناب تعظیم و ادب مقتضی
آنست مثل قوله تعالی ایضا فی سورة الفتح اذ جعل الذین کفروا فی
قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة فانزل الله سکینته علی رسوله وعلی المومنین
والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها وکان الله بکل شیء علیما
ومثل قوله تعالی فی سورة التوبة لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و

يوم حنين اذ اعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا وضاقت عليكم
الارض بما رحبت ثم وليتم مدبرين ثم انزل الله سكينته على رسوله
وعلى المؤمنين وانزل جنودا لم تروها وعذب الذين كفروا وذلك
جزاء الكافرين ثم يتوب الله من بعد ذلك على من يشاء والله
غفور رحيم پس بر این قیاس در جایی که سوق کلام و عبارة از برای
ذکر نصرة الهی بوده باشد نسبت بحضرت پیغمبر در حنین و مقامی که
امید نصرة و اعانت در آن مکان و زمان از هیچ فردی از افراد بشری
ممکن نبوده و حق تعالی آنرا باین عبارة فرموده که الا تنصروه فقد
نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا و از این عبارة وقوع رسول صلوات الله علیه
در مخاطره و سطوة و تسلط اعدا و ملجا شدن پیغمبر باختفا در غار
از خوف ضرر اعدا مفهوم مستمع کلام میشده باشد انزال سکینه
که در این مقام خبر از وی داده شود می باید که مخصوص حضرت پیغمبر بوده
باشد وجه سیوم آنکه اگر کسی ما نحن فیه را از قسم ثانی از این
اقسام ثلثه گوید و داند باین اعتبار که وقوع در مخاطره و حصول در
مکان موحش و اشراف بر موضع مخوف مشترک بوده در میان
آنحضرت و رفیق او باز میگوییم که پس بر این تقدیر نیز می بایست
که حق سبحانه تعالی خبر از انزال سکینه بر حضرت پیغمبر دهد اولا و
اصالة و بر رفیق او ثانیا بتبع و طفیل چنانچه در نظایر این گذشت
وجود چنین واقع نشده پس معلوم شد که این رفیق استعداد

صلاحیتی

صلاحیتی که رفقا دیگر در مواضع معهوده داشتند و شرف انزال
سکینه بتبعیت و طفیل مشرف شده اند نداشته لهذا اشارة بانزال
سکینه در حق او بتبعیت هم نشده و با آنکه چون سوق کلام در شان
و ذکر حال حضرت پیغمبر بوده اخبار بانزال سکینه نیز مخصوص آنحضرت
شد چنانچه سابق بر این آن شده اما با وجود مشترک بودن خوف
و خطر و خبر دادن حق تعالی بالتجا حضرت پیغمبر بغار از جهة اختفا
از نظر اعدا انزال سکینه را مخصوص بذات آنحضرت ساختن بمکابرة
و مشعر باینکه عنایت ایزدی بحال رفیق رسول الله نشده باشد از جهة
بحال رسول الله و این محالست پس بر این تقدیر مشترک بودن خوف
و خطر و احتیاج داشتن حضرت پیغمبر بنصرة و سکینه و تایید الهی
بمعنی بنا بر مخصوص شدن سکینه بهمراه حضرت پیغمبر در صورتی ممکن
مگر باشد چه کند او را اضطراب و قلق بسیار بوده باشد و اظهار
اینمعنی در آن حین کرده باشد که بطفیل دوستی و رفاقت شما در مخاطره
واقع شده ام و حال او را در الم خوف بشارة داده مشاهده فرموده
باشند و اینمعنی بر خاطر فیض مآثر حضرت رسالت پناهی گران آمده باشد
و آزرده شده باشند و از عالم غیرت و مروت خواهان دفع الم عاجل او که از
شدة خوف داشته شده باشند و بمقتضی خواهش خاطر حضرت
رسالت پناهی و از برای رفع آزردگی خاطر حضرت پیغمبر که از جهة آزردگی
رفیق داشته اند از اظهار کردن او حق تعالی خوف شدید او را زایل
ساخته باشد و این با شدة مراد از انزال سکینه بر او و این در حقیقة

لصاحبه

دفع از آن حضرت پیغمبر کردنست واکرام او وحزن دادن لرزان توبیخ صاحب
اوست تعریضا ومشعر نیست باین احتمال که ذکر کرده شد تعقیب ثم انزل الله
سکینته علیه وانصار او بنفقرم اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
وآنچه گفته شد از خوف واضطراب صاحب پیغمبر علیه الصلوة
والسلام شیعه در کتب خود نقل کرده اند غایتا جون نزد خصم مسلم
نیست ذکر آن اینجا بطریق استدلال نشده بلکه بر سبیل احتمال واقع
شده والله اعلم بحقایق الامور وجه چهارم استبعاد ارجاع ضمیر
علیه بسوی ابی بکر بحسب معنی اینکه کلام در مقام ذکر وقوع
حضرت پیغمبر در مخاطره اضرار اعدا وبیکسی و وحشت ونبود اعوان
وانصار بودن ونا امیدی از نصرت بشر ومحتاج بودن بنصرت الهی
وارد شده پس انزال سکینه بر ثانی آنحضرت مناسبتی بمقام ندارد
واز جمله مؤیدات اینکه صاحب مورد سکینه نشده اینکه بعد از
روان شدن از غار چون در راه سراقه بن مالک با غلام حبشی
خود از جانب کفار قریش مکه بطلب حضرت پیغمبر رسید باز
اضطراب کرده وچنانچه صاحب فصول مهمه نقل کرده گفته که اتینا
یا رسول الله واگر نه مقتضی دریافت سکینه این بودی که از باب
مواسات خود را فدای حضرت پیغمبر قرار داده بر سر راه سراقه
میرفت واینقسم کلام موحش مضطربانه نگفت لیست انجلاء
حاضر بود این فقیر حقیر را در متعلقات وتوابع کلام ثانی اثنین
اذ هما فی الغار وسابق ولاحق او از ابعاض آیه وعسی ان یوفق

الله احدا من عباده بما هو اهله واولی بالمقصود **فصل**
اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر
وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین
الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة
منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله
عنده اجر عظیم قال صاحب الفصول المهمه نقل الواحدی فی کتابه
المسمی باسباب النزول ان الحسن والشعبی والقرطبی قالوا ان علیا
علیه السلام والعباس وطلحة بن شیبة افتخروا فقال طلحة انا صاحب
البیت مفتاحه بیدی لو شئت کنت فیه وقال العباس انا صاحب
السقایة والقائم علیها فقال علی لا ادری ما تقولون لقد صلیت
ستة اشهر قبل الناس وانا صاحب الجهاد فانزل الله تعالی اجعلتم
سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد
فی سبیل الله لا یستوون عند الله الی ان قال الذین آمنوا وهاجروا
وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک
هم الفائزون وقاضی میر حسین در شرح دیوان از ابن اثیر نقل
میکند که محمد بن کعب گفت که طلحه وعباس وعلی رضی الله عنهم تفاخر
کردند طلحه رضی الله عنه گفت من صاحب سقایه کعبه ام وکلید
آن با منست واگر خواهم شب آنجا باشم وعباس رضی الله عنه گفت
من صاحب سقایه ام واگر خواهم شب در مسجد باشم حضرت علی

کرم الله وجهه گفت من نمیدانم که شما چه میگوئید من شش ماه پیشتر
از مردم نماز گذارده ام وصاحب جهادم پس آیهٔ اجعلتم سقایة الحاج
وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر نازل شد وخواجه ملا
اصفهانی بکمال تعصب او در شرح جرح که بر کتاب نهج الحق وکشف
الصدق شیخ جمال الدین مطهر حلی نوشته بعد از ذکر مانقل ادعا
نموده که روی الجمهور فی الجمع بین الصحاح الستة انها نزلت فی علی
ابن ابی طالب لما افتخر طلحة بن شیبه والعباس بتصدیق این
نقل نموده وگفته کما قول هذا صحیح من روایة الجمهور من اهل
السنة وقد عدها العلماء فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و
فضائله اکثر من ان یحصی ولیس هذا محل الخلاف واما آنکه در تفاسیر
اهل سنت بعضی فریقین را مفضول وافضل را بنا بر روایتی در شأن
نزول کافر ومؤمن گرفته اند ضعیف است بلکه قصد انکار این جمعه
که ضمیر خطاب که در اجعلتم است اگر راجع بمؤمنین کرده شود
ایشان که کفار را اگرچه صاحب سقایه وعمارة باشند مثل مؤمنین
مجاهدین میدانند تا توبیخ وسرزنش کرده شود واگر بکفار راجع
ساخته گردد استبعاد نداریم بنا بر عقیده باطله اینکه ایشان اهل
حاج وعمارة مسجد الحرام را همچو جهاد دانند بلکه ایشان البته جهاد
بد میدانند واضرار میشمارند وسقایه وعمارة را از انفع دانند
جهاد بهتر گمان برده اند پس استفهام انکاری اجعلتم در محل خود
واقع نمیشود مگر بتکلف پس اولی واحسن آنست که فریقین را تعریضی

قرارداده

قرار داده شود وخطاب نیز بمؤمنین باشد ومعنی اینکه آیا شما
برابر کرده اید اهل سقایه حاج وعمارة مسجد الحرام را که مرتکب
او کافر ومؤمن میتوانند شد با جهاد فی سبیل الله که آن مشروط است
بر ایمان بالله والیوم الاخر وبا عدم ایمان جمع نمیشود وآوردن
لفظ کمن با آنکه موازنه درمیان صفت سقایه وعمارة بود وصفت
جهاد میتواند بودن که از برای اشعار بعلیت رجحان وفضل جهاد بوده باشد
نه از برای اینکه یک طرف غیر مؤمن بوده بیانش آنکه ایمان سبب
اعتراف بوجوب جهاد میشود وباعث اتیان آن وهرجا ایمان کامل بود
در اصحاب پیغمبر جهاد با او بوده وهرجا جهاد بود ایمان بوده بر خلاف
سقایه وعمارة که بسیاری از مؤمنان مشغول بآن بودند وبعضی
اوقات کفار هم آن اشتغال داشتند پس در همین گفتن اجعلتم سقایة
الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد
فی سبیل الله لا یستوون عند الله بنا بر معنی که گفته شد اشعار و
ایما بافضلیت جهاد شده وقوم مفضول از قوم افضل متمیز گردید
پس لازم نیست جمله والله لا یهدی القوم الظالمین از برای تعیین
قوم وفریق مفضول باشد میتواند بود که مراد این باشد که خدای
راه نمی نماید کفار را بفضلی که در جهاد است واگر نه توفیق ایمان و
جهاد می یافتند بلکه از غیرتی آنرا مخصوص مؤمنین ساخته واین
تعریض است بآنکه سقایه وعمارة چنین نیست بلکه گاه هست
که ایشان از آن راه می نمایند بارتکاب سقایه وعمارة که مرتبه مفضول است

چنانچه منقول شده از جماعت کفار که ایشان کار میکردند یعنی بقیام سقایه
و عمارت و زینت مسجد مینمودند و درینصورت و بر تقدیر این
حل این جمله موکد همان معنی تفضیل و ترجیح جهاد میشود بر
سقایه و عمارت که از کلام اجعلتم تا بدلا یستوون عند الله معلوم
شده بود و معنی آیه والله لا یهدی القوم الظالمین را باین روش
قرار دادن بسیار بهتر است از آنکه از برای تعیین قوم مفضول قرار
داده شود و معنی چنین شود که حق تعالی راه نمی نماید کسانرا بحق
یا بایمان چرا که این معنی دلالت خواهد کرد بر مفضولیت ایشان و پستی
مرتبه ایشان از جهت کفر و علو مرتبه جمعی که قرینه آنها اند از جهت ایمان
و سخن در مزیت بنوعی و اشتباهی در بین دو واقع نشده بود و موازنه
در میان دو صفت کفر و ایمان بیشتر ذکر نیافته بلکه محل شبهه و اشتباه
ترجیح سقایه و عمارت بود بر جهاد یا بر عکس و مذکور سابق این بود
ندارد و از جمله مرجحات حل اول و مزیفات حل ثانی آنکه بیان ترجیح
افضل بقوله الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله الی آخره با
مراتب تشریفات و اکرامات بنهجی واقع شده که فریق مفضول
بهمان عبارات کمال وضوح و امتیاز پیدا میکنند و روشن تر از آن
میگردد که از جمله والله لا یهدی القوم الظالمین از اینها این معنی
فهمیده شود که صاحبان سقایه و عمارت مفضول اند نسبت بصاحبان
جهاد با ضم آنکه از خارج از نقل شان نزول معلوم شده که صاحبان
سقایه و عمارت کافر بوده اند و خود را بهتر از اصحاب حضرت پیغمبر میدانستند

که صاحب جهاد

که صاحب جهاد بوده اند بلکه درین صورت که این جمله از برای
تعیین فریق مفضول گرفته شود مستمع را شبهه این هم میرسد که
شاید که مفضولیت ایشان بسبب رذیله کفر باشد که اگر این صفت
سقایه و عمارت در مومنی متحقق گردد احتمال دارد که برابر بجهاد
باشد وجه دیگر از برای این مقصود که این دو فریق می بایست که
کافر و مومن نباشند آنکه عدم استحقاق و اهلیت کفار مر عمارت
مسجد را علی ما یاسیه مر سقایه را و ضایع بودن حسنات ایشان
از آیات پیش معلوم شده بقوله تعالی ما کان للمشرکین ان یعمروا
مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت اعمالهم و فی
النار هم خالدون بی شبهه که می ماند در دو فریق مومن است که یکی
فریق مخصوص شده باشند بسقایه و عمارت و فریق دیگر بجهاد آیا
از این دو کدام افضل باشد و کدام مفضول و ایضا روایات که ذکر کرده
شده از برای رجحان این شان نزول است که فریقین مومن باشند
و اگر نه این احتمال که احد الفریقین کافر باشند و فریق دیگر مومن نیز
استبعادی و استحالتی ندارد و عبارت قرآنی ابایی از این احتمال و تعدد
از حمل بر آن ندارد و مقصود طایفه امامیه که اثبات افضلیت امیر المومنین
است بر هر تقدیر ثابت میشود قال الحبر النیشابوری قال
المفسرون انها نزلت فی مناظرة جرت بین الفریقین الا انهم عینوا
تفصیل کافر و مومن بقوله لکن آمن و قصته ما مر ان العباس بن عبد
المطلب حین اسر یوم بدر قال لئن کنتم سبقتمونا بالاسلام و الهجرة

والجهاد فلقد كنا نعمر المسجد الحرام ونسقي الحاج ويروى ان المشركين قالوا
لليهود ونحن سقاة الحجيج وعمار المسجد الحرام نحن افضل ام محمد
واصحابه فقالت اليهود لهم بل انتم افضل وقيل كلا الفريقين مؤمن
لقوله اولئك اعظم درجة وهذا يقتضي ان يكون للمفضل ايضا
درجة وفضيلة ومما روي عن النعمان بن بشير قال كنت عند منبر
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال رجل لا ابالي ان لا اعمل عملا بعد ان
اعمر المسجد الحرام وقال الآخر الجهاد في سبيل الله افضل مما قلتم فزجرهم
عمر وقال لا ترفعوا اصواتكم عند منبر رسول الله وهو يوم الجمعة ولكن
اذا صليت دخلت فاستفتيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فيما اختلفتم ففعل فانزل الله الآية ويروى عن الحسن والشعبي ان
طلحة قال انا صاحب البيت بيدي مفتاحه ولو شئت بت فيه
وقال العباس وذلك بعد اسلامه انا صاحب السقاية والقائم عليها
وقال علي ما ادري ما تقولان لقد صليت ستة اشهر قبل الناس وانا
صاحب الجهاد فنزلت وعن ابن سيرين قال علي للعباس بعد ان كان
اسلم الا تهاجر الا تلحق بالنبي فقال الست في افضل من الهجرة الست
اسقي حاج البيت واعمر المسجد الحرام فنزلت هذه الآية فقال العباس ما
اراني الا تارك سقايتنا فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اقيموا
على سقايتكم فان لكم فيها خيرا والسقاية والعمارة مصدران من
سقى وعمر ولا بد من تقدير مضاف اي جعلتم اهل سقاية الحاج وعمارة
المسجد الحرام كمن آمن او جعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام

كايمان من آمن

كايمان من آمن ثم انه كان لسائل ان يسأل لما بان احد الفريقين لا
يشبه بالآخر فلاجرم قال مستانفا لا يستوون عند الله ثم صرح
بالمفضول فقال والله لا يهدي القوم الظالمين اي المشركين ان
الشرك لظلم واي ظلم اشنع من وضع اخس الموجودات وهي
الاصنام مقام اشرفها وهو الله سبحانه واعلم ان عدم استوائهم صح
في الماهية وقع في استعدادهم الفطري وذلك لكونهم مظاهر القهر
فانهم ثم بان الفريق الفاضل فقال الذين آمنوا الآية ثم قال للفريقين صح
كافر ومؤمن امر علينا ان قوله اعظم درجة يوجب ان يكون
للمفضول ايضا درجة ولكنه ليس للكافر درجة واجيب بان هذا وارد
على حسب ما كانوا عليه يقدرونه لانفسهم من الدرجة والفضيلة
نظيره قوله ذلك خير نزلا ام شجرة الزقوم والمراد انهم اعظم درجة
من كل من لم يكن موصوفا بالهجرة والجهاد وان كان مؤمنا
فضلا عن الكافر والمراد ترجيح الايمان والهجرة والجهاد على السقاية
والعمارة ولا شك انهما من اعمال البر موجبان للثواب لولا الكفر وفي الخير
قوله عند الله تشريف عظيم كقوله ومن عنده لا يستكبرون وكذا في
قوله واولئك هم الفائزون دلالة على انحصار الفوز فيهم ثم
فسر الفوز بقوله يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات و
التنكير فيها يفيد انها وراء وصف الواصفين قال المتكلمون الثواب
منفعة خالصة دائمة مقرونة بالتعظيم والتبشير بالرحمة والفضل
اشارة الى غاية التعظيم ونهاية الاجلال والجنات اشارة الى حصول

المنافع العظيمة وفوق الهم فيها نعيم اشارة الى خلوص تلك المنافع
عن شوائب الكدورات ثم عبر عن دوامها بثلثة الفاظ موكدات
اولها مقيم وثانيها خالدين فيها وثالثها ابدا وقال اهل التحقيق
الفرح بالنعمة قد يكون من حيث انها نعمة وقد يكون من حيث ان
المنعم خصه بها كالسلطان اذا اعطى بعض الحاضرين تفاحة فلا
نظر الى المنعم فقد يكون حسية وقد يكون عقلية فقوله يبشرهم
ربهم اشارة الى اعلى المراتب وهو مقام اهل العارفين الذين نظرهم
على مجرد استماع المبشر لا على المبشر به وقوله برحمة منه ورضوان
اشارة الى المرتبة الوسطى وهم العاكفون على عتبة اللذات البشارة
الروحانية العقلية وقوله وجنات الى المرتبة السفلى وهم الواقفون
عند ساحات مراتع اللذات الحسيات وفي تخصيص الرب بالمقام
اشارة الى ان الذي رباكم في الدنيا بالنعم التي لا حد لها يبشركم
بخيرات دائمة وسعادات باقية لا حصر لها ويجوز ان يكون
الرحمة اشارة الى رضاء العبد بقضائه فيسهل عليه العموم والافات
والرضوان اشارة الى رضاه عن العبد فيكون كقوله ارجعي الى ربك
راضية مرضية ام ركد المعاني المذكورة بقوله ان الله عنده اجر عظيم ثم
وفي تصدير الجملة الاسمية باده وفي لفظ عنده وتقديمه وتنكير
اجر وتوصيفه بالعظيم مبالغات لا تخفى انتهى كلام المفسر فيما
يتعلق بالآيات من قوله تعالى اجعلتم الى قوله ان الله عنده اجر
عظيم واتخذ مفسر راوايل اين كلام خود ارشاد نزولها متعلق

ذكر كرده ماحصلش على الاجمال اينست كه فريقين مفضول وفاضل
بنابر بعض روايات شان نزول كافر ومومنست وبنابر بعض روايات
ديگر فريقين مومن اند ومولف مسودات ميگويد كه بر تقدير مومن
بودن فريقين چون ايمان مشترکست موازنه در ميان صفت سقايه
وعمارة خواهد بود وصفت هجرت وجهاد وبر تقدير كافر ومومن بودن
فريقين يكطرف موازنه ومقايسه كافر خواهد با صفت سقايه وعمارة
وطرف ديگر مومن با صفت هجرت وجهاد نه كافر ومومن فقط چراكه
نسبت كافر ومومن از جهت كفر وايمان تنها از آيات ديگر معلوم شده
بود درين آيه عنوان ذكر فريقين سقايه وعمارة است وهجرة وجهاد
ووجوه رجحان احتمال اول مذكور شد وبر تقدير ثاني كه فريقين كافر
ومومن باشند خطاب اجعلتم بكفاري خواهد بود كه خود را از جهة
سقايه وعمارة با مومنين مهاجرين مجاهدين برابر ميدانسته اند
يا بهتر ويا بكفار يهود كه ايشان مشركين صاحب سقايه وعماره
را افضل از مهاجرين ومجاهدين اصحاب حضرت پيغمبر صلوات الله
عليه گفته بودند واستبعاد واستهجان اين حكم اگرچه نظر بعقيده
فاسده كفار واضح نباشد ميتواند بودن كه نظر بعقل وفطرة
دريافت كه بايشان داده شده واقع شده باشد وچون يكطرف
موازنه كافر گرفته شد با وصف عمارة وسقايه كه اقل درجات
نسبت بجهاد وهجرة وطرف ديگر مومنست با صفت هجرة وجهاد تفاوت
درميان طرفين درين صورت فاحش شده وگنجايش استبعاد وانكار

بیشتر شده و انچه مفسر گفته‌اند که ثم صرح بالمفضول بقوله والله لا یهدی
القوم الظالمین سبکنجد که برو گفته شود که مفضول کافر بود با صفت
سقایة و عمارة و در این جمله والله لا یهدی القوم الظالمین تعریض است بانکه صفت
نیست پس دلالة کرده بر مفضولیة او از جهة کفر فقط و مفضولیة او بحسب
صفت سقایة و عمارة اذا انچه در بیان فریق فاضل ذکر کرده واضح
میگردد و انچه بر این تقدیر ایراد کرده شده که اعظم درجة اقتضا
این میکند که طرف دیگر را نیز درجه باشد از نیکویی و حال آنکه کافر را
درجه نیست جوابش اینست که سقایة حاج و عمارة مسجد
الحرام بلا شبهه از اعمال حسن و بر آنند و درجه از نیکویی دارند غایتا
مقارنة آن با کفر باعث احباط اثر او میشود و از برای تصحیح اعظم
درجه در جانب فریق دیگر که متصف بهجرة و جهاد ند همان مقدار
نیکویی که در حد ذات با صفة سقایة و عمارة مسجد است کافیست
و علاوه بر این تقدیر که فریقین کافر و مومن باشند یا هر دو فریق مومن
از آیات مستفاد میشود افضلیة صاحب هجرة بمراتب عالیه بیشتر از این
از آنکه متصف بهجرة و جهاد نباشد اگر چه مومن باشد و صاحب
سقایة حاج و عمارة مسجد الحرام باشد بلکه اقامة صلوة و ایتاء زکوة
نیز کرده باشد با خشیة الهی چه حال انها باز عبارة سابقا مذکور شد
که انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الاخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة
ولم یخش الا الله فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین و از آنجا اهل هجرة
و جهاد فرموده که الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم

وانفسهم

وانفسهم اعظم درجة عند الله و اولئك هم الفائزون و لفظ اعظم
درجة دلالة کرده بر علو مرتبه ایشان از میان عباد و در قوله و عند الله
تشریف عظیم کقوله و من عنده لا یستکبرون و کذا فی قوله و اولئك
هم الفائزون دلالة علی انحصار الفوز فیهم ثم فسر الفوز بقوله یبشرهم
ربهم برحمة منه و رضوان و جنات و التنکیر فیهما یفید انها وراء وصف
الواصفین قال المتکلمون الثواب منفعة خالصة دائمة مقرونة
بالتعظیم و التبشیر بالرحمة و الرضوان اشارة الی غایة التعظیم و نهایة
الاجلال و الجنات اشارة الی حصول المنافع العظیمة و قوله لهم فیها نعیم
اشارة الی الخلوص تلك المنافع عن شوائب الکدورات ثم عبر عن دوامها
بثلثة الفاظ موکدات اولها مقیم و ثانیها خالدین فیها و ثالثها ابدا و
ظاهر است که این همه مراتب عالیه از عنایات و بشارات از برای هجرة
ایمان نیست بدلیلی که گذشت و بدلیل قوله تعالی فی اواخر سورة الانفال
والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا که منع
از نوعی آنها فرموده بجهة هجرة نکردن و جهاد و حال آنکه بیشتر فرموده
که ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله والذین آووا و نصروا
اولئك بعضهم اولیاء بعض پس معلوم شد که مراتب بشارة مترتبه
عالیه لهم بسبب هجرة و جهاد است و هجرة از برای جهاد و نصرة حضرت
پیغمبر است پس صاحب جهاد فایق است بر صاحب حسنات دیگر و جمعی
که شرکت داشته باشند در جهاد باموال یا در غزوه حاضر میشده باشند
و در جهاد بنفس و مقاتله اعدا قاصر باشند از این میان شخصی ممتاز باشد

بمواسات حضرت پیغمبر و فدا کردن نفس خود در راه خدا و تسلط بر اعدا
و معروف بشجاعت و بأس و سبب فتح شده در غزوات سعد بن معاذ
و ما لف یقین که وفا این خواهد بود بر اجماعی که شریکی در رجحان
داشته اند و از بشارات موعوده الهی حظ وافر تر او را خواهد بود پس
او اکرم خواهد بود نزد الله و اکثر ثوابا و هو المطلوب
آیة من سورة الرعد الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم
و حسن مآب قاضی میر حسین در شرح دیوان در فاتحه سابع از فواتح
میگوید که ثعلبی از ابن عباس و ابن سیرین روایت کنند که مراد از
طوبی لهم و حسن مآب درختی است در بهشت که بیخ آن در خانه
حضرت علیست و در خانه هر مومن از آن شاخیست آیة من
سورة الاحزاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا و قد مر الکلام فیما یتعلق بها فی اوایل المسودات اجمالا و بناء
علی الروایة المتواترة من روایات العامة و انکار لا علی وفق جمهورهم
من ان الآیة نزلت فی آل الکساء و الآن انکلم فیه کلاما تفصیلیا اجمالیا
مع الاشارة الی ضعف سایر روایاتهم فی هذه الآیة و اثبات قوة روایتهم
التی توافق رای الطایفة الامامیة و قبل از شروع در رد و احکام
رای دون رای دیگر لا بد است از ذکر معنی لفظ اهل البیت که
در آیه واقع شده و مدار مقصود بر آن میشود و شک نیست که
مراد از بیت بنا بر قول جمهور فریقین بیت نبوت است و اقوال
شاذه که بعض مخالف نیز مردود است و ضعیف کاری بآن نیست

طوبی در آیة الذین
امنوا و عملوا الصالحات

سخن در ترجیح یکی از احد القولین است بر دیگری و اهل بیت لغة شک
نیست که شامل ازواج بلکه خادمات و اماء ازواج که سکنی در بیت
داشته اند نیز هست و در این هم شک نیست که معنی لغوی که این
وسیع است مراد نیست و هیچکس از فریقین بر این نرفته و نیز معلوم
و ظاهر است که از قوله تعالی یا نساء النبی لستن کاحد من النساء
تا بقوله و اطعن الله و رسوله خطاب با ازواج مطهره است و امر و
نهی واقع شده فیما بین در حق ایشان و مقابل با ایشانست و از لفظ
انما یرید الله تا به یطهرکم تطهیرا ظاهر است که کلامیست منفصل
از کلام سابق و مغایر دیگر اند از و بحسب طرز و اسلوب اولا از جهت
که آن کلام انشایی بود بطریق امر و نهی و این کلام خبر است دوم
آنکه ضمایر آن کلام ضمایر مونث است راجع بنساء و ضمایر این کلام
مذکر و بر این قیاس و همچنین این کلام وسط یگانگی دارد به کلام
لاحق و اذکرن ما یتلی الی قوله لطیفا خبیرا و این کلام لاحق [illegible]
و در شان ازواج حضرت پیغمبر پس معلوم شد بتحقیق که کلام وسط
بنهج کلام سابق و لاحق مخصوص ازواج حضرت پیغمبر خود نیست
البته و جمعی از مذکورین اهل بیت در خطاب این آیه داخلند
و اگر چه بتغییر جنس و جمع آوردن ضمیر و جاهی پیدا نمیکند پس این دو
احتمال که مراد از اهل بیت ازواج حضرت پیغمبر باشند یا ذات
حضرت پیغمبر نیز همراه باشند دور از کار است باقی میماند دو احتمال
یکی آنکه خمسه آل کسا مراد باشند یا ازواج مطهره و تذکیر ضمیر بنا بر

تغلیب بوده باشد دوم اینکه ازواج داخل نباشند ومخصوص آل عبا
باشند وبس و بر این تقدیر نیز از ارتکاب تغلیب چاره نیست بواسطه
داخل بودن سیدة نساء العالمین و بر هر یک از این دو احتمال روایة
از اهل سنت واقع شده وبیشتر جمهور ایشان با حتمال دوم مخصوص
ساختن بخمسه آل عبا رفته اند ونقلها اینها است که ایراد نموده
میشود اما صاحب فصول مهمه گفته است که اهل البیت علی ما ذکره
المفسرون فی تفسیر آیة المباهلة وعلی ما روی عن ام سلمة هم النبی
صلی الله علیه وآله وسلم وفاطمة وعلی والحسن والحسین علیهم السلام
وبعد از تمامی قضیه مباهله گفته است که قال جابر بن عبد الله رضی الله عنه
انفسنا وانفسکم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلی
علیه السلام وابنائنا الحسن والحسین رضی الله عنهما ونسائنا فاطمة
رضوان الله علیهم اجمعین وهکذا رواه الحاکم فی مستدرکه
عن علی بن عیسی وقال صحیح علی شرط مسلم ورواه ابو داود الطیالسی
عن شعبة عن الشعبی مرسلا وروی عن ابن عباس والبراء بن عازب
رضی الله عنه نحو ذلک واما ما روی عن ام سلمة زوجة النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فروی الامام احمد بن حنبل رضی الله عنه فی مسنده
یرفعه الی ام سلمة رضی الله عنها قالت بینما رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی بیتی یوما اذ قال الخادم ان علیا وفاطمة بالسدة
قالت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قومی فتنحی لی عن اهل
بیتی فقالت قمت فتنحیت عن جانب من البیت قریبا منه فدخل علی

وفاطمة

وفاطمة والحسن والحسین وهما صبیان صغیران فاخذ الحسن والحسین
فوضعهما فی حجره وقبلهما واعتنق علیا باحدی یدیه وفاطمة بالید
الاخری واحللهم بخمیصة سوداء وقال اللهم الیک لا الی النار انا واهل
بیتی قالت ام سلمة فقلت وانا یا رسول الله قال وانت علی خیر
وروی الواحدی فی کتابه المسمی باسباب النزول یرفعه بسنده
الی ام سلمة رضی الله عنها انها قالت کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
فی بیتها یوما فاتت فاطمة ببرمة فیها عصیدة فدخلت بها علیه
فقال لها ادعی لی زوجک وابنیک فجاء علی والحسن والحسین فدخلوا علیه
یاکلون والنبی صلی الله علیه وآله وسلم جالس علی دکة تحته کساء خیبری
قالت وانا فی الحجرة قریبا منهم فاخذ النبی صلی الله علیه وآله وسلم
الکساء فغشاهم به فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا قالت فادخلت راسی البیت قلت
وانا معکم یا رسول الله قال انک الی خیر الامر فانزل الله تبارک وتعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وفی
المشکاة فی باب مناقب اهل البیت فی الفصل الاول عن سعد بن
ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآیة ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم علیا وفاطمة وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء
اهل بیتی رواه مسلم وعن عائشة قالت خرج النبی صلی الله علیه
وآله وسلم غداة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی
فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی

فادخله ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و
يطهركم تطهيرا رواه مسلم هذا ما في المشكاة قال صاحب مواهب
اللدنية وان كان المراد اهل كن سبب النزول دون غيرهن ففي
هذا نظر فانه قد ورد في ذلك احاديث يدل على ان المراد اعم من ذلك
فروى الامام احمد عن واثلة بن الاسقع ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
ثم جاء ومعه علي وحسن وحسين اخذ كل واحد منهما بيده حتى دخل
فادنى عليا وفاطمة فاجلسهما بين يديه واجلس حسنا وحسينا كل واحد
منهما على فخذه ثم لف عليهم ثوبه او قال كساءه ثم تلا هذه الاية انما
يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
وقال اللهم هؤلاء اهل بيتي واهل بيتي احق زاد في رواية ابن جرير
فقلت وانا يا رسول الله من اهلك قال وانت من اهلي قال واثلة و
انها لارجى ما ارتجي وعن ام سلمة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان في بيتها اذ جاءت فاطمة ببرمة فيها خزيرة فدخلت عليه بها
فقال ادعي زوجك وابنيك قالت فجاء علي وحسن وحسين فدخلوا
عليه فجلسوا ياكلون من تلك الخزيرة وتحته كساء قالت وانا في الحجرة
اصلي فانزل الله عز وجل هذه الاية انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس
اهل البيت ويطهركم تطهيرا قالت فاخذ فضل الكساء فغشاهم به ثم
اخرج يده فالوى بها الى السماء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بيتي وحامتي فاذهب
عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قالت فادخلت راسي من البيت فقلت
وانا معكم يا رسول الله فقال انك الى خير انك الى خير رواه احمد وفي اسناده

من لم

من لم يسم وبقية اسناده ثقات وقوله وحامتي بالتشديد اي
خاصتي وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
نزلت هذه الاية في خمسة في وفي علي وحسن وحسين وفاطمة
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
رواه ابن جرير ورواه احمد في المناقب والطبراني وليس
المراد بالاهل الازواج فقط بل هم مع الآل ولا يشك من تدبر القرآن
ان نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم داخلات في الاية الكريمة فان سياق
الكلام معهن ولهذا قال بعد هذا كله واذكرن ما يتلى في بيوتكن
من آيات الله والحكمة وهذا اختيار ابن عطية بعد ان نقل عن الجمهور
انهم علي وفاطمة والحسن والحسين قال وحجة الجمهور قوله تعالى
عنكم ويطهركم بالميم ولو كان للنساء خاصة لكان عنكن ويجاب بان
الخطاب بلفظ التذكير وقع على سبيل التغليب فيكون المراد به
كالمراد بالآل في حديث كيفية الصلوة عليه السابق ذكره على قول من
فسره بذلك كما قد تقدم مع غيره قريبا في الفصل السابق ذكره والله اعلم انتهى
كلام صاحب مواهب اللدنية ومفسر نيشابوري نيز كه از محققين
مفسرين اهل سنت است اعتراف باين نموده كه مراد از اهل البيت
درين آية اهل عبا اند قال واهل البيت نصب على النداء او المدح وقد
مر في آية المباهلة انهم اهل العباء النبي صلى الله عليه وآله وسلم لانه الاصل
وفاطمة لانها عليها السلام وعلي والحسن والحسين بالاتفاق والصحيح
ان عليا منهم لمعاشرته بيت النبي وملازمته اياه وورود الآية في شان

ازواج النبی یغلب علی الظن دخولهن فیهم والتذکیر للتغلیب فان اهل البیت
وهم النبی وعلی وابناه غلبوا علی فاطمة وحدها او مع امهات المؤمنین
واین کلام مفسر نیشابوری است در تفسیر آیه تطهیر در سوره
احزاب و در تفسیر آیه مباهله از سوره آل عمران گفته روی ان النبی صلی الله
علیه وآله وسلم اورد الدلائل علی نصاری نجران ثم انهم اصروا علی جهلهم قال
ان الله امرنی ان لم تقبلوا الحجة ان اباهلکم فقالوا یا ابا القاسم بل نرجع
فننظر فی امرنا ثم ناتیک فلما رجعوا قالوا للعاقب وکان ذا رأیهم یا عبد
المسیح ما تری قال والله لقد عرفتم یا معشر النصاری ان محمدا نبی مرسل
ولقد جاءکم بالکلام الفصل من امر صاحبکم والله ما باهل قوم نبیا
قط فعاش کبیرهم ولا نبت صغیرهم ولئن فعلتم لکان الاستیصال
فان ابیتم الا الاصرار علی دینکم والاقامة علی ما انتم علیه فوادعوا
الرجل وانصرفوا الی بلادکم فاتوا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و
قد خرج وعلیه مرط من شعر اسود وکان قد احتضن الحسین واخذ بید الحسن
وفاطمة تمشی خلفه وعلی خلفها وهو یقول اذا دعوت فامنوا فقال اسقف
نجران یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو شاء الله ان یزیل جبلا من مکانه
لازاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا ولا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم
القیمة ثم قالوا یا ابا القاسم رأینا ان لا نباهلک وان نقرک علی دینک
فقال صلوات الله وسلامه فاذا ابیتم المباهلة فاسلموا یکن لکم ما للمسلمین
وعلیکم ما علی المسلمین فابوا فقال فانی اناجزکم ای احاربکم فقالوا
ما لنا بحرب العرب طاقة ولکن نصالحک علی ان لا تغزونا ولا تردنا

عن دیننا

عن دیننا علی ان نؤدی الیک کل عام الفی حلة الفا فی صفر والفا فی
رجب وثلاثین درعا عادیة من حدید فصالحهم علی ذلک قال والذی
نفسی بیده ان الهلاک قد تدلی علی اهل نجران ولولا عنوا لمسخوا
قردة وخنازیر ولاضطرم علیهم الوادی نارا ولاستاصل الله نجران و
اهله حتی الطیر علی رؤس الشجر ولما حال الحول علی النصاری کلهم حتی
هلکوا وروی عن عایشة انه صلی الله علیه وآله وسلم لما خرج فی المرط الاسود
جاء الحسن فادخله ثم جاء الحسین فادخله ثم فاطمة ثم علی علیه السلام
ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
وهذه الروایة کالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر والحدیث
انتهی ما قال المفسر النیشابوری واز این عبارات که از تصنیف جمهور
مواهب لدنیه و تفسیر نیشابوری نقل کرده شد معلوم گردید که جمهور
اهل سنت بر این اند که مراد از اهل بیت خمسه آل کسا اند و بعضی بر آنکه
ازواج نیز داخلند در روایت اول بعض محققین و مصنفین ایشان
اقوی یافت چرا که حدیث کسا را متعصبین ایشان نیز مسلم میدارند
که متحقق شده در ان اکرام واجتبا حضرت پیغمبر دختر و داماد خود را
و دو پسر ایشان را مخصوص ساخته واحدی را از ازواج وغیرهن
شریک نساخته واین کاشف مراد و مقصود از آیه میشود و در این
عبارات منقوله تصریحات واشارات دلالت دارد بر اینکه مراد از این لفظ اهل
بیت که واقع شده در آیه خمسه آل عبا اند نه ازواج بسیار است
و در حدیث منقول از ابی سعید خدری تصریح است وحصر کرده شکی

ودغدغه در این نیست که ازواج شخصی را اهل بیت او لغة
میتوان گفت اما قراین وامارات دالّه بر مراد بسیار است اولا
حدیث منقول از ام سلمه است رضی الله عنها که یکی از ازواج مطهره
بود و قضیه که در حجره و مساکن ازواج واقع شود اطلاع ایشان
بر آن قضیه اقوی و اوضح از اطلاع سایر الناس می باشد از رجال امت
که مجال ورود آن مباسط وحی ندارند و نیز چون او یکی از ازواج مطهره
بود اگر مقتضی بشریت رعایت جانب خود بکند و نفس الامر منظور
ندارد باید که این حشم شریف و عطیه را بجهت فرزند و فرزند
زادها حضرت پیغمبر او را ماد که با او نسبتی و وصلتی هیچ کدام
نداشته اند ثابت نکنند و اگر ممکن و مقدور باشد خود را شریک
و سهیم سازد اما او آنچه محض حق و مجرد صدق بود از قرار نفس الامر
نقل کرده و بمقتضی رجا و طمع خیر به شان خود از حضرت پیغمبر سوال
کرده که و انا یا رسول الله بروایتی و انا معکم یا رسول الله و جواب که
حضرت رسالت پناه باو فرموده اند بیک روایت انت علی خیر است
و در روایت دیگر انک الی خیر الی غیر ذلک از هر دو سوال و هر دو جواب
بهم قریب اند و مخبر از بشارة برای او با شعار و ایما با آنکه اجماع عدد از
اهل بیت من که ایشان را مخصوص ساختم با خود ندر آوردن در زیر
کسا و دعا در حق ایشان کردم و آیه در شان ایشان نازل شد مرتبه تما
از مرتبه دیگر مردم که بمن نسبتی دارند و قرب و اختصاص از جهتی
دارند جدا و ممتاز است و کسی را در آن شرکت نیست و در آوردن

این جهارتن با خود در زیر کسا از اداهاء مشعر باینست که این دعا
که در این حال میکنم مخصوص باختصام بخود و با ایشان و میخواهم
از خدا از برای ایشان آنچه میخواهیم از برای خود بس گفتن
قاضی و لحدیث نقضی و ناقل این حدیث از ام سلمه البته یکی نیز
و بیک عبارة امام احمد حنبل است یکی از مجتهدین اربعه اهل
سنة است و بعبارة دیگر که تفاوتی سهل دارد ناقل واحدیست
از علماء ایشان و صاحب تفسیر مسمی ببسیط است که در کتاب مسمی
باسباب النزول نقل کرده شده و این نقل دال برینست که اولا
حضرت رسالت پناهی این جهارتن را در زیر کسا در آورده دعا کرده
بعد از آن مقارن آن آیه انما یرید الله لیذهب نازل شد پس سبب نزول
آیه دعاء آنحضرت بود در حق این جهارتن و برین تقدیر که نزول آیه
بر مراد بودن این جهارتن موکد می شود و در روایتی که از احمد حنبل
از فصول المهمه نقل شده اگرچه لفظ آیه را ندارد همان در آوردن در
زیر کسا در و مذکور است و دعا کردن بعبارتی که موافق آیه است
اما آنچه صاحب مواهب اللدنیه از احمد حنبل روایت کرده که او از ام سلمه
نقل کرده در و از زبان ام سلمه گفته کنت انا فی الحجرة اصلی فانزل الله تعالی
هذه الآیة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فضل الکساء فغشاهم به و
اخرج یده فالوی بها الی السماء و قال اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی
فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و از این نقل و نقلی که از واحدی

صاحب نصول مهمه از کتاب اسباب النزول واحدی آورده از هر دو این
مفهوم میگردد که قول تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا جدا از آیاتی که در شان ازواج نازل شده
است نازل شده باشد وبدانها آیتی باشد نه جزو آیتی دیگر
وجود از هنبا را این آیه تطهیر آیه دیگر در شان ازواج واقع شده
بود و واذکرن الی آخرها ابهام این میشود که این آیه از جمله آیات
نازله در شان ازواج باشد و چنین نیست و دفع استبعاد کون
شیء عنقریب کرده میشود بتوفیق واهب العطایا و ماذلک علی الله
بعزیز و ابن حجر صاحب نصول مواهب لدنیه با وجود تعصبش از ابی
سعید خدری نقل کرده در ان نص صریحست بمنحصر بودن مراد از آیه
در پنج تن چرا که گفته که قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
نزلت هذه الآیة فی خمسة فیَّ وفی علی وحسن وحسین وفاطمة انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و برین
تقدیر آنحضرت علیه السلام معین فرموده است وازین حدیث نیز
مفهوم شد که این عبارت برأسها آیتیست واما قاضی ناصر الدین
بیضاوی متعصب است بر او در تفسیر خود چنین تفسیر کرده انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس الذنب المدنس لعرضکم وهو تعلیل لامرهن
ونهیهن علی الاستیناف ولذلک عم الحکم اهل البیت نصب علی النداء
او المدح ویطهرکم عن المعاصی تطهیرا واستعارة الرجس للمعصیة
والترشیح بالتطهیر للتنفیر عنها وتخصیص الشیعة اهل البیت بفاطمة

وعلی وابنیها

وعلی وابنیها رضی الله عنهم لما روی انه علیه السلام خرج ذات غدوة
وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجلس اتت فاطمة فادخلها فیه ثم جاء
علی فادخله فیه ثم جاء الحسن والحسین فادخلهما فیه ثم قال انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت والاحتجاج بذلک علی عصمتهم
وکون اجماعهم حجة ضعیف لان التخصیص بهم لایناسب ما قبل الآیة وما
بعدها والحدیث یقتضی انهم اهل البیت لا انه لیس غیرهم انتهی
کلام القاضی وماحصل معنی بنابر تفسیر او این شد که جز این نیست
که خواسته است از شما حق تعالی یعنی راضی شده ایشان بامور دادن و
اجتناب از منهیات مذکورات را از برای اینکه ببرد از شما گناه
را که سبب آلودگی و تلوث و عرض شما میشود و پاک سازد شما را
از گناهان پاک ساختن وماحصل معنی بر روشی که عطا یفه امامیه قرار
داده اند اینست که خواسته است واراده کرده حق تعالی اینکه
ببرد از شما کثافت و چرک معنوی را که آن عبارتست از میل با آنچه شیطان
در دل آدمی اندازد بخلاف رضای حق تعالی و بر مقتضی شهوت عزم یابد
یا بمقتضی کراهت آنچه مشقت و تعب والم در او باشد اگرچه نافع باشد
برای حال نشاة اخروی او و این میل بحسب جبلة در آدمی مرکوز است
و پاک سازد شما را پاک ساختنی بدور کردن آن میل از شما که مبدأ
جمیع فسادات و رذائلست و بحال اول لیذهب مفعول له یرید میشود
ومفعول به محذوفست وتقدیر اینکه انما یرید الله ایتمارکم بالماموریات
المذکورة واجتنابکم عن المنهیات المذکورة لیذهب و بنابر حال ثانی لیذهب

مفعول به میشود واحتیاج بتاویل شدن بحذف نمیشود ونظایر
این در قران مجید بسیار است یکی از انها یرید الله لیبین لکم سنن
الذین من قبلکم در تفسیر این ایه گفته اند که لام بجای آن است یعنی
یرید ان یبین یا لام زایدست واز دنبال ان مقدر دوم یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم ای یریدون ان یطفئوا وازین مقوله بسیار است
ودر حل اول مراد الله وانچه تعلق گرفته باو اراده الهی افعال عباد
میشود که صدور ان باختیار ایشان کسب عبادست ووقوع وعدم
وقوع ان هر دو محتمل واذهاب رجس وتطهیر که علة غائی ان افعال
از امر ونهی ساخته شده محقق ان حتمی نمیشود بلکه وابسته
با یتمار واجتناب وعدم ایتمار واجتناب میشود وبنابر حل
ثانی اراده شده حق تعالی که متعلق اراده است از افعال الهی
میشود که مانعی ازان وبا آن نیست واقتدار تام هست پس حتمی
میشود تحقق اذهاب وتطهیر قال جار الله فی الکشاف فی تفسیر قوله
تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون
ای یتوبون من الکفر فان قلت من این صح تفسیر الرجوع
بالتوبة ولعل من الله ارادة واذا اراد الله شیئا کان ولم یمتنع وتوبتهم
مما لا یکون الا تری انها لو کانت مما یکون لم یذوقوا العذاب الاکبر
قلت ارادة الله تتعلق بافعاله وافعال عباده فاذا اراد شیئا من
افعاله کان ولم یمتنع للاقتدار وخلوص الداعی واما افعال عباده
فاما ان یریدها وهم مختارون لها او مضطرون الیها بقسره والجائه

فان ارادها

فان ارادها وقد قسرهم فحکمها حکم افعاله وان ارادها علی ان یختاروها
وهو عالم انهم لا یختارونها لم یقدح ذلک فی اقتداره کما لا یقدح فی
اقتدارک ارادتک ان یختار عبدک طاعتک وهو لا یختارها
لان اختیاره لا یتعلق بقدرتک واذا لم یتعلق بقدرتک لم یکن فقده
دالا علی عجزک انتهی واز انچه گفته شد اگرچه مجملا وجه رجحان
حل ثانی بر حل اول ظاهر شد اما همین محل استفصیل یاد کرد وجوه
برخاطر ناظرین مسودات عرضه کرده میشود اولا اینکه اذهاب رجس
اقتضا بردن چیزی ناخوشی میکند که در طبع ایشان حاصل باشد
وبحسب حل اول معنی ایه این شده که حق تعالی از شما میخواهد اجتناب
از معاصی واتیان واجبات را که تا انکه ببرد از شما رجس را یعنی
تا انکه الوده نشوید بلوث معاصی واین دور داشتن رجس است
از شما نه بردن رجس از ایشان ومناسب این معنی این عبارتست
که لیبعد عنکم الرجس او لیصونکم من الرجس دوم اینکه تطهیر عبارة
اخری اذهاب رجس است پس هر دو جمله کلام علت غائی نهی واجتناب
ورنج ایل میشود وتطهیر مناسبتی بتعلیل امر بامور است بیدالکنید
مگر بتکلفی بعید ومناسب تعلیل اوامر بر قیاس تبعید وصون از
معاصی این قسم کلامی میشود که وتحلیکم او یزینکم بالفضایل بر خلاف
ان بر حلی که درو متعلق است ارادة الله اذهاب واز اله میل وهم
نافرمانی حق تعالی بوده باشد باغوای شیطان واین در طبع ادمی
هست ومعطل شدن ان میل وهم ونگاه داشت وصیانت از ذری

میشود وعصمت عبارة ازانست یا لازم آن ودرین صورت اذهاب
رجس وتطهیر بمعنی واحد بودن ضرری ندارد وعلت غایی دو چیز
ساخته نشده اند وجه سوم اینکه بنابر حمل طایفه امامیه مفاد
آیه بشارة قطعی میشود بحضرت پیغمبر واهل بیت او چرا که اراده
الهی متعلق شده بفعل خودش ومانعی در متصور نیست وبودن مقام
امتنان گفته شده وبنابر حمل اکثر اعدا از بشارة خالیست ومجرد موعظه
میشود با زواج وبیان علت غایی اوامر ونواهی چنانچه اینمعنی واقع شده
درباب سایر مومنین ومومنات وتحقق اذهاب رجس وتطهیر
وابسته بایتمار واجتناب است ازجانب ازواج که ان بطریق
سایر افعال عباد وقوع ولا وقوع او هر دو محتملست وجه چهارم اینکه
بحمل امامیه اخبار بتطهیر قطعی تشریفی مختص است بحضرت پیغمبر و
اهل بیت او علیهم السلام وبحمل دیگر این حکم تعلیل اوامر ونواهی
است باذهاب رجس وتطهیر واختصاص بکسی ندارد بلکه اوامر
نواهی مشترکست در کل مکلفین واوامر ونواهی سایر الناس
نیز علت غایی همین قسم معنی است ودرمیان این وجه ووجه سابق
فرقی نازکست که بر صاحب بصیرة مخفی نیست اگر چه بحسب ظاهر یکی
مینماید وجه پنجم اینکه اگر مقصود مجرد بیان علت غایی اوامر ونواهی
میبود اگر بعضی از اوامر ونواهی باقی بوده درمیان بیان علت غایی
وجهی کردن نمیداشت چه جمله واذکرن الی اخرها نیز مشتمل بر
امر ایست واین علت غایی در وهم جاریست برخلاف حمل شیعه که بران

تقدیر

تقدیر این جمله تعلیل وذکر تشریف حضرت پیغمبر با اهل البیت او
در اثناء موعظه ازواج کمال مناسبة دارد ازجهت نسبة وصلتی
ونسبی مختص که فیما بین فریقین متحقق کشته وذکر جدا حضرت
پیغمبر واهل البیت در اثناء ذکر ازواج مشابهت تمام بیدا میکند تلفظ
او کنایة بمعاشرة وامیزش ایشان بایکدیگر که در عالم عیان بحسب یکی
ونشست وخاست داشته اند وعجب از قاضی بیضاوی که
گفته که وتخصیص الشیعة اهل البیت بفاطمة وعلی وابنیهما رضی الله عنهم
لما روی انه علیه السلام خرج ذات غدوة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود
فجلس واتت فاطمة فادخلها فیه ثم جاء علی فادخله فیه ثم جاء الحسن
والحسین فادخلهما فیه ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا والاحتجاج بذلک علی عصمتهم وکون اجماعهم
حجة ضعیف لان التخصیص بهم لا یناسب ما قبل الایة وما بعدها
والحدیث یقتضی انهم اهل البیت لا انه لیس غیرهم انتهی چرا که عدم
مناسبة ذکر کرده شد وحال آنکه در قرآن مجید بسیار جا درمیان
معطوف ومعطوف علیه کلام طولانی واقع شده که ازین قسم مناسبة
نیز خالیست وچند مثال از کلام الهی عنقریب آورده خواهد شد
ودر انجا مفسرین گفته اند که ملبس بدع ان یقع بین المعطوفین
فاصلة وان طالت وجه ششم اینکه بر تقدیری که دلالت لفظ اهل البیت
بحسب معنی لغوی یکسان باشد بر ازواج واولاد بسبب سکون
وابواء همه در محوطه واحده که محیطست باوحده مشترک انساب

همه بحضرت پیغمبر بقدری مشترک از نسبت با وجود این قدر مشترک
که از امور عارضه خارجیه است اولاد و احفاد را که ابن عم باشد
و در میان پدران ایشان اخوة ابا و اما بوده قرب و اختصاصی دیگرست
طبیعی فوق آن قدر مشترک عرضی که این نسبت قابل زوال نیست
بر خلاف نسبت ازواج که ممکن است بطلان و انفساخ او و مثل
مشهور است که خون بسته دگر باشد و بر بسته دگر پس اینجا اگر
مخصوص شوند بمزید تشریف و اجتبای حضرت پیغمبر اراده
بران اقامت کرده باشد بمثل در آوردن ایشان با خود در زیر کسا و ایراد
دعا مناسب آیت تا منکشف شود مرایا اسرار آیت عجب نیست و کسی که
حسن ظن به پیغمبر خود و اولاد پیغمبر خود دارد و مراعات ادب نسبت
با ایشان میخواهد بکند البته حمل برین میکند وجه هفتم اینکه
اوسع و اشمل و ابعد نسبتها نسبی در عرب بعد از اشتراک در
ولد حضرت اسمعیل بودن اتحاد در شعب است بعد از ان اتحاد
در قبیله بعد از ان موافقت عمارة و بعد از ان بطن و بعد از بطن
مشارکت در فخذ و اخر از همه فصیله است و ظاهر است که ازواج
عبد المطلب نبوده اند بلکه اکثر در فخذ و بطن نیز مشارکت نداشته
و در قریش بودن مشارک بوده اند مثل عایشه که تیمی بود و حفصه که
عدویه بود و این مشارکت در عماره میشود بعد از ان مفارقت و
مباینت بوده در سه طبقه بر خلاف اولاد که بعد از مشارکت فصیله مشارکت
در امر اخص و اقرب از ان نیز داشته اند و ان مشارکت در اکل اکرامی

معین کرده

معین کرده شود و طبقه اقرب از ان فصیله قرار داده شود اتحاد
بیت خواهد بود و این اتحاد در ازواج مفقود است قال جار الله
فی الکشاف فی تفسیر قوله تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر
و انثی وجعلناکم شعوبا و قبائل والشعب الطبقة الاولی من الطبقات
الست التی علیها العرب وهی الشعب والقبیلة والعمارة والبطن
والفخذ والفصیلة فالشعب یجمع القبائل والقبیلة یجمع العمائر و
العمارة یجمع البطون والبطن یجمع الافخاذ والفخذ یجمع الفصائل خزیمة
شعب وکنانة قبیلة وقریش عمارة وقصی بطن وهاشم فخذ و
العباس فصیلة وسمیت الشعوب لان القبائل تتشعب منها وجه هشتم
دال برانکه ازواج از اهل بیت مذکور درین آیه جدا اند اینست
که متصل همین آیه تطهیر و از عقب این آیتی دیگر در شان ایشان
واقع شده که واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة ان الله
کان لطیفا خبیرا و لفظ بیوتکن در حق ایشان یاد از ان میدهد که
هر یک از ینها را بیتی باشد و در آیه اشعار و ایما باشد باینکه
بیوت ایشان متعدد است چنانچه ازواج متعدده بوده اند
و اجماعت را که مخصوص و مشرف شده اند باراده اذهاب رجس
و تطهیر بیتی واحد است حاوی و محیط بانها و جامع انها و نیز
که از ان بیت مراد بیت جسمی مرکب از چوب و خشت و گل نباشد
بلکه اشارت به نبوت بوده باشد و لفظ بیت از برای او مستعار
شده باشد و از برای اظهار این امر معنوی غریب تا بوجه که شامل حال

بر گزیدها حق سبحانه تعالی حضرت پیغمبر اینجماعه را بیرا آوردن
با خود در زیر کسا ممتاز ساخته باشند تشبیهاً لاحاطة الکساء
لهم باحاطة شرف النبوة لهم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم واگر ازواج داخل اهل البیت میبودند
در آیه مناسب این عبارت می بود که واذکرن ما یتلی فی بیتکن خصوصا
که ذکر بیت متصل گذشته و آن بیت بیت واحد بوده و همچنین که
در آیه لاحقه فی بیوتکن واقع شده در آیات سابقه نیز وقرن
فی بیوتکن صادر گشته ودلالت بر تکثر که مذکور شد باید و باین
مؤید میشود چه اگر ازواج اهل البیت میبودند که مطهرین درو
جمعند وقرن فی بیتکن الیق می بود والله اعلم بحقایق الامور وجه
انهم آنکه اگر ازواج همچو اولاد یکسان در لفظ اهل البیت داخل باشند
ومراد الله کل فریقین باشند بی تفاوت وتفاضل بر این عمل حضرت
که در آوردن اینجماعه با خود در زیر کسا بوده باشد و ایراد دعا موافق
آیه و تلاوة آیه در این حین و در نیاوردن هیچ از ازواج همی
باید که ایهام خلاف مقصود باشد و خلو تر از معنی که مراد الله است
راه نمودن واین ادا از سایر الناس مسلمین قبیح است ابعد الله عن
ذلک افضل رسله بعدا کبیرا واگر کسی گوید که قایل شوید ترجیح
وتفاوت اولاد بعد از مشارکة ازواج با ایشان جواب میگوییم که آن
تفاوت که بان قایل شدیم جز آن نتواند بودن که باعث شده باشد
بورود این آیه در شان حضرت پیغمبر واولاد و تخصیص بایشان و

ووجود آیات دیگر در شان ازواج که اینها نیز مشتمل بر مدح و ستایش
ایشان هست بر سایر نساء و ذکر خصایص ایشان در این شان
بانکه اجر حسنات ایشان مضاعف است از اجر سایر نساء وغیر
آن واینجا محل ایراد آنها نیست که در اینها فاصله که مناسب ما قبل
وما بعد نیست باقرار مخالف واقع شده وانرا مستبعد ندانسته
اند یکی از آنها در سوره نور واقع شده که قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول
فان تولوا فانما علیه ما حمل وعلیکم ما حملتم وان تطیعوه تهتدوا
وما علی الرسول الا البلاغ المبین وعد الله الذین آمنوا منکم و
عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم
امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک
هم الفاسقون واقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الرسول
لعلکم ترحمون قال المفسر النیشابوری واقیموا الصلوة معطوف
علی اطیعوا الله ولیس یبدع ان یقع بین المعطوفین فاصله وان
طالت وکررت طاعة الرسول للتاکید وقال جار الله فی الکشاف
واقیموا الصلوة معطوف علی اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولیس
ببعید ان یقع بین المعطوف والمعطوف علیه فاصل وان طال لان
حق المعطوف ان یکون غیر المعطوف علیه وکررت طاعة الرسول تاکیدا
لوجوبها وقال القاضی واقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الله
واطیعوا الرسول فی سایر ما امرکم به ولا یبعد عطف ذلک علی
اطیعوا الله

ان الفاضل وعد علی المامور به فیکون تکریرا لامر بطاعة الرسول
انتهی وهرگاه چنین باشد در ما نحن فیه هم اگر در میان آیاتی
که در شان ازواجست آیتی مختص واقع شده باشد در شان
حضرت پیغمبر و فرزندان او و ابن عم که پدر فرزندان او هاست
و زوج و فرزند حقیقی چه استبعاد دارد این مناسبت هست
که اینجا هم از منسوبان آنحضرت اند همچنانکه ازواج از منسوبان
آنحضرت اند بلکه مناسبت اینها را قربت جناب پیغمبر ثابت
شد و آیه دیگر الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی
اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله
سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها و اهل سنت در تفسیر این ضمیر علیه
را راجع بصاحب ساخته اند و برقیاس سخنی که قاضی در آیه تطهیر
گفته میتوان گفت که ارجاع الی الصاحب لا یناسب ما قبل
تلک الجملة اعنی قوله فقد نصره الله و ما بعدها اعنی و ایده و نظایر این
دو آیه در کلام مجید بسیار است **فصل** در ذکر آیاتی که دلالت
بر فضل امیر المومنین علیه السلام و اهل بیت نبوی دارد و در کتب جمهور
روایت اینکه این آیات در شان آنحضرت واقع شده است یکی
از آنها این آیه است افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقیه کمن متعناه متاع
الحیوة الدنیا ثم هو یوم القیمة من المحضرین و قاضی میر حسین در شرح
سابعه از فواتح گفته که صاحب کشاف گوید که آیه افمن وعدناه الی
آخرها در شان حضرت علی و حمزه و ابی جهل است **فصل**

هو الذی

هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین قال صاحب نهج الحق و کشف
الصدق عن ابی هریرة قال مکتوب علی العرش لا اله الا الله وحده
لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی ابن ابی طالب قال
الشارح المتعصب الشاتم الخائن الجارح للکلام فی شرحه جاء هذا
فی روایة اهل السنة و لا شک ان علیا من افاضل المومنین و
من خلفائهم و ائمتهم و لما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مویدا
بالمومنین کان تاییده بعلی من باب الاولی و لکن لا یدل علی النص
المدعی و نقول لمولف السوءات سبحان الله ما اعمی بصیرة هذا
الرجل یقول بعد تسلیم الروایة و اعترافه بانه حق و صدق انه لا یدل
علی النص المدعی یعنی الامامة و الافضلیة و کفی فی افضلیة کون
اسمه مکتوبا علی العرش مع اسم سید المرسلین و مدح الله تعالی
له بخصوصه بان جعله ناصر رسوله و ذا یده و لما لم یکن اسم احد من الخلائق
مکتوبا معهما و صارت هذه العطیة العظمی مختصة بعلی علیه السلام
ثبت کونه افضل من کل الخلایق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فلما ثبت افضلیته ثبت کونه الالیق بالامامة بعده بل الافضل و هو المراد
بالتنصیص بل ثبت شیء زاید علی ما هو المقصود و هو کون ابن الخطاب
مومنا لان عرش الله تعالی انزه من ان یکتب علیه اسم الکافر و لو تقریبا
فصل والسابقون السابقون اولئک المقربون فی
جنات النعیم قال صاحب نهج الحق و کشف الصدق روی الجمهور
عن ابن عباس قال نزلت هذه الآیة فی علی بن ابی طالب و قال الشارح

الجارح ان هذا الحديث جاء في رواية اهل السنة ولكن بهذه العبارة
سباق الامم ثلثة مؤمن آل فرعون وحبيب النجار وعلي بن ابي طالب
ولا شك في ان عليا سابق في الاسلام وصاحب السابقة والفضائل
التي لا تخفى ولكن لا تدل الآية على نص بامامته يقول الفقير الجامع
لمسودات الشارح اعترف بما نقله زاعما انه لا يدل الا على كون علي
من السابقين في هذه الامة ولا مانع من كون غيره اسبق منه وافضل
بحسب هذه الفضيلة ولو علم ان عبارة الحديث كما نقله يدل على كون علي
في هذه الامة اسبق من الكل لما اعترف اما بيان دلالته على انه سابق
عنه فان من له سليقة وخبرة في اساليب الكلام وانحاء سوقه
فهو يعرف ان مثل هذا الكلام يقع في تعداد الافراد الفائقة في الصفة
المذكورة ويفيد الحصر في المعدود الا يرى ان معنى قولهم الخلفاء
الراشدين اربعة انهم اربعة ولا خامس لهم في هذا المعنى لا ان هؤلاء
الاربعة خلفاء راشدين ويمكن ان يكون غيرهم ايضا من الخلفاء
الراشدين وقولهم المبشرون بالجنة عشرة فلان وفلان الى آخرهم
معناه ان المبشرين هم لا غير فكذلك قوله عليه السلام سباق الامم
ثلثة معناه انه لا رابع لهم مثلهم او فائقا منهم وايضا لو كان ابو
بكر اسبق الى الايمان من علي عليه السلام لناسب ان يقول عليه الصلوة
والسلام مؤمن آل فرعون وحبيب النجار وابي بكر مكان ما قال وعلي
ابن ابي طالب بل يجب ان يقول كذلك ولو جاز تعدد السباق
في هذه الملة وكان ابو بكر اسبق او من السابقين تعدد عليه الصلوة

والسلام

والسلام ابا بكر مع علي عليه السلام ولما لم يفعل كذلك بل اقتصر في
معرض التعداد بعلي عليه السلام علم انه هو السابق الذي لا
اسبق منه ولا سابق معه ومتى كان كذلك كان الاسبق هو الاقرب
منزلة عند الله لقوله تعالى السابقون السابقون اولئك المقربون
ومن هو اقرب من الله فهو الافضل ومن هو الافضل فهو الاحق بالامامة
فحصل بالامامة النص بفضل كرامة الله ولله الحمد على ذلك حمدا كثيرا كثيرا

فصل يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول
واولي الامر منكم فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم
تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير واحسن تاويلا قال المفسر
النيشابوري في التفسير الكبير هذه الآية مشتملة على اكثر علم اصول
الفقه لان اصول الشريعة اربعة الكتاب والسنة واشار اليهما
بقوله اطيعوا الله واطيعوا الرسول وليس العطف للمغايرة الكلية
ولكن الكتاب يدل على امر الله ثم يعلم منه امر الرسول لا محالة والسنة
تدل على امر الرسول ثم يعلم منه امر الله والاجماع والقياس واشير الى
الاجماع بقوله واولي الامر لانه تعالى امر بطاعتهم على سبيل الجزم وجب
ان يكون معصوما اذ لو احتمل اقدامه على الخطاء والخطاء منهي عنه
لزم اجتماع الامر والنهي في الفعل الواحد وانه محال ثم ذلك المعصوم
اما مجموع الامة او بعضها على ما يقوله الشيعة من ان المراد بهم الائمة
المعصومون او ما زعم بعضهم انهم الخلفاء الراشدون او على ما روي عن
سعيد بن جبير وابن عباس انهم امراء السرايا كعبد الله بن حذافة السهمي

على الطرد والنو

او كخالد بن الوليد اذ بعثه رسول الله في سرية وكان معه عمار بن
ياسر فوقع بينهما خلاف في شيء فنزلت الاية او على ما روي عن
ابن عباس والحسن ومجاهد والضحاك انهم العلماء الذين يعلمون
بالاحكام الشرعية ويعلمون الناس دينهم لكنه لا سبيل الى الثاني اما ما
زعمه الشيعة فلانا نعلم بالضرورة انا في زماننا هذا عاجزون عن
معرفة الامام المعصوم وعن الاستفادة منه فلو وجب علينا طاعته على
الاطلاق لزم تكليف ما لا يطاق ولو وجب علينا طاعته اذا صرنا عارفين
به وبمذهبه صار هذا الايجاب مشروطا ولزم ان يكون اللفظة
الواحدة مطلقة ومشروطة معا وهو باطل وايضا الامام المعصوم
عندهم في كل زمان واحد ولفظ اولي الامر جمع وايضا انه قال فان
تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول وعلى هذا ينبغي ان يقال فردوه
الى الامام واما سائر الاقوال فلا نزاع في وجوب طاعتهم لكنه اذا علم
بالدليل ان طاعتهم حق وصواب وذلك الدليل ليس الا الكتاب والسنة
فاذا لا يكون هذا قسما منفصلا كما ان وجوب طاعة الزوجة للزوج
والتلميذ للاستاذ داخل في طاعة الله وطاعة الرسول اما اذا حملناه على
اجماع اهل الحل والعقد لم يكن هذا داخلا فيما تقدم لان الاجماع قد يدل
على حكم لا يوجد في الكتاب والسنة وايضا قوله فان تنازعتم في
شيء مشعر باجماع تقدم تخالف حكمه حكم هذا التنازع وايضا طاعة
الامراء والخلفاء مشروطة بما اذا كانوا على الحق وظاهر الآية يقتضي
الاطلاق واذا ثبت ان حمل الآية على هذه الوجوه غير مناسب تعين

ان يكون

ان يكون ذلك المعصوم كل الامة اي اهل الحل والعقد واصحاب الاعتبار
والاراء فالمراد بقوله واولي الامر ما اجتمعت الامة عليه وهو المدعى
واما القياس فذلك قوله فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول
اذ ليس المراد من رده الى الله والرسول رده الى الكتاب والسنة والاجماع
والا لكان تكرارا لما تقدم ولا تفويض علمه الى الله ورسوله والسكوت
عنه لان الوقائع ربما كانت لا يحتمل الاهمال ويفتقر الى قطع مادة
الشغب والخصومة فيها بنفي او اثبات ولا الاحالة على البراءة الاصلية
فانها معلوم بحكم العقل فالرد اليها لا يكون ردا الى الله والرسول فلابد
المراد ردها الى الاحكام المنصوصة في الوقائع المشابهة لها وهو معنى هذا م
القياس فحصل الاية الخطاب لجميع المكلفين بطاعة الله ثم لمن علم
الرسول بطاعة الرسول ثم لما سوى اهل الحل والعقد بطاعتهم ثم امر
اهل استنباط الاحكام من مداركها ان وقع اختلاف واشتباه بين
الناس في حكم واقعة ما ان يستخرجوا لها وجها من نظائرها واشباهها
فما احسن هذا الترتيب انتهى واين كلام ملخص كلام فخر الدين رازيست
كه مفسر نيشابوري از تفسير كبير او نقل كرده ومساهله كرده در بعض عبارة
واقع شده چون مقصود مفهوم ميگردد ومناقشه در عبارة از دأب
محصلين ناظرين در مقاصد حقيقة معنويه دور است اغماض عين
ازان نموده در مقاصد معنويه بحث كرده ميشود اولا انكه گفته لانه تعالى
لما امر بطاعتهم على سبيل الجزم وجب ان يكونوا معصومين لانه لو احتمل
اقدامهم على الخطاء منهي عنه لزم اجتماع الامر والنهي في الفعل الواحد والمخاطر م

وانه محال این سخن حقست که بر زبان او جاری شده و طایفه جعفر
این مقصد را در این مقام و در مقامات دیگر استعمال کرده اند و آنکه
در نفی مراد بودن خلفا داشته این بنابر مذهب خویش عصمت ایشانرا
مسلم نداشتند و در باب امرا و سرایا و سایر علما بطریق اولی این مقدمه
هم در سوای خلیفه طایع که ایشان در نزد ایشان همه معصومین است مسلم است
و او هم اقرار بآن نموده و در تخصیص آنکه اولو الامر معصومین واجب
الاتباع جز کسانی نشد بدر کردن ایشانرا دخیلست و آنکه در بیان این
مطلب گفته که واما سائر الاقوال فلا نزاع فی وجوب طاعتهم لکنه
اذا علم بالدلیل ان طاعتهم حق وصواب و گفته که و ایضا طاعة الامراء
والخلفاء مشروطة بما اذا کانوا علی الحق وظاهر الآیة یقتضی الاطلاق
این مقدمات هم حقست و دخیل در اثبات مقصود طایفه جعفر
باقی ماند سخن بر سر آنکه کلام صلاحیت این دارد که مراد از اولوا
معصومین باشند چنانچه شیعه بر آن رفته اند یا نه و سخن بر سر
آنکه چون مراد ائمه معصومین نباشند چنانچه طوایف مذکوره
نیست می باید که مراد اهل حل و عقد از اصحاب اعتبار و آرا باشند و معصوم
مجموع ایشان باشند با آنکه هریک از آحاد این مجموع معصوم نباشند
اما حکایة ائمه معصومین پس آنچه فخر الدین رازی در نفی مراد بودن
ایشان گفته که ما در این زمان خود یعنی مراد آن غیبت امام عاجزیم
از معرفت و شناخت امام معصوم و از استفاده از وی پس اگر واجب باشد
برما الطاعة و علی الاطلاق لازم می آید تکلیف ما لا یطاق و اگر واجب نشد

برما الطاعة . واگر

برما الطاعة او علی الاطلاق لازم می آید تکلیف ما لا یطاق و اگر واجب
باشد برما الطاعة او وقتی که واقف شویم برو و بر مذهب او پس
این وجوب مشروط میشود نه مطلق و ظاهر آیه اطلاقست جوابش
اینست که تواند بودن که واجب بودن اتباع ائمه معصومین که در
نایبان حضرت رسالت پناهی اند یکی بعد از دیگری همچو واجب بودن
اتباع حضرت پیغمبر بوده باشد و چنانچه عاجز بودن ما از رسیدن
بحضرت رسالت پناهی الان و از استفاده از آنحضرت هیچ مانع از
وجوب اتباع آنحضرت نیست بلکه واجبست بر کل مکلفین تا قیامت
اتباع آنحضرت یعنی انقیاد اوامر و نواهی آنحضرت و عمل بفرموده آنحضرت
کردن همچنین تعذر رسیدن ما بامام آخرین که بنابر حکمت الهی
و بامر الهی مختفی باشد باید که مانع نباشد ما را از اتباع اقوال هریک
از این دوازده تن از نایبان حضرت رسالت پناهی که هریک در عصری
مسندی داشته اند و مفترض الطاعة بوده اند و بعد از فوت و رحلت
ایشان بعالم بقا انچه ایشان بر نیابت حضرت پیغمبر بخلق رسانیده
اند از احکام شریعه و منقول از ایشان مانده در خلایق واجب باشد
عمل کردن بآن و همچنانکه فوت حضرت پیغمبر و رحلت بعالم بقا و بر آن
قیاس فوت ائمه یکی بعد از دیگری باعث خلل و فتور در وجوب تابعیت
ایشان نشد غیبت امام دوازدهم نیز باید که هیچ مخل در وجوب
اتباع اوامر او علیه و علیهم السلام نبوده باشد و مجمل جواب آنکه
وجوب طاعت ائمه معصومین علی الاطلاق باشد همچنانکه وجوب آنحضرت

وطاعة رسول آنکه مطلق است در رسیدن بامام دوازدهمین شرط نیست
در طاعت معصومین تا تکلیف ما لا یطاق باشد خصوصاً از برای
مردمی که در عصر غیبة واقع شده اند بلکه سخن در عصری مقارن
ظهور امام آخرین بوده، بیش از غیبة نیز هست که لازم نباشد بر همه
اهل آن عصر وصول بامام واستفاده مسایل شرعیه بی واسطه از وجوب جمله
ایمان اهل بلاد بعیده مثل حبشه و یمن بحضرت رسالت پناهی بی
حاضر شدن بمجلس مقدس نبوی و مشاهده مقبول بوده چرا نتواند
بودن که در باب وصی نبی نیز تصدیق بامامت او و تابعیت او از اول
بی مشاهده کافی باشد و آنکه گفتند علی ان طاعة الله وطاعة رسوله مطلقة
فلو کانت هذه الطاعة مشروطة لزم ان یکون اللفظة الواحدة مطلقة و مشروطة
معا وهو باطل جوابش گذشت که ما طاعة اولی الامر را نیز بدستور طاعة خدا
و رسول خدا مطلق میگیریم دیریک و تبرع است و آنکه گفتند کذا ایضا
الامام المعصوم عندهم فی کل زمان واحد ولفظ اولی الامر جمع جوابش
اینست که ایراد لفظ جمع میتواند بودن که باعتبار کل آنها باشد واما آنکه
گفتند که وایضا انه قال فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول وعلی هذا
ینبغی ایضا ان یقال فردوه الی الامام ظاهرا معنی لهذا بگوید الی الامام یا الی اولی
الامر می بایست بعد از الی الله والرسول مذکور بود بر هر تقدیر جوابش این
روش میتوان گفت که چون رد باولی الامر که نایبان رسول الله اند حقیقة
رد برسول است در تحت رد برسول درج شده بود از فردوه الی الله
والرسول رد بخدا و رسول است و نایبان رسول بتبعیت امنا بیناب

اوینند

اوینند و ازین مقوله تاویل بسیار جا در تفاسیر آیات از علمای ایشان
واقع شده واما آنکه در اثبات وجوب اتباع اجماع گفتند که واذا ثبت
ان حمل الایة علی هذه الوجوه غیر مناسب تعین ان یکون ذلک المعصوم
کل الامة ای اهل الحل والعقد واصحاب الاعتبار والآراء فالمراد بقوله
واولی الامر ما اجمعت الامة علیه وهو المدعی بس سستی این سخن
از وجوه بسیار است از انجمله آنکه متعین شدن این محمل را ذکر کرد
این عبارة و این مراد بودن را موقوف بر مناسب نبودن حمل بر آن
وجوه ساختند وحال آنکه بیان کرده شد حمل کردن اولی الامر بر ائمه معصومین
ومراد داشتن ایشان مناسب هست و محظوری لازم نه که صاحب این
کلام بر آن وجود دانسته منتفی است و بر تقدیری که مراد هیچ
یک از وجوه مذکوره نباشد لا نسلم که متعین شود مراد بودن کل
امة چرا نتواند بودن که مراد سوای آن وجوه و کل امة هر دو بوده باشد
وعلم وجدان شیء دلیل بر عدم واقعی آن شیء نمیشود و چه دیگر آنکه
هرگاه هر یک از آحاد جمله جایز الخطا باشند و جزم بعصمت هیچ کدام
نباشد بس بر کل هم بحکم بدیهه عقل جایز الخطا خواهد بود بس چگونه
حکم میکند صاحب این عبارة برینکه معصومی که می باید که مراد
آن باشد از لفظ اولی الامر آن کل امة است وقتی که مجتمع شوند بس
جیزی که اگر متمسک شود بحدیث لا تجتمع امتی علی الضلالة که نقل
میکنند با آنکه [illegible] حدیث از احادیث متواتره لازم الاتباع نیست
بر تقدیر تسلیم صدق نقل عبارة حدیث تاب ایمعنی ندارد که چیزی که

مجمع علیه کل فرق مختلفه اسلامیه بوده باشد که هیچ فرقه بر خلاف
ان نرفته باشند ان البته حقیقت و کل بر خطا و ضلال نرفته اند
وا ینقسم چیزی اگر واجب بوده باشد منکر و تارک او می باید که کافر
باشد مثل اینکه صلوة واجبه یومیه و مثل مشروعیه اذان از جمله
سنن علی اختلاف خصوصیاته و نیز میتواند بودن که مراد از حدیث
این باشد که چون تمامی فرق اسلامی متفق باشد بر چیزی و متمسک همه
کتاب و سنت باشد نه رای محض و شما تجویز میکنید اجماع بر چیزی
را که در کتاب و سنت نباشد چنانچه دالست بر وی این عبارت که
اذ الاجماع قد یدل علی حکم لا یوجد فی الکتاب والسنة و مسایلی
که شما اثبات ان باجماع میکنید مثل خلافت بنا تفاق کل در محل تحقق
است و نه تمسک بایه و حدیث بلکه در ابتدا در حین انعقاد
ان معامله جمعی علما از اصحاب حل و عقد بر خلاف ان بوده اند
بلکه اهل عصمت و اجتبا از اهل بیت نبوة کاره ان بوده اند تا انکه
بضرورة تقیه از نزاع و خصومت ساکت شدند و بالجمله خلاف
ان مسایل چند بین از فرق علما اسلامیه شد از اصناف شیعه
او در کتب مدون کشتند پس انقسم مسایل مجمع علیه کل فرق اسلام
نیست و از جهت در بحث حدیث لا تجتمع امتی علی ضلالة تواند
بودن که مندرج نباشد و نیز بوجهی موجهتر و واضحتر از انچه
مذکور شد میگوییم حدیث لا تجتمع امتی علی ضلالة را باین روش
معنی قرار دادن که مراد این باشد که در مسئله اگر بعضی از امت من در مانند

سهو حقیقت

دبر خطا

دبر خطا میفتند البته بعضی دیگر اصابت حق مینمایند و حق پوشیده
از همه نمی ماند و ایشان قصد به اقتضا این میکنند که در هر باب و
هر مسئله بعضی از امت اگر چه قلیل باشند حق را دریابند و لازم
نیست که حق در طرف اکثر باشد بل لازم این معنی هست اینکه
هرگاه کل بحیث لا یشذ منه احد بر امری باشند آن امر حق باشد
چرا که اگر باطل باشد اصابت حق واقع نشده خواهد بود از هیچ بعضی
و این خلاف نص حدیث مذکور است و این از باب اکرام الله تعالی
است و حفظ و صیانت ایزدی مر امت محمدی را و باعلام الهی می باید
که معلوم حضرت پیغمبر شده باشد و اگر نه بحسب احتمال عقلی مستحیل
نیست اینکه در مسئله که تشتت آرا شود آرا بر شقوق باطله دوره
و اصابت حق هیچ کدام ننماید و حق تعالی نگاهداشته باشد این
امت را از این طور نکایت و نا خوشی چنانچه ممکن الوقوع چنانچه نگاهداشته
از بعضی عذابها دنیوی که در امم سابقه بود از خسف و مسخ و غیره
و دور نیست که این حدیث اشارة بوده باشد بوجود معصومین از
امت و مراد این معنی بوده باشد که اگر جمعی از امت من در مانده و مسئله
بر خطا روند بعضی دیگر هستند از امت من که حق تعالی نگاهداشته
ایشان را از خطا ایشان البته اصابت حق مینماید اگر کسی گوید که
با انکه در هر یک از احاد که اجزا مجموعند کذب محتملست وجود در حد
تواتر رسید کل سالمست از خطا چرا در اجماع چنین نباشد جواب میگوییم
که تواتر محسوسات می باشد و در انچه در ادراک خطا الحسان محتمل نیست

که در استنباط برأی در نظریات وخطاء دیگر در متواترات بحسب
تعمد کذب میگنجد که آن بقرینه اینکه ممکن نیست اتفاق ایشان
جماعتی متفرق کثیری بر کذب برطرف می شود برخلاف اجماع دایما
در امری نظری که اولا خطا وغلط در دریافت در و بسیار میگنجد و
ثانیا تعمد قصد خلاف حق از برای غرض از بسیار از اهل حل وعقد ممکن
وکثیر الوقوع است نعم کسی که تتبع واستقراء قضایای اهل دنیا کند از روی
انصاف اذعان این مینماید وجه دیگر ضعف این حمل وحکم بوجوب
اتباع رای اهل حل وعقد اینکه مسئله که در کتاب وسنت باشد وحکم
ان ماخوذ از صریح قران وحدیث شود نه قیاس واستنباط ظاهر است
که احتیاج باجماع ارا ندارد واجماع را بان راه نیست وحکمی که اصل ان
در قران وحدیث نباشد لیکن نظیر ان بوده باشد وتوان این را از
روی نظیر استنباط کردن دران مسئله اجماع ارا بر شیء اما با منظور
داشتن ان نظیر ومقایسه بران خواهد بود یا بدون ان اگر با منظور
داشتن نظیر ومقایسه باشد پس این عمل قیاس واجتهاد خواهد بود
نهایتش قیاسها واجتهادها متفق بهم افتاده باشد واگر بدون منظور
داشتن ومقایسه باشد این حال یا از جهة جهل وعدم علم بان نظیر
خواهد بود که در قران وحدیث است ویا با علم ان از جهت عدم مبالات
واعتداد بحال ان خواهد بود که مقتضی نظیر انرا که در قران وحدیث
است منظور ندارند ومقتضی رای خود را اصل سازند واین هر دو حالت
مذموم ومنکر هست بلکه توان گفتن که حالت ثانیه فسق باشد

ومرتکب

ومرتکب ان اثم پس چگونه حق سبحانه تابعیت این طور کسان را برخلایق
همچو تابعیت خود وتابعیت رسول خود واجب گرداند وچون عقل عاقلی
باور کند این را که مراد الله از اولی الامر اینچنین کسانند پس معلوم شد
که اجماع اگر حق باشد در قسم مسایل که نظیر ان در کتاب وسنه باشد
وحکم ان از نظیر توان استنباط کردن جاری نخواهد بود بلکه منحصر
در انچه نه اصل آن در کتاب وسنه باشد ونه نظیر ان پس حکم اهل حل
وعقد دران مسئله از روی رای عقل خواهد بود ورای در امور شرعیه
باعتقاد واعتراف جمهور نیز منهی است هذا خلف وجه دیگر اینکه
فایده اجماع برین تقدیر بعضی از توقف بمعطل قرار یافت در مسئله
که اصل آن ونظیر ان هیچ کدام در کتاب وسنه نباشد باین طریق که
هر گاه رای همه حل وعقد بر چیزی قرار گیرد انرا واجب الاتباع دانند
وان صور محتمله باحتمال عقلی در مقام این شق نیز هست که رای
اهل حل وعقد متفق نیفتد بلکه متشعب ومتفرق واقع شود پس حکم
حق سبحانه تعالی در مقام ذکر حکم ان امور مسوق که حکم او ونظیر او در
کتاب وسنه نباشد هر اینه حکم این شق نیز ذکر میفرمود دیگر
از وجوه اشکال قرار دادن این حمل از برای عبارة اینکه از حمل
کردن اولی الامر بر معصوم پس صاحب این کلام باین وجه باز نمود
که اشکال وارد در رسیدن بامام معصوم ومستند ساختن احکام او
برخلاف اجماع که در همه عصری میسر هست میگوییم که ایا شرط هست
در اهل حل وعقدی که باجماع ارا ایشان اجماع متحقق میگردد مجتهد

بودن ایشان با آنکه ذکر شرطست چنانچه بعضی از علما گفته اند پس
همان اشکال اینجا هم رسید از برای آنکه شما عصر اجتهاد منقضی
شده میدانید و مجتهدین را منحصر در فقهای اربعه میدانند که
صاحب مذاهب مشهوره اند بر اتفاق و مجتهدین بعد از ایشان معدوم
باشند و اگر برای توسعه گویند که مجتهد صاحب مذهب درکار
نیست مجتهد فی المذهب در بعض مسایل کافیست و اینچنین
مردم غیر فقهای اربعه بوده اند و میتوانند بودن جواب میگوییم
که صاحب این حال نیز عزیز الوجود و نادر میباشد خصوصاً که جمعی
بطریقهٔ شما سد باب اجتهاد کل شده و از این جهت مردم سعی در آن
نمی نمایند و ندرت وجود صاحب این مرتبه از اجتهاد نیز کم مرتبه از آن نیست
که اگر خواهید نشان دهید که در مائهٔ عاشر الف سنه هجری شخصی
چند کس مجتهد بوده در یکی از مذاهب بعینه نمی توانند تعیین کردن پس چگونه
ممکنست جمع شدن یا جمع کردن آرای این قسم مردم در هر عصری که در وسعت
دایرهٔ اسلام آفاق و اقالیم را فرو گرفته بر مسئله از مسایل شرعیه
و اگر اجتهاد شرط نیست بلکه اینچنان که مفسر نیشابوری گفته بودن
ایشان از اهل حل و عقد مهام و صاحب اعتبار و آرا کافیست و صلاح
و ورع را هم شرط نکرده چه جای عدالة از این قسم مردم صاحب
غرض بودن و تابعیت اهوا و مطالب خود نمودن عجیب نیست بلکه چه
عجب که بعضی از ایشان طرف باطل را بواسطه موافقت غرض و مقصود
خود در رفاه حال خود ترجیح دهند و بعضی دیگر را باغوا مایل بطرف باطل

خود سازند و بعض دیگر را ترغیب و ترهیب نمایند چنانچه عدد
مجموع بیشتر شود از عدد تتمه که خارج از این مجموع باشند و بالجمله
ایشانرا بیشتر مردم توان گفتن و هرگاه حقیقت حال این باشد
که مفروض و مشروح گشت حاشا که حق سبحانه تعالی تابعیت اجماع
را بر خلایق واجب کرده اند همچو تابعیت خود و رسول بحق جوید تعالی
اسم و جل عن ذلک علواً کبیراً و چند دیگر اشکال این حال آنکه در
اجماع آیا اجتماع آرای کل حل و عقد شرطست بحیث لا یشذ منه احد
من اهل الحل و العقد پس این قسم اجتماع واقع نشده باعتراف
ایشان در معامله خلافه و غیران بسبب خارج بودن جمع کثیری از اعیان
و اگر اجتماع اکثر اهل حل و عقد کافیست پس در صورتی که اهل حل و
عقد بیست نفر بوده باشند مثل یازده از ایشان در مسئله بر شقی
روند بسبب منظور داشتن غرض خود و نه نفر که هم نفس الامر
صاحب صلاح و سداد باشند بر ضد آن رفته باشند بواسطه
رعایت حق و نفس الامر بنا بر این حال می باید که بموجب امر الهی که رای
آن یازده نفر که بر خلاف حق مفروض شد واجب الاتباع باشد
و رای نه نفر که مطابق حقست واجب الترک و هیچ متشرع منصفی حلال
داند که مستلزم این قسم مفسده باشد تلقی بقبول نمیکند مگر شکی
متعصبی مثل فخر رازی و حاشا که مراد چیزی باشد که مستلزم
چنین مفسده باشد و نیز در این صورت که یازده نفر از بیست نفر
بر شقی از حکم رفته باشد می باید که بنا بر حال مذکور موجب آیتی می باید

کرا آن حکم حق باشد و واجب الاتباع و چون رفتن رای بجانبی مقتضی
اجتهاد و فکر است و مجتهد را نظر ایشان بسیار است که رجوع
و بازگشت عارض میشود از رای خود اگر دو نفر از ایشان با ده شخص
را رجوع از آن رای سانح شود و با آن ده نفر متفق کردند کثرة اهل
رای را اعتبار در طرف دیگر که مقابل شق اول است خواهد بهم رسید
در این وقت و در این حال می باید که این شق مقابل شق اول حق شود
و حق مبدل بباطل و باطل مستحیل بحق کردد بنا بر انقلاب رای مجتهدین
متقابل شدن باین مقدمه تلاعب بدین است و وجه دیگر ضعف
این حل آنکه اولی الامر که واجب الاتباع باشند همچو خدا و رسول خدا
می باید که معلوم باشند بعلم یقینی بتعیین خدا و رسول خدا نه بظن
و تخمین و بودن از اهل حل و عقد یعنی صاحب دخل بودن در رتق و فتق
مهام و صاحب اقتدار بودن دخل و صاحب رای بودن امری است مظنون
و متفاوت بحسب تحقق در افراد چنانچه ممکن است که شخصی که مدخلیت
او در این امور قوی و واضح نبوده باشد بزعم بعضی مردم از اهل حل
و عقد نباشد و بعضی دیگر برای آن شخص و اقتدار او بر رتق و فتق مهام
اعتقاد قوی داشته باشند و در این صورت بعضی ثانی باهل حل شدن آن
شخص و امثال او اجماع را منعقد و متحقق خواهند دانست و بعضی اول
این شخص و امثال او را چون از درجه اعتبار ساقط میدانند وجود
ایشان را در تحقق اجماع دخیل نخواهند دانست و بسیار باشد که جمعی را
که خارج باشند از این اجماع سزاوار رتق و فتق دانند با آنکه بمدخلیت ایشان

متحقق

متحقق کردد اجماع بس متعین بالیقین نمیشود که چه کسان اهل حل
و عقد اند و چه کسان نیستند و اعتقاد مردم در باب ایشان مختلف
میشود مگر در باب قلیلی از ممتازان اهل حل و عقد که بخلاف باشد
صاحب رای و اعتبار بودن ایشان **فصل** یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و فی التفسیر النیشابوری
قال بعض العلماء ظاهر الامر للوجوب فوجب علی المؤمنین ان یکونوا
مع الصادقین لا بمعنی ان یکونوا علی طریقتهم و سیرتهم لان ذلک عدول
عن الظاهر بل بمعنی المصاحبة والکون مع الشیء مشروط بوجود ذلک
الشیء فلا بد من وجود الصادقین ثم انه ثبت بالتواتر من دین محمد
صلی الله علیه وآله وسلم ان التکالیف المذکورة فی القرآن متوجهة الی
المکلفین الی یوم القیمة فلا یکون هذا الامر مختصا بالکون مع الرسول
صلی الله علیه وآله وسلم فی الغزوات بل اعم من ذلک ثم ان الصادق واصحابه
بعد تسلیم وجوده مصاحبته تکلیف بما لا یطاق فالمراد بالصادقین
اهل الحل والعقد فی کل حین والمراد انهم اذا اجمعوا علی شیء کانوا صادقین
فیه محقین ویجب علی الباقین ان یکونوا معهم ظاهرا و باطنا انتهی
و فقیر مؤلف مسودات میگوید که شک نیست در اینکه کونوا مع
الصادقین امر بصدق و راست گوئی نیست چرا که عبارت مناسب
آن معنی کونوا صادقین است بلکه امر است بمعیت و مصاحبت
صادقین و بقرینه آنکه سابق بر این تصریح بعفو تقصیر ثلثه مخلفین
از رفاقت حضرت پیغمبر شده و در لاحق نیز تصریح بعدم جواز تخلف

اهل مدینه و اعراب حوالی شده از همراهی رسول الله صلوات الله علیه
می باید که حضرت پیغمبر که راس و رئیس صادقین است داخل باشد
در بین صادقین و تخذیر مومنین واقع شده باشد در بین صادقین
از ترک معیت و مرافقت حضرت پیغمبر بقوله تعالی یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی بترسید از خدا و ترک خدا
را سبب لازم گرفتن معیت صادقین سازید که در ترک معیت صادقین
بیم عقوبت و سخط الهیست چنانکه گفته شود که اتقوا الله
و لا تشربوا الخمر یا گفته شود اتقوا الله و واظبوا علی الصلوة الخمس
المفروضة یا اتقوا الله و لا تقتلوا النفس التی حرم الله قتلها و هرگاه
همچنین باشد مراد از صادقین اهل حل و عقد که اصحاب اجماع بوده
باشند گرفتن مناسب نیست چرا که حضرت پیغمبر داخل در ایشان صادقین
نیست و اجماع در عصر نبوت ممکن نبود پس می باید که مراد حضرت پیغمبر
بوده باشد و جمعی دیگر از صادقین امر آنحضرت و بعد از ایشان اینکه
آن صادقین در زمان ذکر آنحضرت مذکور شده اند و مومنین مامور
شده اند بمعیت حضرت پیغمبر و جماعه همه مفهوم میگردد امتیاز
صادقین از سایر مومنین و علو رتبه ایشان عند الله نسبت بسایر
مومنین و چون معیت مومنین مامورین بحضرت پیغمبر از روی استعلا
و مساوات امکان ندارد که مراد باشد بضرورت می باید که مراد معیت با
فروتنی و خضوع باشد چنانچه امت را با پیغمبر خود یا امام مفترض الطاعه
باید و مقتدی را با مقتدی و اوامر اینست معیت تصدیق ایشانست

در دعوی مقتدا بودن پس ما حصل کلام کونوا مع الصادقین اینست
که کونوا متبعین للصادقین فیما ادعوا من النبوة و الامامة مصدقین
لهم مطیعین لاوامرهم و نواهیهم تابعین لارائهم فی امور الدین
و الدنیا مقتدین بسیرتهم و طریقتهم مرافقین لهم فی الضراء و
السراء ساعین فی دفع شر الاعداء عنهم فی الحروب و غیرها و امثال
این مقدمات هم در تحت معیت مندرجست و اجماعه صادقین
نمی تواند بودن که اصحاب و مرافقین حضرت پیغمبر در غزوات باشند
که معاصر حضرت رسالت پناهی بوده اند چرا که در عصر نبوت مقتدا
واجب الاتباع صاحب امر و نهی منحصر در ذات مقدس مصطفوی
بوده و دیگران سواء آنحضرت همه در تحت خطاب یا ایها الذین آمنوا
مامورند باین معیت اگرچه امیر المومنین بوده باشد که یکی از
صادقین است و واجب الاتباع است در نوبت خود بعد از
انقضاء عصر نبوت بنیابت حضرت پیغمبر پس می باید که صادقین
دیگر که از مجموع ایشان با حضرت پیغمبر تعبیر بلفظ کونوا مع الصادقین
واقع شده اوصیاء آنحضرت بوده باشند از اهل بیت او و ذریت او
علیه و علیهم السلام و این حمل را بحمد الله تعالی چند وجه رجحان
و زیادتیست بر آن حمل که مراد از صادقین اهل حل و عقد
داشته از اصحاب اجماع اول اینکه در این حمل حضرت پیغمبر داخل
صادقین میشود چنانچه مقتضی سابق و لاحق کلامست و در آن
حمل خارج دوم اینکه صادقین بحسب این حمل صادقین در جمیع اقوال

بود و ممتنع الکذب برخلاف صادقین بحسب این حال که بر تقدیر تسلیم
صحت مستند حجیه اجماع ثابت می‌شود صدق ایشان در قضیه
که اجماع در و منعقد شده و متحقق گشته نه علی الاطلاق و الاطلاق
عبارة آیة اتقوا الله اطلاق صدق میکند سوم آنکه صادقین
معصومین وجوب اتباع ایشان عموم دارد در جمیع اوامر و نواهی
و منطبق میشود اطلاق کونوا مع الصادقین بر و بر خلاف
صادقین فیما اتفق علیه الاجماع که معیت با ایشان در جمیع اوامر ایشان
و نواهی واجب نیست و آنکه گفتند که لم ان الصادق بعد تسلیم حجیته
مصاحبته تکلیف بما لا یطاق جوابش اینست که هرگاه مراد از معیة
اقتدا شد چرا اقتدا با امام غایب تکلیف ما لا یطاق باشد زیاده
بر نهصد سال از فوت ابو حنیفه شده و اصحاب مذهب او را اقتدا
با و تکلیف ما لا یطاق نیست و تعذر ندارد امام صاحب الزمان را
که حی در دنیا نیست و مدت غیبت او کمتر است از مدت فوت امام اعظم
شما بصد سال بلکه بیشتر اقتدا با و چرا تکلیف ما لا یطاق باشد و تعلم
داشته باشد و نیز همچنانکه خودش گفته تکالیف واقعه در قرآن
متوجه است سوی مکلفین تا قیامت و خلایق و مومنین مامورند
باقتدا حضرت پیغمبر تا قیامت پس معلوم شد که اقتدا موقوف
بر وجود مقتدی و مقارنه عصر مقتدی و مقتدی نیست با آنکه
فیما نحن فیه مقارنه عصر نیز هست لیکن وصول بحضرت امام
برای اکثر مردم تعذر دارد و از آنجا که بعضی را میسر نیست

امام